

گنجینه دانش



شماره ۲



شماره ۱

شاهنامه فردوسی

نسخه خطی شماره ۱۳۸۳۶

کتابخانه گنج بخش

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

۱. داستان "رستم داستان"

و "اولاد پهلوان" (برگ ۶۹)

۲. رزم گاه "گیو" و "فرود" (برگ ۲۱)



۴۵
تابستان
۱۳۷۵

دانش

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مدیر مسئول: _____ علی ذوعلم
 سردبیر: _____ دکتر محمد مهدی توسلی
 مدیر: _____ دکتر سید سبط حسن رضوی
 مدیر داخلی و ویراستار: _____ عیسی کریمی
 طراح: _____ سرافراز احمد لاهوری
 حروف چین: _____ محمد عباس بلستانی
 نمونه خوان و ناظر چاپ: _____ بشارت محمود میرزا
 چاپخانه: _____ آرمی پریس (راولپندی)

بাহمکاری
شورای نویسندگان دانش

روی جلد: خود را به حریم عشق بسپار
 پدید آورندگان: استاد امیر احمد فلسفی (خوشنویس)
 : استاد محمد طریقتی (تذهیب کار)



یادآوری

- * فصلنامه دانش ویژه آثار و مقالات درباره فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
- * دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می کند. برای این کار بایستی از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
- * مسئولیت آرا و دیدگاههای ابراز شده، بر عهده نویسندگان آنها است.
- * دانش در ویرایش نوشتارها و تغییر نام آنها آزاد است.
- * آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
- * مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی یا اردو، باید:
 - ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
 - همراه "پانوشته" و "کتابنامه" باشند.
- * آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می گیرند.
- * چاپ و انتشار مطالب دانش با آوردن نام ماخذ، آزاد است.

* نشانی دانش:

خانه ۳، کوچه ۸، کوهستان رود، ایف ۸ / ۳، اسلام آباد - پاکستان

دورنویس: ۲۶۳۱۹۳

تلفن: ۲۶۳۱۹۴



فهرست مطالب

باسم الحق
سخن دانش

متن منتشره نشده
۱۳ - رساله جواهر الکنوز شاه داعی شیرازی دکتر محمد حسین تسبیحی

اندیشه و اندیشه مندان

- ۴۳ - مقدمه ای بر پیوستگی های فرهنگی ایران و پاکستان از دیدگاه باستان شناسی (۲) دکتر محمد مهدی توسلی
- ۵۱ - سهم تیموریان بزرگ هند و پاکستان در ادب و هنر ایران دکتر آفتاب اصغر
- ۶۷ - جنبش حروفیه در عصر تیموری علیرضا ذکاوتی قراگزلو
- ۷۵ - قله های برف بر سر نشسته در ادب پارسی (۱) ایرج تبریزی
- ۸۳ - احوال و آثار حمید الدین ناگوری دکتر رشیده حسن
- ۱۴۶ - ۹۱..... □ نامه "حزین"
- ۹۳ - بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیه الله العظمی خامنه ای
- ۹۷ - حزین شهرآرا، و حزن شهر آشوب عیسی کریمی
- ۱۳۹ - آزادگی و آزادمنشی در رباعیات حزین دکتر سید جعفر حمیدی

ادب امروز ایران

- ۱۴۹ - قامت برآزنده ادب امروز ایران (۳) ایرج تبریزی
- ۱۶۳ - همگام با فرهنگستان (۲) عیسی کریمی

فارسی امروز شبه قاره

- ۱۷۹ - گامی تا آرزو، و گامی از آرزو روزینه انجم نقوی
- ۱۸۴ - درخشش گوهر فارسی بر امواج دریاچه کینچهر (کلری) شاهانه یاسمین

□ شعر فارسی امروز شبہ قارہ ۱۸۷ - ۱۹۲

فضل الحق، شاہد جہانگیر، شفیق رضوی
اسلم انصاری، سرن کیف، خیال امرہوی
بشیر حسین ناظم، ذوالفقار علی خان

گزارش و پژوهش

- ۱۹۵ سرافراز احمد لاہوری - مجلس اقبال
۲۱۱ ع.ک.حسن - دورہ های بازآموزی و دانش افزایی
۲۱۷ عارف نوشاهی - معرفی برخی نسخہ های خطی فارسی
ادارہ تحقیقات اسلامی، اسلام آباد
۲۳۱ بشارت محمود میرزا - فہرست کتابها، مجلہ ہا و مقالہ های رسیدہ
□ کتابهای تازه ۲۴۰ - ۲۴۵

۱. ایرانی ادب ۲. شعریات خیام ۳. مطالعہ ادبیات فارسی
۴. مجلہ تحقیق ۵. اقبالیات ۶. میزان اقبال ۷. تأثیر اسلام در
فرہنگ ہند ۸. مثنوی نالہ شبگیر ۹. اربعین سیفی ۱۰. مبدا و معاد

تجلیل و یاد

۱. جلسہ بزرگداشت "دکتر سلیم اختر" در تہران (۲۴۹) ۲. یاد کردی از "شہریار" شعر
فارسی (۲۵۰) ۳. یاد "مہرداد اوستا" (۲۵۲) ۴. خاموشی دکتر "سجادی" (۲۵۳)
۵. "عاصمی" گل سرخ بوستان فارسی (۲۵۴)

۲۵۵ ع.سرافراز - پاسخ بہ نامہ ہا

بخش اردو

- ۲۶۳ رئیس احمد نعمانی - کتابخانہ شبلی کے چند
اہم فارسی طبی مخطوطات
۲۷۷ طارق کفایت - شعرائے فارسی کی حب الوطنی
پنجاب کے حوالے سے

بخش انگلیسی

A Glimpse of Contents of This Issue

Dr.S.A.R. Naqvi

1

باسم الحق

جلوة ناز تو ای سرو روان ما را بس

دولت وصل تو از هر دو جهان ما را بس

روح حافظ بود از کلک تو خشنود حزین

از تو این تازه غزل ورد زبان ما را بس

"حزین لاهیجی"

شاید در هیچ زمانی به کثرت، عظمت و گستردگی زمان ما، در ایران، یاد و نام و آثار و افکار اندیشه مندان و متفکران، بویژه ادیبان و شاعران و عارفان، مورد تکریم و تجلیل قرار نگرفته باشد. نگاهی گذرا به فهرستی از محافل و همایش های یاد بود بزرگان علم و ادب در ایران اسلامی، و مقایسه آن با کارها و برنامه های مشابه در دهه های پیشین، درستی این ادعا را ثابت می کند. گذشته از محافل و مجالس یاد بود محلی و منطقه ای، همایش های ملی و بین المللی نیز که در ایران برای زنده کردن یاد و راه بزرگان برگزار می شود، چشمگیر و درخور تحسین و تقدیر است. یادمان هایی گوناگون و برخوردار از ژرفای علمی و پژوهشی درباره اندیشه مندان و صاحب نظران نام دار شاخه ها و رشته های مختلف علم و ادب که جا دارد به برخی از آنها اشاره شود:

کنگره بین‌المللی "میبدی"؛ که دو سال پیش برای بزرگداشت عالم، عارف و مفسر بزرگ اهل سنت، "ابوالفضل میبدی" صاحب تفسیر کبیر کشف الاسرار و عدة الابرار، در زادگاه وی میبد، در استان یزد برپا شد، و از پاکستان هم عالمی صاحب نام در آن شرکت داشت که شاید ایشان خود در جایی، خاطره حضور خویش را بیان کرده باشد.

کنگره جهانی "عطار نیشابوری"؛ که در آن، عطارشناسان ایران و چند کشور دیگر از جمله مصر، تاجیکستان، ترکیه، لبنان، اسپانیا و فنلاند با ارائه مقاله و ایراد سخنرانی به بررسی اندیشه و آثار وی پرداختند، و در شهر تاریخی و فرهنگی نیشابور، زادگاه این عارف و شاعر بزرگ برگزار شد.

کنگره بین‌المللی "ادب و هنر در دوره تیموری"؛ که اخیراً در شهر مقدس "مشهد" برگزار شد و یکی از استادان و محققان این دوره تاریخی از کشور پاکستان نیز در آن شرکت داشت.

و بالاخره بعنوان آخرین و تازه‌ترین همایش بزرگ فرهنگ و ادب می‌توان از کنگره بزرگداشت مقام حکیم و سخنور گرانقدر، علامه ذوفنون، "محمد علی حزین لاهیجی" (۱۱۰۳-۱۱۸۰ هـ.ق) نام برد که روزهای ۱۵ و ۱۶ شهریور امسال (= ۵ و ۶ سپتامبر ۱۹۹۶) در شهر لاهیجان - از شهرهای استان گیلان در شمال ایران - برگزار شد و طی آن، از این سراینده بزرگ "سبک هندی" تجلیل و تکریم شایسته همراه با ایراد سخنرانی‌ها و ارائه مقاله‌های علمی و تحقیقی پیرامون آثار، اندیشه، روش ادبی و افکار عرفانی او، بعمل آمد.

در این شماره دانش، از دو همایش اخیر با چاپ مقاله یاد شده است. بویژه

سخنرانی پرنکته و نغز رهبر حکیم و فرزانه انقلاب اسلامی در جمع برگزارکنندگان کنگره بزرگداشت "حزین لاهیجی"، برای پژوهشگران و حزین شناسان بسیار مغتنم است.

"مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان"، به پیروی از این سنت حسنه فرهنگی و کریمانه جمهوری اسلامی ایران، بر آن است که برای مفاخر گذشته و حال پاکستان، که بویژه در تعمیق و گسترش فرهنگ مشترک دو کشور نقش و سهم شایسته ای داشته‌اند، محافل تجلیل و تکریم برگزار نماید، که انشاءالله در آینده شاهد آن خواهیم بود.

گرچه مراکز فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، در پاکستان تاکنون بخش عمده ای از تلاش های خود را، به بزرگداشت این مفاخر فرهنگی اختصاص داده اند که برگزاری محافل و مراسم سالانه در "روزاقبال" برای تجلیل از آن بزرگمرد فرزانه و ستاره درخشان شرق و تبیین افکار و اندیشه های وی نمونه ای از آن تلاش ها است. اما نکته مهم و قابل اشاره در این مختصر، بیان ضرورت چنین اقدامی است.

"اخلاق فرهنگی و علمی"، اقتضا می کند که نسل امروز از مفاخر و متفکران نسل های گذشته، که پایه گذاران و شرکای فرهنگ امروزند، و تلاش و مجاهدت آنها اسباب مجد و افتخار اجتماع امروز ما است، سپاسگزاری و تجلیل کند، و اینگونه، راه روشن خوشنامی و خدمت به امروز و فردای جامعه را به جوانان و نوجوانان بیاموزد و عملاً راه فرزاندگی و علم و ادب را هموار سازد.

افزون برآن، در شرایط امروزین جوامع شرقی و بخصوص کشورهای اسلامی، انگیزه این بزرگداشت ها و محافل تکریم بزرگان و پیشتازان، می تواند تبیین و ارائه قله های بلند و سترگ علم و عرفان و ادب و اخلاق باشد که راه پیشگیری از آثار ویران کننده تهاجم همه جانبه فرهنگ بیگانه و ایجاد روحیه خود اتکایی فرهنگی در نسل های آینده است.

برگزاری این محافل می تواند درخشش دُر نادر و گوهر تابناک فرهنگ اسلامی ما را ، به چشم و دل جوانان بساباند و آنان را از تاریکی های جهالت و وابستگی و از خودبیگانگی برهاند، دیده آنان را از انجذاب به سوی فرهنگ فساد و فحشا و سست ایمانی ، به سمت سرمایه های ارزشمند فرهنگی خودی بچرخاند .

قطعاً چهره های تابناکی همچون "بیدل" ها و "اقبال" ها ، در تاریخ شبه قاره و "لاهیجی" ها و "مبیدی" ها در تاریخ ایران کم نیستند و در ابعاد و شاخه های مختلف ، می توان نمونه ها و سرمشق هایی را یافت و غبار تاریخی شدن را از چهره آنان زدود و زلال اندیشه آنان را به کام های تشنه چشاند. این ، وظیفه و مسئولیتی است که بزرگان فرهنگی و مسئولان رشد و هدایت جامعه ، بیش از دیگران می توانند به ایفای آن بپردازند و با یاری دستگاه های تبلیغی و رسانه های گروهی آثار سازنده آن را ، نه در درازمدت ، که در فاصله کوتاهی از زمان بنگرند .

تأسی به این سنت حسنه ، یکی از مصادیق روشن تبادل فرهنگی دو کشور ایران و پاکستان است که دو ملت بزرگ مسلمان را برای دست یافتن به اصالت ها و ریشه های فرهنگ اسلامی ، مدد خواهد رساند و همگامی و همکاری در این راه خیر ، مرضی حضرت حق جل جلاله است که فرمود: تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى ○

و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین

مدیر مسئول

سخن دانش

در دل مژمن مقام مصطفی است

آبروی ما ز نام مصطفی است

"علامه اقبال"

تابستان را با یادمان هایی تلخ و شیرین پشت سر نهادیم که همه مسلمانان را از پاکستان و ایران و هندوستان تا سراسر آسیا و افریقا و اروپا و اقیانوسیه و امریکا بهم پیوند می داد. در همه جای این سیاره خاکی هر مسلمانی شادمانی و ناشادمانی خویش را در این یادمانها آشکار کرد. دانش هم روز ۲۸ صفر، سالروز رحلت جانسوز حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و شهادت سبط پیامبر، و سرور جوانان بهشت حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام را به همه مسلمانان و آزادگان تسلیت می گوید و "هفته وحدت" و زادروز نبی مکرم و فرزند بزرگوارش حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را همراه یکایک شما گرامی می دارد.

دانش ۴۵ دومین شماره ای است که از "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان" به دانش دوستان تقدیم می شود. در این شماره بیش از پیش تلاش شده تا مباحث و مطالبی سودمند در راستای شناخت بزرگان و مفاخر مشترک فرهنگی ایران و شبه قاره هند و پاکستان و کشورهای آسیای میانه گنجانیده شود. از این پس نیز سعی خواهد شد تا در هر شماره به یک موضوع ویژه، متناسب با رخدادهای ادبی و فرهنگی گستره پهناور زبان و ادب پارسی، بیش از دیگر موضوعات پرداخته شود و در بخش "اندیشه و اندیشه‌مندان" رساله ای جداگانه به آن موضوع اختصاص یابد، همانگونه که در این

شماره ، "نامه حزین" را پیشکش کرده ایم .

در همین زمینه باید به آگاهی خوانندگان دانشمند و ارجمند دانش برساند که "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان" بمناسبت پنجاهمین سال پیدایش پاکستان برنامه های فرهنگی گوناگون و ارزشمندی را تدارک دیده است. در چند نشست شورای مرکز ، پیرامون سهم و جایگاه دانش در بزرگداشت این سال گفتگو و مقرر شد شماره های ۴۷ ، ۴۸ ، ۴۹ ، و ۵۰ دانش به این مهم اختصاص یابد و به ترتیب به موضوعات :

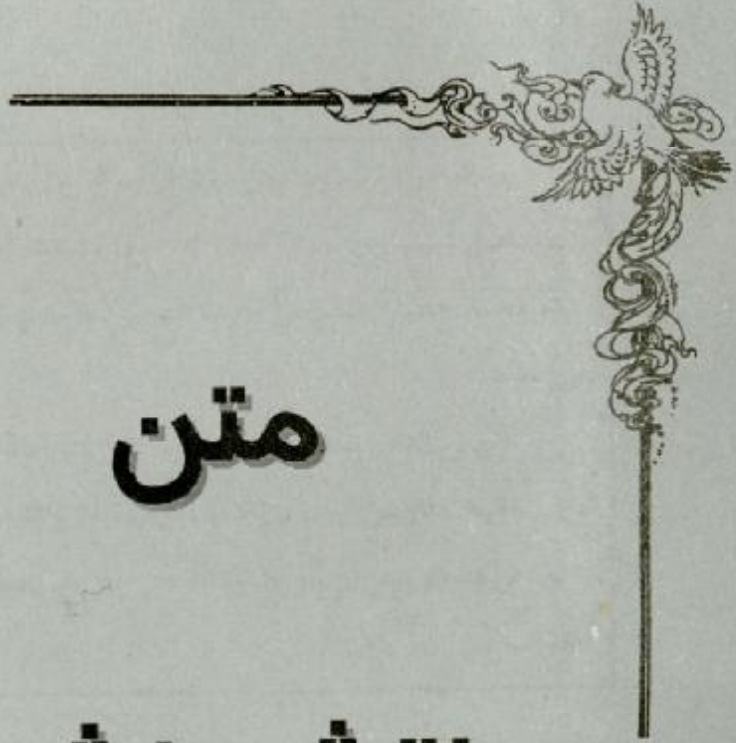
۱. پاکستان و زبان فارسی ۲. پاکستان در فرهنگ و ادب ایران ۳. ایران در فرهنگ و ادب پاکستان ۴. پاکستان و اقبال ، پردازد.

اطلاعات بیشتر درباره جزئیات هر موضوع در آگهی مربوط در همین شماره درج گردیده و امید است دانشوران و پژوهندگان به این فراخوان پاسخ آری داده و برگ برگ دانش را با تراوش های اندیشه و قلم خویش رخسندگی بخشند.

سخن دیگر ؛ یاد از نامه های سراپا مهر و آشنایی دوستان دیده و نادیده دانش است . نامه هایی که سرشار از صفا و صمیمیت و همراهی شما با مجله خودتان می باشند و در هر یک پیشنهادی ، راهنمایی و ارشادی ، اظهار محبتی ، انتقاد و گلایه ای یا مقاله ای به ما هدیه کرده بودید. ما بر این باوریم که دانش با دریافت هر نامه شما طراوت بیشتری می یابد و شاداب تر می شود ، پس همچنان مشتاق دریافت نوشته های تان هستیم .

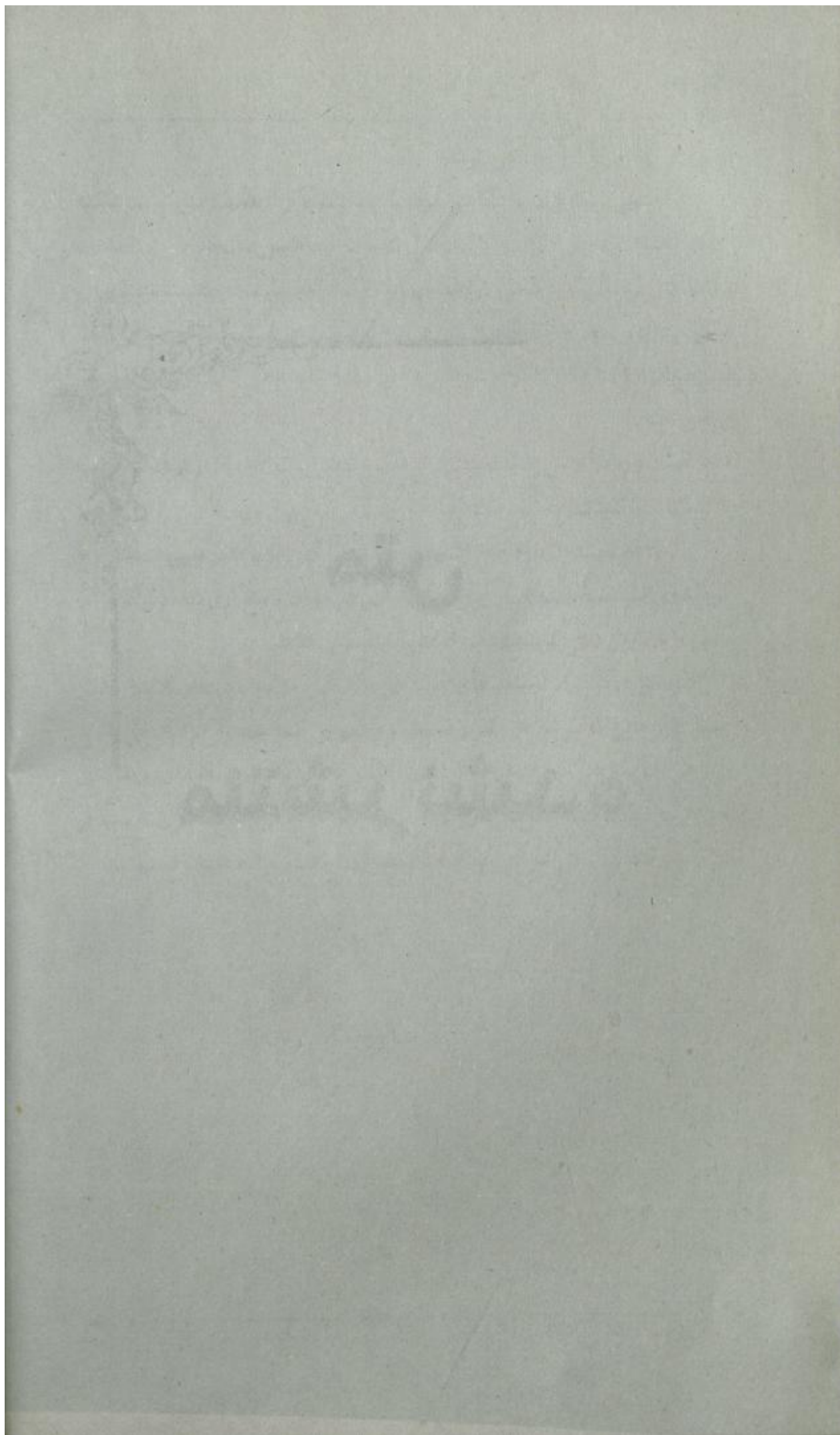
خدا یار و نگهدارتان باد.

مدیر دانش



متن

منتشر نشده



نظام الدین محمود بن حسن حسنی
معروف به شاه داعی الی الله شیرازی^۱

رسالة جواهر الكنوز

رسالة جواهر الكنوز یکی دیگر از رساله های عرفانی حضرت
"شاه داعی شیرازی" (۸۱۵ - ۸۶۹ هـ ق) است که به کوشش
"دکتر محمد حسین تسییحی - رها" برای نخستین بار به چاپ
می رسد.

این رساله در نسخه خطی شماره ۸۴۹ کتابخانه "گنج بخش"
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، از صفحه ۳۶۸ تا ۳۵۴ را به خود
اختصاص داده و پیش و پس آن رساله های بیان عیان و نظام و سرانجام
آمده اند.

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله و الحمد لله

و الصلوة على رسوله الختم محمد

و آله اصحاب الكشف و ارباب الرشف

این اشارات که در "سی رباعی" از رباعیات شیخ سعد الحق و الدین، ابی السعادة
الحموی^۲ مزبور می گردد، جواهر گنوزی است از رُموز حقایق، که داعی بر استعداد
مُتفحصان از دقایق نثار می کند، و از حضرت باری عزّوجلّ در استخراج آن یاری می خواهد،
والله المستعان.

۱. برای آگاهی بیشتر درباره وی و آثارش به دانش شماره ۲۶، تابستان ۱۳۷۰ مراجعه کنید.
۲. سعد الدین حموی (حمویه)، محمد بن مؤید(ف. ۶۵۰ هـ ق / ۱۲۶۰ م). از مریدان و خلیفه
"نجم الدین کبری"، وی در جبل قاسیون (دمشق) و سپس در بحر آباد (خراسان) اقامت گزید و مؤلف
کتابهای محبوب، سجنجل الارواح و... است. در کتب وی سخنان مرموز و کلمات مشکل و ارقام و
اشکال و دوایر آمده است. (فرهنگ فارسی - معین، ص ۷۶۳)

[۱]

○ حقّ جان جهان است و جهان همچو بدن املاک لطایف و حواسّ این تن
 افلاک و عناصر و موالید، اعضا توحید همین است و دگرها همه فن
 صوفیّه موخده که اهل کشف و وجود و ذوق و شهودند، عالم را به صورت
 هویت حقّ تعالی دانسته، از او دیده اند: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ
 شَيْءٍ عَلِيمٌ ○» و پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله فرموده است که: «انت الأول فلیس قبلک
 شیء و انت الاخر فلیس بعدک شیء، و انت الظاهر فلیس فوقک شیء، و انت الباطن فلیس
 دونک شیء.» آیه کریمه و حدیث مصطفوی مُلَوَّح بر آن است که ذات واجبی است که
 در مراتب امکانی که عالم جامع آن است، به صفات و اسماء و افعال و آثار خویش
 متجلی است: «وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ ○»

پس عالم در این ظهور، مظهر آثار حقّ تعالی باشد، و به معیت او مُتَحَقِّق، و
 عِنْدَ التَّحْقِيقِ مرتبه ظاهر از مراتب هویت اوست، چنانچه بدن از انسان ظاهر است، و
 جان باطن. اگرچه بدن از وجود انسان خارج نیست، و انسان مِنْ حَيْثُ ظَاهِرِهِ و باطنه،
 انسان است، اما چون جان انسان که باطن است، بِحَسَبِ تَدْبِيرِ در بدن مؤثراست، گویا
 انسان خود جان است و بدن آلت اوست، با آنکه صورت هویت اوست، که اگر نه بدن
 باشد، به جانب انسان اشاره نتوان کرد که این انسان است.

پس شیخ در این رُباعی، همین حال اعتبار کرده است، نسبت باحقّ تعالی و عالم، که
 اگر نه عالم - که داخل است - به ظاهریّت در مراتب هویت حقّ تعالی به منزله بدنی دارند،
 که حقّ تعالی از حیثیت باطنیت، مراتب هویت خود جان آن بدن، و مُدَبِّر او باشد، و آن
 بدن صورت هویت او حقّ تعالی عند المشاعر متعین نگردد. و چون این حال ملاحظه رود،
 وجود عالم به وجهی عین وجود حقّ تعالی باشد، و در این عینیت مراتب، او هم عین وجود
 حقّ باشد، چنانچه مراتب بدن انسان به وجهی عین وجود انسان است.

پس موخدان که نظر در عالم کنند، ایشان را از عالم وجود، حقّ واحد مشهود

۱. قرآن کریم، حدید - ۳: اوست اول و آخر و ظاهر و باطن، و او به هر چیزی دانا است.
 ۲. قرآن کریم، فصلت - ۵۴: الا انه بكل شیء محیط: بهوش باش که او بر هر چیزی احاطه دارد.

گردد. عالم عین او، و غیر او موجود نباشد. این است توحید، و از عبارت "امام غزالی" همین معلوم می شود که در کیمیای سعادت می گوید: «از وست، بلکه خود همه اوست.»

[۲]

○ گر جمله جهان به خویش مقرون بینی
چون کُلّ جهان آیت کُلّ تو بود
در کُلّ جهان خدای بی چون بینی
پس در دو جهان، غیر خدا چون بینی؟!
حاصل نشأت انسان، مجموعه بی است که از لطایف مراتب عالم به هم آمده
است، غُنْصَرِیَّات و فَلَکِیَّات و خُلُقِیَّات چون مراتب اجسام، و امریات چون مراتب
ارواح، شعر:

مِنْ کُلِّ شَیْءٍ لَبِئُهُ وَلَطِیْفُهُ مُشْتَوِدِعٌ فِی هَذِهِ الْمَجْمُوعَةِ
و از این حیثیت، جمله جهان به او مقرون باشد و چون عالم با سره گفته شد، که صورت
هویت حق است عز، اگر انسان به مناسبت جامعیت خود، نظر در عالم کند، او را از
جامعیت عالم وجود حق متجلی در عالم به نظر آید، که در آن آینه کُلّ، چنان وجه باقی
نموده، که هیچ گوشه از آینه، خالی از صورت تجلی او نیست.

[۳]

○ هر خوب رُخِ که هست، در دام من است
هر چیز که هست، آن همه رام من است
وین کُلّ وجود، جمله بر نام من است
شیرینی اصل و فرع در کام من است
می تواند بود که از زبان نشأت آدم فرماید، و مراد از خوب رُخان اسماء الهی که
در دام او باشد، چه حضرت حق عز می فرماید که: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»^۱، و هر
آینه از آن جمله باشد علم اسماء حسنی، که مناسبت با خوب رُخان دارد: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ
الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا»^۲، و کُلّ وجود که بر نام اوست، جامعیت اشیاء باشد در نشأت
او. و در [حدیث] قدسی آمده است که: «خَلَقْتَ الْکَوْنَ لِأَجْلِكَ وَ خَلَقْتَکَ لِأَجْلِی.» و
"هر چیز که هست، رام اوست"؛ آن است که حق عز می فرماید که: «وَسَحَّرَ لَکُمْ مَا فِی

۱. قرآن کریم، بقره - ۳۱: و نامها را به تمامی، به آدم بیاموخت.

۲. قرآن کریم، اعراف - ۱۸۰: از آن خداوند است نیکوترین نام ها. بدان نامهایش بخوانید.

السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ۱». و "شیرینی اصل و فرع - که کام اوست -" معرفت ذوقی است در ابواب تجلیات حضرت واجب و قبول آثار ممکن از آن . یا "خوب رُخان" ملایکه باشند ، و مدارک و قووی و لطایف عالم انفس ، و به جای آدم - که ابوالبشر است - فرزندان به میراث همین مثبت دارند .

[۴]

○ کس نیست که او شیفته روی تو نیست سر گشته چو من در شکن موی تو نیست
گویند بهشت جاودان خوش باشد دامن به یقین که خوش تر از کوی تو نیست
در این رباعی اشارت است به قبول اعیان ممکنه نور آثار وجه باقی ، که روی است هریک به قدر استعداد خود در قبول ، که از مقتضیات مراتب امکان است ، که آن شکن موی است . بهشت باقی که مجموع موطن کمالی است . کوی او که عبارت است از ساحت دل مؤمن ، به از آن است و خوش تر از آن که : «لایسعی ارضی وسمائی ویسعی قلب عبدی المؤمن» .

[۵]

○ از "لای" دو زلفین تو حالی دارم وز "میم" دهان تو زلالی دارم
وز "صاد" دو چشم تو که صیاد دل است در دام حرام تو حلالی دارم
بعد از تشبیهات شاعرانه در این صفات با صور رقیمی حروف بعضی از خط ، فهم این فقیر آن است - واللہ اعلم بمقصد القایل - سلام الله علیه که : زلفین اشاره بوده به هر دو صفت متقابل از مرتبه امکان و صورت . "لا" مبین نیستی امکانی است ، یا مراد خط نبوت و ولایت باشد ، در نفس فقرذاتی ، یا دو شخصی قایم به منزله دو کفه میزان در قیام ایام ، یا دو وزیر قطب حال ، به نسبت با این معانی متفاوت باشد ، و در جمله اثری است که از معرفت در دل و جوارح ظاهر می شود . و "میم" دهان ، اشاره به مرتبه امر الهی است ، متنزل به همه مراتب خود از "روح القدس" ، و "روح الامین" ، و "روح الله" ، و "روح الوحی" ، و "روح الهام" ، و "روح الخطاب" . و "زال" ، علم یقینی است و معرفت تامه که قابل شبهه و نقض نیست . "صاد" دو چشم ، اشارت است به انجلای سر جمال و

۱. قرآن کریم ، جاثیه - ۱۳ : رام شما ساخت آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است .

جلال در ظاهر وجود، یا تقریب جامعیت الهی و کونی در مظهر انسانی، یا هر دو دقیقه و جوب و امکان در حقیقت انسان، یا دو شخصی که یکی دایره نور، چنان به حد اظهار رساند که به مقابل همه ظلمتی مشهود گردد، و یکی دایره ظلمت چنان تمام کند که تقابل همه نوری ظاهر گردد. "دام حرام"، کُنه وجود است و "حلال" معرفت مراتب؛ یا "دام حرام"، تفکر ذات است و "حلال" تأمل صفات؛ یا "دام حرام"، حدود شرعیّه، و "حلال" لطایف حکمیّه آن؛ یا "دام حرام" اسرار ختمیه، و "حلال" معرفت آن اسرار؛ یا "دام حرام" حُجب کوتیه، و "حلال" مشاهد اسمائیه و صفاتیّه؛ یا "دام حرام" کثرت تعینات، و "حلال" شهود وجود واحد.

[۶]

○ یک نقطه الف گشت و الف جمله حُرُوف در هر حرفی الف به اسمی موصوف چون حرف تمام شد در آمد به سخن ظرف است سخن، نقطه درو چون مظرُوف غالباً به "نقطه"، مثالی از برای سادج و وجود مطلق و گنج مخفی خواسته که مُراد از همه حقیقت است، مطلقه در مرتبه لاتعین که غیب هویت است، و از آن که "نقطه الف شد"، مثال ظهور آن حقیقت مطلقه در سه مرتبه ارادت کرده، زیرا که گفته اند که: چون خطی راست از سه نقطه مؤلف شود، "الف" باشد، مرتبه اولی، تعیین اول است، وحدتی که منشأ دو تعیین دیگر است، و آن را "حقیقت محمدیه" خوانند، و مرتبه ثانیّه احدیه صرفه ناشیه از این وحدت به حکم سلب صفات و مرتبه ثالثه حضرت و احدیت، به اعتبار اثبات اوصاف.

یک نقطه به ذات خود هویدا گردید زان نقطه به دم دو نقطه پیدا گردید
زان هر سه یکی الف به دیدار آمد وین طرفه که در دو کون یکتا گردید
و "الف" شدن حروف، مثال ظهور ذات متعین حق تعالی است موصوف به وصف وحدت، و جوب در مراتب اعیان امکانی متجلی به حقایق صفات و دقائق اسماء، و رقایق افعال و آثار، و باوجود اطلاق متعین حقیقی در هر تعینی اعتباری مقید به وصف آن تعین، چنانچه آن حقیقت مطلقه که نقطه مثال اوست ظهور در همه تعینات عالم امکان کرده باشد، و هر حرفی تمام مثال تعینی داشته، و هر بقینی از ظهور وجود او از آن تعین

خبر داده به سخنی که معبر است در تنزیل به آیه: «وَأَنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَّا تُفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»^۱، بلکه در آن سخن نیز ظهور کرده، چه نطق مراتب ظهوری است که اول ذات الهی در آن ظهور کرده، به صورت علم غیر مُعَبَّرِ مُتَجَلِّی است، و آخر به صورت ادراک معبر. و از اینجا می گوید که: «ظرف است سخن، نقطه درو چون مظلوف» و مُراد از ظرفیت و مظلوفیت، اینجا آن است که ظهور حقیقت مطلقه به نفس ادراک معبر که سخن است تمام شده:

نگه کرد جان در جهان کهن سخن دید باقی و باقی سخن

[۷]

○ در هر چه نظر کنم تُرابینم من! در دیده من تویی، کرابینم من؟!
غیر از تو که باشد و کرابینم من؟! کسی باشد و کرا بُود، چرا بینم من؟!
در این رباعی از بسطِ ظهور وجود مُطلق خبر می دهد در مراتب وجودی و شهودی، و تاوهم آن نشود که مگر مظاهر نه عین اویند، یا اگر غیر اند، وجودی حقیقی دارند یاداشته اند، و بر فرض مُحال که غیر را وجودی حقیقی بودی، عاشق راسرا و ابر نیست که دیده او به وجود غیر معشوق متهی گردد، تا می گوید که:

جز از تو که باشد و کرابینم من؟! کسی باشد و کرا بُود چرا بینم من؟
چنانچه از حال "مجنون" به نسبت با "لیلی" مشهور است.

[۸]

○ در جَهْل، چهل در است از ظلمت و نور گر بگشاید حلّ شودت از ظلمت و نور
دوری منبای و نزدیک مشر می باش به نزد او نه نزدیک و نه دور
بعضی از اجلّه اصحاب معرفت و حکمت فرموده اند که مراد از "چهل" اینجا جَسَد است، به اعتبار آن که بعد از "جیم" که در هر دو هست، "ها"ی چهل به عدد شش است، و "سین" جسد به اعتبار طرح صِفَر از عدد یک و شش، و "لام" چهل باینه، بعد از إسقاط صفر، هشت است، و "دال" جَسَد باینه بعد از اسقاط صِفَر همچنین هشت است.

۱. قرآن کریم، اسرا - ۲۴. و هیچ موجودی نیست جز آنکه او را به پاکی می ستاید، ولی شما ذکر تسبیحشان را نمی فهمید.

پس شیخ به زمر "جهل" فرموده، و جسد خواسته، و ابواب ظلمت و نور او که "جهل" است در جسد از محال قوی است که ظلمت است، و قوی که نور است، پنج محل حواس ظاهره: سمع و بصر و شمع و ذوق و لمس، و پنج محل حواس باطنه: وهم و خیال و حس مشترک و حافظه و متصرفه، و پنج محل قوت: غاذیه و هاضمه و دافعه و ماسکه و مغیره، و سر و هر دو پای و هر دو دست. این بیست محل است از جسد همه ابواب ظلمت، بایست قوت که در این محال حال اند همه ابواب نور. هر کس که معرفت این ابواب جهل گانه از جسد حاصل کند، از ممر این جهل باب به همه امور کون، مطلع گردد.

پس باید که از برای فواید ابواب جهل گانه، از جسد دوری نجوید، و لیکن خود را مستغرق امور جسد نگرداند، [و] به قدر ضرورت به امر جسد مشغول باشد، نه دور از او باشد مطلقاً، و نه نزدیک او مطلقاً.

و می تواند بود که مراد شیخ از جهل - که جهل در از ظلمت و نور در آن هست - آن باشد که جهل باب از ظلمت و نور هست که در جهل آدمی پوشیده است، و باید که در علم او بر او ظاهر گردد، تا از معرفت آن ابواب بر تمام امور عالم مطلع باشد.

اما ابواب بیست گانه ظلمت:

چنان دان که الفاظ عناصر طبایع موالید نفوس بر بیست حرف منحل است، مؤدی از مجموع بیست مرتبه ظلماتی که درهای ظلمت اند: «ظلماتٌ بعضُها فوق بعضٍ»^۱. لفظ "عناصر" پنج حرف است و ظلمات او پنج: خاک و آب و باد و آتش و ظلمت، ترکیب از این چهار. و لفظ "طبایع" پنج حرف، و ظلمات او پنج: سردی و تری و گرمی و خشکی، و ظلمت امتزاج از این چهار. لفظ "موالید" شش حرف است، و ظلمات او شش: معدن دویه اعتبار قوت عاقده و منعقد، و ظلمت نبات دویه اعتبار نجم و شجر، و ظلمت حیوان دویه اعتبار ذکورت و انوثت. و لفظ "نفوس" چهار حرف است و ظلمات او چهار: نفس غضبی، نفس شهوی، نفس نباتی، نفس حیوانی. تمام شد درهای ظلمت.

۱ - قرآن کریم، نور - ۴۰: تاریکی هایی بر فراز یکدیگر.

واما ابواب بیستگانه نور:

الفاظ روح، قلب، عقل، حس، ملک، علم، ذرک، همچنین بریست حرف مُنَحَل است، مُؤَدَى از مجموع بیست مرتبه نورانی که درهای نورند: «نُورٌ عَلَی نُورٍ». "روح" سه حرف است و آنوار او سه: "نور روح اعظم" که امر اول است و حقیقت محمّدیّه، "نور روح ملک" که در مراتب اوست: روح القدس، و روح الامین، و روح وحی و الهام. و "نور روح انسانی" که نفس ناطقه است، و بعضی از صوفیه آن را "قلب" می خوانند. لفظ "قلب" سه حرف است و آنوار او سه: نور قلب نبی، نور قلب ولی، نور قلب عامّه خلائق. لفظ "عقل" سه حرف است و آنوار او سه: نور عقل فلکی، و نور عقل معاش انسان، و نور عقل معاد او. لفظ "حس" دو حرف است و نور او دو: نور حس ظاهر، و نور حس باطن. لفظ "ملک" سه حرف است و آنوار او سه: نور ملائکه کزوبی، و نور ملائکه روحانی، و نور ملائکه مؤکله بر امور آسمان و زمین و مافیهما. لفظ "علم" سه حرف است و آنوار او سه: نور علم حضوری، نور علم حصولی، نور علم لدنی. لفظ "ذرک" سه حرف است و آنوار او سه: نور درک به حس باطن، و نور درک به حس ظاهر، و نور درک به عقل. تمام شد درهای نور.

و این ابواب ظلمات و آنوار که چهل در است که در پس پرده جهل بعضی است اگر دریابند، و از پرده جهل بیرون آید، و در منصّه علم انسان جلوه کند. به واسطه درهای ظلمت و نور، کل امور دریافته شود از عالم.

اما عالم، حجاب اعظم است ما را نسبت با مشاهده وجه باقی که: «فَأَيْنَمَا تُولُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»

یاری است مرا قرای پرده آنوار زخس سزای پرده
عالم همه پرده مصور آشیاهمه نقش های پرده
این پرده مرا ز تو جدا کرد این است خود اقتضای پرده
پس مطلقاً اگر بدو مشغول شوند، از مشاهده وجه حق تعالی که در پس پرده است، محروم گردند، و اگر مطلقاً دل از او دور کنند، به حکم و مصالح و عواید او محظوظ نشوند.

۱. قرآن کریم، بقره - ۱۱۵: پس به هر جای که رو کنید، همان جا رو به خداست.

از آن فرمود که: «می باش به پیش او نه نزدیک و نه دور»، به قدر آن که از نظر در او دلایل وجود حق ^{عبارت} و صفات کمال او کسب کند. واللہ اعلم.

و می تواند بود که مُراد شیخ از چهل که در او چهل در است، عدد چهل باشد، که عدد چهل از چهل مستفاد می شود، به سبب مطابقت رقمی. و عدد رقمی ظاهر است، و عددی آن که هر یک از چهل و چهل به حسب جُمَل، سی و هشت عدد اند. و نقطه یکی و هیأت مجموعی شکل یکی. و از آن چهل عدد، مُراد چهل اَثَر بُود به حسب چهل صباح هر روز اثری جامع، مشتمل بر نور و ظلمت به واسطه اسمی جامع که سِر جمال و جلال هر دو با او بوده باشد، و حضرت حق ^{عبارت} تغییر از آن بیدی یحون [؟] فرموده، و از این چهل در ظلمت و نور، آدمی به همه امور تواند رسید.

اما باید که آدمی به واسطه آنکه تا آن دَرها و سِر تخمیر از خود باز یابد، به فکر در نشأت خود مشغول شود، و نزد او باشد: «وَفِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ۝»، و نه چندان به خود مشغول شود، که از شغل عبادت و معرفت و طلب مشاهده حق ^{عبارت} باز ماند. چنانچه فرمود: «می باش به نزد او نه نزدیک و نه دور»، واللہ اعلم بحقایق الامور.

و می تواند بود که مُراد شیخ از چهل در ظلمت و نور عدد چهل اعلام نطق انسانی باشد، که آن عدد از لفظ "جَهْل" مستفاد است، و اعلام سی و دو حرف است: بیست و هشت [حرف] که مدار لغت عربی بر آن است، و چهار [حرف] که در پارسی به آن اضافه می یابد، "پی" و "ژی" و "گاف" و "چیم"، و هشت حرف و عالم آن، که سی و دو که بیانات حروف از آن مؤلف است، هم از حروف ال م ف ی دون. چه این حروف به حسب سواد رقم ظلمات اند، و به حسب معانی انوار و با این حروف باید بود و به آن محجوب نباید شد: «می باش به نزد او نه نزدیک و نه دور»، واللہ اعلم.

و می تواند بود که مراد از این "چهل در" ابواب اخلاق ردیه و رضیه انسان باشد که به معرفت آن، معرفت کُلُّ اُمُور نفس معلوم می شود، و با آن اخلاق چنان می باید بود که به طرف افراط و تفریط نیفتند، و اعتدال میانه نزدیکی و دوری اختیار کنند تا به مقصود کمال انسانی فایز باشند.

۱- قرآن کریم، ذاریات - ۲۱: و نیز در وجود خودتان. آیا نمی بینید؟

و آن درهای چهل گانه از ظلمت و نور مشتمل است بر بیست در از ظلمت
 "اخلاق ردّیه"، و بیست در از انوار "اخلاق رضیّه".

اما "ردّیه" این است: حیرت که تردّد عقل است در امور؛ و "جهل" که حجاب
 نفس است از معلوم؛ و "لجاج" که مبالغه است در نقیضِ میرا و خصم؛ و "مرا" که جدالی
 است که غالباً منتهی به خطا است؛ و "استهزاء" که اجرای قولی است یا فعلی به تصریح
 یابه تعریض در نسبت شخص به سَفَه و عیب؛ و "عَدْر" که عدول از توافق است به مکر
 یابه ظلم؛ و "ظلم" که تجاوز از ما ینبغی است؛ و "فُجُور" که قول و فعل قبیح است و
 اِجهار آن؛ و "کذب" که اجرای قولی است بر خلاف واقع؛ و "نفاق" که ابطان ردّ حق و
 اظهار قبول است؛ و "حقد" که کینه ای است که زوال آن مستبعد است؛ و "بُغض" که
 عداوتی است که زوال آن مستبعد نیست؛ و "جِرْص" که مبالغه طلب زیادتی است نه از
 برای ضرورت؛ و "حسد" که تمنای زوال نعمت است از مستحق نعمت؛ و "طَمَع" که
 توقع حصول مشتهی طبیعت است از غیر خود؛ و "جُبْن" که بددلی است در امور؛ و
 "عُجْب" که تصوّر فوقیت خود است در امری خواه که آن فوقیت حاصل باشد، و خواه
 که نباشد؛ و "تکبر" که تصوّر علو خود است و حقارت غیر؛ و "بَطَالَت" که تخلیه نفس
 است از حصول فضایل و کمالات با وجود امکان و اسباب؛ و "مزاح" که نفس خود و غیر
 در عرصه قبول قولی یا فعلی در آوردن است که مؤدّی به طیب نفس شود با خطر بطالت.
 و اگرچه ردّیات اخلاق منحصر در این مذکورات نیست، اما مشهورات است،
 چنانچه در رضیات که معدود خواهد بود، و آن این است که مذکور می شود: بیست در
 نور از چهار اصل "حکمت" و "شجاعت" و "عفت" و "عدالت"، در هر یکی از رضیات.
 اما رضیات "حکمت": "صفای ذهن" که استخراج مطلوب است به فکر بی
 تشویش، و "ذکا" که اشتغال ذهنی است بر امور صایبه؛ و "تعلّم" که جودت فهم است؛
 و "حفظ" که ضبط صور مُدرکه است؛ و "ذکر" که احضار محفوظات است عند الحاجة.
 و اما رضیات از "شجاعت": "صبر" که قوت مقاومت است با آلام و أهوال؛ و
 "جَلَم" که تسکین نفس است از غضب در محل غضب؛ و "سکون" که تماشک نفس
 است در خصومات و حروب؛ و "تواضع" که فروتنی است با غیر خود با وجود استحقاق

ترفع؛ و "عظم همت" که در نظر نیاوردن زخارف دنیاست .
 و رضیات از "عفت" : "حیا" که تأثر نفس است از خوف ارتکاب قبیح ؛
 و "قناعت" که اقتضای برکفافی است ؛ و "وَرَع" که ملازمت و حفظ اعمال حسنه است و
 عَدَم تجاوز از آن که در او تجاوز جایز باشد ؛ و "سَخَا" که اعطای سزاوار است بر شخص
 سزاوار آن در وقت سزاوار به قدر سزاوار ؛ و "رَفِق" که حُسن انقیاد است عَلَی سبیل
 العموم .

و رضیات از "عدالت" : "صلة رَجْم" است که ملاحظه جانب خویشان است در
 غایت ایشان ؛ و "اصلاح ذات البین" که توسط است میانه مردم به وجهی که صلاح در
 آن باشد ؛ و "تَوَكَّل" که نظر در تأثیر ارادت و قدرت حق علی است در امور و باز گذاشتن
 کار به او ، و ترک جدّ در سعی ؛ و "رضا" که خشنود گردانیدن نفس است به نیافت و یافت
 مطلوب ؛ و "تسلیم" که سپردن نفس است به اعتبار مقدرات الهی از مکاره و ناملایم .

از این ابواب انوار و آن ابواب ظلمت که مذکور شد به فعل رضیات و ترک
 ردیات بامعرفت در هر دو قسم ، به امور دنیا و آخرت فایز توان شد . و با نفس که مرکز
 این اخلاق است ، به صرفه اعتدال باید بود ، آن چه در این رباعی عجاله الوقت مسنوح
 گشت ، مشروح شد ، والله الملمهم .

[۹]

دل دوش همه شب در جانان می زد دانی که چه بود ؟ نقطه برجان می زد
 با او همه شب سواد حرف از طرفی رُکن اَبَدی بر رُخ ارکان می زد
 مشاهده علمی احاطی می خواست ، از منشأ نقطه ، استنباط بسایط حروف
 می کرد ، صُور حروف بسیطه از جهت حُصول معانی تقاضای ترکیب می کردند ، و به آن
 تقاضا ، مسمیات که ارکان اَبَدی اند ، با آسما که بینات و زُبُراند ، نسبت می یافتند ، به
 وضعی خاص ، تا مقصود حاصل می شد .

[۱۰]

○ روی چو مَهت ، شهادت جان من است زلف سیّهت سواد ارکان من است
 نزدیکی و دوری تو در جَنّت و نار جانا به سرت که کُفّر و ایمان من است

در مصرع اول از این رباعی، اشارت کرد به مناسبتی که میان روح انسانی و صفات ربّانی حاصل است و آن استعداد روح است مرقبول آثار صفات سبعة، و چون واسطه ظهور تمام این صفات سبعة است، تعیر از آن بروی چون ماه فرموده، و به شهادت دلالت خواسته که آن ظهور دلالت بر این استعداد دارد، چه غیر انسان صاحب صفات سبعة نیست. یا به شهادت مشهود خواسته، یعنی روح انسانی را مشاهده وجه باقی الهی حاصل است.

و در مصرع ثانی به زلف سیه، اشارت است به مراتب فلکیات و عنصریات که خلاصه آن بدن و قوای انسان است. و از این جهت گفت که: «سواد ارکان من است.» و در مصرع ثالث و رابع اشارات است که از تعلق روح، که صاحب مشاهده انوار تجلیات است، و مستعد قبول آثار آسمای سبعة الهی با بدن که از لطایف سماوی و کثایف ارضی اجتماع یافته، به مقتضای: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» عبادت باری و معرفت حضرت او مقصود است و بنده به آن مکلف، و یاد او تحصیل مثاب در جنت؛ و به اهمال و تعطیل، معاقب در نار؛ و مؤمن به ایمان مقرب، و کافر به کفر معذب. اشارتی می کند که نزد کشف مکاشف مسبب که دخول بهشت و قرب است، و دخول دوزخ و بُعد، عین سبب است. و غرض او این است که ایمان، بهشت معنوی است و کفر، دوزخ معنوی، و لهذا در تنزیل آمده است، ذکر دخول بهشت و دوزخ، که بعد از این خواهد بود به لفظ ماضی مجهول که: «وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا ۝ آوَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا ۝».

واهل ریت را در نکته عدول از لفظ مستقبل که اینجا محل آن است به ماضی، معبر تحقق امر آینده است. چه چیزی که البته به موجبات خود شدنی است گویا شده است؛ و اهل کشف را مشاهده حال که آن چه فردا صورت آن خواهد آمد، امروز ایشان را معنی آن در نظر است.

۱. در متن اصلی: اشارات است و که از تعلق که از تعلق روح...

۲. قرآن کریم، ذاریات - ۵۶: جن و انس را جز برای پرستش خود نیافریده ام.

۳. قرآن کریم، زمر - ۷۳: و آنان را که از پروردگارشان ترسیده اند، گروه گروه به بهشت می برند.

۴. قرآن کریم، زمر - ۷۱: و کافران را گروه گروه به جهنم برانند.

[۱۱]

○ کارم به نظام نیست، تدبیرش چیست؟ بر من شده مشکل، ز تو تفسیرش چیست؟
 در خواب تُرابینم و در بیداری در من نگر و بگو که تعبیرش چیست؟
 این دو مصرع از این رباعی اشارت است به آن که مُرشد مکمل در مناجات با قاضی الحاجات می گوید که مرابه دعوت عباد و ارشاد قلوب و تکمیل نفوس فرموده ای، و طالبان و قایدان نمی یابم، با آن که البتّه امر به دعوت، مستدعی طلب طالبی و قبول قابلی باشد، و اراده عَدَم طالب و قابل بر ادراک من مشکل است، و گفته اند که: «ای خواجه درد نیست و گرنه طیب هست!» و دیگر: «جهان پُرمس تبریز است مردی کو جو مولانا؟» و در مصرع دیگر اشارت است به آن که ولی خدای به هیچ حال از خدای غافل نباشد، نه در خواب و نه در بیداری به واسطه آنکه خیال در خواب، آن مرتسم می گرداند که شخص در بیداری بر آن است، یا بر آن بوده، یا بر آن خواهد بود. ولی خدا نه در ماضی، و نه در حال، و نه در مستقبل به غیر خدای مشغول نیست، و اگرچه وسایط در میان باشد، که "سید الطایفه جنید" رضی الله عنه فرموده که: «سی سال است که با خدای سخن می گویم، و مردم پندارند که من با ایشان متکلمم!»، یا حال استغراق مانع رسیدن طالب قابل است، تا او را مشغول از این استغراق ندارند، یا به نارسانیدن امتحانی است، و چون او مستغرق و متوجه است، امتحان از برای چه باشد؟ تعبیر از این حال مشکل می طلبد.

[۱۲]

○ ای دوست مرا بگو که حال تو چه شد؟ و آن صورت دوست در خیال تو چه شد؟
 از شکل بُرُون شدی، مثال تو چه شد؟ هجران تو بگذشت، وصال تو چه شد؟
 در این رباعی اشارت است به استفسار از حال سالک سایر، که او را مخاطب می سازد که بعد از سلوک و سیر، او که به موت اختیاری مرده باشد یا بعد از انقضای نشأت بدنی که به موت طبیعی گذشته باشد امر او به چه نَهج واقع است. دو حال می تواند بود. اما اول: می گوید که هر که سلوک طریق و تحقق به معرفت حقایق و رفع رسوم و عادات و هتک استار و اظهار اسرار از او واقع شد، و به فنای کلی مستعد گشت، و از

بند شکل خود و شکل عالم - که مُشعر بر حُضَر و حَداست - بیرون شد، و دل او به عالم بی نهایت و غایت افتاده و حُجُب انسانی و کیانی که در مرتبه امکانی است - خَرَق کرد، و تا این زمان که خَرَق واقع نشده بود، بر آن بود که او طالب است و کسی در پس پرده، مطلوب اوست. چون پرده بر خیزد به او رسد، و این حال وصال باشد. بعد از رفع این پرده، حال این وصال در خیال او چه باشد، و به آن کس رسیده باشد، و مُعَايَرَت بوده باشد میان ایشان یا معایتت، یا اصل را وجودی نباشد: «والموصول تعالی آن یکون من القسم الرابع». ای مخاطب؛ اگر تو به مقتضای آن چه گفته شد، سیر کردی، به وصال که رسیدی آن وصال چیست؟ وظیفه آن است که گوید: «وصال، رفع وَهْم مغایرت است.» و من چون به آن فایز شدم گفتم:

روزت بستودم و نمی دانستم شب با تو غنودم و نمی دانستم
ظن بُرده بُدم به من، که من، من بودم من جمله تو بودم و نمی دانستم

*

پنداشتم که من دگرم، تو دگر، ولی اکنون رسیده ام به مقام یگانگی
این یک جواب بود از مخاطب در وصال. و یا وصال عبارت باشد از: غیبت از تصوّر خودی و استهلاک و استغراق در مُشاهده حضرت الهی و وجود حقیقی، چنانچه "شیخ عطار" گوید:

تو میباش اصلاً کمال این است و بس تو ز تو گم شو، وصال این است و بس
و صاحب گلشن گوید:

وصال حق، ز خلقیت جدایی است ز خود بیگانه گشتن، آشنایی است
و اما در وجه دوم: با مخاطب خطاب می کند به اعتبار بقای روح او در عالم برزخ، گویا او را در حضور می یابد، و مضمون خطاب آن است که شعور بر جزویات که داشتی، باقی است در آن عالم که آلات شعور نیست، یا خود شعور باقی نمانده. حال بر چه وجه است؟ و صورت اعتقادی که در خیال مرتسم داشتی، از تصوّر ذات موصوف به صفات الهیت، متصف به کمالاتی که لایق خالق باشد، منزّه از صفات خلاق. آن صورت چون محلّ او که خیال است نمانده، صورت بر چه حال بازگشت؟ و تو که به حقیقت نفسی

بودی ناطق، متعلق به جسمی مشکَل به شکلی که به آن جسم و شکل از نفوس نواطق دیگر ممتاز بودی. چون تعلق زایل شد و تو از حُکم قید به جسم و شکل بیرون رفتی، آنچه فارق بود میان تو و میان نفوس دیگر، که تعبیر از آن به مثال می رود، که صورتی است مُتَنَزَّه از جسمی مشکَل، آن مثال چون نه قایم باشد به جسمی مشکَل به چه کیفیت باشد؟ وفی الواقع روح تو که از عالم تجرّد، تعلق پیدا کرده بود با عالم ترکب، و شغل به بدن، او را از مقتضی تجرّد گویی باز سته بود، و از آن عالم مهجور گردانیده، چون بدن و شغل او سر آمد، آن هجران نیز آخر شده، وصال که رجوع با عالم تجرّد است، چه کیفیت دارد؟ جواب مخاطب آن است به مقتضی این وجه که: «مرا تجرّد صرف نیست، و تعلق صرف نیست. در عالم برزخ، که صوفیان آنرا، عالم مثال می خوانند. و آنجا تعلق من صورتی است مثالی، مناسب اعمال و اخلاق من، و به آن ممتازم از دیگر نفوس نواطق و ارواح انسانی، وفی الواقع باقی ام نه فانی. و به آلتی مناسب عالم مثال، شعوری دارم اوسع از این شعور، نه از جنس این شعور، چنانچه مطالب آن عالم به آن شعور، مرا حاصل است، اگرچه امور عالم اجسام و مادّیات از من قوت است.» والله اعلم.

[۱۳]

○ وقت است که یار ما به بستان آید سلطان جمال اوبه میدان آید
پیدا و نهان در دل و در جان آید کُفر همه کافران به ایمان آید

در این رباعی اشارت است به ظهور ختم ولایت که "مهدی" [عجل الله تعالی فرجه الشریف] است. و در آن هنگام عالم بستان باشد، و جمال او را سلطان گفته زیرا که ظهور او را غلبه باشد و دافع نباشد، و میدان زمان دعوی مرتبه "مهّدیت" اوست؛ و آن زمان، زمان کشف کُلّی است، که: «پیدا و نهان در دل و در جان آید.»

و کشف کُلّی عبارت است از آن که حقایق شرایع بر عامه ظاهر شود، و فرق میان وجود مجازی ممکن و وجود حقیقی واجب سازد. و چون چنین شود، غالباً به سرایت این کشف عام، حُجُب همه اصحاب حُجُب مرتفع گردد، و تصدیق به این معنی از ایشان حاصل شود. این است که گفت: «کُفر همه کافران به ایمان آید.»

[۱۴]

○ دل گفت که محبوب توگردم به صلات تا زنده شوم به وصل در آب حیات
گفتا: بگذر ز حج و ز صوم و صلات با من نفسی بر آر خالی ز جهات
می تواند بود که مُراد از "صلوات" اینجا صورت هیأتی توجّهی باشد از دل به
جانب فیاض مطلق و خداوند بر حقّ، مشتمل بر "قیام" از سرِ ماسوی و "تیت" وصول به
مولی و "تکبیر" فنا و "فاتحه" اخلاص تیت، و "رکوع"، خشوع دل و اعتدال حالتی بین
العلم و الحال، و "سجود"، خضوع او مکرراً: یکی در تصوّر عظمت جلال حقّ، و یکی
در تصوّر جمال، و "جلوس" بین السجودتین که سکون دل است در میان تصادم وارد
جمالی و جلالی و آرام سکینه دل در همه احوال وارده به متقاضی «قلوب العبادین
الاصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء» چون هیأتی، مجموعی چنین از دل در
توجه او صدور یابد یک رکعت او باشد، و چون به اعتبار نسبت افتقار عبودیت،
و غنای ربّ در ربوبیت، آن هیأت مکرر از دل صدور یابد، در مرتبه تکرار اول دو رکعت
باشد مختوم به صفت تمکین احوال که به جای قعود در تشهد است؛ و "شهد" طلب
مشاهده و درود وراثت قدم محمدی در این شهود؛ و "سلام" تسلیم دل سلیم خود را به
حضرت مهیمن قدّوس، چنانکه مانوس به او باشد و حاضر فیض او، و از غیر غایب و
مستوحش.

و در این صلات، چون سالک در متابعت سنن محمدی - که قرب نوافل است -
سلوک تمام کند، محبوب حق گردد. گما جاء فی القرآن العزیز: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ
فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» و فی القدسی: «وهایزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احببه
فاذا احببت کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یرى به... الی آخر الحدیث» محتلمی از
محمّدات، مصرع اول به حسب اشارت این بود.

و محتلم مصرع ثانی آن که: چون صاحب متابعت قدم محمدی به سر:
«المصلی یناجی ربّه»، به میقات شوق در موطن طور و له عقل، با خداوند جهان کلیمانه

۱. قرآن کریم، آل عمران - ۳۱: بگو: اگر خدا را دوست می دارید، از من پیروی کنید تا او نیز
شما را دوست بدارد.

راز گوید، یا به سیر احمدی بر نردبان « الصلوة معراج المؤمن و مرقاة عشق »، در مشهد « قاب قوسین » هیمان جان، حیسانه معامله نیاز به غایت رساند، به وصلی رسد که عبارت است از یقین آن که وجود مقید از مطلق منفصل نیست؛ و هرگز بنده از حق جدا نبوده: « وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ ۝ » و آن یقین آب حیوة است، چرا که دل جاوید به آن زنده می شود.

و محتمل مصرع ثالث آن که: چون دل را در صلوات خود، این استغراق حاصل شود، از آن حیب مطلق به حیب مقید الهام رسد که همچنین مُسْتَعْرِقِ ما بحسب این توجه کلی می باش، و رجوع بکن به سوی نسبت استطاعت فعل به خود در این مرتبه که حج معنوی است و بگو: « لا حول ولا قوة الا بالله » و رجوع بکن از فطرت لذت تجلیات به صوم معنوی امساک از این لذت، از خوف « هلك الستر لغلبة السر » و رجوع بکن از حال تجرد دل از علایق کونی به سوی اضافه جمعیت حقایق، به سوی نشأت خود که موجب زکوة معنوی شود، در آن که از عواید آن علایق و فواید آن حقایق به مُریدان مستحق، بهره تکمیل و ارشاد باید رسانید که هر چند این کمالی است، ولیکن شاغل از این حال است که در آنی، که آن نصیبی است از: « لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل ».

و محتمل مصرع رابع آن که: خُرّ باش از اولیا نه بالغ تا خالی از جهات خیالات نفس تنفیس گر به غربت هجر در وصل حضرت ما توانی کرد: « اشرنا والله اعلم بحقیقته ما قصد وهو الهام مابین لسان الحال منافی هذا الرصد ».

[۱۵]

○ تا چند زنی حلقه، درت بگشادند بی واسطه بی مسند تو بنهادند
 بخت آمد و منشور به دست دادند آزاد شدی و دوستان شادند
 در بیت اول از این اشاره فرموده است به آن که جدّ در طلب می باید، و اگر ریاضات شاقه نباشد با وجود طلب صحیح، به جدّ مقصود حاصل می شود. عاشق راه حضرت قیومی "مولانای رومی" می فرماید که:

هر که به جدّ تمام در طلب ماست، ماست هر که چوسیل روان در طلب جوست، جوست

۱. قرآن کریم، حدید - ۴: و هر جا که باشید [خدا] همراه شماست.

و "قاسم الانوار" می فرماید:

راه به وحدت نبرد هر که نشد در طلب
جمله ذرات را از دل و از جان مُرید
قُل در معرفت، هستی بی حاصل است
هر که ز خود نیست شد، حاصلش آمد کلید
و در بیت ثانی اشارت است به آن که گاه هست که به مقتضای: «الامور مرهونه
بأوقاتها»، امری موقوف وقتی است مقرون به سعادت ازلی، چون وقت رسید بخت آمد
، و منشور دولت آن امر مقدر مقید از پیشگاه پادشاهی حضرت مالک الملک به دستگیری
توفیق به دست مراد طالب دادند، و از بند غم نامرادی آزاد شد، و دوستان او که در انتظار
حصول مُراد او بودند، شاد شدند.

[۱۶]

○ ناگاه میان نَفَسِ آهی سرد پیدا شد و برداشت ز من لذت و ذرد
بگذشتم از این و آن و از کون و مکان ناگاه رسیدم به یکی واحد فرد
اشارت می فرماید: که آه نیازمندان در رفع حُجُبِ ظلمانی و نورانی، به یک لحظه
چنان اثر می کند که ریاضات شاقه و نیازمندی، به سالها آن اثر نکند. آن در عصر خود
قطب شیراز "سید نظام الدین احمد واعظ" از روی نیاز می فرماید:

کاین ره به اشک سرخ و رُخ زرد و آه سرد مطوی همی شود نه به طامات و تڑمات
و چون رفع حُجُبِ واقع شد تقابل از میان برخاست، و از آن فرمود که به آن آه نیازمندی
لذت و درد برخاست. و آن که گفت که: «ناگاه رسیدم به یکی واحد فرد»، مُراد آن است
که چون حُجُبِ که صورت متقابل بود از عالم کثرت، بر وُجوه مدارک و مشاعر خاصه
و هم و خیال، و چنان می نمود که مطابقت آن صور در خارج هر یک وجود حقیقی
دارند، و معلوم شد که ندارند. و غیر از یک وجود حقیقی، موجود نیست که آن صُور
اعتبارات مراتب ظهور اویند. در این مشاهده، دل عارف به واحد فرد رسیده باشد اما
فردیت به واسطه انحصار وجود حقیقی در او. و اما واحدیت به واسطه آن که آن یگانه
اگرچه در صور کثیره اعتباریه ظهور کرده، آن کثرت مانع وحدت ذات او نیست.
"شیخ اوحدی" گوید:

فردا همه یک رنگ شود طالب و مطلوب

امروز یکی را که هزار است ببینید

○ چون شکل به غایت برسد "لام" شود چون وسوسة نفس که الهام شود هر خاص که خاص ماست، گمنام شود . آنگاه چو آیتی شود ، عام شود اگر تفصیل مقاصد شیخ قدس سره در لطایف حروف و مطابقات آن در این رباعی بیان رود ، شرح اقتضای چنان بسطی کند که وقت " داعی " ، سعت ادای آن ندارد ، و به رمزی اکتفا خواهد کرد. و نیز تا تعلیق از اختصار بیرون نرود، در بقیه رباعیات ، قدم قلم در طی ساحت بیان خواهد بود . فی الجملة رمزی که گفته می شود : شکل تابه غایت خود نرسیده که حرف آخر او حاصل شود، شک است ، و چون حرف آخر شکل که "لام" است ، حاصل شد ، شک به حصول "لام" زایل شد ، و "لام" جزوی از علم است ، بلکه به اعتبار اطلاق جزو وارده کل علم است . پس فرموده باشد که چون علم حاصل شد ، شک زایل گشت . چنان چه شک مبدل به علم شده باشد از اعتبار حصول "لام" ، و این تبدل را تشبیه کرده به تبدل وسوسة نفس به الهام ، که اگر وسوسة حاصل است ، الهام نیست ، و چون الهام حاصل است ، البته وسوسة مرتفع است .

اکنون که سالک را شک به حصول علم زایل شود ، و وسوسة با الهام مبدل گردد ، حال او اقتضای آن کند که به مقتضی معرفت بی شبهه و علم یقینی ، فرق میان زایل و باقی ، سالک را حاصل باشد . پس اعتراض از ما سوی الله کند ، و اقبال نماید به سوی درگاه هستی پناه حضرت الهی ، و اقبال او سبب قبول او گردد و از خاصان درگاه شود ، و سیر " اولیائی تحت قبایی لایعرفهم سوائی " او را گمنام سازد : « والاولیاء هم الاخفاء » . و بعد از این حال ، حضرت حق تعالی او را به خلافت در هدایت برگزیند . و این مقام اقتضای آن کند که باز میان آید ، و به ارشاد و ولایت و کرامت مشهور گردد . " شیخ او حدی " فرماید :

دوست گیرد نهان و ناش کند
مخلصان را در این خطر دارد
و " داعی " گوید :

ما گرچه گرفتیم در ایام ، کناری
آخر بکشد عشق تو ما را به میانه
" ولی " ، آیتی از آیت الله شود ، که شهرت او عام گردد ، اگرچه عامه چنان چه پیش از

شهرت ، "ولی" را نشناستند، بعد از شهرت همچنان او را ندانند .

همچنان تا ابد نمی دانند هر که ما را به امتحان دانست
بروید ای خیال بازی چنند که به بازی نمی توان دانست
"قاسم الانوار" فرماید:

من از آیات مجدم کس ندانند چه معنی خواهد از من قایل من
عنایت های بی علت مدد شد به سامان آمد احوال دل من
فله الفضل والمئة

[۱۸]

○ چون صورت "طا" و "ها" مرا نام شود در کُل وجود ، صورتم عام شود
من شکلم و او هیأت و عکسش صورت جان مثل مثال است چه در دام شود
در این رباعی ، اشارت است به آن که چون سالک به سبب قُرب نوافل و متابعت
حضرت ختمی محمدی [صلی الله علیه و آله و سلم] محبوب شد ، و مطابقت قلم و قدم آن حضرت
حاصل کرد ، "ولی" محمدی مشرب است ، و مستحق آن که او را در الهام الهی خطاب
"طَه" آید ، و "طَه" به عدد جُملی چهارده است ، عدد حروف منقطه قُرآنی و سبع المثانی
مشیر به مطابقت ملک و ملکوت که مفردات آن چهارده است . عناصر چهار ، و افلاک
هفت ، و کُرسی و عرشی سیزده ، و بر عرش تمام شد عالم ملک ، و عالم مُجردات . یکی
که ملکوت است یعنی : ای "طَه" ! ای زبده ملک و ملکوت ! مُلک و ملکوت ، مظهر
صورت کمالی تواند . پس صورتش در کُل وجود امکانی عام شده باشد .

پس نگاه در خود کند که به مقتضای مشرب محمد [صلی الله علیه و آله و سلم] تانه نسبت
عبودیت خود را با حضرت ربوبیت بداند ، برو ظاهر شود که به مثل چون شکل است ،
یعنی صورت کلیّه عالم است و حق متجلی در مظهر او ، هیأت یعنی صورت که از شکل
در نظر می آید ، اشاره به آن که از مظهر صاحب قدم محمدی ، حق ظاهر است که از نور
عکس خود به آیین های مراتب کلیّه و جزویّه عالم افکنده است ، و در هر آینه آن
عکس صورتی است ، چنان چه در همه تجلی حق نماید ، ولی به واسطه صاحب قدم
محمدی ، چه او "واسطة الفيض و المدد" است ، و جان انسان نسبت بابدن خود مثالی

است از ظهور حق در عالم چنان چه حق را در آینه عالم ظهور است و نه حال است در عالم، جان را در آینه بدن ظهور است و نه حال است در بدن، و چنان چه واسطه در ظهور حق نسبت با آینه عالم صاحب قدم محمدی است، واسطه ظهور جان به نسبت با آینه بدن قلب است، و چنان چه حق در ظهور خود به عالم مقید نیست، جان نیز به بدن مقید نیست پس چرا در دام بدن تصور قید کند، والله اعلم.

[۱۹]

○ من دوست به راستی ترا داشته ام جز از تو کسی دگر نپنداشته ام
چندان به تو من امید برداشته ام کافعال تو، فعل خویش پنداشته ام
در این رباعی اشارت است به آن که اولیا در مطابقت قدم و قلب با انبیاء و حضرت خاتم [صلی الله علیه و آله و سلم] چنانند که پیوسته در عالم موسوی و عیسوی قدمان مثلاً و ابراهیمی و آدمی قلبان مثلاً متعدد باشند. اما محمدی مشرب یکی باشد، که اوقطب الاقطاب است، و به مقتضای: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ ○» و «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ ○» تصرف او در عالم، تصرف حق است در عالم، والله اعلم

[۲۰]

○ کافر شوی ارزلف نگارم بینی مؤمن شوی ارعارض یارم بینی
در کفر میاویز و در ایمان منگر تا عورت یار و افتقارم بینی
به زلف، اشارت است به حجاب کیانی و مراتب جزئیته و کلیته امکانی؛ و به عارض، اشارت به ظهور وجه باقی در عالم فانی، اعتراض نکنی، «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ ○» و «وَمَعَ هَذَا فَأَيُّمَا تَوْلَوْنَا فَنَّمَّ وَجْهَ اللَّهِ ○» .
زشش جهت متجلی است آن جمال منزه از آنکه احسن اشکال هست شکل مُتَدَسَّس
اگر به دهر و زمان یا به طبیعت یاسریان، در اکوان محبوب شود و

۱. قرآن کریم، فتح - ۱: آنان که با تو بیعت می کنند جز این نیست که با خدا بیعت می کنند.

۲. قرآن کریم، نساء - ۸۰: هر که از پیامبر اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است.

۳. قرآن کریم، قصص - ۸۸: هر چیزی نابود شدنی است، مگر ذات او.

۴. قرآن کریم، بقره - ۱۱۵: پس به هر جای که رو کنید، هما جا رو به خداست.

مؤثر: « وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ ۝ » از ورای صور اعیان اثبات نکند، کافر باشد از مَمَر زلف. و اگر نور « اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۝ » مشاهده کند، که ظهور مطلق در مراتب مقیده کرده است، و تصدیق وجود و ظهور صانع کند، مؤمن باشد به سبب عارض، که مستعار است از بهر ظهور کُفَر. و ایمان را مؤثر در محجوبیت نباید دانست، بلکه در هدایت و ضلالت مؤثر حق تعالی باید شناخت، که از ازل ظهور آثار اسماء جلالی و جمالی خواسته و بنده را محتاج گردانیده، و خود غنی است، و در احتیاج قبول اثر از اسما و اورا مقهور گردانیده.

[۲۱]

○ بشنو تو حدیث شهد و شمع از زرصاف تا جمع شود شهد تو باروغن گاو زهار، تو آسیامکن بر سر او تا خود نشود آب روان در دل ناو اشارت است به آن که سالک را از قید بیرون باید آمد، و خود را مطلق گردانید، چنانچه عسل بکداز از موم، و زراز کدورت به کوره، که اگر خالص از قید نشود، و مطلق نگردد، با همه نتواند بود، و نصیب از مصاحبت و معیت همه نتواند برداشت، که اگر عسل باموم باشد، اورا باروغن نیامیزند، و با سرکه سرکنگین نکنند. و از آسیای بر سر آب، صورت قید دل خواسته و تعلق کونی، و تعبیر از دل به آب روان کرده. و بعضی از صوفیه، نفس ناطقه را که روان دریابنده است، قلب خوانده اند. و چنان چه ناو که تنوره آسیاست، چون مقید آب روان شد، آب به جای دیگر نمی تواند گذار کرد، دل سالک [هم] چون مقید قیدی شد، تجاوز از آن نمی تواند کرد. پس چون چنین باشد، کی مشرب جمعی محمدی پیدا کند و مطلق شود؟ بلکه بعضی و موسوی یا عیسوی باشد.

[۲۲]

○ این طرفه ترست که علت و معلولی هم جان دلیلی و دل مدلولی با تو سخنی بگویم از مقبولی ترک همه کن، ورنه ز خود معزولی وجود انسان علت وجود اشیاست، و وجود او معلول محبت حق تعالی که فرمود

۱. قرآن کریم، انعام - ۱۸ و ۶۱: و اوست قاهری بالاتر از همه بندگان خویش.

۲. قرآن کریم، نور - ۳۵: خدا نور آسمان ها و زمین است.

که: «خلقت الاشياء لاجلك وخلقتك لاجلي»، و جان خلاصه عالم است که دلیل بر وجود صانع است، پس وجود او دلیلی است بر وجود صانع: «من عرف نفسه فقد عرف ربه». ودل، مدل است یعنی صورت جمعیه الاسماء الالهیه، چنان چه دل صورت جمعیت مدارک کمالات انسانی است، و چنان چه او را مقید به یک قید از عالم نباید باشد تا مطلق باشد، همچنین او را مقید به قیود عالم همه نباید بود تا مطلق باشد، که چون مقید به یک قید یا به قیود عالم باشد، خیال او از عالم، باز خود نپردازد و خط از نشأت جمعی خود نتواند گرفت.

[۲۳]

○ بی تو نفسی قرار و آرامم نیست بی نام تو ذات و صفت و نامم نیست بی چاشنی تو در جهان کامم نیست بی روی تو صبح و زلف تو شامم نیست اشارت است به معیت هویت مطلقه الهیه: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ ○». چون مراتب چهارگانه در آیت، مظاهر نور هویت او باشند انسان در هیچ حال از احوال بی او نتواند بود، چگونه بی او باشد که ذات و صفات و اسماء ایشان متحقق به اسم "هو الجامع" اوست. اگر نه تجلی اسم الجامع بودی که نامی از نام های حضرت اوست، مظهر جامع نبودی، و اگر نه ذوق معرفت ظهور او در مراتب بودی، انسان را ذایقه از چه لذت گرفتی؟ از ظهور تجلی اوست در مراتب امکان، که انسان مُلتذ است.

[۲۴]

○ در جان دلم، جان دگر می بینم دروی همه قوت جگر می بینم از غایت رقت و لطافت که مراست در نور بصر نار نظر می بینم می تواند بود که مراد از جان و دل، بخاری باشد متصاعد از دل صنوبری به سوی دماغ، که آنرا روح دماغی می خوانند. و متعلق به آن روح، روحی دیگر است مجرد، که آن را نفس ناطقه و روح انسانی خوانند. چنانچه او جانِ جانِ دل صنوبری باشد. و از قوت جگر، تواند بود که مراد آن باشد که تأثیر نفس ناطقه در تدبیر بدن به

۱- قرآن کریم، حدید - ۳: اوست اول و آخر و ظاهر و باطن.

وسایط قوی و آلات است. و روح دماغی و روح حیوانی و قلب صنوبری و روح نباتی - که در جگر است -، و فی الواقع چون منبع این قوی و ارواح، روح نباتی است، اضافه قوت به سوی او کرد، و از غایت رقت و لطافت خود، و وجود قوی و ارواح خواسته باشد، و حصول ادراکی تام، به واسطه آن، تامی فرماید که: «در نور بصر نار نظر می بینم»، یعنی ادراک مستقل.

و می تواند بود که مُراد از دل، نَفْس ناطقه انسانی باشد. و به جانِ دگر اشارت باشد به سوی حق تعالی که متجلی به تجلیات صفات سبعة است بر جان انسان، و به آثار آن صفات، مدبر اوست چنانچه جان در تدبیر بدن، «خواجه سنایی» گوید:

عقلِ عقل است و جانِ جان است او

آن چه زان بر تراست، آن است او

یابه جانِ دیگر روح قدسی خواسته باشد و از جان، نفس ناطقه. و به هر حال از قوت جگر، قوت خود خواسته، که آدمی از قوت خود به قوت جگر و دل تعبیر می کند، و لهذا می گویند: «پُر دل است، با جگر است، بازهره است». چنان چه گفته باشد که قوت من از آن جانِ دگر است، و هر که قوت او از حق تعالی باشد، یا از روح قدسی، دل او رقیق باشد و خیال او لطیف و ادراک او تیز.

[۲۵]

○ سلطان عیان در دل فرقان دارم برگرفته خود حجت و برهان دارم
بر هر رقمی آیت قرآن دارم از فرق سرم تابه قدم، جان دارم
غالباً مراد شیخ سلام الله علیه از «سلطان عیان در دل فرقان»، مشاهده مرتبه بر علم
تعینی تفصیلی حاصل از باطن قرآن است که فرقان است. و حجت و برهان او برگرفته
حق، موازین خاصه اوست در طور حرف، و در هر رقمی از حروف آیتی از قرآن
در آن میزان حرف - که خاصه اوست - مُشْتَهَد کرده، که نسب و لطایف آن حرف
مُقْصَلًا به دلیل آن بر اهل مذاق روشن می گرداند. و کسی که ادراک او، در این
مرتبه باشد و میزان او، توان گفت که عین جان و ادراک و بیان است، تا می فرماید که:
«از فرق سرم تابه قدم، جان دارم».

[۲۶]

○ ای بلیل مست چند آواز کنی ؟ در عالم عشق چند پرواز کنی ؟
 دانم که همی نه آگهی از رخ یار ورنه در صبر همچو من باز کنی !
 در این رباعی اشارت است به آن که سؤال و اشتغال ، طلب و ولایت بر نیافت می کند ، و
 اگر چه مطلوب در نظر باشد چنان چه بلیل ، گل در نظر دارد و از فرط طلب فریاد می کند .
 و اگر یافته است و در مشاهده است ، اما حُظوظ تجلی طلب می کند ، صبر کند ، تا از او
 فیض شود ، و الا که او نخواهد ، چه تدبیر [کند] ؟

[۲۷]

○ در چشم من از چشمه حیوان آب است و ز ام کتاب در دلم صدياب است
 در قبله حق که بیست و نه محراب است در هریک از آن معجزه انساب است
 در مصرع اول اشارت است به شهودی خاص که تبدیل و تغییر ندارد ، یا اشارت
 است به حقایق حروف .

و در مصرع ثانی ، به " ام الكتاب " اشارت است به حضرت ذات یا مرتبه علم یا
 جبروت یا عقل اول یا نفس کلّیه که آن را لوح محفوظ گفته اند ، یا وجود انسانی مطلقاً یا
 وجود انسان کامل یا لوح حروف یا نفس نقطه .

و در مصرع ثالث ، اشارت است به " قبله " به سوی نطق انسانی ، و آنرا قبله حق
 از آن جهت گفت که در تفاهم و تخاطب ، همه را روی به سوی اوست . و از بیست و نه
 محراب ، صور بیست و نه حرف خواسته ، به اعتبار اثبات " لام " الف .

و در مصرع رابع ، " معجزه انساب " که نسب به هریک از حروف کرده ، اشارت
 است به آن که نسب حروفی عقل را عاجز می گرداند ، در تصور مناسبات و ارتباطات که
 میان جواهر و مُسمّیات حروف و اسماء و بینات و وزُبر و قوایم و دعایم واقع است ، و
 دیگر با مُحال قلبی و لفظی و رقمی و عدد و بساطت و ترکیب و خواص و تسخیر و تعلقات
 با عوالم علوی و سفلی و تعلقات با ملائکه و ارواح موکله و دیگر در آن که چگونه معانی
 و حقایق به موازین خاصه از آن نسب مستخرج و مستنبط است .

و آن چه گفت : «ای جان مرید وای مرید تو ، مُراد»، از مُرید، انسان طالب می خواهد، و از مُراد هم او، که حقّ ^{عالی} به جهت او خواهند تجلیات است از برای قبول جمع آثار تجلیات که مخصوص به استعداد اوست، و نسبت حضرت متجلی به نسبت یا [با] متجلی، که نسبت واحد است با اعداد، که هر فردی از افراد به حقیقت همان واحد است که در مراتب معدود است : «نامی است زمن بر من و باقی همه اوست». و "حسین منصور" از اینجا است که گفت که: «حسب الواحد افراد الواحد». موحدی خوش می گوید :

أعداد شمردیم بسی، جمله یکی بُود چون جمله یکی باشد، ما در چه شماریم ؟

[۲۹]

○ ذکر می است مرا که بوی جان آید ازو بُوی خوش یارمهربان آید ازو
 در وی نفسی گریه بیان آید ازو کُلّی رُموز در عیان آید ازو
 این ذکر عبارت است از نطق : « أَنْطَقْنَا اللهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ ○ » و به حقیقت اخبار اشیا است از آثار تجلیات الهی در هر یکی به قدر او به لسان حال « وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ ○ » . و از آن گفت که : «بُوی جان آید ازو» که بی توسط روح، آثار تجلیات به نشأت نمی رسد . غایت آن که در بعضی از اشیا، آثار روحانیت ظاهر است و در بعضی پوشیده، و در بعضی مثل جماد به تبعیت آنچه روح و حیات دارد، از تجلیات صفات بهره مند باشد . و انسان مظهر همه تجلیات است، و مجموعه کلبه معانی و نکات .

و "بوی یار" از ذکر آمدن آن است که آثار، دلالت می کند بر اسماء و صفات او، و مهربان است او که رحیم و رحمان است . و اگر از ذکر اشیا سخنی گفته می شود، و صاحب فهم هست، همه امور معتبره از آن ممر دانسته می شود، و بر صاحب فهم روشن می گردد، و به حدیقین میرسد که به منزله عیان است .

۱. قرآن کریم ، فصلت - ۲۱ : آن خدایی که هر چیزی را به سخن می آورد.
 ۲. قرآن کریم ، اسراء - ۴۴ . و هیچ موجودی نیست جز آنکه او را به پاکی می ستاید ولی شما ذکر تسبیحشان را نمی فهمید.

[۳۰]

○ در من نگرود، دلم به جوش آید ازو صیوش برود، بانگ و خروش آید ازو
گریک سخنی مرا به گوش آید ازو باشد که دلم باز به هوش آید ازو
"لا يحمل عطایاهم الا مطایاهم" به مقتضی: «يُجِبُّهُمْ وَيُجِبُّونَهُ»^۱ نظر عنایت
در جذبۀ جذبه من جذبات الحق توازی عمل الثقلین "از جانب او باشد، و اثر عظیم در این
جانب پدید آرد، و شوق در حرکت آید، و جان به سوی جانان روان گردد. به سِرِّ
«الاطال شوق الابرار الی لقائی»، و شوق از آن جانب اقوی باشد: «وانی لاشد شوقا الی
لقاتهم من تقرب الی شبرا، تقرب الیه ذراعا، ومن تقرب الی ذراعا، تقرب الی [الیه] باعاً و
من تقرب الی باعاً، آیتنه هروله.» "قاسم الانوار" خوش می گوید:

یار از آن سرسوی قاسم شتافت قاسمی آن هرزوله را دید و دو [ید]
وسخن مأمول کدام است، هر خطایی که مؤدی به هوشیاری باشد. "و محومحو
الموهوم مع صحوا المعلوم" و چون "داعی"، هر که به این صحو رسد، بداند که در این
صحو، سُکری است، چنانچه حضرت مقدسه نوریه، اشارت به آن می فرماید در این
رباعی که:

بُلبُل، سخن از زبان گل می گوید مست است و حدیث جام مُل می گوید
دریاب زُمُوز نعمة اللّٰه که او جزوی است ولی سخن زُکُل می گوید
عجالة الوقت تمام شده به توفیق حضرت علیم علام، تعلیقات بر رباعیات
حضرت شیخ سعد الحقیقه ابی السّعادة الحَمَوی مستی به جواهر الکنوز.

اللهم افض علينا من مآثر روحانیته

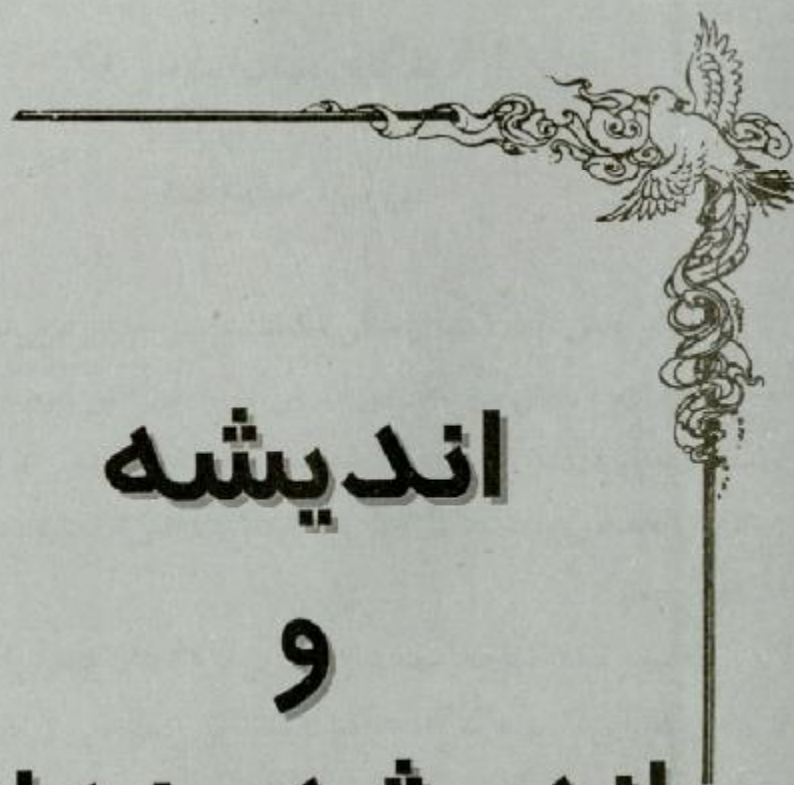
والحمد لله والصلوة على الرسول الختم

وعلى اخوانه من الانبياء واتباعهم ورثة قلوبهم واقدامهم

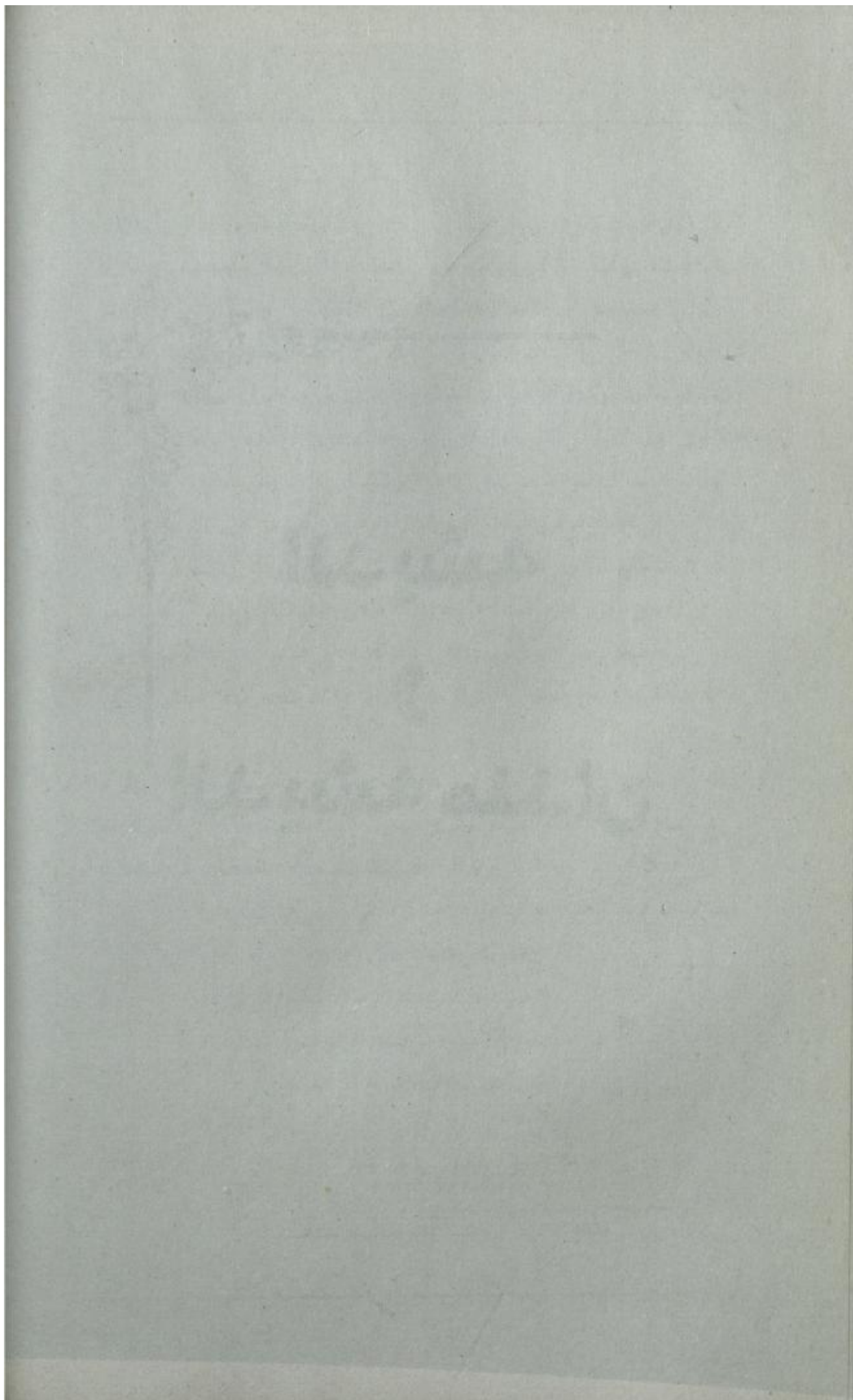
والرضوان على الخاصة والعامة من المؤمنين.

آمین

۱. قرآن کریم، مائده - ۵۴: ... دوستشان بدارد و دوستش بدارند.



اندیشه
و
اندیشه مندان



مقدمه ای بر پیوستگی های فرهنگی ایران و پاکستان

از دیدگاه باستان شناسی (۲)

بررسی "حوضه سند"

در این بخش، تحولات فرهنگی پاکستان، یعنی بخش غربی شبه قاره از زمانهای نخستین تا دوران تاریخی مورد بررسی قرار می گیرد و در بخش سوم به تحولات فرهنگی ایران، در همان دوره، اشاره خواهد شد. البته تلاش نگارنده بر آن است که کمتر به بحث های تخصصی پردازد، بلکه تا آنجا که فعالیت نشریه اجازه دهد، موضوع را پی خواهد گرفت.

نخستین تمدن شناخته شده در هند غربی (پاکستان کنونی)، "تمدن پیش از هاراپایی (هاراپایی)" است که گاه با "تمدن هاراپایی" همزمانی و تطابق یافته است. از ویژگی های ظاهری و مادی "تمدن پیش از هاراپایی" می توان دیوارهای تقویت شده، خانه های منظم تر، کاربرد سفال و اشیای تزیینی را نام برد.

از نظر جغرافیای سیاسی، سرزمین اشغال شده توسط مردمان پیش از "هاراپا" گسترده بوده و شاید بتوان آن را به دو منطقه جداگانه تجزیه کرد:

(۱) سرزمین های هند

(۲) سرزمین های میانه هند و ایران.

در نواحی بلوچستان و افغانستان کنونی، روی تپه ها و میان دره های نزدیک مرزهای هند و ایران دهکده های پراکنده ای با فرهنگهای گوناگون وجود داشته که همگی در پایه و اساس دارای ویژگی های مشترکی بوده اند. برخی از این دهکده ها بتدریج به مراکز شهرنشینی تبدیل شده اند. آثار بجا مانده از محوطه های اصلی "تمدن پیش از هاراپایی"، بویژه در مناطق سند، پنجاب، گجرات و شمال بلوچستان، این دیدگاه را تایید می کنند.

سرزمین آبرفتی گسترده در دره های رود سند و شاخه های آن، امکانات بالقوه کشاورزی را جهت رشد و رسیدن به مراکز پیشرفته شهرنشینی فراهم آورد. منابع الهام دهنده برای این فرهنگ عبارت بوده از غرب آسیا و مخصوصاً ایران، مرزهای هندو ایرانی بلوچستان و افغانستان که جهت عبور و مرور و مهاجرت مورد استفاده قرار می گرفتند.

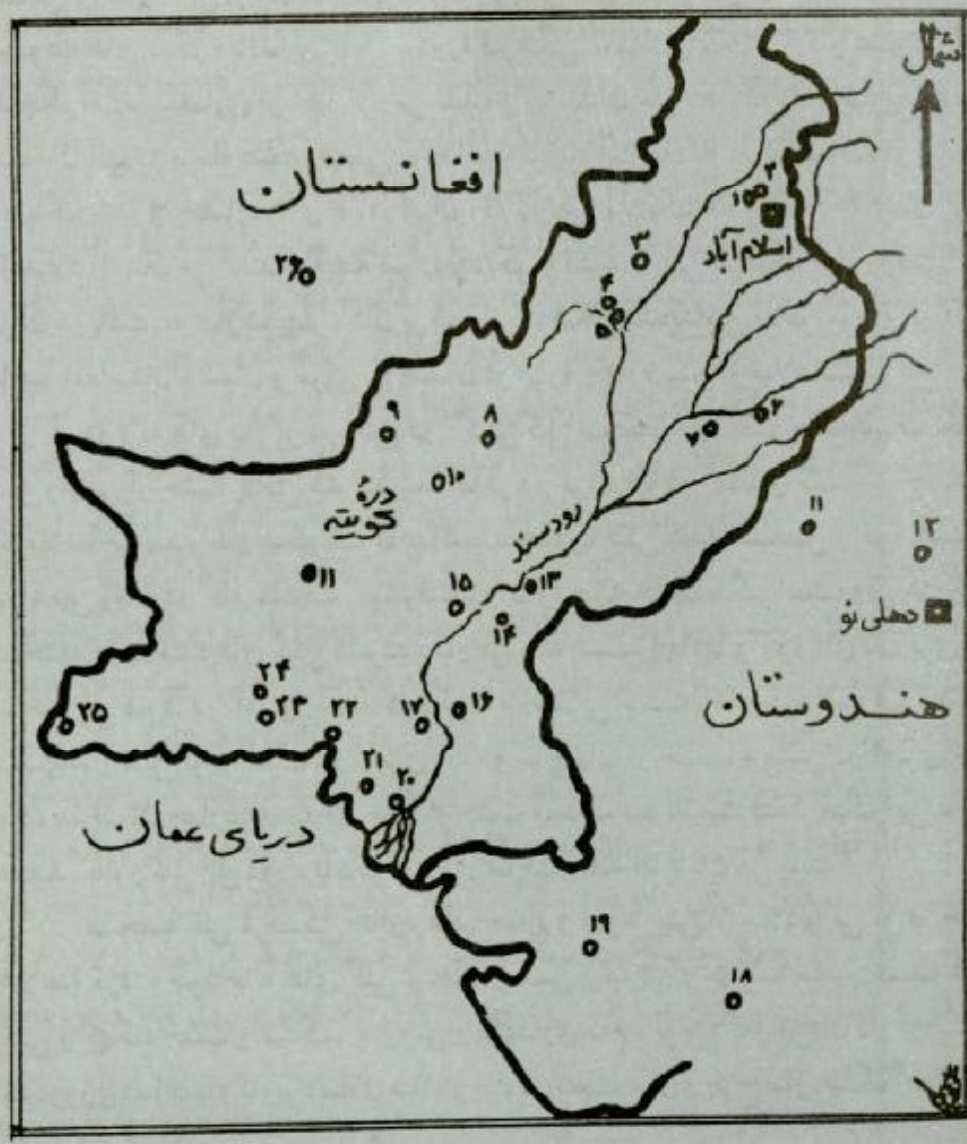
محوطه هایی که تاکنون اطلاعات بسیاری درباره منطقه میانه هند و ایران به ما داده اند، به قرار زیرند:

"ماندی گک" در افغانستان، "کلی گل محمد"، "دام سادات"، "پریانوگندای"، "راناگندای"، "انجیرا"، "سیاه دامب"، "امری"، "کوت دیجی"، "موینجودارو" و "گوملار" در سند، "هاراپا" در پنجاب، "کالی بنگان" در شمال راجستان هند، و "لوتال" در گجرات هند. بی شک آثار و اسناد باستانی بدست آمده از این مناطق برای مطالعه فرهنگ "تمدن پیش از هاراپایی" بسیار با ارزش هستند.

متأسفانه پژوهشگران هنوز نتوانسته اند فرهنگهای "پیش از هاراپایی" را در یک جدول تاریخ نگاری دقیق نشان دهند، هرچند تلاش برای تاریخ گذاری، بر اساس همانندیهای میان "ایران" و "بین النهرین" و نتایج "کرین چهارده (C14)" ادامه دارد. بنابراین بطور بسیار فشرده باید اشاره نمود که ساکنان غرب ناحیه سند، در مرز ایران، دارای گوسفند و بز و گاو اهلی بوده اند و به گواه داده های باستان شناختی، از تیغه های سنگ چخماق، یشم، عقیق، درفش های استخوانی و سنگ آسیاب استفاده می کرده اند، در حالیکه کاربرد هیچگونه شیئی فلزی گزارش نشده و هیچ نوع سفالی بدست نیامده است. البته در لایه های بالاتر محوطه های مورد کاوش در دره های بلوچستان، رشد سفالگری (سفال دست ساز) تأیید شده که از وجود یک فرهنگ مشخص سخن می گوید، فرهنگی که در محوطه های دیگر مانند "راناگندای"، "ژوب"، "سور جنگل" و "ماندی گک" نیز تکرار شده است. ویژگی دوره بعدی این فرهنگ، ظهور سفال چرخ ساز و منقوش است.

نقشه پراکندگی برخی مراکز فرهنگی در هزاره های پیش از تاریخ

حوضه سند



۰۱ جنگ	۰۸ راناگندای	۰۱۵ موینجودارو	۰۲۲ بالاکوت
۰۲ سارای کولا	۰۹ دام سادات	۰۱۶ چانهودارو	۰۲۳ نیندواری
۰۳ لیوان	۰۱۰ مهرگره	۰۱۷ امری	۰۲۴ کولی
۰۴ رحمان دیری	۰۱۱ انجیرا	۰۱۸ لوتال	۰۲۵ سوتکاجن دور
۰۵ گوملار	۰۱۲ میتاتال	۰۱۹ سورکوتادا	۰۲۶ ماندی گک
۰۶ هاراپا	۰۱۳ سُکر	۰۲۰ تارو	
۰۷ جلیل پور	۰۱۴ کوت دیجی	۰۲۱ الله دینو	

"ماندی گک"، موزه‌ای از آثار فرهنگی است. از ظروف چند رنگ و منقوش گرفته تا ظروفی دارای نقش سبد، ظروف مرمری، درفش‌های استخوانی، تیغه‌های سنگی و مهره‌هایی از سنگ صابون و لاجورد و خمیر شیشه در آن یافت می‌شود. محوطه‌های دیگر، با قدری تأمل، دوره فرهنگی "ماندی گک" را دارا هستند، اما هیچگونه آثار معماری از آنها گزارش نشده و این نشان می‌دهد که تا آن تاریخ هنوز مردمان آنها در مرحله صحرا نشینی بوده‌اند. اگر این آثار با آثار به دست آمده از نواحی "سیلک - III" و "حصار - IB و C" در ایران، که تاریخی نزدیک ۳۰۰۰ تا ۳۳۰۰ سال پیش از میلاد را نشان می‌دهند مقایسه شود، نزدیکی و شباهت این فرهنگها را به روشنی می‌توان دریافت. به عبارت بهتر، دال بر همسانی فرهنگی شدید بین مناطق کویری ایران و ناحیه افغانستان و شمال و مرکز بلوچستان در هزاره چهارم پیش از میلاد است.

در لایه‌های بالاتر، یعنی در "کلی گل محمد - ۱" آثار معماری همچون دیوارهایی از خشت یا گل فشرده شده ظاهر می‌گردد اما در "ماندی گک - II" خانه‌ها کاملاً ساخته شده‌اند و سکونت گاهها نسبت به دوره پیش کاملاً مشخص و انبوه هستند. در همین زمان در "دام سادات" پیشرفت در اندازه خانه‌ها چشمگیر است، ولی هنوز در ساختمان آنها گنده‌های گلی فشرده بکار می‌رفته است. اجاقها و تنورهای نان پزی نیز ساخته می‌شود. در "امری - IA" هیچگونه ساختمانی نیست، اما وجود ظروف تدفین دست ساز قابل توجه است. در "امری - IB" دو ساختمان از خشت و سپس در "امری - ID" یک ساختمان چهارطبقه ساخته شده از خشت و سنگ نمونه پیشرفته فرهنگ این ناحیه هستند. بطور کلی این دوره با دگرگونی در ساخت خانه‌ها پایان می‌یابد.

مشخصه کلی فرهنگی هزاره‌های چهارم و سوم پیش از میلاد را می‌توان چنین خلاصه کرد: وجود خانه‌های گلی زمخت و سپس پیشرفته و بهتر ساخته از خشت‌های گلی و گهگاه خشت و سنگ، پرورش و نگهداری دام، بویژه گاو کوهان دار و میش، کشاورزی، ساخت و کاربرد سفال ساده و منقوش دست ساز و چرخ ساز، سنگ آسیاب و گلوله‌های سنگی.^۱

یکی از مناطق بسیار مهم در ارتباط فرهنگهای "حوضه سند" با سرزمین‌های غربی آن، ناحیه "ماندی گک" در افغانستان می‌باشد. ویژگی فرهنگ "ماندی گک" به عنوان نمونه استقرار شهری عبارت بود از وجود دیوارهای دفاعی کلفت و استحکامات مربع خشتی. خصیصه بارز فرهنگی آن تمایل به سوی تزیینات طبیعی و ناتورالیستی برای نشان دادن پرندگان، بز، گاو و درخت انجیر هندی (Pipal) بر روی سفالینه‌ها بود.

1 . Allchin(1989)

2 . Madha(1981)

در میان چیزهای به دست آمده از "ماندی گک"، مجسمه سر مردی ساخته شده از سنگ آهک سفید دیده می شود که موهایش را با سربندی بسته و به پیکره تشریفاتی مرد روحانی یافته شده در "موینجودارو" بسیار شبیه است. نمونه های این تزیینات را می توان در فرهنگهای همزمان با "ماندی گک"، در مناطق دیگر "حوضه سند" مانند "دام سادات"، "دره کویته"، و "انجیرا" نیز یافت، اما وضعیت در جنوب بلوچستان در این دوره هنوز از نظم و ترتیب برخوردار نبوده است.

در کاوش های سال ۱۳۴۷ خورشیدی / ۱۹۶۸ میلادی، در نواحی "تل ابلیس"، "بمپور" و "په یحیی" در جنوب ایران، مدارک با ارزشی برای مقایسه با فرهنگهای حوضه سند بدست آمد. با توجه به این مدارک و مقایسه آنها با فرهنگ مادی نواحی "امری"، "نال" و "کولی" که تاریخی بین ۴۰۰۰ تا ۲۹۰۰ سال پیش از میلاد را نشان می دهند، می توان گفت عناصر فرهنگی "هاراپا" و "غرب بلوچستان" به سمت "دره سند" حرکت کرده اند. برخی از باستان شناسان، بویژه "دالس"، اظهار داشته اند که در سرتا سر دوره "هاراپا" از تمدن ابتدایی تا پیشرفته آنها حرکت فرهنگی مداومی وجود داشته است.

یافته های یک گروه کاوشگر دانمارکی در ناحیه خلیج فارس، بویژه در "بحرین" نشان دهنده دادوستدهای بازرگانی مهم بین این ناحیه با ناحیه "کولی" است، هر چند به جرأت می توان اظهار داشت که مدارک چنین تجارتی در مناطق دیگر مانند "بالاکوت" نیز یافته شده است. بهرحال می توان گفت در این دوره است که تحت تأثیر فرهنگهای مجاور، طرحهای منقوش بزودی در نمونه های ترکیبی فراوان شامل طرحهای استادانه هندسی وارد فرهنگ مادی "حوضه سند" می شود. همچنین حاشیه آرایبی روی سفال با تصاویر گاو، بز، و دیگر جانوران در شمال و مرکز بلوچستان ظاهر می شود. بن مایه های گیاهی و جانوری، بویژه برگ انجیر هندی (Pipal) و پرندگان بر روی سفال این ناحیه بخوبی نقش می گیرد.

هنر رنگ آمیزی سفال بنظر می رسد در نخستین سالهای هزاره سوم به اوج خود رسیده باشد. این فرهنگ بخصوص با استفاده از پوشش چند رنگ دلپذیر از جانوران یا ماهی های فرهنگ "نال"، حواشی آرایشی با حیوانات یا برگهای انجیر در فرهنگ "ماندی گک"، بن مایه های جانوری همراه منظره در فرهنگ "کولی"، که در فرهنگ

۱. شناخت و بررسی تمدنهای دره سند

۲. باستان شناسی دره سند

3. Dales(1965)

4. Allchin(1989)

"دیاله" و "شوش" ایران به نام "پوشش مخملی" (Scarlet) خوانده شده، تکامل فراوان می یابد. تمام این پیشرفت نشان دهنده همانندیهای قومی فرهنگ ایرانی است که بسیاری از نمونه ها و موضوعها می توانند بطور کلی نسبت به شیوه خلاصه کردن موضوع، همسان با نوع ایرانی باشند. در حقیقت، دروازه هایی روشن تر باید گفت که سبک سفال بلوچی به عنوان یک توسعه ناحیه ای ظاهر می شود. پس جای شگفتی نیست اگر گفته شود این طرحها در منسوجات این ناحیه هم به کار رفته اند و امروزه نیز اغلب در نقش فرش هایی که به نام "فرش بلوچ" معروفند، تکرار شده اند.

نباید این تصور پیش آید که هدف نگارنده توجیه این مطلب است که فرهنگ های "حوضه سند" متأثر از فرهنگ "ایرانی" است. هدف از پی گیری این روند تاریخی، نمایاندن اهمیت پیوستگی های فرهنگی در فلات بزرگ ایران و بویژه نقش فرهنگهای این فلات بزرگ، در گذر هزاران سال زندگی موفقیت آمیز مردمانی است که بر این گستره پهناور زیسته اند.

اهمیت بررسی تمدن پیشرفته سند، از یک سو بخاطر اینکه معرف یک دست آورد بزرگ و عالی فرهنگی است، و از سوی دیگر بخاطر اینکه می تواند به عنوان یک چهار چوب رسمی برای بیشتر اشکال تمدن کهن، سنتی و حتی نوین هند نگریسته شود، بسیار زیاد است. اگرچه شیوه های کنونی تاریخ گذاری ما (تاریخ گذاری مطلق و نسبی) اجازه هیچ گونه نتیجه گیری قطعی در رابطه بادرجه رشد فرهنگ "هاراپایی" را حتی در جایی که نخستین بار ویژگی های فرهنگی جدید در دره سند ظهور کرد، نمی دهد، ولی مدارکی از "موینجودارو" و "هاراپا" در دست است که تطور کلی فرهنگی را ثابت می کنند. هر چند کاوش های نخستین "سرجان مارشال" هیچ کمکی به درک موضوع نمی کند، اما کاوش های اخیر بویژه حفاریهای معتبر و علمی "فیر سرویس" (Fairservis) و "آلچین" (Allchin) نشان داد که شهرهای "هاراپایی" در شکوه و اندازه، دست کم معرف یک توسعه بی وقفه بوده اند.

در هر صورت، هنوز دلایل و مدارک کافی برای درک علل قطعی تغییر و تبدیل "سبک قدیم" یا ابتدایی به "سبک پیشرفته" در "حوضه سند" در دست نیست. گرچه گروهی تلاش دارند تا پاسخ این مهم را در جاهای دیگر و بیرون از "حوضه سند"

1 . Manchanda(1972)

2 . Allchin(1989)

3 . Allchin(1982),Dales(1965)

4 . Marshall(1931)

5 . Allchin(1989)

6 . Allchin(1989)

جستجو کنند! اما باید اذعان داشت که این پنداری واهی و تلاشی بیهوده است. بنابه مدارک موجود، "دره سند" قطعاً منشاء این دگرگونی بوده و بخصوص وقتی که تداوم جمعیت و مهارت های تکنیکی ونوآورها، نوشتار، سازمان اداری و اجتماعی منطقه مورد بررسی قرار گیرد، این نکته را تأیید می کند.

بهر حال می توان گفت که تغییر سبک به سوی تمدن پیشرفته یک بخش ذاتی از ضرورت حقیقی خود شهرها بود. همچنانکه در ایران، در همان زمان، چنین روندی صورت گرفت و همین پیشرفت پای پای دو کشور همجوار، در داد و ستد بازرگانی آنها، که ناگزیر روابط فرهنگی را نیز در برداشت، بیشتر نمود پیدا کرد. نکته ای که در اینجا باید به آن اشاره شود، ضرورت حیاتی استقرار در دشت های "سند" است که ساکنان آن ناچار از چاره اندیشی در برابر سیل بوده اند، در حالیکه در ایران، در "سیتلک" یا "شوش" یا "تپه حصار" چنین ضرورتی احساس نشده است. پس ابداع و ساخت خشت پخته در "حوضه سند" یک عامل عمده در روند رسیدن به تمدن پیشرفته بشمار می آید.

منطقه ای که همه محوطه های باستانی را که دارای مواد فرهنگی تمدن گفته شده هستند در بر می گیرد، نزدیک به نیم میلیون مایل مربع، یعنی بیشتر از وسعت پاکستان امروزی مساحت دارد. در این منطقه بیش از هفتاد محوطه باستانی شناسایی شده که بیشتر آنها در دشت پهناور سند و اطراف رودخانه های پنجگانه (پنجاب)، و تعدادی نیز در مسیر بستر خشک امروزی رودخانه های "هاکرا" (Hakra) و "گگر" (Ghaggar) واقعند. در خارج از حوضه سند، شمار کمی از این محوطه ها وجود دارند که دورترین آنها نزدیک مرکز کنونی پاکستان و ایران در ساحل مکران، "سوتکاجن دور" (Sutkagen Dor) است. شاید بتوان گفت که محوطه های اخیر، پایگاه ها یا بندرهای بازرگانی بوده باشند که در منطقه فرهنگی جداگانه ای، در سرزمین های بلند "بلوچستان"، بیرون از منطقه "هاراپایی" پدید آمده بودند. در واقع همین ها بودند که حلقه های اتصال فرهنگی محوطه های باستانی ایران و "حوضه سند" به شمار می رفتند.

در سمت خاور سند، محوطه های دورتر، نزدیک به ساحل قرار داشتند که دورترین آنها در خاک هند، ایستگاه تجارتنی "لوتال" (Lothal) است. از میان اکتشافات اخیر، مهم ترین محوطه "هاراپایی"، "شورتگای" (Shortughai) در دشت جنوبی "اگزوز" (Oxus) کنار رودخانه آمودریا، در شمال خاوری "افغانستان" است که به عنوان

1 . See: National Museum of India (New-Delhi), National Museum of Pakistan (Karachi), National Museum of Lahore(Lahore), Salar-e-Jang Museum(Hyderabad-Decan), Museum Research Institute (Puna-India), British Museum (London).of Decca College
2 . Grishman(1968)

مرکز بازرگانی لاجورد از معادن مجاور بدخشان ظاهر شده است و شاید مواد دیگری مانند مس نیز در آنجا داد و ستد می شده است. از این کاوش ها روی هم کمیت بزرگی از اطلاعات بدست آمده که پژوهشگر را به مطالعه دگرگونی نمونه های استقرار و در ارتباط با آن درک پیوندها و روابط داخل منطقه قادر می سازد و سرانجام او را به سوی تفسیری بهتر سوق می دهد.^۱

کتابنامه

۱. توسلی، محمد مهدی؛ شناخت و بررسی تمدنهای دره سند - جزوه آموزشی؛ تهران: دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۴خ.
۲. صالحی، محمد صالح؛ باستان شناسی دره سند - جزوه آموزشی؛ تهران: دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۰خ.
3. Allchin.B. 1976. *The Discovery of Palaeolithic Sites in the plains of Sind and their Geographical implications* The Geographical Journal , 142(3):471-489.
- 4.----- 1982. *The Legacy of the Indus Civilization at the Seminar on the Harappan Civilization* . Srinagar.
5. Allchin. B. & Raymond. 1989. *The Rise of Civilization in India and Pakistan*. Cambridge.
6. Dales. G.F. 1965. *New Investigations at Mohenjo-daro* Archaeology,18(2):145 - 150.
7. Girshman.R.1968.*Iran* . Paris.
8. Madha. B.1981. *Recently Explored Sites in Punjab* Man and Environment. 5:67 - 69.
9. Marshall. J. 1931. *Mohenjo-daro And The Indus Civilization*. Vol:3. London.
10. Mauchanda. O.1972. *A Study of Harappan Pottery*.New Delhi.
11. Misra. V.N.1984.*Climate a Factor in the Rise of fall of the Indus Civilization* The Archaeological Survey of India.NO 77,Vol 12.
- 12.Rao.S.R.1965.*Lothal A Harappan port Town*; Archaeological Survey of India. NO 78, Vol 2:711.

1 . Rao (1985)

2 . Misra (1984)

سہم تیموریان بزرگ ہند و پاکستان در ادب و ہنر ایران

ہنگامی کہ "امیر تیمور گورکان" برای حملہ بہ فارس آمادہ می شد ،
"خواجہ شیراز" با وجود درون بینی و خودنگری معروفش ، بیاد او افتادہ و فرمودہ بود :
خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دہیم کز نسیمش بوی جوی مولیان آید ہمی^۱
در عصر حاضر، بگفتہ "ملک الشعرا بہار" ، فرزند دلہند مشہد مقدس ،
"اقبال لاهوری" نیز با مشاہدہ ضعف و اضمحلال ملل مسلمان جہان بیشتر بیاد یکی از
نیرومند ترین افراد تاریخ جہان یا این "ترک سمرقندی" می افتاد و برای تجدید خاطرہ
تیمور و تیموریان اینگونہ زمزمہ می کرد:
در فش ملت عثمانیان دوبارہ بلند

چہ گویمت کہ بہ تیموریان چہ افتادہ است^۲

چنگ تیموری شکست ، آہنگ تیموری بجاست

سر برون می آرد از ساز سمرقندی دگر^۳

"حکیم امت" در یکی از منظومہ ہای اردوی خود بنام "خواب تاتاری" ، روح
بخواب رفتہ تیمور را دیدہ و صدای پای انقلاب "سمرقند" ، کهن ترین گہوارہ ادب و
ہنر ایرانی را شنیدہ است:

۱. نگارندہ این مقالہ را در کنگرہ بین المللی "ادب و ہنر در دورہ تیموری" کہ روزہای ۲۷ و ۲۸
تیرماہ ۱۳۷۵ (17-18 July 1996) در "مشہد مقدس" برگزار شد ، ارائه کردہ است.

۲. دیوان حافظ ، ص ۳۳۲

۳. پس چہ باید کرد ؟، ص ۵۹ (کلیات اقبال - فارسی ، ص ۷۳۵)

۴. پیام مشرق ، ص ۱۱۹ (کلیات اقبال - فارسی ، ص ۲۹۵)

تکائی خورد ناگاهان سمرقند
و نوری شد بپا از گور تیمور
شفق آمیخته با آن سپیدی
صدا پیچید: «هستم روح تیمور
اگر محصور هست امروز تاتار
نباشد سرنوشت او که محصور!
تقاضا زندگی را بس همین است
که تورانی ز تورانی است مهجور؟
خودی را سوز و تاب دیگری ده
جهان را انقلاب دیگری ده»^۱

چنانکه در سالهای اخیر بسیاری از پیشگوییهای "شاعر مشرق" دربارهٔ پاکستان و ایران و افغانستان تحقق پذیرفته است، بخواست خداوند متعال، دربارهٔ ترکستان یا آسیای میانه نیز جامهٔ عمل خواهند پوشید، چراکه در گذشتهٔ نزدیک، جهان و جهانیان با چشم حیرت دیدند همانگونه که او فرموده بود:

روس را قلب و جگر گردیده خون
از ضمیرش حرف "لا" آمد برون^۲
"سمرقند" یکباره تکان خورده و روح تیمور از خواب گران قرون متمادی بیدار شده
است. این کنگره نیز که پیرامون "ادب و هنر عصر تیموری" برگزار می‌گردد، نمایشگر و نمودار آن است.

اگرچه در تاریخ جهان، "تیمور صاحبقران" بعلل گوناگونی که باید یکبار دیگر بدقت مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرند، بدبختانه بنام یک تخریب کار و ویرانگر معروف گردیده، ولی حقیقت این است که این فاتح بزرگ با آن که "جهانی را دگرگون کرد"، در عین حال ادب دوست، فرهنگ پرور، آبادکار و معماری بزرگ هم بود. پس محققان و پژوهشگران امروزی باید مسلمات یا به بیان دیگر ظلمات تاریخی را کنار بگذارند و

۱. منظومهٔ "خواب تاتاری" که نگارنده آن را به فارسی منظوم برگردانده، چنین است:

"تاتاری کا خواب"

یکایک هل گئی خاک سمرقند
اتها تیمور کی تربت سے اک نور
شفق آمیز تھی اس کی سفیدی
صدا آئی کہ "میں ہوں روح تیمور
اگر محصور ہیں مردان تاتار
نہیں اللہ کی تقدیر محصور
تقاضا زندگی کا کیا یہی ہے
خودی را سوز و تاب دیگری ده
کہ تورانی ہو تورانی سے مهجور؟
جهان را انقلاب دیگری ده"

بال جبریل، ص ۱۶۱ (کلیات اقبال - اردو، ص ۲۸۵)

۲. پس چه باید کرد؟، ص ۱۵ (کلیات اقبال - فارسی، ص ۶۹۱)

"امیر تیمور" را که در کلام شاعر مشرق "نثر خداوندی" نامیده شده، از نو بشناسند و بدانند که او تنها جهانسوز نبود بلکه جهانساز هم بود.

بیشتر تاریخ نگاران دیروز و امروز بنا به برخی تشابهات او را با "چنگیزخان" خونخوار و تاراجگر همانند قرار داده‌اند، در حالی که میان آنها تفاوت از زمین تا آسمان است. اساسی ترین تفاوت میان این دو جهانگشا را می توان نامسلمانی "چنگیز" و باور قلبی "تیمور" به دین اسلام دانست. آن یکی هادم و این یکی، خادم فرهنگ و تمدن اسلامی بوده است. "تیمور" با همه جنگجویی و تندخویی اش، بر عکس "چنگیزخان" فرهنگ سوز، علاقه مفراطی به فرهنگ پروری و عمران و آبادانی داشته است:

«وقتی امیران محلی و سلسله های آنها بوسیله تیمور سرکوب شدند و از میان رفتند، بخش عمده ای از شاعران و دانشمندانی که وابسته به این دربارها بودند و جان سالم بدر برده بودند بدو بوسیله تیمور به سمرقند و سپس بدربار جانشینان او جذب شدند. خود تیمور برای جلب دانشمندان از خود علاقه نشان می داد و دانشمندان و هنرمندان را احضار می کرد... و نخبگان را بر می گزید.»

جانشینان با فرهنگ تیمور، مانند "شاهرخ"، "الع پیگ"، "سلطان ابو سعید" و "سلطان حسین باقرا" برخلاف او تمایل بیشتری به فتوحات معنوی داشتند و در نتیجه ادب دوستی و هنر پروری آنها، هرات، پایتخت تیموریان، مجمع سخنوران بزرگ چون "عبد الرحمن جامی"، دانشمندان عالیقدر مانند "حسین واعظ کاشفی"، نویسندگان نامدار همچون "دولت شاه سمرقندی"، مورخان زبردست مانند "میرخواند" و نقاشان ماهر مثل "بهباد" و خوشنویسان بی مانند چون "سلطان علی مشهدی" گردید و ادب و هنر ایرانی که از زمان "سامانیان" همچنان روبه پیشرفت بود، باوج شکوفایی خود رسید.

هنگامی که در سال ۹۱۱ هجری، آفتاب سلطه و اقتدار تیموریان فرهنگ دوست و ادب پرور "سمرقند" و "هرات" بدست "صفویان" رو به افول نهاد، در فرغانه

۱. کسرتی هم ملوکیت آثار جنون پیدا
الله کے نثر ہیں تیمور ہو یا چنگیز
کلیات اقبال - اردو

۱. کسرتی هم ملوکیت آثار جنون پیدا

۲. ظفر نامه شامی، ص ۲۲

”ستاره‌ای بدرخشید و ماه کامل شد“. این ستاره درخشان ”ظهیر الدین محمد بابر“ بن عمر شیخ میرزا بن سلطان ابو سعید بن محمد میرزا بن میران شاه بن امیر تیمور است که به گفته ”توینبی“، مورخ بزرگ معاصر:

«از طرف پدر و مادر خون امیر تیمور گورکان و چنگیز خان در رگهایش جریان داشت و دارای ویژگیهایی بود که او را در ردیف بزرگترین فاتحان جهان مانند اسکندر کبیر، چنگیز خان و امیر تیمور گورکان قرار می دهد و اگر وسایل و امکانات لازم را در اختیار داشت می توانست سراسر جهان را زیر سلطه خویش در آورد.»^۱

”ظهیر الدین بابر“، پایه گذار سلسله باشکوه ”تیموریان هند و پاکستان“، به نوشته خودش، در دوازده سالگی به تخت شاهی نشست: «در ماه رمضان سنه هشتصد و نود و نه در ولایت ”فرغانه“ به سن دوازده سالگی پادشاه شدم»^۲، و بقول دخترش، گلبدن بیگم: «سه نوبت بضر ب شمشیر فتح سمرقند کرده: مرتبه اول حضرت پادشاه بابام دوازده ساله بوده اند و مرتبه دوم نوزده ساله بوده اند و مرتبه سیوم بیست دو ساله بوده اند.»^۳ سپس ”فرغانه“ و ”سمرقند“ را رها کرد و در سال ۹۱۵ هجری همچون نیای خود، امیر تیمور، بر ”افغانستان“ دست یافت و آنگاه در سال ۹۳۲ هجری سراسر پاکستان امروز و بخشی از هندوستان را تا ”دهلی“ مسخر ساخت و سلطنتی کم مانند را پایه گذاری کرد که تا سال ۱۲۷۴ هجری/ ۱۸۵۷ میلادی که انگلیسی ها روی کار آمدند، پابرجا بود.

نا گفته نماند این سلطنت با شکوه که پاکستان وارث سنن درخشان فرهنگی آن است، تنها بیست و یک سال پس از انقراض تیموریان ترکستان و ایران و افغانستان (۹۱۱ هـ) بوجود آمد و در سده های بعد بدست جانشینان بابر مانند ”همایون“ (۹۳۷ - ۹۴۷ و ۹۶۲ - ۹۶۳ هـ)، ”اکبر بزرگ“ (۹۶۳ - ۱۰۱۴ هـ)، ”جهانگیر“ (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ هـ) و ”شاهجهان“ (۱۰۳۷ - ۱۰۶۷ هـ) به قله اعتلا رسید و بویژه در زمان آخرین و بزرگترین

۱. بابر تا ظفر، ص ۱

۲. بابر نامه موسوم به توزک بابر، ص ۲

۳. همایون نامه گلبدن بیگم، ص ۴۶

امپراتور این سلسله ادب دوست و هنرپرور، "اورنگ زیب عالمگیر" (۱۰۶۷-۱۱۱۸هـ) که "اقبال لاهوری" بحق او را «ترکش ما را خدنگ آخرین» خوانده است، از لحاظ وسعت و قدرت و شوکت به آخرین نقطه اوج رسید، چنانکه از گفته "سرجادونات سرکر" مورخ معاصر عیان است:

«تاریخ عهد عالمگیر در واقع تاریخ پنجاه ساله هندوستان [شبه قاره هند و پاکستان] است، زیرا در طول فرمانروایی شاه عالمگیر (۱۰۶۷ - ۱۱۱۸هـ) امپراتوری پهناور تیموریان از لحاظ وسعت به درجه ای رسید که در قرنهای متمادی، از بدو تاریخ تا اعتلای انگلیسی ها، سرزمین هندو پاکستان نظیر آنرا ندیده بود.»^۱

"بابر" که از پروردگان مهذب فرهنگ و تمدن درخشان تیموریان سمرقند و برجسته ترین دانش آموز "دبستان هرات" بود، شاعری زبردست، نویسنده ای هنرمند، خوشنویسی چیره دست و ناقدی سخن سنج بار آمد:

«در میان شعرای ترکی مقام شامخی داشته و غیر از "میر علیشیر نوایی" هیچکس یارای همسری و برابری با وی نداشته.^۲ آن حضرت را در نظم و نثر پایه عالی بود، خصوصاً در نظم ترکی و دیوان ترکی آن حضرت در نهایت فصاحت و عذوبت واقع شده و مضامین تازه در آن مندرج است ... همچنین بزبان فارسی نیز اشعار دلپذیر دارند. از این جمله این رباعی از واردات طبع فیاض آن حضرت است. رباعی:

درویشان را اگرچه نه از خویشانیم لیک از دل و جان معتقد ایشانیم
دور است مگوی شاهی از درویشی شاهیم ولی بنده درویشانیم
و این دو مطلع نیز از اشراقات ضمیر انور اوست. شعر:

هلاک می کنم فرقت تو دانستم وگرنه رفتن از این شهر می توانستم

تا به زلف سبزه دل بستم از پریشانی عالم رستم»^۳

1 . History of Aurangzeb, Vol.1,P.XIV

2 . Diwan Babar Padshah,?

۳. اکبر نامه، صص ۱۱۶ و ۱۱۷

واقعات بابری اثر جاویدان بابر است که بعنوان خاطرات زندگی پر ماجرای خود بزبان ترکی چغتایی، برای نسلهای آینده یادگار گذاشته است. این اثر گرانها در تاریخ ادبیات جهان همان اندازه اهمیت دارد که فتح هندوستان در تاریخ نظامی جهان. "الفینستون" (Elphinston) مورخ معروف انگلیسی در باره ارزش و اهمیت تاریخی آن نوشته است: «آنها باید نمونه بی مانند تاریخ حقیقی در آسیا قلمداد کرد.»^۱

همه می دانیم که نیاکان بابر مانند "شاهرخ" و "بایستغر" نه تنها از هنر خوشنویسی سرپرستی کردند بلکه خودشان نیز از استادان این فن بودند، ولی او خود در این هنر نیز گامی فراتر از آنها نهاد و "خط بابری" را که مانند "خط نسخ" بود، اختراع کرد:

«از جمله اختراعات آن شاه مغفرت پناه، "خط بابری" است که مصحفی به آن خط نوشته و به مکه معظمه فرستاد.»^۲ همچنین: «دیوان شعر ترکی و فارسی او مشهور است.^۳ در علم موسیقی و شعر و انشا و املا نظیر نداشت.»^۴

"بابر" از حامیان بزرگ علم و ادب و هنر بشمار می رفت. بیشتر اصحاب ادب و ارباب هنر مانند "شیخ زین الدین خوافی"، "شهاب معمایی" و "یوسف هروی" که پس از انقراض تیموریان هرات بدربار وی روی آوردند از سرپرستی وی برخوردار شدند: «خواند میر مورخ کتاب حبیب السیر، مولانا شهاب الدین معمایی و میرزا ابراهیم قانونی که از هرات آمده بودند و هر یک در فن خود نظیر و همتانداشتند، در آن روز آمده، ملازمت کردند و نوازشات یافته از جمله مقربان گشتند.»^۵

"نصیر الدین همایون" پسر بزرگ "ظهیر الدین بابر" هم که پس از وی در سال ۹۳۷ هـ سریر آرای سلطنت گردید، چه از حیث نظامی و چه از حیث فرهنگی، بهیچوجه دست کمی از پدرش نداشت. او تحصیلات مقدماتی را در محضر دانشمند معروف زمان

1 . History of India, P. 429

۲ . منتخب التواریخ ، ص ۹۲

۳ . همان ، ص ۹۲

۴ . تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ۲۱۱

۵ . همان ، ص ۲۱۰

خود، " شیخ زین الدین خوافی " بیایان برد و دانشمندی ارجمند و شاعری خوش قریحه بار آمد. وی مانند پدرش دیوان شعری نیز از خود بجای گذاشته است، با این تفاوت که دیوان بابر بزبان ترکی اما دیوان او به فارسی بوده است. " ابوالفضل " درباره قریحه شعر و دیوان او چنین نوشته است:

«توجه عالی به شعر و شعرا داشتند و از آنجا که طبع موزون از خصایص فطرت سلیم است، در خلال اوقات، واردات قدسی را چه از حقیقت و چه از مجاز، در سلک نظم می کشیدند و دیوان شعر آن حضرت در کتابخانه عالی موجود است.»^۱
دربار "همایون" مجمع اصحاب فضل و کمال ایران و ترکستان و افغانستان بود که با سقوط هرات بدست "شاه اسمعیل صفوی" در سال ۹۱۱ هجری به دربار تیموریان هندو پاکستان روی آورده بودند. یکی از مورخان معاصرش درباره تشویق و حمایت او از هنرمندان می نویسد:

«جمعی از بی بدلان و هنرمندان دوران که در عراق و خراسان بخدمت رسیده بودند و بالظاف بیکران سرافرازی یافته، در شهر شوال سنه ۹۵۹ (نه صد و پنجاه و نه) بملازمت آمدند و اکنون بانواع نوازشها سرافراز شدند و دایم الاوقات بعزّ مجالست از اقران و امثال، امتیاز تمام دارند.»^۲

"همایون" هم دانش پرور بود و هم دانشمندی ارجمند و دانشوری فرهنگ گستر. انهماکی که در مجالس علمی و ادبی از خود نشان می داد شگفت انگیز و حیرت آور است. گاهی تمام شب را در مباحثات علمی و تبادل افکار با ارباب دانش و بینش به روز می آورد، چنانکه مؤلف طبقات اکبری می نویسد:

«شعر نیکو گفتی، و در صحبت آن مقتدای جهان همه وقت فضلا و علما و اکابر می بودند و همیشه از اول شب تا بصبح به صحبت می گذشت ... ارباب فضل و هنر را در عهدش رونق تمام پدید آمد.»^۳

۱- اکبر نامه، ج ۱، ص ۳۶۸

۲- تذکره همایون و اکبر، ص ۶۸

۳- طبقات اکبری، ج ۲، ص ۸۴

دلبستگی او به ریاضی و هیئت و نجوم بحدی بود که "سلطان الغ بیگ" را هم تحت الشعاع قرار داده بود: «در علم نجوم و ریاضی بی بدل بود.»^۱ علاقه فراوانش به ستاره شناسی، به اختراع بسیاری از ابزار نجومی مانند اصطرلاب همایونی انجامید که شرح آنها در قانون همایونی آمده است.

بانگاه به کارنامه "همایون" اگر بگوییم که سازنده حقیقی ساختمان باشکوه فرهنگ و تمدن درخشان تیموریان شبه قاره هند و پاکستان، که در ادوار بعدی بتدریج باوج عظمت و شوکت خود رسید، او بود، سخن بگزاف نگفته ایم.

"اکبر بزرگ" هم که معاصر "شاه عباس بزرگ صفوی" و مادرش ایرانی بود، مانند پدرش "همایون"، و پدر بزرگش "بابر"، علاقه فوق العاده ای به فرهنگ و ادب و دانش و هنر داشت. پسرش جهانگیر در تورک جهانگیری درباره ذوق شعری اش نوشته است: «بدقایق نظم و نثر چنان می رسیدند که ما فوقی بر آن متصور نبود.»^۲

ذوق شعر و ادب "اکبرشاه" دربارش را محل تمرکز سخنوران و نویسندگان ایرانی و بومی مانند غزالی مشهدی، "ثنایی مشهدی"، "نظیری نیشابوری"، "عرفی شیرازی"، "حیاتی گیلانی"، "ابو الفتح گیلانی"، "عبد الباقی نهاوندی"، "سرحدی اصفهانی"، "عبد الرحیم خانخانی"، "فیضی دکنی"، "ابو الفضل علامی"، "عبد القادر بدایونی"، "ابراهیم سرهندی" و امثال آنها کرده بود.

فرهنگ و تمدن ایرانی که پس از انقراض تیموریان در خود ایران رو به ناتوانی و ضعف نهاده بود در دوران پادشاهی پنجاه ساله "اکبر بزرگ" روبه پیشرفت و ترقی نهاد و دربارش کاملاً رنگ ایرانی بخود گرفت. در این دوره افزون بر شعر و ادب، هنر نقاشی و معماری دوره "تیموریان ایران" در شبه قاره هند و پاکستان رواج بسیار یافت. در میان

۱. طبقات اکبری، ص ۸۴

۲. قانون همایونی آخرین نوشته خواند میر است که آن را در سال ۹۴۰ هجری نگاشت و به "همایون" تقدیم کرد. در این کتاب شرح ساختمانهایی که بدستور "همایون" ساخته شده و نیز اختراعات و ابداعات این پادشاه هنرمند را آورده است.

۳. تورک جهانگیری، ص ۵۱

نقاشان دربار وی، دو استاد ایرانی، "میر سید علی تبریزی" و "عبد الصمد شیرازی" جایگاهی ارجمند داشتند. هنر نقاشی و مینیاتور این دوره کاملاً رنگ ایرانی دارد و در "آرامگاه همایون" در هندوستان و "قلعه لاهور" در پاکستان تأثیر و نفوذ سبک معماری ایرانی بسیار چشمگیر است.

"جهانگیر" پسر "اکبر کبیر" نیز که مردی شاعر، سخن پرداز، دانشمند، تاریخ نگار، منتقد و خوشنویس بود اثری جاویدان و تاریخی بنام "تورک جهانگیری از خود یادگار" گذاشته است که براساس یکی از شاهکارهای نثر فارسی شبه قاره هند و پاکستان بشمار می رود. او در همین کتاب در مورد مهارت خود در هنر نقاشی نوشته است: «اگر در یک صورت، چشم و ابرو را دیگری کشیده باشد، در آن صورت می فهمم که اصل چهره و ابرو را که ساخت.»

"جهانگیر شاه" تحت تأثیر ملکه محبوب ایرانی اش "نورجهان"، بیش از همه پیشروانش به اعتلای زبان و ادبیات و فرهنگ و تمدن ایران همت گماشت و در این راه، عشق و علاقه سرشاری از خود نشان داد. نفوذ روز افزون این ملکه ایرانی در شاه چنان بود که وی کاملاً رنگ ایرانی بخود گرفت و برای خرسندیش سخنوران و نویسندگان و هنرمندان ایران را گرد خود آورد و بدست آنها پیشرفت و اعتلای فرهنگ درخشان ایران در شبه قاره هند و پاکستان را رقم زد.

تجلیل و تقدیر کم نظیر شاه و ملکه از دانشمندان، نویسندگان، هنرمندان و سرایندگان ایرانی بدون شک مهمترین انگیزه ای بود که آنان را بسوی شبه قاره می کشید. این چنین بود که شعرا و ادبای ایرانی بسیاری مانند "آملی"، "لطفی تبریزی"، "شکیبی اصفهانی"، "رکنا کاشی"، "آصف قزوینی"، "مغفوری گیلانی"، "صوفی مازندرانی"، "قونی یزدی"، "ضیاء کاشانی"، "شاپور تهران"، "اسد قزوینی"، "خاکی شیرازی"، "مرشد بروجردی"، "انجوی شیرازی" و "نور الله شوشتری" به دربار او روی کردند و به غنا و ثروت معنوی آن افزودند.

در زمان "شاهجهان" پسر "جهانگیر"، امپراتوری تیموری هندو پاکستان، در قدرت و شوکت و مکت و ثروت و پیشرفت ادب و فرهنگ و هنر چنان شکوفا شده بود که دوره باشکوه "اکبر شاه" را نیز تحت الشعاع خود گرفت. "شاهجهان" با صرف کرورها کرور روپیه، آثار مجلل و باشکوهی مانند "تاج محل" از خود یادگار گذاشت و نقش عظمت و شوکت و شکوه و جلال "تیموریان هندو پاکستان" را بر اذهان و قلوب نسلهای آینده، جاودانه ساخت.

با اینکه "شاهجهان" نه مانند "بابر" شاعری توانا بود، نه چون "همایون" دانشمندی ارجمند و نه همچون پدرش "جهانگیر" کتابی بجای گذاشت ولی باز هم عشق و علاقه او به شعر و ادب و هنرهای زیبا را می توان از ساختمانهای جاودان، بسیاری سخنوران و نویسندگان و هنرمندان دربارش، و رفتار سخاوتمندانه و افسانه مانند او با ارباب فرهنگ و ادب و دانش و هنر به روشنی دریافت:

«امپراتور شاهجهان نغمه جاودان عشق و محبت را بصورت "تاج محل" سروده و حسن ذوق و ذوق حسن خود را بجای صفحات کتاب یا دیوان اشعار روی دیوار و درهای دیوان خاص و دیوان عام کاخ سلطنتی و در نقش و نگارهای مسجد جامعه دهلی جلوه گر ساخته است.»^۱

باید اعتراف نمود که تمام ترقیات و پیشرفتهای ادبی و فرهنگی و هنری زمان "شاهجهان" نتیجه علاقه وافرش به تشویق و تربیت ارباب فضل و کمال و بذل و بخشش افسانه ای او به آنان بود. وی "بی بدل خان" سازنده تخت طاووس را به زرکشیده و دهان "قدسی مشهدی" راهفت بار با گوهرهای گرانبها پر ساخته و بعنوان پاداش به آنها بخشیده بود. این رفتار "شاهجهان"، سرایندگان و ادیبان ایرانی همچون "کلیم کاشانی"، "قدسی

۱. تاج محل: آرامگاه ملکه "ممتاز محل" همسر "شاهجهان" است. شاهجهان پس از درگذشت ملکه محبوب و ایرانی خود هنگام زایمان، این آرامگاه را در ساحل جمنا و نزدیک شهر "آگره" بنا کرد. خود وی نیز در آنجا بخاک سپرده شد. این ساختمان از شاهکارهای معماری و از عجایب هفتگانه جهان بشمار می رود. (نگارنده)

۲. بزم تیموریه، ص ۲۴۳

مشهدی"، "صایب تبریزی"، "سلیم تهرانی"، "رضی مشهدی"، "رفیع قزوینی"، "یحیی کاشی"، "آشوب مازندرانی"، "الهی همدانی"، "سعیدای گیلانی" "فاضل بدخشانی"، "افضل شیرازی"، "هاشم گیلانی"، "فاضل تونی"، "شفیعیای یزدی" و امثال آنها را به شبه قاره هندو پاکستان کشانده بود.

اگرچه سایر پیشروان "شاهجهان" به هنر معماری علاقه سرشاری داشتند ولی عشق او به این هنر چیز دیگری بود. "معماری ایرانی" که در شبه قاره با آغاز پادشاهی "بابر" بدست وی پایه گذاری شده بود، در عهد "شاهجهان" باوج کمال رسید و مظهر جاودان عظمت و شوکت "تیموریان هندو پاکستان" گردید. "هولدن" (Holden)، مورخ اروپایی، ساختمانهای بناکرده "شاهجهان" را چنین مورد ستایش قرار داده است:

«ساختمان باشکوه و خواب مانند کاخ مرمر [تاج محل] که توسط دیوان برپاشد و بدست جواهر سازان زینت یافته و مسجد مروارید [موتی مسجد] آگره، زیبا ترین و در عین حال باصفا ترین خانه های خدا در جهان و مسجد جامعه دهلی و کاخ سلطنتی شاهجهان آباد، مقدس ترین یادگارهای میراث گرانبهای مغول [تیموریان] در هندوستان [و پاکستان] اند.»^۱

"اورنگ زیب عالمگیر" که «برازنده ترین پسران شاهجهان»^۲ و بدون کوچکترین تردید، بزرگترین پادشاه تیموری بود، تاریخ پنجاه ساله اش در واقع تاریخ پنجاه ساله تمام شبه قاره هندو پاکستان بوده است، زیرا در این دوره ممتد و طولانی، برای نخستین بار در سراسر تاریخ هزار ساله این سرزمین پهناور، از "برمه" تا "بدخشان" و از "خلیج بنگال" تا "دریای عرب" زیر یک پرچم در آمد. در زمان او سلطنت فوق العاده نیرومند و پر قدرت "تیموریان هندو پاکستان" به آخرین نقطه وسعت و عظمت و شوکت رسید. فرهنگ و تمدن درخشان این شاهنشاهی بزرگ که در عهد "شاهجهان" به اوج شکوفایی رسیده بود نه تنها همچنان پا برجا بود بلکه تا دور افتاده ترین مرزها و

1. The Mughal Emperors of Hindustan, p. 289.

۲. هند یا سرزمین اشراق، ص ۷۲

سرزمین های بزرگترین سلطنت تاریخ شبه قاره کشانده شده و رواج یافته بود. او مستقیم و غیر مستقیم زمینه هایی را فراهم ساخت که دامنه ادب و فرهنگ مشترک مسلمانان "شبه قاره" و "ایران" و "افغانستان" و "ترکستان" را که بدست نیاکانش از "بابر" تا "شاهجهان"، کم کم اوج گرفته و به آن شکوه و شوکت رسیده بود تا اقصای نقاط این سرزمین پهناور باستانی بگسترانند.

"اورنگ زیب" که: «در استعمال شمشیر و قلم یکسان استاد»^۱ و «چنانکه اورنگ زیب سلطنت تحت قدمش بود، کشور سخن نیز زیر قلمش بود»^۲، ذوق ادب و فرهنگ را از نیاکان بارث برده بود، به گواهی تاریخنگاران گذشته و امروز مانند "منشی محمد کاظم"، "مستعد خان"، "علامه شبلی نعمانی" و "سید نجیب اشرف ندوی"، او شایسته ترین وارث میراث ادبی و فرهنگی "تیموریان شبه قاره" بود.

"اورنگ زیب" که در محضر استادان بزرگ زمانه همچون "دانشمند خان یزدی" و "هاشم گیلانی" کسب فیض کرده بود، بیش از همه دانش ها به علوم دینی مانند "فقه" و "تفسیر" و "حدیث" متمایل بوده است، چنانکه از نوشته عالمگیرنامه آشکار است:

«از کمالات کسبیه آنحضرت که زینت بخش حالات قدسیه و هییه گشته، تنوع به علوم دینیه از حدیث و تفسیر عربیه و فقه شریف حنفیه است. بسیاری از کتب طریقت و سلوک و اخلاق چون احیاء العلوم و کیمیای سعادت و دیگر تصانیف عرفا و اکابر، رسایل و مؤلفات علمای باطن و ظاهر بمطالعه همایون رسید.»^۳

بزرگترین خدمت "عالمگیر" در زمینه فقه اسلامی، تألیف فتاوی عالمگیری است که به سرپرستی خودش توسط پنجاه تن از دانشمندان نامدار در ظرف هشت سال پایان رسید. بعدها "مولانا عبد الله رومی" آن را از عربی به فارسی برگرداند.

اگرچه "عالمگیر" نبوغ ادبی خود را بیشتر بصورت نثر برورز داده و گنجینه ای از

۱- مقالات شبلی، ص ۱۴۲

۲- نیرنگ خیال، ص ۱۰۳

۳- عالمگیرنامه، صص ۸۸-۹۵

۴- بزم تیموریه، ص ۲۴۳

هزار نامه که از شاهکارهای نثر فنی بشمار می روند، از خود بیادگار گذاشته است، اما از ذوق شعری نیز بهره مند بود که کاربرد بجای اشعار از دو این استادان سخن مانند "سعدی شیرازی"، "حافظ شیرازی"، "نظیری نیشابوری" و "صایب تبریزی" در خلال عبارات رقعات عالمگیری^۱ بر این مطلب گواه است. "بختاور خان" در مورد علاقه او به شعر و ادب نوشته است: «در مراتب نثر و انشا دستی تمام داشت و در مهارت نظم هم بهره تام.»^۲ اگرچه او مانند "بایر" و "جهانگیر" کتابی مستقل ننوشته است، باز هم رقعات عالمگیری کفایتی است که او را در میان بزرگترین نویسندگان فارسی جای دهد. "اورنگ زیب" نه فقط انشا پرداز زبردست بوده است، بلکه در این فن مبتکر شیوه ای منحصر بفرد و ویژه خود می باشد. او نخستین کسی است که در نامه نویسی فارسی بجای سبک مصنوع و غیر طبیعی، سبک ساده و طبیعی و در عین حال پخته و استواری را بکار گرفت و با کاربرد اشعار و امثال و آیات و احادیث و اقوال، آنرا حسن و زیبایی ادبی و فصاحت و بلاغت زاید الوصفی بخشید.

"عالمگیر" مانند بیشتر نیاکانش به هنر خوشنویسی و مخصوصاً خوشنویسی قرآن عشقی تمام داشت و با وجود گرفتاریهای گوناگون دولتی برای کتابت آن وقت معینی را اختصاص داده بود و بقول "بختاور خان" مؤلف *مرآة العالم*: «قرآن مجید بخط اقدس به اماکن شریفه ارسال می داشت»^۳ و به نوشته *خزینة الاصفیاء*: «با آنهمه عظمت و شوکت در زندگی خصوصی خود از راه کتابت قرآن روزینه یومیه خود را تأمین می کرد.»^۴ مؤلف عالمگیر نامه حسن تحریر و استعداد خوشنویسی اش را چنین مورد تحسین قرار داده است: «بر شحه فیض انامل نهال قلم را در خوشنویسی شاخ و برگي بخشیده اند که دست یکتایان صفت خط از تنبع آن شیوه جز خجالت ثمری نتوانند چید.»^۵

۱. رقعات عالمگیری (مقدمه)

۲. بزم تیموریه، ص ۲۶۲

۳. همان، ص ۲۶۲

۴. خزینة الاصفیاء، ص ۶۴

۵. عالمگیر نامه، صص ۹۹ - ۱۰۶

با تأسیس سلطنت "تیموریان شبه قاره" که از لحاظ فرهنگی دنباله فرهنگ درخشان "تیموریان ایران" بوده است، این سرزمین بصورت بزرگترین مجمع دانشمندان، سخنوران، نویسندگان و هنرمندان جهان درآمد: «دربارشان در سراسر این مدت، مشحون از نویسنده و گوینده فارسی زبان بود و مخصوصاً در دوره همایون و اکبر و جهانگیر و شاهجهان و اورنگ زیب، اغلب شماره گویندگان و سرایندگان فارسی زبان در این دربارها بیشتر و گاهی چند برابر شماره ایشان در ایران بوده، چنانکه امروز همه اسناد تاریخی درباره دوره اسلامی هندوستان به زبان فارسی است.»^۱ چون «پادشاهان خاندان تیموری هند (و پاکستان) ایران را وطن خود و ایرانیان را همشهری و همزبان خود می دانستند و از هوش و ذوق اینان لذت می بردند.»^۲

خلاصه حمایت و سرپرستی تیموریان بزرگ شبه قاره هند و پاکستان از فرهنگیان بازمانده تیموریان ایران و توران و افغانستان باعث گردید که فرهنگ اسلامی این نواحی در میان جامعه مسلمانان شبه قاره ریشه بگیرد و حتی تا تأسیس پاکستان که فقط برای حفظ و نگهداری میراث فرهنگی آن دوره پدید آمده است، پابرجا بماند و همانگونه که "امیر تیمور گورکان" آنرا از لحاظ نظامی به جهان فارسی پیوند زده بود، از لحاظ فرهنگی نیز با آن پیوسته گرداند تا قلوب مسلمانان لاهور و بخارا و سمرقند یکسان و بیک زمان بتپش در آید و تهران "ژنو" عالم مشرق بشود، چنانکه "اقبال لاهوری" می فرماید:

یک لوله تازہ بـدادیم بـدلها	ز لهور الی خاک بخارا و سمرقند
تهران هوگر عالم مشرق کا جنیوا	شاید کره ارض کی تقدیر بدل جائے ^۳

۱. ارمغان پاک، صص ۴ و ۵

۲. سبک شناسی، ج ۳، ص ۲۵۶

۳. نگارنده این بیت را به نظم فارسی برگردانده است:

تهران شود گر ژنو عالم مشرق شاید که جهان را رخ تقدیر بگردد

کتابنامہ

فارسی

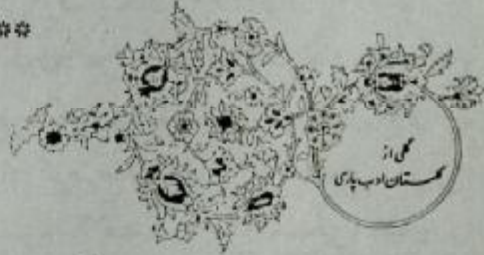
۱. اقبال لاہوری، محمد (علامہ)؛ کلیات اقبال - فارسی؛ ج ۱، لاہور: اقبال اکادمی پاکستان، ۱۹۹۰.
۲. اکرم شاہ، شیخ محمد (اکرام)؛ ارمغان پاک؛ مقدمہ استاد سعید نفیسی؛ ج ۳، تہران: کانون معرفت، ۱۳۳۳خ.
۳. بابر، ظہیر الدین (پادشاہ)؛ بابر نامہ موسوم بہ توزک بابر؛ بہ اہتمام میرزا محمد شیرازی ملک الکتاب؛ ج سنگی، بمبئی: چیترپرابا پریس، ۱۳۰۸ق.
۴. بدایونی، عبد القادر (شیخ)؛ منتخب التواریخ؛ ج سنگی، لکھنؤ: نول کشور، بی گاہ.
۵. بہار، محمد تقی (ملک الشعرا)؛ سبک شناسی؛ ج ۱، تہران: تابان، ۱۳۲۶خ.
۶. بیات، بابزید؛ تذکرہ ہمایون و اکبر؛ بہ سعی و تصحیح محمد ہدایت حسین؛ ج ۱، کلکتہ: رایل ایشیاٹک سوسائٹی آف بنگال، ۱۳۶۰ق/۱۹۴۱م.
۷. جہانگیر، نور الدین (پادشاہ)؛ توزک جہانگیری؛ مرتبہ میرزا محمد ہادی معتمد الخدمت؛ ج سنگی، لکھنؤ: نول کشور، بی گاہ.
۸. ساقی، مرزا محمد؛ عالمگیر نامہ؛ ج سنگی، اگرہ: مطبع الہی، ۱۸۷۳م.
۹. سرور لاہوری، غلام (مفتی)؛ خزینۃ الاصفیاء؛ ج ۳، سنگی، کانپور: نول کشور، ۱۹۱۴م.
۱۰. شامی، نظام الدین؛ ظفر نامہ؛ بہ اہتمام پناہی سمنانی؛ ج ۱، تہران: بامداد، ۱۳۶۳خ.
۱۱. علامی، ابوالفضل؛ اکبر نامہ؛ ج سنگی، الہ آباد: رام نارین لال، ۱۹۱۳م.
۱۲. گلبدن بیگم؛ ہمایون نامہ گلبدن بیگم؛ مؤلفہ محمد علم الدین سالک؛ ج سنگی، لاہور: شیخ مبارک علی، ۱۹۳۳م.
۱۳. مازندارنی، وحید: ہند یا سرزمین اشراق؛ تہران: چاپخانہ فردوس، بی گاہ.
۱۴. ہروی، نظام الدین احمد؛ طبقات اکبری؛ بہ تصحیح و تنقیح م. ہدایت حسین و...؛ کلکتہ: ایشیاٹک سوسائٹی بنگال، ۱۹۳۵م.
۱۵. ہندو شاہ، محمد قاسم؛ تاریخ فرشتہ؛ ج سنگی، لکھنؤ: نول کشور؛ ۱۳۲۱ق.

اردو

۱۶. آزاد، محمد حسین؛ نیرنگ خیال؛ بہ فرمایش آغا محمد طاہر نیرۃ حضرت آزاد؛
چ سنگی، دہلی: آزاد بکدپو، ۱۹۲۳ م.
۱۷. اقبال لاہوری، محمد (علامہ)؛ کلیات اقبال - اردو؛ چ ۱، لاہور: اقبال اکادمی
پاکستان، ۱۹۹۰ م.
۱۸. جمیل یوسف؛ بابر تا ظفر؛ لاہور: ۱۹۶۹ م.
۱۹. عبد الرحمن، صباح الدین؛ بزم تیموریہ؛ اعظم گرہ: ۱۹۴۸ م.
۲۰. نعمانی، شبلی (علامہ)؛ مقالات شبلی؛ لاہور: مجلس ترقی ادب، بی گاہ.

انگلیسی

21. Sir, Jadu Nath Sarker, *History of Aurangzeb*.?
22. Ross, E. Denison, *Diwan Babar Padshah*, Calcutta 1910.
23. Elphinston, *History of India*.?



نشان مردانگی

آوردہ اند کہ در پیش رسول مردی را می شنودند کہ او مردی عظیم با قوت
است. فرمود چگونہ؟ گفتند: باہر کس کہ کشتی گیرد او را بیاکنند و با ہمہ
کس آید. رسول فرمود: قوی و مردانہ آن باشد کہ با خشم خویش بر آید،
نہ آنکہ کسی را بیاکنند.

از نصیحة الملوك نوشته ابو حامد غزالی

جنبش حروفیه در عصر تیموری

جنبش های اجتماعی و سیاسی در ایران تا همین اواخر شکل مذهبی به خود می گرفته است. خصوصاً در قرون گذشته، آنچه از دیدگاه مورخان رسمی، بی دینی یا بددینی تلقی شده، بیشتر فرقه های افراطی از دیدگاه اجتماعی و سیاسی بوده اند. یکی از این نحله ها، "حروفیگری" است که به دست "فضل الله استرآبادی" (۷۴۰ - ۷۹۶) متخلص به "نعیمی" پدید آمد و در مدت کمی از شمال خراسان و حاشیه خزر تا فارس و اصفهان و از آذربایجان تا عراق و سوریه و آناتولی گسترش یافت و حتی به اروپا (منطقه بالکان) رسید.

فضل الله چه می گفت؟

"سید فضل الله" در یک خانواده شیعی دوازده امامی زاده شد و نخست سخن تازه ای نداشت جز اینکه خود را در تعبیر خواب ها صائب نظر می دانست و این را یک موهبت الهی برای خودش می شمرد. از وی برخی خوابها و تعبیرهای شگفت انگیز نقل شده است.^۱

«فضل الله بعداً نکات غالیانه ای بر تشیع رسمی خود افزود. او، "علی" را ممسوس فی ذات الله می خواند، و "مهدی" را [ظهور] علی می دانست.» حتی: «خود را، "مهدی دوازده امامی" [عجل الله تعالی فرجه الشریف] می دانسته، و در نامه ای که شاه اویس به امیر ولی فرستاده، از قول فضل الله چنین شاهد آورده: بسم الله الرحمن الرحیم،

۱. آشنا - دو ماهانه، ش ۳۱

۲. آغاز فرقه حروفیه، فرهنگ ایران زمین، ش ۱۰، صص ۳۳۹ - ۳۴۴ و ۳۷۸ - ۳۸۰

۳. تشیع و تصوف، ص ۲۲۴

انی رأیت احد عشر وجوداً ونفساً شریفاً، و من دوازدهم ایشان.»^۱
 البته بعدها برخی از "حروفیه" به اعتدال برگشتند، و از شیعه انشی عشری مبادی دیگری نیز گرفتند، از جمله: اعتقاد به "عصمت" پیشوایان که حضرت فاطمه علیها السلام را نیز به عنوان یکی از چهارده معصوم شامل می شود، اعتقاد به "بدا"، «و بالا تر از این، علی اعلیٰ [خلیفه فضل الله] ظهور مهدی علیه السلام را آرزو کرده که انتقام خون فضل الله را بگیرد.»^۲

"فضل الله" در عین حال عارف مسلک نیز بود و مبانی وحدت وجودی مکتب "محبی الدین ابن عربی" در ذهن او و شاگردانش رسوخ کامل داشت و خود را طبق مصطلحات آن مکتب، "خاتم الولاية" می شمرد، ضمن آنکه بازی با حروف و ارقام هم از مشترکات مذهب حروفی و مکتب ابن عربی است.^۳ او همچنین، تأویل و مبارزه تشکیلاتی را از "اسماعیلیان" آموخت، و پیروانش هم شیوه کشتار مخالفان را بعدها از "فداییان اسماعیلی" اقتباس کردند و بر آن روش رفتند، چنانکه داستان سوء قصدشان به "شاهرخ تیموری" و به دنبال آن سختگیری بر متهمان به حروفیگری در "هرات" و "خراسان" مشهور است: «خاقان معین الدین شاهرخ پسر تیمور لنگ فرمان داد که ایشان [حروفیه] را از شهرهای وی بیرون کنند. علت این تصمیم وی آن بود که دو مرد از ایشان هنگام نماز آدینه در مسجد جامع بوی حمله کردند و (با کارد) سخت زخمی نمودند که ناچار دیر زمانی بستری شد و هم در پی آن مُرد، و آن دو مرد، در همان زمان بسخت ترین کشتاری کشته شدند.»^۴

"فضل الله" در عین حال از آن دسته دین آوران آریایی است که تعصب شدید ایرانی داشتند. از این رو حتی کتاب بزرگ دینی اش، جاودان را به لهجه قدیم گرگانی نگاشته است. پیروانش نیز از مروجان و گستراندگان زبان و ادبیات فارسی در عراق،

۱. تشیع و تصوف، ص ۲۲۴

۲. همان، صص ۲۲۶ و ۲۲۷

۳. همان، ص ۲۲۰

۴. آغاز فرقه حروفیه، فرهنگ ایران زمین، ش ۱۰، ص ۳۴۰

آناتولی، سوریه و بالکان بوده اند. بر جنبه ایرانی نحله "فضل الله" همه محققان بزرگ همچون "براون"، "ریتر"، "صادق کیا"، "شیبی" و "گوینو" همداستانند. پس عجیب نیست که "محمود سیخانی" شاگرد فضل الله و رهبر گروه جدا شده "نقطویه" خود را "موعود عجم" می نامیده است.

"فضل الله" خود دعوی دین تازه ندارد، اما تأویلش از قرآن چنان دور از ذهن و مصداق تفسیر به رأی است که هم در زمان خودش او را مرتد خوانده و حکم قتلش را دادند. این واقعه در "شروان"، و در قلمرو میرانشاه پسر تیمور بود. فضل الله توانسته بود توجه میرانشاه را به خود جلب نماید اما اطرافیان که مراقب قضیه بودند با گزارش دادن به تیمور، و سپس به دستور تیمور، فضل الله را به کشتن دادند. قتل "فضل الله" و پیروان او به شیوه فجیعی بوده است، آنگونه که پیروانش رنگ سرخ احساساتی و عاطفی شدیدی از سنت شهادت شیعی بدان داده اند و حتی برای او روضه می خواندند، و «روضه باکو مثل روضه کربلا بود.»

دختران و دامادهای فضل الله کارش را ادامه دادند. کشتار پانصد تن از حروفیان در تبریز و قیام «حاجی سرخ» حروفی در اصفهان به سال ۸۳۴ هـ.ق و حمله به شاهرخ در هرات به سال ۸۳۰ هـ.ق... از جمله نشانه های فعالیت بقایای "حروفیه" است. بیشتر حروفیه از همان سال ۸۰۰ هـ.ق به بعد که به گفته خودشان، سال "ض" و سال "ظهور موعود حروفی" بود، به آناتولی رفتند و در میان مسلمانان و مسیحیان آن سامان دست به کار تبلیغ زدند و توفیق نیز یافتند.

رمز توفیق آنها در میان مسلمانان آناتولی، زمینه هایی بود که پیشتر فرقه هایی چون: «وحدت وجودیان، غلات بابائیه، صوفیان بابائیه، و صوفیان بکتاشی در آنجا فراهم آورده بودند. بطوریکه می بینیم "حروفیان" با "بکتاشیان" می پیوندند و یکی

۱. واژه نامه گرگانی، ص ۳۲

۲. احسن التواریخ، صص ۲۴۶ و ۶۹۰

۳. همان، ص ۲۰۲

۴. دیوان قاسم انوار، مقدمه

می شوند، بلکه می توان گفت ادبیات "حروفی" و "بکتاشی متأخر" یکی است و گاهی قابل تفکیک نیست. «گواهی "عبد الباقی گلینارلی" محقق ترک نیز مؤید همین مطلب است.»^۲

رمز توفیق و اسباب نفوذ "حروفیه" میان مسیحیان آناتولی و بالکان را نیز باید در شیوه رفتار و پندار پیروان فضل الله جست. آنان با گشاده دستی، در تأویل نظری و نیز اباحیگری را به روی همه گشوده بودند. از این رو بسیاری از مسیحیان، بویژه "ینی چریان" که منشأ رومی داشتند جذب بکتاشیان و حروفیان گشتند.^۳

جاذبه اجتماعی حروفیه

"فضل الله" آدمی بوده پارسا، که: «مردم وی را سید فضل الله حلال خور می نامیدند زیرا طاقیه های اعجمی می دوخت و از وجه آن گذران می کرد و در تمام مدت عمر نه از طعام کسی چشیده و نه هدیه ای پذیرفته بود.» پیروان شیفته و برافروخته اش، روشنفکران عارف مسلک و نیز پیشه وران خرده پای شهری بودند که «فضل الله طاقیه دوز حلال خوار» را از خودشان می دانستند. آنان به شیوه همه مهدی گرایان تاریخ، به امید رهایی و بهروزی قیام کرده بودند. در تأویلات حروفیه می بینم که: «ربا را به معنی لواط تأویل کردند که مجازات هر دو، قتل طرفین است.»^۴ و این نشان می دهد که چه نفرتی از رباخواران داشته اند.

اینکه داعیه داران گذشته، از غلات و قرامطه پیشین گرفته تا حروفیه و نقطویان متأخر و غیر اینان، با چه توجیحات عجیب و غریبی و با چه براهین بی پایه ای کسانی را به سوی خود می کشیده اند، مهم نیست. آنچه از دیدگاه تاریخ اجتماعی و بررسی

۱. نوشته های حروفی ادوارد براون، فرهنگ ایران زمین، ش ۲۶

2. Hurufilik Metinleri Katalogu.

۳. تشیع و تصوف، ص ۱۷۲

۴. همان، ص ۱۷۰

۵. همان، ص ۲۱۳

نهضت‌های مذهبی - سیاسی مهم است محتوای تعلیمات آنان و رویکرد شورشگرانه آنان است که فی الواقع می‌گفته‌اند: «این مباد، آن باد». این «باید و نباید»، در نیت آنان بوده است، گرچه در عمل توفیق کامل نمی‌یافته‌اند و یا اگر نهضتی از این دست موفق می‌شده و تشکیل حکومت می‌داده، کم‌کم برنگ حکومت‌های معاصر خود در می‌آمده است. مانند "فاطمیان مصر" و "اسماعیلیان ایران" که چنین سرنوشتی پیدا کردند. چرا؟ چون مبانی آنان تخیلی بوده است.

ظهور حروفیان همزمان با عروج تیمور بر پله‌های قدرت، و نیز پیشرفت عثمانیان در آناتولی دلایل مشخصی دارد که با آن روزگار مربوط می‌شود. تیمورخود، خالی از تمایلات شیعیانه و صوفیانه، در معنای ساده این دو مکتب نبوده است و می‌بینیم که پسر تیمور نخست به فضل الله می‌گراید، همچنانکه سلطان محمد بن بایزید عثمانی (حکومت از ۸۱۸ تا ۸۲۵) به حروفیان گروید. چرا میران شاه پسر تیمور و چرا محمد پسر ایلدرم بایزید به حروفیه می‌گرایند؟ برای آنکه روح زمانه همانست. چرا سپس حروفیه را سرکوب می‌کنند؟ چون نمی‌توانند همپای خواستهای تند و انقلابی آنان حرکت کنند.

تأثیر حروفیه در تاریخ

حروفیان و بکتاشیان در بسط فرهنگ اسلام و تشیع و ایران در آناتولی و بالکان تأثیر گذاردند. فعالیت حروفیه در ایران به طور زیرمینی باقی ماند و در شکل "نقطویه" که از جهت ملی و اجتماعی تندرو تر بودند، خود را نشان داد که اینها هم در زمان شاه عباس اول صفوی سرکوب گردیدند، بقایای اینان در نخله‌های بعدی ظهور نمود که بررسی آن مطلب مستقلی است.^۱

مجموع جنبش‌های صوفیانه - شیعیانه، مانند: سربداران، حروفیان، مشعشعیان،

۱. تحقیقات اسلامی، سال ۶۷، ۶۸ و نیز: معارف، سال ۷۲ و ۷۴

نوربخشیان و... زمینه پیداش و استقرار "صفویه" یعنی مهم ترین دولت مستقل ملی ایران تا عصر جدید را فراهم کردند. پس چرا صفویه بقایای همه جنبشهای نامبرده را نابود ساختند؟ چون خود را و امدار آنان می دانستند و از سوی آنان احساس خطر می کردند. از جهت سیر تفکر و تعقل، حروفیه باطن گرایان بودند که همچون اسماعیلیه و غلات به تأویل می پرداختند. آنها گاهی به "نام گرایان غربی" (اسمیون، نومینالیست‌ها) شبیه می شوند که اصل را اسم می دانند: «همه اشیای مرکبه عین نطق اند و کلمه اند.»^۱ و «ظاهر و باطن اشیا بغیر از کلمه و کلام حق، چیزی دیگر نیست... کلام الهی عین اشیا است... مظهر و مظهر عین همنند... اسما، عین مسمیاتند.»^۲

در زمان فضل الله، یکی از شاگردانش بنام "محمود پسیخانی" از تعالیم او برداشت مادیگرایانه کرد و مطرود وی گشت. بجز او، در میان حروفیه کسان دیگری هم بودند که قیامت جسمانی را نفی می کردند و شریعت را ساقط می دانستند^۳، حتی گفته شده که حروفیان هرات میان جغتاییان [سپاهیان شاهرخ]، تبلیغ اباحت می نمودند.^۴ در این داوی ها نقش تبلیغات منفی مخالفان حروفیه را نیز نباید فراموش کرد. ولی به هر حال یک نهضت اجتماعی با این گستردگی نمی توانسته است خالی از مساوات طلبی بوده باشد. همین عدالت و مساوات، در زبان دشمنان به هرج و مرج طلبی یا "اشتراکیت" تعبیر می شده است.

از نکات مترقی در نهضت حروفیه مشارکت فعال زنان در آنست چنانکه خواهر و دختران فضل الله از رهبران این جنبش بوده اند.^۵

فضل الله پس از کشته شدن به افسانه پیوست: «پیروانش همچون غالیان پیشین او

۱. مجموعه رسائل حروفیه، ص ۲۹

۲. آغاز فرقه حروفیه، فرهنگ ایران زمین، ش ۱۰، صص ۳۲۴ و ۳۲۵

۳. واژه نامه گرگانی، صص ۲۸۹ و ۳۰۵-۳۰۷

۴. همان، ص ۱۳۰

۵. آغاز فرقه حروفیه، فرهنگ ایران زمین، ش ۱۰، صص ۳۶۳-۳۶۶

را خدا دانستند که با قدرت بر عالم حکومت می کند و نیز معتقد به رجعت او شدند.^۱
"علی اعلی" از قول "فضل الله" در توحید نامه (ورقه ۳۰ الف) گوید:

گفت: اگر نطق از جهان بیرون شود علم من شاید که دیگرگون شود

حجت قاطع به غیر این کلام نیست غیر از سیف تبار، السلام»^۲

در نتیجه قیام با شمشیر و انتقامگیری از منکران حروفیه در دستور کار حروفیان

قرار گرفت.

حروفیان مانند همه نهضت‌های "موعودگرا"ی گذشته، آینده را عقیم نمی دانستند، و می گفتند: عالم‌ها و آدم‌ها پی در پی تکرار می شوند و انسان‌های الهی پشت سرهم ظهور می کنند. "نوح"، "ابراهیم"، "یوسف"، "موسی"، "عیسی" علیهم‌السلام و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هر یک به نوبه خود مجدد عالم و مظهر آفرینش تازه‌ای بوده، و همگی مظهر آدم نوعی هستند و "فضل الله" آخرین مظهر از این سلسله است. "بویژه به مسیحیان می گفتند که فضل الله همان مسیح است و به شیعیان می گفتند که او همان مهدی است. عبرت انگیز است که توجه کنیم حروفیان با همین شیوه، شماری از مسیحیان آناتولی و بالکان را به دین اسلام وارد کردند، البته اسلامی غالیانه و درآمیخته با سنت‌های مسیحی و حتی شرک آمیز.

گفتار را با این اشاره کوتاه به پایان می بریم که حروفیه روی شعر و ادبیات هم اثر گذاشتند. بازگشت به زبان‌های محلی در آثار حروفیه و نقطویه جالب توجه است. آنها همچنین اشعار عرفانی و مذهبی پرشوری سروده‌اند. فضل الله خود شاعر بود و "نعیمی" تخلص می کرد و از شاگردانش، "علی اعلی" و "نسیمی" هر دو شاعرند. بویژه "نسیمی" که شعرش استوار است و به دو زبان ترکی و فارسی دیوان دارد.

۱. تشیع و تصوف، ص ۱۷۳

۲. همان، ص ۱۷۱

۳. همان، ص ۲۰۷

۴. همان، صص ۲۰۶ - ۲۱۰

۵. آغاز فرقه حروفیه، فرهنگ ایران زمین، ش ۱۰، صص ۳۲۸ و ۳۲۹

برای نمونه شعر زیر از فضل الله نعیمی است که چهره انقلابی ضد خاقان و ضد
مفتی او را همچون یک ویرانگر بزرگ به خوبی نشان می دهد:

من کوکة [=جغد] ویرانه ام، صد شهر ویران کرده ام!
بر تاج خاقان قی کنم، بر قصر قیصر تو زخم!
خاقان چه باشد پیش من؟ مفتی چه داند کیش من؟
چون پشت پای نیستی بر شرع و بر یرغو زخم!
خاقان اردودار اگر از جان نگردد ایل من
صاحبقران عالمم، بر ایل و بر اردو زخم!
ای کاروان! ای کاروان امن دزد شب رو نیستم
من پهلوان عالمم، من تیغ رو در رو زخم!

کتابنامه

۱. انوار قاسم؛ دیوان قاسم انوار
۲. تحقیقات اسلامی؛ تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی، ۱۳۶۷ و ۱۳۶۸ خ.
۳. روملو، حسن؛ احسن التواریخ؛ به اهتمام دکتر عبد الحسین نوایی؛ ج ۱، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹ خ.
۴. الشیبی، کامل مصطفی؛ تشیع و تصوف؛ ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو؛ ج ۱، تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۹ خ.
۵. فرهنگ ایران زمین - فصلنامه؛ تهران: ایرج افشار، ۱۳۴۱ و ۱۳۵۷ خ.
۶. کیا، صادق؛ واژه نامه گرگانی؛ ج ۱، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۰ خ.
۷. مجموعه رسائل حروفیه؛ به تصحیح کلمنت هوارت؛ ج ۱، لیدن
۸. معارف - چهار ماهه؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲ و ۱۳۷۴ خ.

قله های برف بر سرنشسته در ادب پارسی (۱)

فرهنگ ما، فرهنگ قالبها و کلیشه ها و ارزشهای مسخ شده نیست، بل متکی به ارزشهای الهی و انسانی و پاسخگوی نیازهای مادی و معنوی نوع بشر است.

شایسته است نسل جوان، سرمایه ها، مفاخر و موارث فرهنگی خود را بشناسد، راز کامیابی بزرگان را دریابد، هویت فرهنگی خود را از یاد نبرد و خدای ناخواسته مقهور ظواهر فرهنگ غرب نشود. دو به امید سراب، آب از کف ندهد، تا غنچه های خلاقیت فکری آنان شکوفا شود و با تداوم راه مقدس فرهیختگان، کوشش آنان ضایع ننماید. ان شاء الله با این اهداف این سلسله مقالات ادامه خواهد یافت.

سیمای ادبی "استاد همایی" و "پروفسور رضا"

هیچ نامی بی حقیقت دیده ای؟

باز "گناب" و "لام" گل، گل جیده ای؟

اسم خوانندی رو سنا را بجو

سه به سالادان نه اندر آب جو

در کتاب خط سوم، عباراتی به نقل از "شمس تبریزی" نزدیک به این مضمون

آمده است:

«در خانقاه نصرالدین وزیر، جمیع علما و شیوخ و عرفا و اعیان و امرا، حاضر

بودند و هریک در انواع علوم و فنون و حکم، سخن می گفتند، مگر "مولانا شمس الدین"

در کنجی نشسته بود، ناگاه برخاست و بانگی برایشان زد که:

تاکی یوزین بی اسب سوار گشته در میدان مردان می تازید؟

تاکی بر عصای دیگران به پاروید؟

این سخنان که شما از تفسیر و حکمت می گوید کلمات مردم آن زمان است که هریک در عهد

خود بر مسند مردی نشسته، از خود معانی می گفتند! چون مردان این عهد شما بید، پس اسرار و

سخنان شما کو؟»^۱

لذا حقیقت را نمی توان کتمان کرد یا مشمول توطئه سکوت دانست که امروزه

۱- خط سوم، ص ۶۴۰

بسیاری از ما مدعیان قلمزن، ریزه خوار خوان گسترده بزرگوارانی هستیم که نقش جاودان خویش بر صحیفه هستی کتابها رقم زده اند، حال آنکه افکار نو وقتی پدید می آید که متفکران قوم معانی تازه ای کشف کنند و اندیشه ها را به جلوه گاه زیبای زبان آراسته هنری بکشانند؛ اگر نویسندگان بزرگی در گذشته به ظهور رسیده اند، از آن رو بود که پژوهندگان ما در آن ایام، در محافل معارف جهان، صدر نشین بودند نه ریزه خوار، محقق بودند، نه مقلد:

از مقلد تا محقق فرقی است این چو داوود است و آن دیگر صداست
و اما به راستی:

پس از اینکه چرخ زمان این گنجینه ها را درو کند، معلوم نیست آن فرزندان ماکه خواستار معارف ایرانی و اسلامی اند، اصطلاحات و روشهای ریاضیات و نجوم اسلامی را مانند دانش باستان شناسی در مکتب کدام مستشرق اروپایی و آمریکایی باید جست و جو کنند.... چه بزرگوار بوده اند مردانی چون "آقا شیخ محمد خراسانی" و صدها دانشمند دیگر که علوم عقلی و نقلی و شعر و حکمت را به رایگان برای فرزندان مستعد ایران تدریس می کرده اند. داشتن گواهینامه از ایران و اروپا و امریکا و به کاربردن آن برای امرار معاش گناه نیست، اما مشعل فرهنگ هیچ ملتی را نمی توان بارنگ و روغن فروزان نگاه داشت.... آنچه "آقا شیخ محمد خراسانی" نگفته و نهفته به "استاد همایی" آموخت، والاتر از هندسه اقلیدس و هیئت استدلالی بود - همیشه این گونه "حال" هاگرامی تر و گویا تر از "قال" هاست - آن استاد روحانی به شاگرد جوانش آموخت که:

خدمت مخلوق کن بی مزد و بی منت بهار

ای خوش آن بینا که روزی دست نایبنا گرفت^۱
با دستور و مقررات نمی شود تحقیق را در هیچ مؤسسه و دانشگاهی برقرار کرد، یا میزان تحقیق را بدون در نظر گرفتن کیفیت و نوآوری و فقط با شماره انتشارات سنجید، مناسفانه در این روزگار ترازوی تحقیق دانشگاهها و مؤسسات پژوهشی غرب به کمیت بیشتر گرایش دارد. شماره رسالات چاپی یک محقق و میزان بودجه تحقیقی که از هرگونه منبع مالی به دست می آورد، معرف کیفیت پژوهش وی شده است. در جهان سوم هم با

^۱ مهجوری و مشتاقی، صص ۴۵ و ۵۵

تأسی از رفتار بازار گرایانه و کمی غرب، همان ترازوها و معیارهای نابکار را برمی‌گزینیم. خفته را خفته کی کند بیدار؟ توانگری و نیرومندی اروپا و امریکا موجب شده است که جهان سوم تحت تأثیر گسترده آنها قرار بگیرد. گروهی گمان می‌برند که هر استاد غربی که صد مقاله در فهرست کارش دیده شد و به کنگره‌ها و رسانه‌ها راه یافت، آسمان خراشی از معرفت است. بیشتر جوانان جهان سوم با عطش فراوان به سوی سرابها می‌شتابند و غالباً گواهینامه هم به دست می‌آورند که بیشتر کلید کاریابی است تا گوهر جهان بینی و معرفت و مردمی.... این یک سوز و دردی است، حالی است، آدمی که این گونه دردها و حال‌ها نداشته است، چه درجه اجتهاد از ایران داشته باشد یا پی.اچ.دی از امریکا، نخواهد توانست سوز و عطش و حال اهل معرفت را دریابد.

حدیث عشق چه داند کسی که در همه عمر به سر نکوفته باشد در سرایی را
انسان وقتی قلم به دست می‌گیرد تا مطلبی انشا کند و به لحاظ حضور ذهن
نیم‌نگاهی نیز به نوشته‌های بزرگان می‌اندازد، اظهار عجز می‌کند در برابر این اکابر که
چگونه به دقایق هر موضوع و مطلب تسلط و التفات داشته ژرفترین معانی را در بهترین
صورت عبارات و زیبا ترین شیوه کلام جای داده اند، از جمله این بزرگان استاد
"جلال الدین همایی" و پروفیسور "فضل الله رضا" است که بر حسب اتفاق، زمانی یکی
از آنان استاد ممتاز دانشگاه تهران و دیگری رئیس همین دانشگاه بوده است. گرچه
پروفیسور رضا سالهاست به هر دلیل در مغرب زمین مقیم شده است، لکن افکار بلند این
مرد خود ساخته در سراسر جهان خریدار دارد. وی در عین آنکه استاد علوم در ریاضیات
کاربردی، نظریه سیستم‌ها، کنترل اتوماتیک، مهندسی برق و مخابرات، همچنین استاد
تئوری شبکه‌های برق و تئوری انفورماتیک است و در دانشگاه‌های معتبر جهان تدریس
کرده و می‌کند و سالیان متمادی از وطن دور مانده است، اما کتاب مهجوری و مشتافی او
حاکی از آن است که وی عمیقاً مشتاق زبان و ادبیات فارسی و حضور در سرزمین خویش
است. ایشان در همین زمینه می‌گوید:

«در بیست سالی که در امریکا سخت دست اندرکار پژوهش و تدریس علوم
تکنولوژی بودم، از کسب فیض ادب فارسی یکسری بهره‌نشستم، به قدر وسعت و
فرصت، نهال آشنایی خود را با فرهنگ کشورم پرورش دادم. رشته الفتن من با ادبیات

ستنی ایران به کلی بریده نشد.»^۱

لذا او به قول خود همواره با شوقی نافرودنی به کاوش در ادب و فرهنگ این سرزمین پرداخته و رشته پیوند خود را نگسسته است. وی بهترین و پرثمرترین دوران عمر خود را زمانی می داند که در دبیرستان ایرانشهر تهران درس می خوانده و به وسیله همدوره های خویش در دبیرستان دارالفنون با استاد "جلال همایی" آشنا شده است. ایشان در بخشی از سخنانش درباره "همایی" می گوید:

«ارج مخصوصی که به "استاد همایی" دارم بر مبنای آزادگی و وارستگی اوست در کار معرفت - دوری او از مشاغل و مناصب و جاه و مقام و ضیاع و عقار - و استمرار در پژوهش، بنده معتمد که تا آن حال وارستگی و آزادگی و غرقه شدن مستمر در شغلی و کاری دست ندهد و تا آدم [آدمی] از بستگیهای دیگرش نبرد و به قول فرانسه زبانان "VECU" و زیست در آن وادی نداشته باشد، هر چه بگوید، اگر اطلاعات مفید باشد، مایه انقلاب معنوی و سیر در "حال" ها نخواهد شد؛ آن کس که آلودگی ها و بستگی ها به او فرصت از خود بی خود شدن و از خود مایه گذاشتن نداده است، هر چند هم که به مقام کارشناس و معلم و مدرس برسد، باز کارش بیشتر قشری و تقلیدی خواهد بود تا آفرینندگی و تحقیقی:

حلیه های عاریت دان ای سلیم	حرف حکمت بر زبان نا حکیم
راز هدهد کو و پیغام سبا	بانگ هدهد گریبا موزد قطا
تاج شاهان را ز تاج هدهدان	بانگ پررسته ز پر بسته بدان

.... نکته دیگری که دورا دور مرا به شخصیت معنوی استاد همایی علاقمند

[علاقه مند] کرد، نیروی خرد او بود. در پس خرقه ادبی که بر تن دارد، شخصیت علمی او بر من آشکار گردید. خوب یابد، بیشتر علمای ریاضی و طبیعی و تکنولوژی از دقایق هنر و ادب غافل می مانند، بخصوص آنهایی که کارشان محدود به تدریس و تحقیق قشری است تا پرواز و آفرینش و نوسازی»^۲



۱- مهجوری و مشتاقی، ص ۴۸

۲- همان، ص ۵

این قبیل نکات و عبارات و استعارات آموزنده در کتاب مهجوری و مشتاقی پروفیسور رضا و دیگر آثار او همچون پژوهشی در اندیشه های فردوسی و حدیث آرزومندی که اخیراً "نشرنی" آن را منتشر کرده است، خواننده را به وادی شوق می کشاند.

در معرفی خود پروفیسور "فضل الله رضا" که گذشت زمان با مسما بودن نامش را هم اثبات کرده است، شایان یاد آوری است که:

در زمانهای پیش تحقیق و تتبع ارسطویی نفوذی گسترده داشت، به این معنا که همه کس همه چیز اعم از فلسفه، شعر، سیاست و جز آن می دانست. دانشوران ایرانی مانند "ابن سینا" و "فارابی" و دیگران نیز از این قاعده مستثنی نبودند؛ لکن بعدها علوم از یکدیگر تفکیک شد تا جایی که امروزه در غرب فکر جدایی علوم محض و عملی آنچنان گسترده شده که فرضاً برای معالجه یک دندان، متخصص تاج دندان، یک تن و متخصص ریشه دندان شخص دیگری است، اما "پروفیسور رضا" این طلسم را شکست. وی با آنکه متخصص والای فیزیک در غرب است، ضمن آنکه گرایشهای مذهبی عمیقی دارد، در زمینه تاریخ و ادبیات و حماسه نیز بحق، استاد است. نامه فرهنگ وی را این گونه معرفی می کند:

«اگر کسی با ایشان ملاقات کند و نداند که در زمره بنیانگذاران انفورماتیک است و در فیزیک جدید مقامی بزرگ دارد، فکر می کند که باید استاد ادبیات فارسی باشد.»^۱

پروفیسور "فضل الله رضا" در خانواده ای متدین و آگاه در شهرستان رشت به دنیا آمد. از نوجوانی با شعر و ادب و فلسفه و حکمت و عرفان و ریاضی آشنایی پیدا کرد و در سال ۱۳۲۳ خ / ۱۹۴۴ م. به منظور تکمیل تحصیلات خود راهی خارج از کشور شد، به قرار اطلاع، وی اولین ایرانی است که حدود پنجاه سال قبل در بخش مهندسی دانشگاه کلمبیا به عنوان دانشجوی دکتری پذیرفته شد که توفیق ایشان را در آن هنگام صرفاً باید مرهون نبوغ خداداد و پشتکاری دانست که رئیس وقت آن دانشگاه به هنگام مصاحبه و گزینش با آن مواجه شد، نه دارا بودن لیسانس و فوق لیسانس و یا رساله و پایان نامه.

با آنکه غول قوی پنجه تکنولوژی غرور شومی به بشر امروز بخشیده که نخستین زبان آن غفلت از معنویات است، اما پروفیسور رضا که به روایتی خالق انفرماسیون بشمار

می رود، کلامش با جوهر عرفان آمیخته است. آنجا که خود بدین مضمون می گوید:



« گنج خانه معرفت میراث بشریت است و باید در

دسترس همگان قرار گیرد، لکن تنها بعضی پس از سالها از

سرایها و خشکزارها می گذرند و به چشمه جوشان حقایق

می رسند، اگر فیض حق شامل شود ندایی ذرات جان را به

لرزه می آورد که:

« أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ۝۱۰ »، زاهد متشرع و دانشمند کتابدار

فرسنگها بر کوردلان مقدم اند، لکن هر دو در بادیه عقل سرگردان اند. آن مقام آخر در

وادی دور دست است و زود به چنگ رهروان نمی آید، ولی اگر نصیب شود با آن اسم

اعظم، کهکشان را هم می توان به زنجیر کشید».

این کلام بلیغ، شعر "علامه اقبال لاهوری" را در خاطر زنده می کند که:

میکده تھی سبو، حلقه خود فرامشان مدرسه بلند بانگ، بزم فسرده آتشان

فکر گره گشا غلام، دین بروایتی تمام زانکه درون سینه ها، دل هدنی است بی نشان

هر دو به منزلی روان، هر دو امیر کاروان عقل به حیلہ می برد، عشق برد کشان کشان

عشق ز پا در آورد، خیمه شش جهات را دست دراز می کند، تا به طناب کهکشان

از همین پنجره روشن است که "پروفیسور رضا" در دانشگاه صنعتی تهران در

پاسخ سؤال یکی از دانشجویان اظهار داشت:

«مادر جهان عظیمی آفریده شده ایم که شمار ستارگانش در کهکشانش از شمار

ذرات ماسه های سواحل دریاها بیشتر است. آن عظمت وقتی روشن تر می شود که بدانیم

چند میلیارد سال از عمر جهان می گذرد و هنوز ستارگان همسایه زمین وقایع مربوط به

جنگهای ایران و یونان را ندیده اند. (یعنی نور حاوی وقایع مزبور تا امروز به ستارگان

همسایه زمین نرسیده است!) و کامپیوتری که در اختیار داریم تنها چراغ قوه ای است که با

آن می توان جلو پارادیدنه بیشتر، پس سخن گفتن از مسائل، خیلی سخت است و راهی جز

این وجود ندارد تا از طریق اشراق قدری روشن و آگاه شد... ضروری است که طبقه بندی

این معارف به ویژه در طبیعت را اهل عرفان و اصحاب خرد روشن کنند.»

۱. قرآن کریم - فصلت، ۵۳: آیا اینکه پروردگار تو در همه جا حاضر است کافی نیست؟

۲. زبور عجم، صص ۱۷ و ۱۸ (کلیات اقبال - فارسی، صص ۳۶۱ و ۳۶۲)

۳. پژوهشگران، ش ۱۵، ص ۱۶

در اثبات شوق باطنی "رضا" به عرفان اسلامی، یکی از نزدیکانش معتقد است: «همیشه به دقت گوش می دهد و کمتر سخن می گوید. غالباً سکوتش آزار دهنده است. با کسی درد دل نمی کند و رنج آن را به خود نگاه می دارد. اغلب در خاموشی اندرون پرجوش خویش زندگی می کند. احتمالاً این راز داری و سکوت را باید به حساب خوشایند او از عرفان اسلامی گذاشت.»^۱

در خصوص معرفی بیشتر این نابغه جهانی باز هم جای سخن هست، از جمله، عین عبارات یکی از نویسندگان مشهور خطاب به پروفیسور رضا، این است:

«هشتادسال از ستم می گذرد، پوستم مثل لاک پشت سخت شده، دیگر کمتر از چیزی متأثر می شوم، مقاله قاضی بست شما را سه بار خواندم. اگر شما در تمام مدت عمر همین یک مقاله را نوشته بودید، قرضتان را به ایران ادا کرده بودید، چرا بیشتر نمی نویسید؟»^۲

"دکتر محمد علی اسلامی ندوشن" هم در پیامی که برای مجلس بزرگداشت وی می فرستد، می گوید:

«پروفیسور رضا یکی از عالمان کم نظیر ماست که به روش جدید و سبک قدیم ایران هر دو دانشمند است. در سنت ایران، دانشمند فرهیخته کسی بود که در عین آنکه در زمینه علوم کار می کرد، مانند ابن سینا، خیام، خواجه نصیر، از ادب و فرهنگ نیز بهره کافی داشت. چنین کسی خوب می نوشت و احياناً شعر می گفت. علم و ذوق از یکدیگر جدا نبودند و یکی دیگری را تکمیل می کرد. در دوره جدید که تخصص پیش آمده، زیاد نیستند دانشمندانی که از رشته خود قدمی فراتر نهند، و به قول مولوی در "باغ سبز عشق" گردش کنند:

باغ سبز عشق کاوی متهاست جز غم وشادی در او بس میوه هاست
پروفیسور رضا اگر اشتغالش با علوم است، روحش با فرهنگ فارسی است. این توفیق، از او یک شخصیت پرمایه ساخته است. در مقابل، نوعی اندوه دور ماندگی از اصل را با او همراه کرده، زیرا گردش روزگار وی را در اقامت طولانی در خارج نگاه داشته، در حالی که ته نشین ایران همواره در عمق وجود اوست. اقتضای جدید و تبدل های سریعی که پدیده آمده، موجب شده تا کسانی خواسته یا ناخواسته از سرزمین

۱. مهجوری و مشتاقی، ص ۲۸۵

۲. همان، ص ۳۱

خود دور افتند، اما موضوع در مورد آنان که وابستگی شدید به فرهنگ ملی دارند، گاهی شبیه به بریدگی تاک می شود که از آن اشک می چکد.»^۱

*

شکر خدای که در برابر دکاندارانی که به تقلید از غرب، در پی گسترش روابط عمومی در جامعه اهل علم پرورده ایم، مردان وارسته ای همچون استاد "جلال الدین همایی" و پروفیسور "فضل الله رضا" هم داشته و داریم.

گفت این علم و هنر، گفتم که پوست	گفت حجت چیست؟ گفتم روی دوست
گفت دین عامیان؟ گفتم شنید	گفت دین عارفان؟ گفتم که دید ^۲
صد کتاب آموزی از اهل هنر	خوشتو آن درسی که گیری از نظر ^۳
علم، تا از عشق برخوردار نیست	جز تماشا خانه انکار نیست ^۴

اقبال لاهوری

کتابنامه

۱. قرآن کریم؛ ترجمه عبدالمحمد آیتی؛ ج ۱، تهران: سروش، ۱۳۷۱ خ.
۲. اقبال لاهوری، محمد (علامه)؛ کلیات اقبال - فارسی؛ ج ۱، لاهور: اقبال اکادمی پاکستان، ۱۹۹۰ م.
۳. پژوهشگران، نشریه؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۴. رضا، فضل الله (پرفیسور)؛ مهجوری و مشتاقی؛ ج ۱، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۲ خ.
۵. صاحب الزمانی، ناصر الدین؛ خط سوم؛ ج ۱، تهران: عطایی
۶. نامه فرهنگ، فصلنامه؛ تهران: سازمان فرهنگ ارتباطات اسلامی

۱. مهجوری و مشتاقی، ص ۲۷۸

۲. جاوید نامه، ص ۴۰ (کلیات اقبال - فارسی، ص ۵۱۲)

۳. همان، ص ۱۹۸ (کلیات اقبال - فارسی، ص ۶۷۰)

۴. همان، ص ۱۲ (کلیات اقبال - فارسی، ص ۲۸۴)

احوال و آثار حمید الدین ناگوری

قاضی حمید الدین ناگوری (و: ۶۰۵ هـ ق / ف: ۶۷۸ هـ ق) از بزرگان مشایخ چشتی در هند^۱ و از زمره مشایخ متقدمین هندوستان است^۲. در میان مردم پاک و هند، در علوم ظاهری و شرعی و نشر علوم دینی شهرتی بسزا دارد. مجتهد و متصدی امور شرعیه بوده است: «در اوایل، بعد تحصیل علوم، قاضی ناگور شد و مدت سه سال به جریان امور شرعیه و نشر علوم دینیه اشتغال نمود، و به پایه اجتهاد رسید.»^۳ او «جامع بود میان علم ظاهر و باطن.»^۴

قاضی حمید الدین^۵ در شهر بخارا زاده شد، اما در دهلی قرار و آرام گرفت و سرانجام هم در همانجا چشم از جهان فرو بست: «اصلش از مردم بخارا بوده و [همراه] پدرش در زمان سلطان معز الدین سام غوری از بخارا به دهلی رفت... وی در آن شهر، دانش بیاموخت... و در دهلی در دهم ربیع الثانی یا نهم رمضان ۶۷۸ [هـ ق] درگذشت.»^۶

قاضی حمید الدین و تصوف

گرایش قاضی حمید الدین^۷ به طریقت و بریدن وی از علایق دنیوی و مقامات ظاهری خود داستانی دارد:

«[هنگامی که وی اشتغال به رتق و فتق امور شرعیه و نشر علوم دینیه داشت،] شیبی سید کاینات [علی الله علیه وآله وسلم] را به خواب دید که [او را] به جانب خود می طلبند.

۱. در سال تولد ناگوری اختلاف است: تاریخ ادبیات مسلمانان پاک و هند، تولد وی را سال ۵۱۵ هـ ق و فهرست نسخه های خطی فارسی موزه ملی پاکستان کراچی، سال ۶۰۵ هـ ق نوشته اند. چون او مرید ابو حفص عمر سهروردی (۵۳۹ - ۶۳۲ هـ ق) است، و از سویی بیشتر تذکرة ها وفات وی را در رمضان ۶۷۳ یا ۶۷۸ هـ ق نوشته اند، بنظر می رسد که تاریخ تولدش حدود ۶۰۵ هـ باشد.

۲. تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ص ۷۳۸

۳. ذکر جمیع اولیای دهلی، ص ۱۱

۴. همان، ص ۱۱

۵. تذکرة علمای هند، ص ۵۲

۶. تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ص ۷۳۸

صبح آن شب ترک علایق نموده، بر قدم تجرید و توکل متوجه حرمین شریفین گشت. در راه به بغداد رسیده، مرید "شیخ شهاب الدین سهروردی" شد^۱ و «یک سال بود تا ازو اجازه ارشاد یافت و در آنجا با [خواجه] قطب الدین بختیار کاکلی اوشی معاشر بود.»^۲

آنگاه به مکه عزیمت کرد و سه سال نیز در آنجا مقیم شد. پس از این زمان «باز بدھلی آمد و [در] صحبت خواجه قطب الدین بختیار، در حیات و ممات بماند و گاهی جدا نشد... از این سبب مشایخ عظام او را از مشایخ خاندان چشت بشمار کرده اند»^۳

بنوشته تذکره نویسان، وی بسیار اهل شور و حال بوده و به سماع دل بستگی تام و در این کار اهتمامی تمام داشته است: «مرید و خلیفه شیخ شهاب الدین سهروردی [بود] اما بر مشرب او وجد و سماع غالب آمد که در آن مولع و متوغل بود. هنگامی که «به دهلی رسید... بر وجد و سماع، شفقت تمام داشت، چنانچه در آن زمان هیچکس را مثل او ذوق و شوق سماع نبوده، علمای وقت بر او محضر کردند، و در پی ایذای ایشان شدند. تا آنکه روزی نزدیک کوشک سفید سلطان شمس الدین در خانه درویشی مجلسی بود، و خواجه قطب الدین بختیار و قاضی حمید الدین هر دو بزرگوار در آن مجلس رونق افزا بودند، ناگاه مولانا رکن الدین سمرقندی را که از اجل علمای عصر بود، خبر کردند. وی با چند خدمتگار از جای خود روانه شدند تا به مقام مجلس سماع رسیده، متعرض حال اهل سماع گردد. عزیزی که علی درویش نام داشت، قاضی حمید الدین را ازین حال آگاه کرد. وی صاحب خانه را نزد خود طلید و گفت که تو برو به جایی مخفی پنهان باش. هر چند ترا طلب کنند حاضر نشوی، و اگر مولانا رکن الدین بی اجازت صاحبخانه بالا خواهد آمد، او را به حجت شرعی مؤاخذه خواهم نمود، و صاحبخانه فی الحال به جایی مخفی گشت و قاضی همچنان با اصحاب خویش به سماع مشغول ماند. چون مولانا رکن الدین بر در رسید، صاحبخانه را طلب کرد. گفتند که او حاضر نیست. مولانا با

۱. ذکر جمیع اولیای دهلی، ص ۱۱

۲. تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ص ۷۳۸

۳. خزینة الاصفیاء، ج ۱، ص ۳۱۰

۴. تذکره علمای هند، ص ۵۲

۵. همان، ص ۱۲

خود اندیشید که اگر بی اجازت صاحبخانه اندرون در آیم مؤاخذه کرده باشم .
[پس،] پیش زمانی بایستاد و برفت.»^۱

مکاتیب "قاضی حمید الدین" هم رونق افزای محافل درویشان بوده است: «او [حمید الدین] را با "فرید الدین گنج شکر" مودت بسیار بود. روزی شیخ مزبور خواست که وجد کند و سرود بشنود. قوالان حاضر نبودند. فرمود مریدی را که "بدرالدین اسحق" نام داشت، مکتوب قاضی حمید الدین را که به من نوشته اند، از خریطه بر آورده بخواند. آن بزرگ به خواندن مکتوب شروع نمود. عنوان مکتوب این بود: «فقیر، حقیر، ضعیف، نحیف، محمد عطا، که بنده درویشان است، و از سرو دیده، خاک قدم ایشان» شیخ همینقدر بشنید. حالی و ذوقی پیدا شد. بعد از آن، این رباعی که در آن مکتوب مندرج بود خوانده شد:

آن عقل کجا که در کمال تو رسد؟ آن روح کجا که در جلال تو رسد؟
گیرم که تو پرده برگزنتی ز جمال! آن دیده کجا که در جمال تو رسد؟^۱

جز شور و ولوله ای که از خامه وی در مکاتیبش ساری و جاری می شده، خود نیز طبعی لطیف و ظریف داشته و با دوستان مطایبه می کرده است: «روزی آن جناب با شیخ برهان الدین - قاضی کبیر، که یکی از مشاهیر عصر بوده - سواره می رفتند. اسپ ایشان بسیار خورد [خورد] بود [و] با اسپان دیگر هم‌رهی نمی کرد. قاضی کبیر گفت: اسپ شما بسیار صغیر است. قاضی حمید الدین گفت: ولی به از کبیر است!»^۲

مناقب و کرامات

"قاضی حمید الدین" را نزد «سهروردی" جایگاهی بلند بوده است. گفته اند: «شیخ شهاب الدین عمر سهروردی" اکثر در باب "قاضی حمید الدین" می فرمود؛ بلکه [در] بعضی رسایل خود درج فرموده که خلفایی فی الهند کثیر، منهم حمید الدین

۱- خزینة الاصفیاء، ج ۱، صص ۳۱۰ و ۳۱۱

۲- ذکر جمیع اولیای دهلی، صص ۱۲ و ۱۳

۳- همان، ص ۱۲ نیز خزینة الاصفیاء، ج ۱، ص ۳۱۰ (باندک تغییر)

من اعظم خلفایی.» همچنین برخی کرامات برای وی بر شمرده شده است:

«بعد وفات خواجه قطب الدین بختیار، چند ماه باران رحمت الهی نازل نشد و خلق به سبب امساک باران به تنگ آمد. سلطان شمس الدین استدعای دعا از بزرگان عهد نمود. "قاضی حمید الدین" به سلطان فرمود که برای درویشان دعوتی کن، و اهل سماع را حاضر آر تا درویشان سماع کنند، شاید که نزول باران رحمت الهی گردد. سلطان دعوت کرد و هنگامه سماع گرم نمود. چون درویشان به سماع مشغول شدند، ابر پیدا شد و بارش باران شروع گردید و چندان بارید که گاهی نیاریده بود.»^۱

در میان وقایع حج قاضی نوشته شده است که: «قاضی حمید الدین برگرد کعبه طواف می کرد، بزرگی را دید که او هم در طواف است، به متابعت او گام زدن آغاز نهاد. وی روی باز پس کرد و گفت: «حمید الدین؛ متابعت ظاهری کردن آسان است، اما متابعت باطنی مشکل است.» گفت که متابعت باطنی را ارشاد فرمایند؛ گفت: «مراد طواف به هر قدم ختم قرآن میسر است، اگر توانی متابعت کن!» قاضی متحیر گشت و در دل گذرانید که شاید این بزرگ، معانی قرآن در دل می اندیشد. بمجرد این خطر، وی باز روی باز پس کرد و گفت که نی نی، حرفاً حرفاً، لفظاً لفظاً، بدرستی اعراب، از اول تا آخر.»^۲

مریدان

"قاضی" برای مردم هندوستان بویژه اهالی دهلی باعث فیوض و برکات فراوانی بود. و او برای سلسله طریقت خویش مراد بزرگی بشمار می رفت. در خزینة الاصفیاء سه کس را از مریدان خاص وی نام برده و برای هر یک کراماتی هم بر شمرده است:

«قاضی حمید الدین در تمام عمر خود، سه کس را مرید گرفته است و به کمال رسانیده: یکی "شیخ احمد نهروانی... دوم مرید قاضی حمید الدین، "عین الدین قصاب" بود که در زهد و ریاضت و کشف، ثانی نداشت... سوم، خلیفه قاضی حمید الدین،

۱. خزینة الاصفیاء، ج ۱، ص ۳۱۰

۲. همان، ص ۳۱۲

۳. همان، ص ۳۱۰

"شیخ حسن رسن تاب" است...»^۱ دکتر شریف حسین قاسمی "مصصح ذکر جمیع اولیای دهلی از قول فوائدالنفواد، بر سه تن نامبرده، "مولانا ناصح الدین" پسر قاضی را نیز می افزاید.^۲

آثار و نوشته های ناگوری

او را تصانیف به زبان عشق و ولوله بسیار است. عشقیه از مصنفات اوست.^۳ استاد "سعید نفیسی" نیز می نویسد: «وی در نظم و نثر فارسی استاد بوده و شعر را خوب می گفته و کتابهای متعدد نوشته است، از آن جمله طوابع شمس در شرح اسماء الحسنی، و راحة القلوب و عشق نامه»^۴ با آنکه از آثار "ناگوری" با ترکیب "کتابهای متعدد" یاد کرده اما بیش از سه تا را نام نبرده است. در تذکره های دیگری هم که در این گفتار مورد مطالعه قرار گرفته اند، بیش از این نیامده است. اما در فهرست های نسخ خطی، شماری دیگر از آثار وی نام برده شده اند که اینک به همه آنها اشاره شده و به اجمال چند تا از آنها معرفی می شوند:

۱. طوابع الشمس

مصصح ذکر جمیع اولیای دهلی از قول "شیخ عبدالحق محدث دهلوی" می نویسد: «طوابع الشمس کتابی است که در وی شرح اسمای حسنی شده... بنابراین شرح اسمای حسنی، غالباً کتابی جداگانه نیست.»^۵ عبارت زیر از این کتاب قدرت بیان و استواری قلم "ناگوری" را می نمایاند:

«ای برادر در عالم سلوک، جمیعت محال است "انّی ذاهب الی ربّی سیهّدین"، دلیل این حدیث است. اگر بدو جمع بود "سیهّدین" چرا گفت، و در حال وصول تفرقه ضلال بود "انا الحق" و "سبحانی" سرّ این معنی است. به عمری در مقامی که "آنا" باید

۱. خزینة الاصفیاء، ج ۱، صص ۳۱۱ و ۳۱۲

۲. ذکر جمیع اولیای دهلی، ص ۱۶۷

۳. همان، ص ۱۲

۴. تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ص ۷۳۸

۵. ذکر جمیع اولیای دهلی، ص ۱۶۸

گفت ، تفرقه بود وضلال . در مقامی که "هُوَ" باید گفت "أنا" گفتن محال بود... اگر گوینده "أنا" در آن مقام "هُوَ خیر" گفتی ، در سرآمدی و از سرمایه توحید برآمدی ، چون "أنا" گفت بر سر آمد و هزار هزار مرتبه برتر آمد... "الاشارة اليه شرك و العبارة عنه إفك" سیزاین سخن است. رباعی:

آنرا که به سوی تو اشارت باشد
با مایه بسیار زسود توحید

و از معنی عزت عبارت باشد

بیچاره همیشه در خسارت باشد

ای برادر اشارت حس ، بمحسوسات بود؛ و اشارت وهم ، بموهومات بود؛ و اشارت عقل ، به معقولات بود؛ و هودج عزت و کبریایی محبوب جان بدین عالم نسبت ندارد. پس اشارت بدو بجز شرک دیگر چه بود؟»

۲. خیالات عشاق

این رساله بنام های مختلفی در فهرست های گوناگون آمده است. در کتابخانه مجلس بنام رساله در عشق و عرفان و تصوف ، در فهرست افغانستان بنام رساله عشقیه، و در فهرست "ایوانف" بنام مفتاح المطلب آمده است. «آغاز: الله لا اله الا هو، و درود بی حد بر آن ظهور که شهود ذات و مقصود صفات است. انجام: که حسن دوست قدیم است و عشق لم یزلی.»

۳. کنز الفوائد

«در اعداد قرائت اسمای اعظم می باشد و در آن از زبان ملک المشایخ ابو محمد بغدادی و شیخ ابو محمد روایات نقل شده است. آغاز: الحمد لله الذی اکمل... می گوید تراب اقدام عاشقان و کلاب باب عارفان بهاء الدین محمود» نسخه خطی آن به خط نستعلیق ، بدست میر عبد القادر حسن کتابت شده است.

۴. کنز الملک

تفسیر فارسی سوره ملک است که در سال ۱۲۵۵ هـ در ۲۳۲ صفحه به خط

۱. تاریخ ادبیات مسلمانان پاک و هند، ج ۳، ص ۳۶۵

۲. فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱۶، ص ۶۹۵

۳. فهرست نسخه های خطی فارسی موزه ملی پاکستان کراچی، ص ۸۸۱

نستعلیق نوشته شده است. این مجموعه از گنجینه "شمس الدین لاهوری" بوده که به موزه ملی پاکستان - کراچی، فروخته شده است.^۱

۵. مصباح العاشقین یا تحفة العاشقین

سخنان اوست در تفسیر و تأویل عرفانی سوره ضحی به نثر فارسی آمیخته به نظم، که بدست نیره اش "بهاء الدین محمود بن ابراهیم"، گرد آوری شده است. آغاز: «الحمد لله خالق الماء و الطین... اما بعد الحمد و الصلاة، می گوید: فقیر، حقیر، خاکپای عاشقان»^۲

غیر از این کتابها و رساله ها، آثار زیر نیز از "ناگوری" یاد شده است:

۶. راحة القلوب

۷. تفسیر سوره اخلاص (عربی)^۳

۸. رساله در بیان معجزات (عربی)^۴

۹. مکاتیب^۵

از مکاتیب عرفانی "ناگوری" در تذکره ها و کتابهای مختلف ذکر شده است. یکی از مکتوبات وی همان است که برای "فرید الدین گنج شکر" نوشته بود، و در جای خود آمد.^۶

وفات قاضی:

قاضی با این شکوه و جلال، و زندگانی همراه با ریاضت و عبادت، در ۱۱۰ سالگی جهان را بدرود گفت و در دهلی بخاک سپرده شد. درباره سال وفات ناگوری نیز همچون ولادتش، اختلافاتی در کتب و تذکره ها دیده می شود: تاریخ ادبیات مسلمانان

۱. فهرست نسخه های خطی فارسی موزه ملی پاکستان کراچی، ص ۶

۲. همان، صص ۵ و ۶

۳. همان، ص ۶

۴. همان، ص ۶

۵. فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱۶، ص ۶۹۵

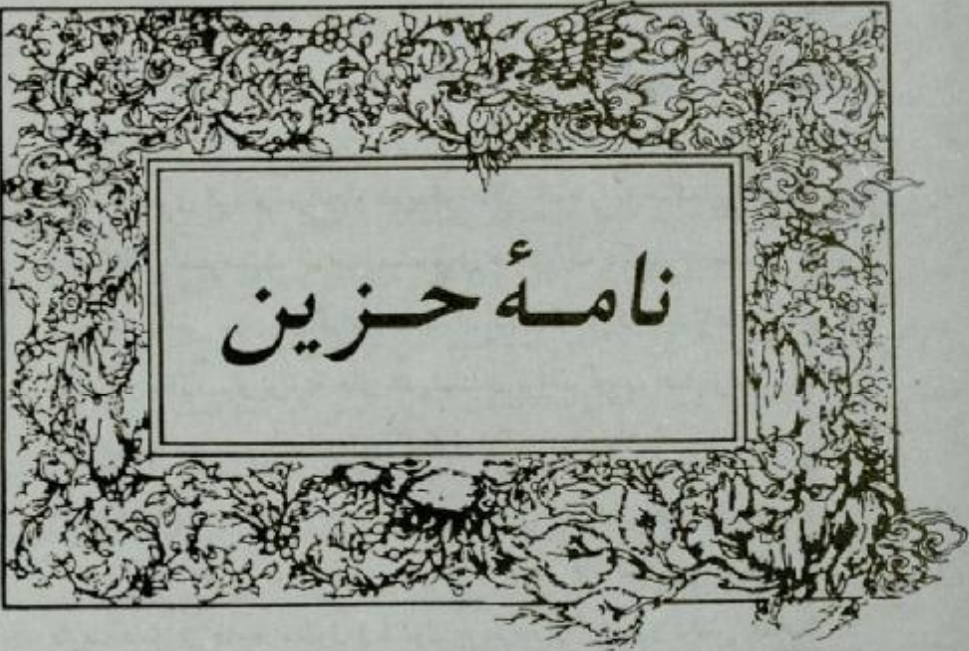
۶. ذکر جمیع اولیای دهلی، ص ۱۲

پاک و هند وفات او را در سال ۶۲۵ هـ.ق، و فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۵ رمضان ۶۴۳ یا ۶۷۳ هـ.ق و ذکر جمیع اولیای دهلی ۹ رمضان ۶۴۳ هـ.ق، و تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی و خزینة الاولیاء، ۱۰ ربیع الثانی و یا ۹ رمضان ۶۷۸، و تذکره علمای هند سال ۶۰۵ هـ.ق نوشته اند. ماده تاریخ وفات وی نیز که سروده " مفتی غلام سرور لاهوری " مؤلف خزینة الاصفیا است سال ۶۷۸ هـ.ق را بیان می کند:

چون حمید الدین حمید دو جهان	رفت از دنیا و در جنت رسید
گشت سال ارتحالش جلوه گر	تاج اهل دین ولی الله حمید
هم حمید الدین ولی بدر منیر	گشت وصلش از دل سرور پدید ^۱

کتابنامه

۱. حبیب الله؛ ذکر جمیع اولیای دهلی؛ به تصحیح و تعلیقات دکتر شریف حسین قاسمی؛ ج ۱، دهلی؛ عربیک ایند پرشین ریسرچ انستی تیوت، تونک، ۸۸-۱۹۸۷ م.
۲. دانش پژوه، محمد تقی؛ فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ج ۱۶؛ ج ۱، تهران؛ دانشگاه تهران، ۱۳۵۷ خ.
۳. رحمن علی؛ تذکره علمای هند؛ ج ۲ سنگی، لکهنو؛ نول کشور، ۱۳۳۲ هـ.ق/ ۱۹۱۴ م.
۴. لاهوری، غلام سرور؛ خزینة الاصفیا؛ ج ۳ سنگی، کان پور؛ نول کشور، ۱۹۱۴ م.
۵. نفیسی، سعید؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری؛ ج ۱، تهران؛ کتابفروشی فروغی، ۱۳۴۴ خ.
۶. محمد باقر؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاک و هند؛ ج ۱، لاهور؛ دانشگاه پنجاب، ۱۹۷۱ م.
۷. نوشاهی، سید عارف؛ فهرست نسخه های خطی فارسی موزه ملی پاکستان کراچی؛ ج ۱، اسلام آباد؛ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۲ خ/ ۱۹۸۳ م.

A decorative rectangular border with intricate floral and vine patterns surrounds the central text. The border is composed of various flowers, leaves, and scrolling vines, creating a rich, textured frame.

نامهٔ حزین

در این دریای بی پایان ، در این توفان شورانگیز

دل افکنندیم بسم الله تجریضاً و مُسیناً

حزین لاهیجی

در نیمه نخست شهریور ماه امسال ، سومین سده درگذشت غریبانه و

حزن‌انگیز "حزین لاهیجی" را دانشمندان و حکیمان ایرانی در لاهیجان گرامی

داشتند. از آنجاکه "حزین" بیش از سه دهه از زندگانی خود را در شبه قاره هند و

پاکستان سپری کرد و سرانجام هم پیکر خاکی خود را به خاک این سامان سپرد

و سبکبال و "سرمست از می منصورى عشق" به دیدار دوست - جزانه -

پرکشید، دانش نیز برای گرامی داشت آن انسان کامل کوشید تا در این شماره ،

جنگی از مقالات و نوشته های اندیشمندان فراهم آورد. اما در این فرصت

دسترسی به مجموعه مقاله های "کنگره بزرگداشت علامه ذوقنون محمد علی

حزین لاهیجی" ممکن نشد.

"نامه حزین" ، به یقین نتوانسته است به ابعاد گوناگون اندیشه و آثار آن

عارف عامل و جامع معقول و منقول بپردازد، از این رو دانش همچنان در

شماره های آینده هم مقالات و پژوهشهای دریافتی پیرامون موضوع را بچاپ

خواهد رساند.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی "حضرت آیه الله العظمی خامنه ای"
در دیدار با اعضای ستاد برگزاری
"کنگره‌ی بزرگداشت حزین لاهیجی"

بسم الله الرحمن الرحيم

خیلی متشکر و ممنونیم از حضرات که لطف کردید و تشریف آوردید. ما هم چند جمله‌ای عرض می‌کنیم:

اولاً کار یاد بود "حزین لاهیجی" (رضوان الله علیه، به نظر من یکی از واجب کارها بود، چون "حزین" همچنان که دوره‌ی زندگی اش را در هند، با غربت گذرانده و در سفرهای گوناگون غریبانه زندگی کرده، و با ناراحتی و با مواجهه‌ی با حسودان و بدخواهان، زمان را گذرانده است، دیوانش پر از این گونه شکایتها است، متأسفانه بعد از مرگ او هم، آن گونه که شایسته‌ی شاعری به این بزرگی بود، شناخته نشد. یعنی کار "حزین لاهیجی" به جایی می‌رسد که در یک دوره، شاعری همه‌ی دیوان او را استنساخ می‌کند و در روزنامه‌ها به اسم خودش چاپ می‌کند! که واقعاً اگر آن وقت بعضی از فضلاء مشهد این دزدی را کشف نکرده بودند، شاید کسی تا سالهای متمادی، اسمی از "حزین" نمی‌شنید. با این که در همه‌ی تذکره‌ها هم اسمش آمده، در عین حال در محافل ادبی و شعری، نامی از "حزین" نبود، کسی "حزین" را نمی‌شناخت. این غزلهای به این خوبی، تا سالهای متمادی ناشناخته و غریب و مکتوم مانده بود، این خیلی غربت است.

بعد هم که باز این کار [چاپ دیوان حزین] انجام گرفت و من آن آقا را در سال ۱۳۳۸ تشویق کردم که خلاصه‌ای از دیوان حزین را چاپ کند - اتفاقاً پشت آن نسخه‌ای هم که ایشان به من داده، نوشته است که این کار را به تشویق فلانی انجام دادیم - حالا شما می‌بینید بعد از آن هم تا حالا، راجع به "حزین" هیچ کار نشده است.

من نمی‌دانم در این کار چه سرّی است که باید این مرد فاضل، عالم، حکیم، عارف و این گونه شاعری - شعر ایشان واقعاً مرتبه‌ی بالایی دارد - این طور ناشناخته و غریب بماند! واقعاً این یکی از اسرار طبیعت است. آدم تعجب می‌کند که چرا این طور شده، چه رازی در این کار نهفته است؟ لذا شما با این کار [برپایی کنگره حزین]، این غربت چند صد ساله - در واقع دو بیست ساله - را از چهره‌ی این مرد می‌زداید و می‌سترید.

۱. بیانات معظم له در جمع دست اندرکاران "کنگره بزرگداشت حزین" در روز ۱۲ شهریور ۱۳۷۵ را عیناً آورده ایم، و از "بنیاد اندیشه" نیز صمیمانه سپاسگزاریم که متن بیانات آن حضرت را در اختیار ما نهاد. دانش

۲. آقای صاحبکار [ناشر دیوان حزین]

در مورد شعر "حزین لاهیجی" همیشه یک تشبیه به ذهن من می آید، می ترسم آن تشبیه را بکنم، چون یک جاهایی به اصطلاح موارد نقضی هم دارد؛ واقعاً قدری احتیاط می کنم این تشبیه را بکنم: من به ذهنم می رسد که "حزین"، "حافظ" سبک هندی است، یعنی شما حافظ را در سبک عراقی در نظر بگیرید و بیایید در سبک هندی؛ "حزین"، "خواجه حافظ" سبک هندی است. البته این که گفتم موارد نقض دارد، از این جهت که چون اشعاری در دیوانش هست که سست است، یعنی در این حد قابل اعتنا نیست. اگر آن اشعار از دیوان حزین ازاله و کنار گذاشته شود و مثلاً همان چند صد غزل خوب "حزین" جمع بشود، واقعاً جادار دارد که انسان این شاعر را در سبک هندی، در مرتبه‌ی "حافظ شیرازی" بداند؛ توجه می کنید! اصلاً بعضی از غزلیات حزین، تعجب آور است:

باید همه تن مدنگامی شد و برخاست
چون شمع سراپا همه آمی شد و برخاست
مطلع غزل فوق العاده است. یا آن غزل خیلی خوب "حزین" که من همیشه از جوانی این غزل را می خواندم و برای دوستان می نوشتم:

کرده ام خاک در می‌کده را بستر خویش
می گذارم چو سبو دست به زیر سر خویش
تا می رسد به این جا که می گوید:

بی خود از نشه‌ی دیدار خودی، می دانم
مست من، ساخته ای آینه را ساغر خویش
واقعاً از لحاظ روانی شعر و سلامت و پرمغزی و زیبایی لفظ، چیز فوق العاده‌ی است، واقعاً با غزلیات "حافظ" - البته در سبک خودش - قابل تشبیه است. آن یک سبک است، این یک سبک دیگر است. البته علت این که من احتیاط می کنم: یکی این است که در دیوان ایشان، بعضی از اشعار سست است، دیگر این که در اشعار "صائب تبریزی"، غزلیات بسیار خوبی وجود دارد که انسان با وجود آنها، دلش نمی آید کس دیگری را بر او مقدم کند - مثلاً بگوید حافظ این سبک - از این جهت است، والا واقعاً ذهن انسان به این سمت می رود که از "حزین" یک چنین تعریفی بشود.

خوب، این شعر "حزین"، آن نثر زیبای او - نثر "حزین" هم نثر بسیار خوبی است - خط او هم قشنگ است، حضور شما عرض کنم که آن هم معلومات جگمی و آن جنبه‌ی عرفانی و پیر طریق بودن "حزین".

در همان هند و جاهای دیگری که او بوده است، شخصیت برجسته‌ای است. بنابر این کاری که شما می کنید - کار این کنگره - حقاً و انصافاً کار با ارزشی است. و هر چه در

این زمینه - شناختن حزن ، کاربرد روی کتابهای او - توسعه بشود و گسترش پیدا کند، جا دارد. چه قدر خوب است افرادی مباحث عرفانی و نظایر آن را که حزن در کتابها یا در دیوان شعرش به آنها اشاره کرده است، جمع کنند و کار کنند. یعنی صرف این نباشد که فقط ما دیوان حزن را چاپ بکنیم. اگرچه این چاپ هم - من به آقای صاحبکار هم گفتم - قدری بی نظم است، احتیاج به نظم دارد. یعنی ما باید بتوانیم هر بیتی از ابیات حزن را که خواستیم، در این دیوان پیدا کنیم. فعلاً این گونه نیست: در این دیوان، جز همان حرف آخر قافیه، هیچ معیار و میزان دیگری رعایت نشده است، در حالی که می شود حرف ما قبل و حرف ما قبل آن و حرف ما قبل تر و امثال آن، رعایت بشود.

علی آئی حال، این کارها هم می تواند بشود: مثلاً به نظر من در اشعار "حزن" از جمله چیزهایی که جای تأمل دارد و جالب است، این است که ایشان در جاهایی خیلی از خودش تعریف می کند. آن شعری که می گوید: «... چو از جهان روم...» وقتی من از جهان بروم، معنا از جهان می رود! معنا رخت برمی بندد! یا: «عالم تهی شود چو...» یعنی اگر من از عالم خارج بشوم، عالم تهی می شود - حالا شعرش یادم نیست -، این چیست؟ واقعاً او از خودش تعریف می کند! آن هم این گونه تعریفی! یعنی واقعاً "حزن" معتقد است که وضع او در عالم وجود به گونه ای است که اگر او رفت، این عالم از معنا تهی می شود؟! [آقای قربانی: شاید می خواسته قدرناشناسی مردم زمان خود را بگوید.] آیا این است؟ آیا منظورش قدرناشناسی است؟ یک وقت می گوید که من عالمم، من شاعرم، من را نشناختند، مثل این که گاهی می گوید: «هند جگر خوار» - دیگران هم گفته اند -، یا از استاد و دیگران می نالد، به خصوص در آن قطعاتش - جاهای زیادی دارد - از حسود و اینها ناله می کند.

اما آدمی که می خواهد از خودش تعریف بکند و از قدرناشناسی دیگران بگوید، آیا می گوید من از دنیا که بروم، دنیا خالی می شود! آیا از انسان عاقل چنین چیزی سزاوار است؟! مقصود "حزن" در این اشعار چیست؟ آیا انسان کامل را می گوید؟ ببینید! علی الظاهر به نظر می رسد این تعریف "انسان کامل" است. کما اینکه در اشعار شعرا مواردی است که وقتی می خواهند "انسان کامل" را تعریف کنند، خودشان را ذکر می کنند؛ می گویند من این طورم و این چنینم؛ مراد، یعنی انسان کامل چنین است. خوب، همین انسان کامل در دیوان حزن دنبال بشود؛ ببینید اصلاً انسان کامل کیست و خصوصیاتش چیست؟ غرض این که می توان روی مطالب عرفانی ایشان هم بحث کرد.

علاوه بر اینکه ایشان فقط عارف نیست. همین تذکره را که بررسی کنید - البته من تا حالا آن را ندیده ام، خیلی خوب است؛ ان شاء الله نگاه و استفاده می کنم - تکه هایی از تذکره بعضی جاها نقل کرده اند؛ من دیده ام. پیداست که آدم وارد، مسلط، زمان شناس و تاریخدان - مایل به مسایل تاریخی - است، که اینها هم در جای خود حایز اهمیت و قابل توجه است.

خوب، و اما راجع به لاهیجان که ما گفتیم تا سی سال دیگر اکار لازم است تا شخصیت‌های لاهیجان شناخته شوند، واقعاً هم همین جور است. از آن روزی که شما مشغول کار حزین شده اید تا حالا، یکی دو سال طول کشیده است. به همین حساب، واقعاً بیش از سی سال طول می کشد. چون سی سال، برای شناخت پانزده شخصیت می شود - هر دو سال برای یک نفر -، لاهیجان خیلی بیش از پانزده شخصیت دارد. من یادم هست آن وقت که با جناب عالی صحبت می کردیم، اسم "نادم لاهیجانی" را آوردم که یکی از همین شعرای بسیار خوب است، که از حالاتش هیچ چیز موجود نیست. از او فقط چند بیت در تذکره‌ی نصرآبادی و آنشکده‌ی آذر و این جا و آن جا ذکر شده است. در حالی که - اگر برگردند - شاید در خانه‌ها و کتابخانه‌های قدیمی، چیزهایی از "نادم لاهیجانی" پیدا کنند، آدمی که این گونه خوب شعر می گوید:

گریه با ناله بدل کردم و آشفته ترم عشق در آتشم افکند که آبم نبرد
خیلی قوی و زیبا و پر مضمون. خوب، انسان باید بگردد و یک چنین آدمهایی را پیدا کند. در لاهیجان از این قبیل شخصیتها و فقها خیلی هستند. علی آئی حال، هیچ بعید نیست که ما بگوییم حداقل صد شخصیت قابل معرفی در لاهیجان و اطراف آن هست که دو بیست سال لازم است تا معرفی بشوند، اگر هر دو سال یک کنگره تشکیل بشود. البته به نظر می رسد که آن وقت لاهیجان مرکز استان گیلان و شهر بزرگ و با عظمت گیلان بوده است که طبعاً اگر کسی اهل آن اطراف هم بوده، باز هم به لاهیجان نسبت داده می شود. خوب، عیبی هم ندارد، همین درست است.

به هر حال امیدواریم که خداوند شما را موفق بدارد، ان شاء الله همه‌ی کسانی که دست اندرکار هستند، موفق و مؤید باشند. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

نستعلیق نوشته شده است. این مجموعه از گنجینه "شمس الدین لاهوری" بوده که به موزه ملی پاکستان - کراچی، فروخته شده است.^۱

۵. مصباح العاشقین یا تحفة العاشقین

سخنان اوست در تفسیر و تأویل عرفانی سوره ضحی به نثر فارسی آمیخته به نظم، که بدست نیره اش "بهاء الدین محمود بن ابراهیم"، گرد آوری شده است. آغاز: «الحمد لله خالق الماء و الطین ... اما بعد الحمد و الصلاة، می گوید: فقیر، حقیر، خاکپای عاشقان»^۲

غیر از این کتابها و رساله ها، آثار زیر نیز از "ناگوری" یاد شده است:

۶. راحة القلوب

۷. تفسیر سوره اخلاص (عربی)^۳

۸. رساله در بیان معجزات (عربی)^۴

۹. مکاتیب^۵

از مکاتیب عرفانی "ناگوری" در تذکره ها و کتابهای مختلف ذکر شده است. یکی از مکتوبات وی همان است که برای "فرید الدین گنج شکر نوشته بود، و در جای خود آمد."^۶

وفات قاضی:

قاضی با این شکوه و جلال، و زندگانی همراه با ریاضت و عبادت، در ۱۱۰ سالگی جهان را بدرود گفت و در دهلی بخاک سپرده شد. درباره سال وفات ناگوری نیز همچون ولادتش، اختلافاتی در کتب و تذکره ها دیده می شود: تاریخ ادبیات مسلمانان

۱. فهرست نسخه های خطی فارسی موزه ملی پاکستان کراچی، ص ۶

۲. همان، صص ۵ و ۶

۳. همان، ص ۶

۴. همان، ص ۶

۵. فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱۶، ص ۶۹۵

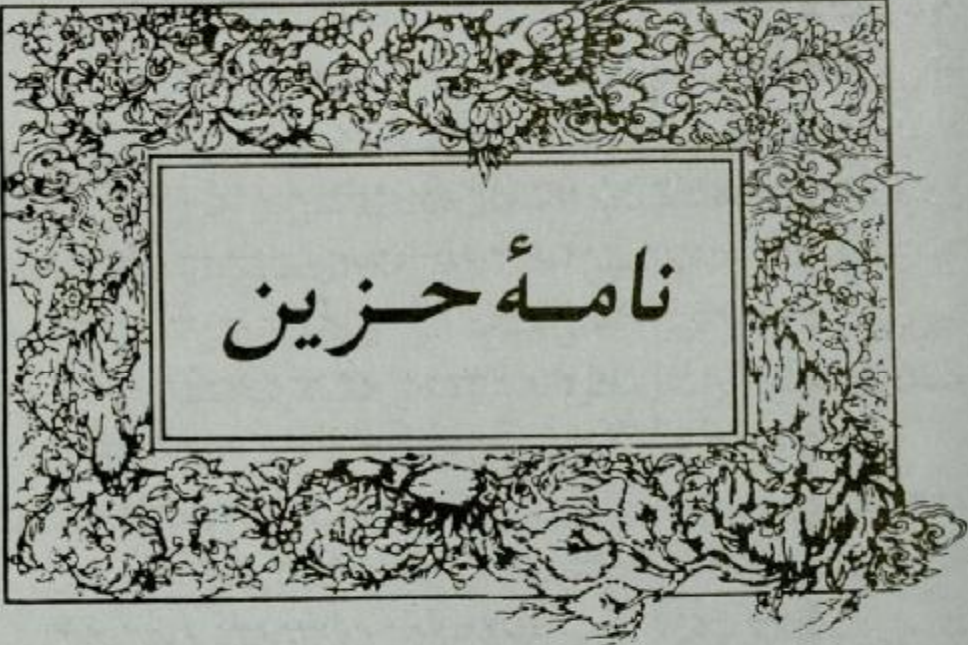
۶. ذکر جمیع اولیای دهلی، ص ۱۲

پاک و هند وفات او را در سال ۶۲۵ هـ.ق، و فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۵ رمضان ۶۴۳ یا ۶۷۳ هـ.ق و ذکر جمیع اولیای دهلی ۹ رمضان ۶۴۳ هـ.ق، و تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی و خزینة الاولیاء، ۱۰ ربیع الثانی و یا ۹ رمضان ۶۷۸، و تذکره علمای هند سال ۶۰۵ هـ.ق نوشته اند. ماده تاریخ وفات وی نیز که سروده " مفتی غلام سرور لاهوری " مؤلف خزینة الاصفیا است سال ۶۷۸ هـ.ق را بیان می کند:

چون حمید الدین حمید دوجهان	رفت از دنیا و در جنت رسید
گشت سال ارتحالش جلوه گر	تاج اهل دین ولی الله حمید
هم حمید الدین ولی بدر مستیر	گشت وصلش از دل سرور پدید

کتابنامه

۱. حبیب الله؛ ذکر جمیع اولیای دهلی؛ به تصحیح و تعلیقات دکتر شریف حسین قاسمی؛ ج ۱، دهلی؛ عربک ایند پرشین ریسرچ انستی تیوت، تونک، ۸۸ - ۱۹۸۷ م.
۲. دانش پژوه، محمد تقی؛ فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ج ۱۶؛ ج ۱، تهران؛ دانشگاه تهران، ۱۳۵۷ خ.
۳. رحمن علی؛ تذکره علمای هند؛ ج ۲ سنگی، لکهنو؛ نول کشور، ۱۳۳۲ هـ.ق / ۱۹۱۴ م.
۴. لاهوری، غلام سرور؛ خزینة الاصفیا؛ ج ۳ سنگی، کان پور؛ نول کشور، ۱۹۱۴ م.
۵. نفیسی، سعید؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری؛ ج ۱، تهران؛ کتابفروشی فروغی، ۱۳۴۴ خ.
۶. محمد باقر؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاک و هند؛ ج ۱، لاهور؛ دانشگاه پنجاب، ۱۹۷۱ م.
۷. نوشاهی، سید عارف؛ فهرست نسخه های خطی فارسی موزه ملی پاکستان کراچی؛ ج ۱، اسلام آباد؛ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۲ خ / ۱۹۸۳ م.

A decorative rectangular border with intricate floral and vine patterns, featuring roses and leaves, framing the central text.

نامهٔ حزین

در این دریای بی پایان ، در این توفان شوراها

دل افکنندیم بسم الله مجرّمها و مُرّنها

حزین لاهیجی

در نیمه نخست شهریور ماه امسال ، سومین سده درگذشت غریبانه و
حزن انگیز "حزین لاهیجی" را دانشمندان و حکیمان ایرانی در لاهیجان گرامی
داشتند. از آنجاکه "حزین" بیش از سه دهه از زندگانی خود را در شبه قاره هندو
پاکستان سپری کرد و سرانجام هم پیکر خاکی خود را به خاک این سامان سپرد
و سبکیال و سرمست از می منصورى عشق "به دیدار دوست - حزنانه -
پرکشید، دانش نیز برای گرامی داشت آن انسان کامل کوشید تا در این شماره ،
جنگی از مقالات و نوشته های اندیشمندان فراهم آورد. اما در این فرصت
دسترسی به مجموعه مقاله های "کنگره بزرگداشت علامه ذوفنون محمد علی
حزین لاهیجی" ممکن نشد.

"نامه حزین" ، به یقین نتوانسته است به ابعاد گوناگون اندیشه و آثار آن
عارف عامل و جامع معقول و منقول پردازد، از این رو دانش همچنان در
شماره های آینده هم مقالات و پژوهشهای دریافتی پیرامون موضوع را بچاپ
خواهد رساند.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی "حضرت آیه الله العظمی خامنه ای"
در دیدار با اعضای ستاد برگزاری
"کنگره‌ی بزرگداشت حزین لاهیجی"

بسم الله الرحمن الرحيم

خیلی متشکر و ممنونیم از حضرات که لطف کردید و تشریف آوردید. ما هم چند جمله ای عرض می کنیم:

اولاً کار یاد بود "حزین لاهیجی" ^{رضوان الله علیه}، به نظر من یکی از واجب کارها بود، چون "حزین" همچنان که دوره‌ی زندگی اش را در هند، با غربت گذرانده و در سفرهای گوناگون غربانه زندگی کرده، و با ناراحتی و با مواجهه‌ی با حسودان و بدخواهان، زمان را گذرانده است، دیوانش پر از این گونه شکایتها است، متأسفانه بعد از مرگ او هم، آن گونه که شایسته‌ی شاعری به این بزرگی بود، شناخته نشد. یعنی کار "حزین لاهیجی" به جایی می رسد که در یک دوره، شاعری همه‌ی دیوان او را استنساخ می کند و در روزنامه ها به اسم خودش چاپ می کند! که واقعاً اگر آن وقت بعضی از فضیلتی مشهد این دزدی را کشف نکرده بودند، شاید کسی تا سالهای متمادی، اسمی از "حزین" نمی شنید. با این که در همه‌ی تذکره ها هم اسمش آمده، در عین حال در محافل ادبی و شعری، نامی از "حزین" نبود، کسی "حزین" را نمی شناخت. این غزلهای به این خوبی، تا سالهای متمادی ناشناخته و غریب و مکتوم مانده بود، این خیلی غریب است.

بعد هم که باز این کار [چاپ دیوان حزین] انجام گرفت و من آن آقا را در سال ۱۳۳۸ تشویق کردم که خلاصه ای از دیوان حزین را چاپ کند - اتفاقاً پست آن نسخه ای هم که ایشان به من داده، نوشته است که این کار را به تشویق فلانی انجام دادیم - حالا شما می بینید بعد از آن هم تا حالا، راجع به "حزین" هیچ کار نشده است.

من نمی دانم در این کار چه سری است که باید این مرد فاضل، عالم، حکیم، عارف و این گونه شاعری - شعر ایشان واقعاً مرتبه‌ی بالایی دارد - این طور ناشناخته و غریب بماند! واقعاً این یکی از اسرار طبیعت است. آدم تعجب می کند که چرا این طور شده، چه رازی در این کار نهفته است؟ لذا شما با این کار ابرپایی کنگره حزین، این غریب چند صد ساله - در واقع دو بیست ساله - راز چهره‌ی این مرد می زدید و می سترید.

۱. بیانات معظم له در جمع دست اندرکاران "کنگره بزرگداشت حزین" در روز ۱۲ شهریور ۱۳۷۵ را عیناً آورده ایم، و از بنیاد اندیشه "نیز صمیمانه سپاسگزاریم که متن بیانات آن حضرت را در اختیار ما نهاد. دانش

۲. آقای صاحبکار [ناشر دیوان حزین]

در مورد شعر "حزین لاهیجی" همیشه یک تشبیه به ذهن من می آید، می ترسم آن تشبیه را بکنم، چون یک جاهایی به اصطلاح موارد نقضی هم دارد؛ واقعاً قدری احتیاط می کنم این تشبیه را بکنم: من به ذهنم می رسد که "حزین"، "حافظ" سبک هندی است، یعنی شما حافظ را در سبک عراقی در نظر بگیرید و بیابید در سبک هندی؛ "حزین"، "خواجہ حافظ" سبک هندی است. البته این که گفتم موارد نقض دارد، از این جهت که چون اشعاری در دیوانش هست که سست است، یعنی در این حد قابل اعتنا نیست. اگر آن اشعار از دیوان حزین ازاله و کنار گذاشته بشود و مثلاً همان چند صد غزل خوب "حزین" جمع بشود، واقعاً جا دارد که انسان این شاعر را در سبک هندی، در مرتبه‌ی "حافظ شیرازی" بداند؛ توجه می کنید! اصلاً بعضی از غزلیات حزین، تعجب آور است:

باید همه تن مدنگامی شد و برخاست چون شمع سراپا همه آمی شد و برخاست
مطلع غزل فوق العاده است. یا آن غزل خیلی خوب "حزین" که من همیشه از جوانی این غزل را می خواندم و برای دوستان می نوشتم:

کرده ام خاک در میکرده را بستر خویش می گذارم چو سب و دست به زیر سر خویش
تا می رسد به این جا که می گوید:

بی خود از نشه‌ی دیدار خودی، می داتم مست من، ساخته ای آینه را ساغر خویش
واقعاً از لحاظ روانی شعر و سلامت و پرمغزی و زیبایی لفظ، چیز فوق العاده‌ی است، واقعاً با غزلیات "حافظ" - البته در سبک خودش - قابل تشبیه است. آن یک سبک است، این یک سبک دیگر است، البته علت این که من احتیاط می کنم: یکی این است که در دیوان ایشان، بعضی از اشعار سست است، دیگر این که در اشعار "صائب تبریزی"، غزلیات بسیار خوبی وجود دارد که انسان با وجود آنها، دلش نمی آید کس دیگری را بر او مقدم کند - مثلاً بگوید حافظ این سبک - از این جهت است، و الاً واقعاً ذهن انسان به این سمت می رود که از "حزین" یک چنین تعریفی بشود.

خوب، این شعر "حزین"، آن نثر زیبای او - نثر "حزین" هم نثر بسیار خوبی است -، خط او هم فشنگ است، حضور شما عرض کنم که آن هم معلومات جگمی و آن جنبه‌ی عرفانی و پیر طریق بودن "حزین".

در همان هند و جاهای دیگری که او بوده است، شخصیت برجسته‌ای است. بنابر این کاری که شما می کنید - کار این کنگره - حقاً و انصافاً کار با ارزشی است. و هرچه در

این زمینه - شناختن حزین ، کار بر روی کتابهای او - توسعه بشود و گسترش پیدا کند، جا دارد. چه قدر خوب است افرادی مباحث عرفانی و نظایر آن را که حزین در کتابها یا در دیوان شعرش به آنها اشاره کرده است، جمع کنند و کار کنند. یعنی صرف این نباشد که فقط ما دیوان حزین را چاپ بکنیم. اگرچه این چاپ هم - من به آقای صاحبکار هم گفتم - قدری بی نظم است، احتیاج به نظم دارد. یعنی ما باید بتوانیم هر بیتی از ابیات حزین را که خواستیم، در این دیوان پیدا کنیم. فعلاً این گونه نیست: در این دیوان، جز همان حرف آخر قافیه، هیچ معیار و میزان دیگری رعایت نشده است، در حالی که می شود حرف ما قبل و حرف ما قبل آن و حرف ما قبل تر و امثال آن، رعایت بشود.

علی آئی حال، این کارها هم می تواند بشود: مثلاً به نظر من در اشعار "حزین" از جمله چیزهایی که جای تأمل دارد و جالب است، این است که ایشان در جاهایی خیلی از خودش تعریف می کند. آن شعری که می گوید: «... چو از جهان روم...» وقتی من از جهان بروم، معنا از جهان می رود! معنا رخت برمی بندد! یا: «عالم تهی شود چو...» یعنی اگر من از عالم خارج بشوم، عالم تهی می شود - حالا شعرش یادم نیست -، این چیست؟ واقعاً او از خودش تعریف می کند! آن هم این گونه تعریفی! یعنی واقعاً "حزین" معتقد است که وضع او در عالم وجود به گونه ای است که اگر او رفت، این عالم از معنا تهی می شود؟! [آقای تربانی: شاید می خواسته قدرناشناسی مردم زمان خود را بگوید.] آیا این است؟ آیا منظورش قدرناشناسی است؟ یک وقت می گوید که من عالمم، من شاعرم، من را نشناختند، مثل این که گاهی می گوید: «هند جگر خوار» - دیگران هم گفته اند -، یا از استاد و دیگران می نالد، به خصوص در آن قطعاتش - جاهای زیادی دارد - از حسود و اینها ناله می کند.

اما آدمی که می خواهد از خودش تعریف بکند و از قدرناشناسی دیگران بگوید، آیا می گوید من از دنیا که بروم، دنیا خالی می شود! آیا از انسان عاقل چنین چیزی سزاوار است؟! مقصود "حزین" در این اشعار چیست؟ آیا انسان کامل را می گوید؟ ببینید! علی الظاهر به نظر می رسد این تعریف "انسان کامل" است. کما اینکه در اشعار شعرا مواردی است که وقتی می خواهند "انسان کامل" را تعریف کنند، خودشان را ذکر می کنند؛ می گویند من این طورم و این چنینم؛ مراد، یعنی انسان کامل چنین است. خوب، همین انسان کامل در دیوان حزین دنبال بشود؛ ببینید اصلاً انسان کامل کیست و خصوصیاتش چیست؟ غرض این که می توان روی مطالب عرفانی ایشان هم بحث کرد.

علاوه بر اینکه ایشان فقط عارف نیست. همین تذکره را که بررسی کنید - البته من تا حالا آن را ندیده ام، خیلی خوب است؛ ان شاء الله نگاه و استفاده می کنم - تکه هایی از تذکره بعضی جاها نقل کرده اند؛ من دیده ام. پیداست که آدم وارد، مسلط، زمان شناس و تاریخدان - مایل به مسایل تاریخی - است، که اینها هم در جای خود حایز اهمیت و قابل توجه است.

خوب، و اما راجع به لاهیجان که ما گفتیم تا سی سال دیگر [کار لازم است تا شخصیتهای لاهیجان شناخته شوند]، واقعاً هم همین جور است. از آن روزی که شما مشغول کار حزین شده اید تا حالا، یکی دو سال طول کشیده است. به همین حساب، واقعاً بیش از سی سال طول می کشد. چون سی سال، برای شناخت پانزده شخصیت می شود - هر دو سال برای یک نفر -، لاهیجان خیلی بیش از پانزده شخصیت دارد. من یادم هست آن وقت که با جناب عالی صحبت می کردیم، اسم "نادم لاهیجانی" را آوردم که یکی از همین شعرای بسیار خوب است، که از حالاتش هیچ چیز موجود نیست. از او فقط چند بیت در تذکره ی نصرآبادی و آتشکده ی آذر و این جا و آن جا ذکر شده است. در حالی که - اگر برگردند - شاید در خانه ها و کتابخانه های قدیمی، چیزهایی از "نادم لاهیجانی" پیدا کنند، آدمی که این گونه خوب شعر می گوید:

گریه با ناله بدل کردم و آشفته ترم عشق در آتشم انکند که آبم نبرد
خیلی قوی و زیبا و پر مضمون. خوب، انسان باید بگردد و یک چنین آدمهایی را پیدا کند. در لاهیجان از این قبیل شخصیتها و فقها خیلی هستند. علی آئی حال، هیچ بعید نیست که ما بگوییم حداقل صد شخصیت قابل معرفی در لاهیجان و اطراف آن هست که دو بیست سال لازم است تا معرفی بشوند، اگر هر دو سال یک کنگره تشکیل بشود. البته به نظر می رسد که آن وقت لاهیجان مرکز استان گیلان و شهر بزرگ و با عظمت گیلان بوده است که طبعاً اگر کسی اهل آن اطراف هم بوده، باز هم به لاهیجان نسبت داده می شود. خوب، عیبی هم ندارد، همین درست است.

به هر حال امیدواریم که خداوند شما را موفق بدارد، ان شاء الله همه ی کسانی که دست اندرکار هستند، موفق و مؤید باشند. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

«در دهلی، "حزین" بوسیلهٔ عمده‌الملك امیر خان، متخلص به "انجام" به دربار شاهی معرفی گشت و "محمد شاه"، جاگیری بزرگ که به قول "سراج الدین علی خان آرزو" عواید آن به دولت [دویست هزار] رویه بالغ می شد به وی اعطا کرد. از دهلی به قصد انجام حج و زیارات اماکن مقدسه به بنگال رفت. اما بزودی از عظیم آباد (پتنه) برگشت»^۷ و به «بنارس رسیده، رخت اقامت انداخت. آب و هوای آنجا سازگار آمد، در باغی مطبوع مکان مزار خود تیار ساخت.»^۸

در بنارس وی زندگانی نسبتاً مرفه ای داشت و مورد احترام و قبول عامه قرار گرفته بود. مؤلف تذکرهٔ مردم دیده که شیخ را در آن شهر زیارت کرده، می نویسد: «در لباس فقیری [زندگی خود را] امیرانه می گذارد.»^۹ "احمد علی سندیلوی" مؤلف مخزن الغرایب هم می نویسد: «اهل بنارس چه از فرقهٔ هنود و چه مسلمان، خاک پایش را بجای سرمه در چشم می کشیدند، و مردم از دور و نزدیک جهت زیارت شیخ می رفتند و به آن مباحثات می کردند: که من شرف صحبت شیخ را دریافته ام. فی الواقعه جای مباحثات است، چرا که همین کسانی که قابل زیارة هستند.»^{۱۰} فرمانروایان و امرا هم، دیدار او را مغتنم داشته و به خانه اش می رفتند: «در هنگامی که حضرت شیخ در آنجا مقیم بود، اعزّهٔ آن شهر بخدتمتش حاضر می بودند، پادشاه جم جاهد رحمه الله و نواب شجاع الدوله مرحوم نیز به ملاقات شیخ رفته بودند... [تا آنکه] در هزار و یک صد و هفتاد و هشت، از دارفنا به عالم بقا رو آورد.»^{۱۱}

پس از رحلت نیز آرامگاهش جاذب و عزت بخش خاص و عام می شود، آنگونه که تحفة العالم نوشته است: «بارگاه او در آن کفرستان [بنارس]، مطاف زمرهٔ انام و هر دوشنبه و پنجشنبه بر مقبرهٔ او از زوار، عجیب ازدحام و انبوهی است.»^{۱۲} و «روی قبر وی این عبارت [دو بیت] به خط خود او کنده شده است:

-
۷. تذکرهٔ مردم دیده، ص ۶۴
 ۸. دیوان حزین - مقدمه، صص ۴ - ۵
 ۹. سفینهٔ هندی، ص ۵۲
 ۱۰. تذکرهٔ مردم دیده، ص ۶۶
 ۱۱. مخزن الغرایب - ج ۱، ص ۸۰۴
 ۱۲. سفینهٔ هندی، ص ۵۲
 ۱۳. تاریخ حزین - پیشگفتار، ص ی

زبان دان محبت بوده ام دیگر نمی دانم همین دانم که گوش از دوست پیغامی شنید اینجا
 "حزین" از پای ره پیما بسی سرگشتگی دیدم سر شوریده بر بالین آسایش رسید اینجا^۱

حزین و تصوف

در میان سرایندگان سبک "هندی" یا "اصفهانی"، شعر حزین بیش از دیگران رنگ عرفان و تصوف دارد. مضامین و تعابیر عرفانی در شعر او فراوان بچشم می خورد. در این زمینه کتابهایی مانند شرح رساله کلمة التصوف شیخ اشراق، آداب العزله و آداب الدعوة و الاذکار نیز نوشته است. هر چند در تذکره های معاصرین یا متأخرین، ذکری از وابستگی وی به سلسله خاصی از اهل طریقت نیست، اما بدون تردید عارفی غیر متصوف و زندگی وی، سلوک بر پایه عرفان بوده است. بر این مدعی جز آنچه که وی بهنگام نوشتن تاریخ حزین، از وصیت پدر می آورد، دوری وی از مجالس عشرت و کامرانی که شیوه معمول شاعران هم عصر وی بوده، تقید و تدین بسیار بالای او که همه تذکره نویسان به آن اشاره کرده اند، سرفروود نیاوردن او به هیچ آستانی از بندگان خدا، همه جز بر زندگی یک انسان کامل به چیزی دیگر دلالت نمی کنند.

"میر علی شیر قانع تنوی" در مقالات الشعرا زندگی این عارف بزرگ را در چند جمله کوتاه چنین بیان می کند: «بصیام دوام و قیام لیالی، ایام علی الدوام اهتمام تمام بکار داشته بغایت موفق و مرتاض می زیست. در سایر علوم وافی و در تصوف کافی. "محمد شاه پادشاه" را در خدمتش ارادت کلی پیدا شده، گویند هزار روپیه ماهانه خرج خانقاهش تقرر یافته.»^۲ البته شاید مراد از خانقاه و خرج خانقاه، خانه حزین باشد که به نوشته دیگر تذکره ها محل رفت و آمد ارباب فضل و معرفت و رجوع مردمان برای پرسشهای فقهی و... بوده است، چون از جایی بنام "خانقاه حزین" در کتابهای مربوط به تصوف نامی برده نشده است.

۱. تذکره نویسی فارسی در هندو پاکستان، ص ۳۵۷

۲. مقالات الشعرا، ص ۱۶۹

آثار حزین

حزین در رشته های گوناگون علمی روزگار خویش، بویژه در فلسفه، کلام، رجال، تاریخ، اخلاق، منطق، تفسیر، حدیث، فقه و اصول تألیفات بسیاری داشته که تا ۲۶۵ کتاب و رساله احصا می شود، اما هم اکنون شمار اندکی از آنها در دست است. آنچه در حوصله این گفتار می گنجد آوردن نام شماری از آثار علامه رحمه الله علیه، در دو بخش منشور و منظوم و بررسی کوتاهی پیرامون برخی از آنها است.

۱. منشور

۱ - ۱. کتبی که نسخ آنها در دسترس است:

۱. تذکرة المعاصرین

۲. تاریخ احوال، در دو شب، در دهلی و بسال ۱۱۴۴۵ [۱۱۵۴] هـ ق نوشته شده است.

۳. سفینة علی حزین

۴. مدة العمر

۵. رساله در تجرد نفس، در کرمانشاه نوشته شده و ظاهراً با رساله در حقیقت نفس و تجرد، یکی است.

۶. رساله فرس نامه، که آن را در هندوستان به شیوة کتابی که در اصفهان هنگام جوانی در همین موضوع نوشته بود، نگاشته است.

۷. اللمعه، به عربی و در تفسیر آیه ۱۶ سورة آل عمران است، که بسال ۱۱۳۹ هـ ق در اردبیل نوشته شده است.

۸. شجرة الطور فی شرح آیه النور، به عربی و در تفسیر آیه ۲۵ سورة نور، که مؤلف آن را در سال ۱۱۴۰ هـ ق در مشهد نوشته است.

۹ - ۹. رساله در تحقیق معاد روحانی

۱۰. رساله در اوزان شرعی، درباره مثقال، درهم، دینار و ... نوشته شده است.

۱۱. رساله در مسئله حدوث و قدم، در علم کلام

۱۲. جواب رقعات شیخ حسن

۱۳. شرح قصیده لامیه، قصیده ای را که خود در منقبت امیرالمومنین علی علیه السلام سروده، شرح کرده است.

۱۴. رساله صیدیه ، یا رساله در خواص حیوان.
۱۵. رساله در حمله های ایران به هند، که در سال ۱۱۷۰ هـ در حسین آباد نگاشته است.
۱۶. رساله دستور العقلا، در حکمت عملی است و آن را در سال ۱۱۵۳ هـ ق در شاهجهان آباد نوشته شده است.
۱۷. مواعد الاسحار، در فقه شیعه دوازده امامی است.
۱۸. مذاکرات فی محاضرات، در بلاغت است.

در این بخش به چهار کتاب نخست نگاهی گذرا می کنیم:

۱. تذکره حزین (تذکره الشعراء حزین یا تذکره المعاصرین)

این تذکره را یازده سال پس از تألیف تاریخ حزین یعنی در سال ۱۱۶۵ هـ ق / ۱۷۵۲ م. نوشته و در آن احوال یکصد تن از علما، بزرگان و شاعران همزمان خویش را در دو گروه آورده است:

«۱. فرقه اولی: در ذکر علمای معاصر که به انشاد شعر، زبان بلیغ بیان گشوده و توجه خاطر به آن مبذول فرموده اند.» در این گروه احوال بیست نفر آمده که نخستین آنها "صدرالدین سید علیخان بن سید نظام الدین احمد حسینی" و آخرینشان "مولی صدر الدین جیلانی" است. مشاهیری چون علامه "سید مرتضی عاملی"، شیخ جلیل طالقانی" و "شیخ ابراهیم زاهدی" (عمومی مؤلف) در این طبقه جای داده شده اند.

«۲. فرقه ثانیه: در ذکر شعراء معاصر» که با نام "میرزا طاهر" آغاز و با نام "میرزا محمد شیرازی" پایان می یابد.

علامه ذوفنون در دیباچه تذکره حزین در اسباب پیدایش این تألیف می فرماید:

«با همه اسباب فروماندگی و تفرق بال و انواع آلام و احوال، یاد آوری دوستان یکدل، و حقیقت پژوهشی کامل، و پاس نیک صحبت یاران خلیل و اصدقای جلیل، قدرشناسی هنر هر وضع و نیل، بران داشت که در این صفحات به ذکر بعضی از یاران معاصر و

۱. تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، صص ۳۶۴ - ۳۶۷

۲. تذکره حزین، ص ۴

۳. همان، ص ۱۰

۴. همان، ص ۴۶

ایات برخی از صاحب‌دلان صافی ضمیر... پردازد، تا به ادای حق و داد و هم احیای نام و اثبات کلام ابدای مقام هر یک نموده باشد، و هم به حلاوت این شکرستان، کام تلخ را شیرینی چشاند و در حرارت فرقت ایشان، به سرانگشت خامه، دل اندوه منزل خویش خراشد و هم حاضران را و آیندگان را وسیلهٔ انس و انبساطی باشد.»^۱

چند نکته را نباید از چشم دور داشت:

۱. همهٔ یکصد دانشمند و ادیب و شاعری که در تذکرهٔ حزین یاد شده اند، شیعهٔ اثنی عشری می باشند: «بطون این همایون دفتر به اظهار شعرای ملت اثنی عشر اختصاص خواهد داشت.»^۲
۲. همگان، معاصر مؤلف بوده اند، و وی با بیشترشان دیدار و گفتگو داشته است: «این راقم آثم را حصول ملاقات و صحبت اکثری روی داده.»^۳
۳. شتابزدگی و اجمال در شرح احوال برخی از آنان دیده می شود که حتی یک تن بنام "ملا مختار نهاوندی" در دو شمارهٔ پیاپی ۷۵ و ۷۶ معرفی شده است، که نشان می دهد مؤلف را فرصت بازنگری و مجال اصلاح دستنوشتهٔ خود نبوده است. این مطلب را می توان از عبارت پایان کتاب دریافت: «رب العزة تعالی مجده والهمنا شکره و حمده، فرصت بخشید که در مدت نه روز، بعض ساعات لیل [و] نهار را با افسردگی کمال و تفرقهٔ مال که هوشی با سر نیست مصروف، و خویش را مشغول تسوید این اوراق داشته، یکصد کس از دوستان همنفس و یاران سخن رس را در این محفل گرامی و انجمن سامی فراهم آورد و از سخن شان آنچه خاطر آشفته مسامحت نمود بزبان قلم آورد.»^۴
۴. همهٔ آنچه در این تذکره آمده، از یاد و حافظهٔ مؤلف است که در پذیرش مواردی چون سال های مذکور در شرح حال نامبردگان، حدس و گمان را به جای یقین و باور می نشاند. خود نیز چنین ایرادی را دور از کار خویش نمی داند و گوشزد می کند: «هرچه به قلم آمده از ظهر خاطر است. در این ارجاء طبع و ارتحال و تفرقهٔ بال، انصاف

۱. تذکره حزین، ص ۴

۲. همان، ص ۴

۳. همان، ص ۴

۴. همان، صص ۱۱۲ و ۱۱۳

۵. همان، ص ۱۲۶

داند که مساعدت حافظه چه مقدار تواند بود.»^۱

۵. ذکر شماری از علما، فضلا و ادبای معاصر "حزین" رحمه الله علیه فقط در تذکره حزین آمده و براسی این کتاب تنها منبع و ماخذ برای آگاهی یافتن به زندگی و مقام ادبی و علمی آنها است.^۲

۶. علامه رحمه الله علیه در دیباچه، شیوه معمول زمان در تذکره نگاری را نقد کرده و تراجم و تذکره های زائیده آن شیوه را بی ارزش و سست خوانده، گو اینکه چشمی به تذکره ها و تذکره نویسان دور و بر خود در شبه قاره داشته است، و در دل واژه واژه ای که در این نقد بکار گرفته شیوه علمی و قابل اعتماد و ارزشمند تذکره نویسی را نشان داده است: «بر ارباب فهم و ذکا و اصحاب علم و هدی، روشن و هویدا است که اکثر مترسمان روزگار و متنسبان گفتار و متشبهان به دانشوران سخن گذار گزارا و برخوردار بستگان هر شعار و دثار... از هر هنر که نامی شنوند و از هر صنعت که نشانی بینند، با محو صفت عدم مناسبت و فقدان بصیرت و استطاعت بآن در آویزند و بر خود بندند، چنان دلیر که مگر پیشه ورزیده و شیوه آموخته دیرینه است [اند]... و با ائمه فن و خداوندان صنعت سر همسری، بل دعوی برتری پیش گیرند... و در دیبلاخ حماقت، لاف هنر زنند... به پندار خود مغرور گردند که هر پایه که کاملان را است، ما را نیز حاصل است؛ ما نیز کتابی ساخته ایم و تألیفی پرداخته، راهی پیموده ایم و سخنی سروده! و این ندانند که آنها مآثر فضیلت است و اینها مسجل حماقت، و از صد دفتر ابتر، نیم نکته نگشاید... و هر گفتاری را اعتباری نباشد... و نهایت جهد این گروه از دفترها التقاط به الفاظ و حروف است که به آن مشعوفند، و اقصی غایت همت اینان، ابتذال مقال است که به آن مألوفند، و کاش آن بودی که بی تصرف، انتحال کردندی، لیکن تا مسخ نکنند انتساخ نمایند، و اکثر باهم یاور شده، به معاونت یکدیگر راه پیمایش تاریخ و سیر، و نگارش تذکره واگیرند، بگمان آنکه چون قصه خوانی، آسان میسر است. غافل از اینکه هر چند افسانه سنجی است، اما موقوف است به بضاعتی، و تحقیق حکایتی، و معروف هر روایتی، و صدق مقالتی، و جودت قریحتی، و صفای طویتی الی غیر ذلک من اشرط الازمه [اللازمه].

بعضی تذکره ها که این عوام به اغراض فاسده که اشارت رفت، ترتیب داده اند،

۱- تذکره حزین، ص ۹

۲- تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۳۶۹

حیرت زاری است عاقل را ، چه ، قطع نظر از رکاکت عبارات و ژاژخایی منشآت ، مشحون است با کذب و خرافات ، و مملو است از اشتباهات و لاطائلات . کسانی را که نشاسند و اصلاً معرفتی به آنان نداشته اند، ورق ورق احوال نویسند، و جمعی که هرگز یک بیت نگفته اند، اشعار دیگران را در کار ایشان کنند ، و در کلام گویندگان تخلیط نموده سخن دیگر به دیگری نسبت دهند. آنجا که نباید و نشاید ، صفحه صفحه ستایش و القاب و نعوت نگارند ، و جایی که بایسته و شایسته است به تحقیر نام و تنزیل مقام آرند. خطابات افاضل و اشراف بکار جمیریان و عوانان [عوامان؟] کنند و القاب اینان به اشراف و اعلام اطلاق نمایند. هرچه را از جایی و نویسند. چون قدرت بر تصحیح نیست، هر تحریف و تصحیف و هر سقط و غلط که در نسخ افتاده باشد ، همه را بکار برند و صواب شمارند.

مصراع :

خود غلط ، معنی غلط ، مضمون غلط ، انشا غلط.»^۱

سپس به همین شیوه ، به شعر و شاعری روزگار خویش می پردازد و از ستمی که در این میانه بروی رفته است ، پرده برمی دارد. همچنین به روند انحطاط سخن پارسی اشاره می کند : « اگر از لب و کام پاک ، نفسی برآید ، در روزگار بی تمیزی ، بی مصرف و بی سود بل گوهر خویش شکستن و با خسیس شرکا در آمیختن است ، و اکنون سالها است که چنانکه سخن سرایی منسوخ و در نقاب احتجاج است ، سنجیدن و فهمیدن آن سخت دشوار و نایاب است و لاف مدعیان اکثر از روی گراف»^۲

این کتاب را "دکتر علیرضا نقوی" به تفصیل معرفی کرده و نسخ خطی و چاپی موجود آن را برشمرده است.^۳

۲. تاریخ احوال (تاریخ حزین)

کتابی است با نثر ساده ، روان و پخته که در سال ۱۱۵۴ هـ ق نوشته شده و مؤلف سوانح عمری خود را از کودکی تا هنگام مهاجرت به هند در آن آورده است : « پوشیده نماند که مجموع تحریر این اوراق و التفات به نگارش خلاصه این احوال ، شیوه خامه و پیشه همت و مناسب اوقات و مرغوب خاطر و مأنوس طبیعت این خاکسار نبود... در این

۱. تذکره حزین ، صص ۵ و ۶

۲. همان ، ص ۷

۳. تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان ، صص ۳۶۷ - ۳۷۶

او ان که آخر سال اربع و خمسين و مائة بعد الالف (۱۱۵۴) است و دربلده دهلی با شدت
آلام و اسقام، زاویه نشین اعتزال و خاطر شوریده لبریز ملال بود... بی اختیار آنچه مجمل
احوال به زبان قلم آمد، در دو شب تا این مقام تسوید نمودم.»^۱

ارزش این کتاب، جز شیوه ادبی ستوده اش، در این است که اوضاع و احوال
ایران را در نیمه اول سده دوازدهم هجری می نمایاند. در این کتاب، محقق بر گه هایی را
می بیند که بادستوشته کاتبان و تاریخنگاران رسمی و درباری بسیار متفاوتند و به دست
نویسنده ای که واقع نگری، درست نگاری، دوری از خودستایی و بزرگ نمایی،
خصیصه قلمش بوده است، نگاشته شده اند. با آنکه بقول خودش: «به تحریر اندک از
بسیار و یکی از هزار، اقتصار نموده است»، همین اندک هم آنچنان بوده که کسی چون
خان آرزو "را که سر آن داشته تا فقط دیوان حزین را نقد کند، بر آشوبانده است تا به بهانه
تلافی هجویه هایش او را داعیه دار بخواند:

«عجب آن که شیخ مذکور [حزین]، رساله ای مشتمل بر حسب و نسب و سیر و
سفر خود نوشته، دعوی های بلند در آن نموده که صاحب داعیه از آن معلوم می شود.»^۲
وی از پیشامدها و روزگار خود در هند یعنی از سال ۱۱۴۶ هـ ق تا هنگام تألیف
کتاب، چیزی در آن نیاورده جز چند کلمه در ابراز حزن و ناخرسندی بسیارش از آمدن به
هند و ماندن در آنجا و فصلی کوتاه به نام: «ذکر سخنی چند متعلق به احوال هندوستان»^۳
که برخی اسباب هجوم نادر شاه به آن سامان و فتح شاهجهان آباد (دهلی) در سال
۱۱۵۱ هـ ق. و پیامدهای آن را بر شمرده است. کتاب با این عبارات پایان می یابد:
«چون نه در آمدن [به هند] اختیاری بود و نه در رفتن، چندی بخونین جگری ساختم.

رباعی

برخیز حزین از سر دنیا برخیز زین کهنه دمن تو ای مسیحا برخیز
تنها تو در این انجمنی بیگانه برخیز از این میانه، تنها برخیز
نسأل الله العفران وان یبدل بالفرح الاحزان، انه جواد کریم»^۴

۱. تاریخ حزین، صص ۱۱۲ و ۱۱۳

۲. تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۲۵۸

۳. تاریخ حزین، صص ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵

۴. همان، صص ۱۲۰ - ۱۳۳

۵. همان، ص ۱۳۵

پرفسور "ادوارد براون" دربارهٔ این کتاب می نویسد: «[حزین]، بیشتر شهرتش بواسطهٔ کتاب تاریخ احوال اوست، که در سال ۱۱۵۴ [هـ.ق] / ۲ - ۱۷۴۱ [م.] در هند تألیف نموده است، یعنی بیست و دو سال بعد از آنکه از وطنش هجرت گزید. متن فارسی و ترجمهٔ انگلیسی این کتاب را "ف. س. بلفور" در [سال ۱۲ - ۱۸۳۰ م.] انتشار داده» "فلیکس تانا" هم دربارهٔ جایگاه تاریخ حزین یا تذکرة الاحوال حزین چنین می گوید: «این کتاب به عنوان "سرگذشت خود نوشت" به معنی واقعی آن کلمه، تنها کتابی است که در این موضوع دارای اهمیت می باشد.»^۱

۳. سفینهٔ علی حزین

در این کتاب که شیوهٔ نگارشی ساده دارد، نام یکصد و هفت شاعر متأخر به ترتیب القبا آمده که بیشتر در یک جمله معرفی شده اند و به آوردن چند بیت از اشعارشان بسنده شده است. کتاب با نام "اهلی شیرازی" آغاز و به نام "کمال الدین ضمیری اصفهانی" پایان یافته و بدون سال تألیف است. سفینهٔ حزین در سال ۱۳۴۸ هـ.ق / ۱۹۳۰ م از سوی "دار الطبع جامعهٔ عثمانیه" در حیدرآباد دکن چاپ شده است. اهمیت این سفینه در ذکر برخی شعرایی است که نام آنها در تذکره ای دیگر دیده نمی شود.^۲

۴. مدة العمر

مجموعه ای بوده است مشتمل بر نفایس نوادر که "حزین" آن را در جوانی، هنگامی که در فارس به گشت و گذار پرداخته بود، تحریر کرد و از آن پس تا هنگام حملهٔ افغان به "اصفهان"، مطالبی در خور موضوع بر آن افزوده است:

«و از آنجا [اردکان] باز به شیراز معاودت کردم، چون در بین مطالعهٔ کتب مختلفه بعضی کلمات نادره و تحقیقات شریفه و فواید جلیلهٔ نفیسه دریافته می شد، که همه وقت ظفر بر آنها میسر نیست، و کمتر کسی را از متبعین روزگار حاصل می تواند شد، و به خاطر قاصر نیز بسیاری از فواید و نکات شریفه و تحقیقات عالیه، متفرقه می رسید،

۱. تاریخ ادبیات ایران - ج ۴، ص ۲۰۴

۲. دیوان حزین - مقدمه، ص ۵

۳. تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، صص ۳۷۶ - ۳۷۸

خواستیم که مجموعه ای مرتب سازم که مشتمل بر نفایس و نوادر باشد، و بر جوامع مشهوره افاضل سلف، راجح آید، پس شروع در تحریر آن کردم و به مدد العمر موسوم ساختم، و بتدریج آنچه لایق سیاق آن بود در آن مندرج می شد... تا ابتدای سال خمس و تلثین و مائة بعدالالف، تخمیناً به هفت هزار بیت رسیده بود که در آن سال سانحه اصفهان روی داد و با کتابخانه فقیر و آنچه بود بگارت رفت و مرا بر تلف شدن آن نسخه، تأسف است.»^۱ بگفته براون نسخه ای از مدد العمر در موزه لندن نگهداری می شود که "ریو" آن را در صفحه ۴۸۳ فهرست خود معرفی کرده است، اما در آن صفحه، تنها فرستامه، رساله در اوزان و رساله در خواص حیوان ذکر شده اند.^۲

۲-۱. کتی که تا کنون نسخه ای از آنها بدست نیامده ولی در آثار موجود "حزین"

و دیگر تذکره ها نامشان برده شده است:

الف) فلسفه و حکمت و منطق:

- | | |
|---|----------------------------|
| ۱. رساله توفیق در وفق میان حکمت و شریعت | ۷. حاشیه بر الهیات شفا |
| ۲. رساله لوامع در تحقیق معنی واحد و وحدت | ۸. حاشیه بر امور عامه |
| ۳. رساله مبدأ عالم در توجیه کلام قدمای مجوس | ۹. حواشی بر شرح حکمت اشراق |
| ۴. رساله در ابطال تناسخ به رأی طبیعیون | ۱۰. شرح تجرید |
| ۵. جام جم در بیان کائنات جو | ۱۱. الازل و الابد و السرمد |
| ۶. حاشیه بر شرح هیاکل نور | ۱۲. اصول المنطق |
- ب) کلام و عرفان:

- | | |
|---|--------------------------|
| ۱. رساله امامت، این رساله را در مکه، به سبب اشارتی که در رؤیا بدو شد، نوشت. | |
| ۲. بشارة النبوة، در اثبات ختم المرسلین از عهدین | ۶. الاغانی فی الامامه |
| ۳. کنه المرام، در بیان قضا و قدر و خلق اعمال | ۷. ابطال الجبر و التفویض |
| ۴. شرح رساله کلمة التصوف شیخ اشراق | ۸. آداب الدعوة و الاذکار |
| ۵. اقسام المصدقین بالسعادة الاخرویه | ۹. آداب العزله |

۱. حزین تصریح می کند که آغاز نگارش مدد العمر در "شیراز" بوده اما مولف گرامی تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان (ص ۳۴۶)، شروع این کار را در "اردکان" فارس ذکر کرده است.

۲. تاریخ حزین، ص ۴۲

۳. تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۳۶۷

ب (تاریخ ، تذکره ، رجال :

۱. تاریخ صفوی
۲. اخبار خواجه نصیر الدین طوسی
۳. اخبار صفی الدین حلّی
۴. الانساب
۵. اخبار هشام بن حکم
۶. اخبار ابی الطیب احمد المتنبی

ت (فقه و اصول :

۱. رساله در تحقیق غنا
۲. انیس الفوائد فی حقیقة الاجتهاد
۳. رساله در باب شراب

ث (قرآن و حدیث :

۱. الاسنی در تفسیر آیه ثم دنی فتدلی
۲. تفسیر الحسنی
۳. تجوید القرآن
۴. رساله فی الحدیث

ج (اخلاق :

۱. اصول الاخلاق
۲. آداب المعاشره
۳. طبیعیات :

۱. فرس نامه ، درباره خواص اسب
۲. مفرح القلوب ، در فوائد الطبیعیه
۳. خواص الحیوان ، درباره حیوانات شکاری
۴. الادعیه و الادویه در پزشکی
۵. رساله درباره مروارید

ح (دیگر موضوعات :

۱. التحلیه و التجلیه
۲. رموز کشفیه
۳. رساله در مدارج حرف
۴. اصول علم التعبير
۵. روائح الجنان

۲. منظوم

۱-۲ تا ۵-۲ پنج دیوان

"حزین" رساله الله علیه از دیوان های پنجگانه خود در تاریخ حزین و تذکره حزین یاد می کند ، که همه آنچه که از این دو کتاب راه به موضوع می برد ، در زیر آورده می شود: « مرا عارضه صعب پیش آمد... تمام مفاصل بدن را فروگرفت و از حرکت بازماندم ... در اثنای آن آزار ، چون معطل مانده بودم شعر بسیاری گفتم و قدرت بر نوشتن

نداشتم، دیگران می نوشتند، و آن اشعار را الحق دردی و اثری دیگر است. پس اشعاری که از بدایت تا آن اوان جمع آمده بود فراهم آورده، دیوانی مرتب شد مشتمل بر قصاید و مثنوی و غزلیات و رباعیات و تخمیناً هفت هشت هزار بیت، و آن اول دیوان این خاکسار است و درمیانه مستعدان متداول شد و رغبت به گفتن و صحبت شعر افزونی گرفت. ... و اشعاری که در آن مدت وارد خاطر شده بود باز فراهم آورده، دیوانی شد تخمیناً ده هزار بیت، و این دوم دیوان این بی مقدار است و مثنوی ترتیب دیوان ثانی مسمی به "تذکره العاشقین" نیز در اصفهان شروع افتاد و افتتاح آن، این است:

مثنوی

ساقی زمی موحدانه ظلمت بر شرک از میانه^۱

... و بی اختیار شعر بسیاری وارد خاطر می شد، باز در شیراز آنها را فراهم آوردم و دیوان سیوم مرتب شد تخمیناً سه چهار هزار بیت.^۲ ... و اشعاری که در آن مدت [در مشهد] گفته شده بود جمع آوردم و این چهارم دیوان خاکسار است.^۳ ... تمام این احوال، در فاتحه ها و خاتمه های دیوان های پنجگانه خود در دیباچه های سفاین بقلم حقیقت نگار این خاکسار رقمی شده.^۴

دیوان موجود و چگونگی تدوین آن

از دیوان های پنجگانه، آنچه مانده به دیوان چهارم شهرت دارد و چون مثنوی هایی مانند "تذکره العاشقین" و "خرابات" نیز که در ایران سروده شده اند، در آن دیده می شوند، می توان گفت: "حزین" بنای دیوان پنجم را در هند نهاده اما به ترتیب و تدوین آن پرداخته و هر چه سروده به دیوان چهارم افزوده است. در واقع این دیوان دربرگیرنده سروده های "حزین" از سال ۱۱۲۹ هـ.ق به بعد است. چون وی عهده در آن سال شهبازة دیوان سوم را بسته بود،^۵ و روند رویدادها هم بگونه ای بوده است که از آن

۱. تاریخ حزین، صص ۳۰ و ۳۱

۲. همان، ص ۴۸

۳. همان، ص ۵۰

۴. همان، ص ۷۹

۵. تذکره حزین، ص ۷

۶. تاریخ حزین، صص ۴۹ و ۵۰

سال تا آغاز آوارگی (۱۱۳۵ هـ.ق) نه دل و دماغی برای شعر سرایی داشته و نه مجالی برای فراهم آوردن سروده های پراکنده احتمالی: «تا آنکه محمود مذکور [افغان] با لشکر موفور به ممالک کرمان و یزد رسید و غارت و خرابی بسیار کرده، عازم اصفهان شد، و این در اوایل سال اربع و ثلثین و مائة بعد الالف [۱۱۳۴ هـ.ق] بود... بر حسب تقدیر در غرة شهر محرم خمس و ثلثین و مائة بعد الالف [۱۱۳۵ هـ.ق] که پایان آن شدت بود به رفاقت دو سه کس از اعظم سادات و دوستان، تغییر لباس کرده به وضع اهل رستاق از شهر برآمده... و روز دیگر که پانزدهم شهر محرم مزبور بود، محمود به شهر داخل شده، در سرای پادشاهی نزول و خطبه و سکه بنام او شده، معدودی از مردم که [زنده] مانده بودند امان یافتند.»^۱

در سال ۱۱۴۲ هـ.ق، هنگامی که شاه تهماسب صفوی، مشهد مقدس را از اشرف افغان باز پس گرفت، "حزین" به مشهد می رود و در آنجا فراغتی بدست آورده و برای تدوین دیوان چهارم به گرد آوردن سروده های خود می پردازد و "مثنوی خرابات" را هم در یک هزار و دوست بیت می سراید، اما توفیق رفیق راه نیست و کار بی سرانجام می ماند، چون از این پس باید از نادر شاه که سربر آورده و به هر کجا سپاه می کشد، روی پنهان کند. از اینرو پس از ترک ایران و توطن در شبه قاره کار را به انجام می رساند:

«هم در این سال پنجاه و پنجم از مائة دوازدهم هجری [۱۱۵۵] که گام آوارگی پی سپر وادی بی آرامی است... حاصل تکاپوی خامه یکجا کرد و چهارمین دیوان از چهره فروهشته نقاب برگرفت.»^۲

مطالب دیوان

دیوان چهارم "حزین" شامل قصاید، مثنویات، غزلیات، متفرقات، رباعیات، قطعات می باشد. مثنویاتی که در این دیوان آمده اند عبارتند از "چمن و انجمن"، "خرابات"، فاتحه "مطمح الانظار" و فاتحه و خاتمه "تذکرة العاشقین". در برخی از نسخ مانند چاپ های "کانپور" و "لکهنو"، مثنوی های "صغیر دل" و "ودیعة البدیعه" هم منضم هستند. روی هم رفته اجزای کلیات حزین یا دیوان چهارم، عبارتند از:

۱. تاریخ حزین، ص ۵۲

۲. همان، ص ۵۶

۳. تذکرة حزین، صص ۱۲۸ و ۱۲۹

۱. قصاید؛ نزدیک به ۲۱۵۰ بیت به این شرح: در توحید ۳۰ بیت، در نیایش ۲۵ بیت، در مدح و وصف پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ۲۲۲ بیت، در مدح امیر المومنین علی علیه السلام و شکوه از روزگار خویش ۱۲۶۴ بیت، در مدح امام رضا علیه السلام و پند و اندرز ۱۳۷ بیت، در مدح امام موسی کاظم علیه السلام ۴۸ بیت، در مدح حضرت بقیه الله المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و توسل به آن حضرت ۱۱۱ بیت، در وصف حال خویش ۱۰۷ بیت، و در پند و اندرز و پاسخ و استقبال و... ۲۰۰ بیت.
۲. مثنویات؛ نزدیک به ۳۴۵۰ بیت به این شرح: "وصف پیامبر" ۵۶ بیت، "صغیر دل" ۵۸۰ بیت، "خرابات" ۴۷۰ بیت، "ودیعه البدیعه" یا "حدیقه ثانی" ۱۲۲۲ بیت، "چمن و انجمن" ۲۸۰ بیت، "تذکره العاشقین" ۴۲۶ بیت، "مطمح الانظار" ۱۱۱ بیت، و "فرهنگ نامه" ۲۹۴ بیت.
۳. غزلیات؛ نزدیک به پانصد غزل، دست کم با ۴۰۰۰ بیت.
۴. رباعیات؛ نزدیک به ۱۰۰ رباعی
۵. قطعات؛ در توسل، مرثیه، شکوه، وصف، مدح، ذم و ماده تاریخ.
۶. اشعار عربی

اهمیت دیوان چهارم

دیوان چهارم را باید "شهر آشوب ادب آرا" نامید، چون به منازعه ادبی دنباله داری میان "حزین" علیه السلام و سخندانان بزرگ شبه قاره انجامید و غلغه ای در ادب پارسی آنجا افکند که هم در آن هنگام و هم پس از درگذشت وی و مدعیان همزمانش، پیدایش چند کتاب نقد و محاکمه ادبی را موجب شد که اینک ادب آرای آن سامان بشمار می روند. مهمترین این آثار عبارتند از: تنبیه الغافلین از "خان آرزو"، ابطال الباطل از "فتح علی خان گردیزی" در رد اعتراضات "آرزو"، فصلی در تذکره خزانه عامره از "غلام علی آزاد بلگرامی" به دفاع از "حزین"، احقاق الحق از نویسنده ای ناشناس در نقد اشعار "حزین" و پاسخ آن بنام اعلاء الحق و سپس قول فیصل در پاسخ به تنبیه الغافلین، هر دو بقلم "امام بخش صهبایی"، و محاکمات الشعرا از "میر محمد محسن اکبرآبادی" که در سال ۱۱۸۰ هـ ق به بررسی منازعه ادبی "حزین" و "آرزو" پرداخته است.

از آنجا که این دیوان در میان اهل ادب اشتهاوری تام دارد و اصلی ترین نقد آن - تنبیه الغافلین - هم تنها پانزده سال پیش و در شمارگان ۶۰۰ نسخه چاپ شده که نمی تواند در دسترس گروه زیادی از پژوهندگان فرهنگ و ادب قرار گرفته باشد، به این بخش گفتار بیشتر از دیگر بخشها می پردازد، باشد که سودمند افتد.

"دکتر سید محمد اکرم - اکرام"، مصحح تنبیه الغافلین درباره رویه و رفتار ادبی "حزین" که متجرب به منازعات ادبی میان او و برخی چون "خان آرزو" شد چنین تحلیل می کند: «حزین در شبه قاره احترام خاصی و زندگی مرفع [مرفه] الحالی داشت. مع الوصف به عللی مختلف به بدگویی و مذمت اهل هند و هند پرداخت. یکی این که او فارسی زبان بود و مسلماً به زبان فارسی و محاوره آن قدرت داشت. دوم اینکه، شعر فارسی را روان و زیبا می سرود و از معاصرین خود بهتر می گفت. سوم اینکه چون در هند، پادشاه و اعیان او را خیلی محترم می شمردند او گویا حس برتری جویی در خود پیدا کرده بود و بالتیجه دیگران را دون پایه خود می انگاشت، و بالاخره زبان به طعن همه آنان گشود.»

مؤید این مطلب، نوشته معاصرین "حزین" است. بنوشتۀ مؤلف تذکره حسینی: «چون شیخ در جنب [کنار] شعر خود شاعران هند را وقتی ننهاد، از این معنی عداوت بهم رسید.» در مخزن الغرایب هم آمده است: «حضرت شیخ به سبب ترفع و علوشان، به اکثر مردم بی اعتنایی می کرد و وقع نمی نهاد. به این سبب گرمی بازاریش سردگشته. دگر در حق بعضی اعزه و شعرای پایتخت مثل خان ذیشان سراج الدین علی خان "آرزو" و میر محمد افضل "ثابت" و غیره حرف ناملایم زده، اکثری راهجو کرد. این مردم هم بقول بزرگی که "واجب شد طبیعت را مکافات"، در پی انتقام شدند.» علیقلی خان "واله" نیز در ریاض الشعرا می نویسد: «[حزین] عموم اهل این دیار را از پادشاه و امرا و غیره، هجوهای رکیک که لایقشان نبود نموده، هر چند او را از این ادای زشت منع کردم فایده نبخشید و تا حال در کار است. لابد، پاس نمک پادشاه، حق صحبت امرا و آشنایان بی گناه، گریبان گیر شده

۱. تنبیه الغافلین، ص بیست و پنج

۲. تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۳۵۹

۳. مخزن الغرایب - ج ۱، ص ۸۰۳

ترک آشنایی و ملاقات آن بزرگوار نموده، این دیده را نادیده انگاشت.»^۱

واله از "حزین" به "چشم خویش" تعبیر کرده که اینک ناچار شده است از آن چشم بیوشد! براستی میان این دو، دوستی و الفتی بسیار بوده است. "حزین" در آمدن از ایران به هند با "واله" همراه و در دهلی نیز مدتی همخانه بوده، نیز نسخه‌ای از دیوانش را به خط خویش به وی داده،^۲ و علاقه خود را به او در غزلیاتش نمایانده و وی را ستوده است: این غزل گوشزد "واله" دانا دل کن آنکه از مهد مسیحای سخن دان برخاست^۳ از من بگوبه "واله" والا گهر "حزین" خورشید من ز آتش [روی] تو سوختم^۴ هجوبه های "حزین" به پیدایش دودستگی و به اعتباری سه دستگی میان ادیبان و فارسی‌سرایان شبه قاره می انجامد. "دکتر سید علیرضا نقوی" این دسته‌ها را مشخص کرده و سرآمدان هر یک را نام می‌برد، و برخی آرای آنها را می‌نگارد:

«در هندوستان بعد از اینکه "حزین" هجوبه کشور هند و اهالی آنجا را مرتکب شد، دو گروه افراطی وجود داشت: اول، از موافقان "حزین"، و دوم از مخالفان وی... گروه سومی هم بود که با هیچکدام از این دو گروه افراطی تعلق نداشت.»^۵

آنگاه در گروه مخالفان سرسخت وی از "سراج الدین علی خان آرزو" و در زمره دوستان و ارادتمندانش "واله داغستانی" مؤلف ریاض الشعراء، "غلامحسین خان" نویسنده سیر المتأخرین، "خوشگو" صاحب سفینه خوشگو، و "احمد علی سندیلوی" مؤلف مخزن الغرایب را نام می‌برد و "عبدالحکیم حاکم" صاحب "تذکره مردم دیده و" میر حسین دوست "نویسنده تذکره حسینی را در گروه میانه جا می‌دهد.^۶

"حزین" و "آرزو"

نامبردارترین کسی که در برابر "حزین" ایستاد و تلاش کرد تا شیوه‌ای علمی در این

۱. تنبیه الغافلین، ص ۱۱۲ و ۱۱۳

۲. تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، صص ۳۵۰ - ۳۵۲

۳. دیوان حزین، ص ۱

۴. همان، ص ۱۲۹

۵. همان، ص ۲۵۷

۶. تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، صص ۳۵۷ و ۳۵۸

۷. همان، صص ۳۵۸ - ۳۶۲

رو در رویی برگزیند، سراج الدین علی خان، متخلص به "آرزو"، و کتاب معروفی که از این علم افزای پدید آمدن تیبیه الغافلین است. "میر حسین دوست" این کتاب را حاصل "آهوگیری ها" بی می داند که دربارهٔ حُزین اعمال می شده است: «در پی آهوگیری [عیب جوئی]ها کمر بستند. چنانکه "سراج الدین علی خان" استاد از دیوان حُزین چهارصد بیت مغشوش و اکثر بی ربط ترکیب و بسیاری خلاف محاورهٔ مستقدمین و متأخرین برآورده، خطبه و خاتمه نگاشته، نسخه ساخته، تیبیه الغافلین نام نهاده...»^۱

"واله" نیز بالحنی که از دوستی پیش گفته در آن چیزی دیده نمی شود، از آفرینش تیبیه الغافلین چنین یاد می کند: «القصة بعضی از غیوران این مملکت کمر انتقام بسته، تیغ هجابر وی کشیده، در نظر ارباب خرد خفیفش کردند، از جمله سراج الدین علی خان "آرزو" که از شعرای این شهر است و در فضیلت و سخنوری، گوی از میدان همگان می رباید اشعار غلط بسیار از دیوان شیخ برآورده رساله [ای] مسمی به تیبیه الغافلین نوشته و ایات مزبور را یک یک ذکر کرده و تعریضات نموده.»^۲

در دیوان حُزین، غزلی است که گویا در آن شیخ علیه السلام از لحاظ عاطفی آثار این نزاع ادبی را ویرانگر می بیند و از جدایی "واله" از خویش محزونانه و دل ریش می نالد و به او می گوید که نزاع "آرزو" و دیگران باوی را نباید ساده بینانه بنگرد. حیف است که این غزل شیوا و شارح نزاع در این مقال نگنجد:

برق آستین فشاند بر خود نمایی ما	گیرد شرار عبرت از بی بقایی ما
صیاد ما ندارد فکر رهایی ما	ای عجز همی کن تا بال و پر بریزیم
امروز تازه نبود درد آشنایی ما	تا بود ناله ای بود چون نی در استخوانم
دارد سراغ جایی بی دست و پای ما	هر چند ما و شبنم از پافتادگانیم
گیرد مگر رکابت اشک حنایی ما	از خون ما نکردی سرخ آن کف نگارین
ای عشق از تو آید مشکل گشایی ما	ما و تو در حقیقت چون آتش و سپندیم
شرمندهٔ دعا نیست هم مدعایی ما	لب مرزه نال می شد از "آرزو" گذشتیم
برتر نشیند از کفر، زهد ریایی ما	ای برهن نمداری در پیش ما وقاری
می سوخت عالمی را آتش نوایی ما	غیرت اگر نمی شد مهر لب سپندم

۱. تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۲۵۹

۲. تیبیه الغافلین، ص بیست و نه

گر دیر و کعبه دادیم ، درگاه عشق داریم این آستان نرنجد از جبهه سایی ما
 کردست در جوانی اقبال پست پیروم شد حلقه ساز قامت کوتاه عصایی ما
 "واله" خیر نداری از خسته "حزینت"
 داد از جراحت دل، آه از جدایی ما^۱

"اکرام" در پیشگفتار محققانه خود با عنوان "تحلیل تنبیه الغافلین" همین نظر قدما را تأیید می‌کند: «تنبیه الغافلین تألیف سراج الدین علی خان "آرزو" (متوفی ۱۱۶۹ هـ) از نگارشهای ارزنده کم نظیری است که در نقد شعر فارسی نوشته شد. سبب تألیف آن کتاب این است که "شیخ محمد علی حزین اصفهانی" (متوفی ۱۱۸۰ هـ) شاعر و نویسنده معروف ایرانی... در اینجا [شبه قاره] به طعن و تشنیع مردم هند پرداخت و در آثار منظوم و منثور خود حرف‌های ناملایم و زنده‌ای زد. "حزین" از این که فارسی زبان بود، خود را نسبت به فارسی دانان هندی به زبان فارسی وارد تر و مسلط تر می‌دانست و آنها را در مقابل خود فرومایه و دون پایه می‌انگاشت و علناً بد می‌گفت. در نتیجه سراج الدین علی خان "آرزو" بر آن شد که شیخ حزین را یک شاعر معمولی و شعرش را پر از اغلاط ثابت کند. بدین منظور او از دیوان حزین تعداد زیادی از ابیات او را در آورد و آنها را یک به یک مورد انتقاد و ایراد قرار داد و نقایص فنی و لغوی و معنوی را در آنها نشان داد که قدرت نقادی "خان آرزو" را آشکار می‌سازد.»

وی "حزین" و "خان آرزو" را می‌ستاید: «حقیقت آن است که "حزین" در زمان خود، شاعری بلند پایه بود و شاید میان شعرا نظیر خود نداشت. سراج الدین علی خان "آرزو" [هم] در زبان شناسی مسلماً نابغه روزگار بود و در تحقیق و تدقیق لغت و شعر و عروض و دستور، قدرت زاید الوصفی داشت.»^۲ "آنگاه متعرض سببی از اسباب نزاع آن دو و تألیف تنبیه الغافلین می‌شود: «اما [خان آرزو] در شعر گویی به پایه "حزین" نمی‌رسید. اگرچه شعر "حزین" مانند متقدمین خیلی بلند نبود و سستی‌ها و نادرستی‌ها داشت، باز هم نسبت به شعر معاصرین روان تر و زیبا تر بود و از این جا است که او حریفان خود را بخصوص در "دهلی"، همسنگ خود نمی‌پنداشت و به آنها وقعی

۱- دیوان حزین، صص ۸۸، ۸۹

۲- تنبیه الغافلین، ص یازده

۳- همان، ص بیست و یک

هم که مکرر به مطالعه در آمد به آن درجه که مضمون و متیقن شیخ و جماعت نصیریان او است، نیست. اگر آن هم با آن سه دیوان ملحق می‌گردید [نابود می‌شد!] مورد آن همه اعتراضات نمی‌گردید، مرتبت طلبان و کاسه لسان هند اعتقادی بیش از پیش در خدمت این عزیز دارند و او خود هم مثل "کلیم" و "سلیم" و غیرهما را مطلقاً وجود نمی‌گذارد. آنچه از مطالعه تاریخ ادبی شبه قاره، بویژه در سده دوازدهم هجری بر می‌آید این است که شاید بتوان گفت: تنها شاعر یا نویسنده نام آوری که هیچ نیازی به نزدیکی با دربار "بابریان" نمی‌دیده، "حزین" بوده است. بیشتر سرایندهگان و نویسندگان هم عصر وی رتبه‌های یک هزار، دو هزار، و... روپیه‌ای در دربار داشته‌اند، مدح و ثنای شاهان و فرمانروایان و حاکمان ریز و درشت را بسیار می‌گفته‌اند، شاهد بزم شراب و شاهد بازی آنان بوده‌اند و...، اما حزین که فقط شاعر نبود؛ او عارف، حکیم، فقیه و متکلم هم بود و همرنگی با این جماعت را با فلسفه زندگی خود ناسازگار می‌دید، جز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت عصمت علیهم السلام را مدح نمی‌گفت، و جز بر آستان خدا سر بر هیچ آستانی نمی‌سایید:

بنده ام، مسکنت سرای من است خاکم، افتادگی عضای من است
... ز آسمان برترم به یک قامت بر سر روزگار پای من است
زال دنیا اگر بکامم نیست گنه از نفس پارسای من است^۱
و جز این را خواری و پستی‌گرایی می‌دانست:

ای دل بقدر خواهش در چشم خلق خاری آری بقدر حاجت، طالب ذلیل باشد
یک قطره آبرو را نتوان به زندگی داد لب تشنه جان سپارم گرسلسبیل باشد
آزادی دو عالم در قطع آرزوهاست این نکته ره روان را یارب دلیل باشد^۲
بمرد از تهیدستی آزاد مرد ز پهلوی غیری شکم پر نکرد^۳

اساساً هجرت "حزین" به هند با هجوم دیگر ایرانیان سخنور هم به آن سرزمین از زمین تا آسمان تفاوت دارد. علل و اسباب هجرت وی در جای خود تشریح شد، اما بهانه

۱. تنبیه الغافلین، ص بیست و دو

۲. دیوان حزین، ص ۶۲۴

۳. همان، ص ۶۹

۴. تاریخ حزین، ص ۵۱

نمی‌نهاد. چنانکه روزی کسی غزل زیر [از] "خان آرزو" را برای "حزین" خواند:
 عشق روزی که به دل خلعت سودا بخشید جامه داری به من از دامن صحرا بخشید
 خجل از روی حبابم که به این تنگی ظرف آنچه در کیسه خود داشت به دریا بخشید
 حزین در شعر [بیت] دوم چنین تصرف و تصحیح به عمل آورد:
 خجل از روی حبابم که به این ظرف تُنک آنچه در کاسه خود داشت به دریا بخشید
 و نیز درباره "آرزو" گفت: این بابا از کسبه تا کاسه و از تُنکی تا تنگی فرق نمی‌کند و باز خود را شاعر می‌گوید.»^۱

در جای دیگر سبب اصلی تألیف آن کتاب را بیان می‌کند: «مسلم است که انگیزه اصلی نگارش تنبیه الغافلین، حس انتقامجویی "خان آرزو" بود که می‌خواست "حزین" را که هجوهای رکیک مردم هند کرده بود، سر جایش بنشانند.»^۲
 انگیزه تألیف تنبیه الغافلین به قلم مؤلف چنین تبیین شده است: «در این ایام که انجامش به خیرباد، مطالعه دیوان بلاغت بنیان جناب فصاحت مآب شعری، اوج نکته پردازی و دیر فلک سخن سازی، نقد السلف، حجة الخلف، نتیجه متقدمین و خاتم متأخرین "شیخ محمد علی" متخلص به "حزین" که تخمیناً از مدت ده سال به سبب هنگامه ایران، وارد هندوستان جنت نشان که داخلش من دخله کان آمانا^۳ گویان است گردیده، و از طنطنه شاعریش گوش اصغر و اکابر پر شده، اتفاق افتاده و استفاده تمام دست بهم داده، لیکن در بعضی اشعار که به سبب قصور فهم، به معانی آن نرسیده و فایز به مقصد آن نگردیده، ترددی و اغلاقی روی داده،...»^۴

"خان آرزو" در تنبیه الغافلین که انتقادی و انتقامی است، همه جا از "حزین" به احترام یاد می‌کند^۵ اما در مجمع النفایس نشان می‌دهد که نهال حس انتقامجویی اش از هجو هندیان در نثر و نظم "حزین" سیراب نمی‌شود، بلکه آبشخور آن جایگاه بلند "حزین" در میان عام و خاص است: «شیخ می‌گوید که این دیوان که شهرت دارد دیوان چهارم است و سابق سه دیوان در فترت افاغنه تلف شد. به هر حال دیوان مذکور

۱. تنبیه الغافلین، ص بیست و یک
 ۲. همان، صص چهل و یک و چهل و دو
 ۳. همان، صص ۱ و ۲
 ۴. همان، ص چهل و چهار

دیگران برای آمدن به هند بیشتر از آنچه که "ملا عبدالرزاق فیاض قمی" می‌سراید، نیست:

حبذا هند کعبه حاجات خاصه یاران عافیت جورا
هر که شد مستطیع فضل و هنر رفتن هند واجب است او را^۱

"حزین" که خرو خروگرگاهی نداشته تا کسانی برای نزدیک شدن به او، سرو دست بشکنند، پس این "مرتب طلبان" و "کاسه لیسان" هند کیانند؟ جز این است که حزین را اعتباری برتر از مقام های دنیا بوده که همه حتی شاه و صاحب منصبان در خانه اش به دیدارش می‌رفته‌اند و این بر کسانی چون "خان آرزو" گران می‌آمده است؟

حزین در جای جای دیوانش به حاسدان و نامردمانی که فضایی نو می‌دکننده برای وی پدید می‌آورده‌اند، اشاره کرده است:

خامه مشکین من تا شده معنی شکار کرده جهان سخن تنگ به دانشوران
سر تواند فراخت حاسد برگشته بخت خامه مرا در نشان تیر بود در کمان^۲

*

افتاده ام بصحبت نامردمان حزین دور زمانه ام ستمی زین بتر نکرد
وحشی غزال من شده هم آخور خران جوری بکس زمانه ازین بیشتر نکرد
گردن کشید از تفسی عندلیب و گفت آسوده بلبلی که سر از بیضه بر نکرد

در برابر، «تعداد هوا خواهان "حزین" در هند کم نبود چنانکه بعضی از آنها مانند "تیک چند" و "مرزا قلیل" و "سیالکوتی مل وارسته" و "آزاد" و غیرهم بدفاع وی برخاستند و حتی بعضی، رساله‌هایی در جواب اعتراضات "آرزو" و معترضین دیگر نوشتند و طی آن از حزین دفاع نمودند.»^۳ "عبدالحکیم حاکم لاهوری" در داوری کوتاهی می‌گوید: «آنچه "خان آرزو" در تنبیه العافین بر اشعارش ایراد گرفت اکثر آن از ستم شریکی است، مگر در بعضی مواضع گرفت [ایراد] بجاست.»^۴

"امام بخش صهبایی دهلوی" بسیاری از مخالفان "حزین" را نقد غیرت از کف دادگانی می‌خواند که دشنامش را به نرخ دعا خریده‌اند.^۵ آنگاه سبب وارد شدن خود را به

۱- سرو آزاد، ص ۱۱۴

۲- دیوان حزین، ص ۷۰

۳- تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۳۵۵

۴- تذکره مردم دیده، ص ۶۶

۵- قول فیصل، ص ۴

میدان داوری میان "حزین" و "آرزو" چنین بیان می‌کند: «الحاصل بازار رد و قبول گرم بود و جولان مدح و ذم بی آرم. اما نه مدح از سراجۀ انصاف برخاسته و نه ذم بساط احتیاط آراسته.»^۱ و "صهبایی" بی طرف می‌ماند و در این بی طرفی قول فیصل^۲ را می‌نگارد: «من عمری تنگ درهم نشسته بودم و زبان چون و چرا بسته که جانب یکی نگاه داشتن مبادا از روی دیگری خجلم سازد... هم نتایج "خان" را برگردن جانم بار منت هاست و هم بلندی افکار شیخ را در رصدگاه عقیدتم نازها بر اوج سما... از آنجا که با این یا وه درایی های بی صرفه، خویش را میانه این دو خصم حکم گردانیده ام و حرف خود را در فصل خصومات این دو حریف برکرسی نشانیده، این کلیتره چند را قول فیصل نام گذاشتم.»^۳ او کتاب را با یک مثنوی پایان می‌برد که چند بیت آن چنین است:

هر حرف به بزم گاه تحقیق	افروخته صد چراغ تدقیق
سازی که "حزین" خسته جان زد	وان زخمه که "آرزو" بر آن زد
اول همه را زهم گشادم	وانگاه صلا به طبع دادم
کای تابش گوهر نظرها	وی مایه ده نم جگرها
یک آتش از این دوسنگ برکش	یک نغمه از این دو چنگ برکش
... آن گفت چه؟ وین دگر چه فهمید؟	آن کاشت چه؟ وین دگر چه دروید؟
آن زخمه خود به تار جان زد	وین زخم به جان ناتوان زد
... من بر ره آشتی نشسته	دارم کمری به سعی بسته
... نگرفته دلم طرف کسی را	بر کس ندمم شرف خسی را ^۴

"ممتاز حسن" هم در مقدمه خود بر دیوان "حزین" پس از ذکر خلاصه ای از این مناقشات ادبی، به جمع بندی عواملی می‌پردازد که باید در داوری پیرامون "حزین" از چشم تیزبین نقادان دور نمانند:

«امروز که مدتیست "حزین" با مخالفین معاصر خود زیر خاک خوابیده است، ما بهتر می‌توانیم نسبت به حس انزجاری که "حزین" نسبت به شبه قاره پاک و هند داشت و

۱. قول فیصل، ص ۴

۲. بیشتر متن این کتاب را "اکرام" همراه تنبیه الغافلین به چاپ رسانده است

۳. قول فیصل، ص ۵

۴. همان، ص ۷

۵. همان، ص ۱۶۳

موجب انتقاد شدیدی از طرف مخالفین وی شده بود، بایطرفی کاملی قضاوت کنیم. باید اذعان کرد که "حزین"، با آن فضل و کمال وسیع تنوعی و ذوق و شوق خاص شعری، حق داشت از سایر شعرایی که ازین حیث دارای مقام کمتری بودند انتظار ستایش و تمجید و تعریف داشته باشد. باید در نظر داشت که این شاعر و ادیب حساس که به قول "آرزو" «نازکی مزاجش از خوبان باج می خواست»، مدتی مبتلا به امراض بوده و متحمل ناهمواریها و سختی های متنوعی شده بود و شاید بهمین علت وی تخلص "حزین" [را] برای خود اختیار کرده بود... بنابراین کمترین ناراحتی در وی عکس العمل شدیدی را ایجاد می کرد... امروز می توان به آسانی گفت که اگر وی روزی موفق به مراجعت به ایران می شد باز هیچ جای شکی نیست که هیچگاه آنجا هم طبع نازک وی راحت و آرام نمی گرفت و وی همقطاران خود و اوضاع آنجا را مورد انتقاد شدیدی قرار می داد.»^۳

جایگاه علمی حزین

"حزین" رحمه الله علیه را علامه ذوفنون خوانده اند و این لقب براستی زیننده اوست چون بانگهای گذرا به سیاهه نام آثار و تألیفات وی در می یابیم که در همه زمینه های علمی روزگار خویش چون قرآن و حدیث، فقه و اصول، حکمت و فلسفه، اخلاق، ریاضی و منطق، کلام و عرفان، تاریخ، ادب، و علوم طبیعی و تجربی آثار پربهایی پدید آورده است، و به قرینه ای نمی توان وی را تنها مفسر، محدث، فقیه، فیلسوف، ریاضیدان، متکلم، عارف، مورخ یا ادیب خواند.

بگفته "شمس الدین سامی"، او با اکثر علوم و فنون آشنایی کامل داشته، دیوان مرتب و تألیفات عربی و فارسی دارد. او از عالمان و اندیشمندان اسلامی در فنون

۱. تذکره مردم دیده، ص ۶۴: چون کسی چنانکه قدر او بود در آنوقت نشناخت و نازکی مزاجش که از کمر خوبان باج می خواهد باسختی ایام ساخت، به عزم ولایت [ایران] عازم لاهور گردید.

۲. بانوشته شیخ عبدالحسین تاریخ حزین، ص ۱۱ سازگار نیست: «تخلص به لفظ "حزین" از زبان گهر بار ایشان [شیخ خلیل الله طالقانی] است.»

۳. دیوان حزین - مقدمه، ص ۷

مختلف بود. از این رو به او "ذوالفنون" و "کمال الدین" گفته اند. "میرغلامعلی آزاد بلگرامی"، نیز او را جامع علوم عقلی و نقلی می داند. نویسندگان معاصر و متاخر، او را از اکابر علمای شیعه دانسته اند. وی علاوه بر علوم رسمی که در بیشتر آنها تصنیف ها و رساله هایی دارد، از علوم غریبه نیز آگاهی کامل داشته است. برآستی مقام علمیش فراتر از شاعری است، و با اینکه شاعری ردای فاخری بر قامت رسای او نیست، اما گویی زمانه چنان می خواست که "حزین" بیشتر با شعر خود شناخته شود و هم از این رهگذر آثاری ارزشمند در نقد ادبی چون تنبیه الغافلین تنها و تنها در مخالفت با وی پدید آیند. بیشتر کسانی هم که به خانۀ وی رفت و آمد داشته اند سخنوران و سخن سرایان فارسی بوده اند که به اجمال به چند تن اشاره می شود:

۱. شیخ آیت الله متخلص به "ثنا": «مولد و منشاش شاه جهان آباد، در فن شعر خود را از شاگردان "شیخ محمد علی حزین" علیه السلام قرار می داد و می گفت تخلص هم از آن جناب یافته ام... او راست:

تو کی در زندگی پرسیدی از شیهای تار من

که بعد از مرگ شمعی بر فروزی بر مزار من؟!»^۱

۲. خواجه یحیی متخلص به "خرد": «از بدو شعور، به شعر او شاعری مایل گشته و

اکثر در خدمت "شیخ حزین" علیه السلام حاضر بوده... از اوست:

در کعبه ناتوانی، ما را کجا رساند

از خانه تا به مسجد شاید خدا رساند»^۲

۳. میر محمد سمیع متخلص به "نیازی": «تخلص از "شیخ حزین" مرحوم یافته،

خط شکسته درست می نوشت. از اوست:

گردلی بیگانه از رسم وفا می داشتم

از بتان چشم نگاه آشنا می داشتم»^۳

۱. سقیة هندی، ص ۴۶

۲. همان، صص ۷۰ و ۷۱

۳. همان، ص ۲۲۴

۴. راجه رام نراین: «هرگاه که جناب افضل المتأخرین " شیخ محمد علی حزین " علیه الرحمه از دهلی عازم سیر عظیم آباد شدند، راجه قدردان اهل کمال، حضور ذات بابرکات آن علامه زمان را نعمت عظمی شمرده بکمال ارادت ملاقات کرد. مادامی که آن جناب وارد آن دیار بودند بخدمت کیمیا خاصیت، اکثر شرف اندوز می شد و اشعار خود را [از] نظر اصلاحش می گذرانید... هنگام گردن زدنش... کاسه پر آب به نزدش آوردند. راجه عالی مقام دست رده آب زده، کاسه را بر زمین انداخت، و این بیت بدیقه بر زبان راند:

محروم رفته از توب تشنه حسین [علیه السلام]

ای آب خاک شو که ترا آبرو نماند^۱

۵. میرا اولاد علی متخلص به "زایر": «به هندوستان مراجعت نموده، در خدمت " شیخ علی حزین " علیه الرحمه...»^۲

۶. محمد صدیق متخلص به "سخنور": «از بلگرام، در بنارس به خدمت شیخ حزین علیه الرحمه رفتم. شیخ پر ابرو پلنگ [تختخواب] تکیه زده نشست بود. بطرف ما متوجه شد، اشاره به خواندن اشعار فرمود. صانع [نظام الدین احمد بلگرامی] این مطلع برخواند:

داد از دل درد کیش ما را

نگذاشت به حال خویش ما را

شیخ محظوظ شد، رو به من آورد. همین که بیت خواندم فرمود: «فک اضافه درست نیست.» عرض کردم که در کلام اساتذہ این قسم بسیار یافت می شود. شیخ بخندید و فرمود: «مگر تو از قرابتیان "سراج الدین آرزو" باشی؟» گفتم یکی از کمترین تلامذہ اویم. شیخ علیه الرحمه بظاهر ارشاد کرد که شما هر دو از موزونان هند، غنیمت هستید. لیکن به باطن راضی نشد و ما را رخصت ساخت.»^۳

۷. رای بال گویند متخلص به "شاد": «با "شیخ حزین" علیه الرحمه کمال رسوخ و ارادت داشت، شیخ دیوان خود، معه قبضه ای شمشیر به او بخشیده کمال توجه به حال

۱. سفینه هندی، ص ۸۵

۲. همان، ص ۹۹

۳. همان، ص ۱۰۴

او می فرمود... از اوست:

اگر منظور قتل "شاد" مسکین در دلش نبود

به مردم تیغ مژگان را چنین برگشته چون دارد؟^۱

۸. محمد شفیع متخلص به "وارد": «با "شیخ محمد علی حزین" ^{عبد الرحمان} در دهلی

اختلاط کلی داشت... اشعارش [را] شیخ مرحوم پسند می نمود. دلیل خوش فکری همین

است. از اوست:

ره طی شود چو گرم سخن گشت راه رو

همچو سپند ناله من شهیر من است»^۲

۹. محمد احسن خان متخلص به "سامع": «اول شاگرد حکیم الملک "شهرت"

تخلص بود و بعد آن، مرید و معتقد شیخ محمد علی "حزین". رسا است و پخته گوست.

شعرهای خوب دارد... [از اوست]:

چکنم خاصر صیاد عزیز است عزیز

ورنه از کشکش دام بتنگ آمده ام»^۳

۱۰. ملا باقر متخلص به "شهید": «چندی صحبت "شیخ محمد علی حزین" را

دریافته، به شاگردش سرافتخار بفلک می ساید... هر چند بوضع "شیخ محمد علی حزین"

خود را درست کرده، لیکن چه نسبت به شیخ دارد؟... مستغرق عندیات خود است.»^۴

سخن درست این که حزین از علمای بزرگ منقول و معقول، بادانشی گسترده در

زمینه های فقه، حکمت، کلام، ادب، پزشکی، و نویسنده ای چیره دست و شیرین نگار

به زبان های فارسی و عربی است، آنگونه که معاصرین و متأخرین از موافقان و

مخالفانش هنگام بردن نام وی از او بسیار تکریم و تعظیم کرده اند: خان آرزو: «جناب

فصاحت مآب، شعری اوج نکته پردازی و دبیر فلک سخن سازی، نقد السلف، حجة الخلف

۱. سفینه هندی، صص ۱۱۵ و ۱۱۶

۲. همان، ص ۲۳۳

۳. تذکره مردم دیده، صص ۱۶۴ و ۱۶۵

۴. همان، ص ۱۶۷

نتیجه متقدمین و خاتم متأخرین شیخ محمد علی متخلص به حزن...»^۱ و در کلام شیخ احمد علی خان هاشمی سندیلوی: «شیخ الاجل الاعظم، فخرالعرب والعجم، المدعوب علی، المستخلص به حزن... آراینده چهره بلاغت و پیراینده سرو بوستان براعت...»^۲ و به نوشته هندی: «شیخ محمد علی حزن رحمه الله علیه، فرمانروای اقلیم سخنوری و کشورگشای مملکت بلاغت گستری، ماهر اکثر فنون و عالم بسیاری از علوم بود...»^۳ و میر محمد محسن که از هواداران آرزو است در ورق ۷ ب و ۸ محاکمات الشعرا از او با این الفاظ نام می برد: «افضل المتأخرین، زبدة المتقدمین، شیخ علی حزن»^۴

«علی قلی خان واله داغستانی در ریاض الشعرا می نویسد: «خلاصه با وجود این حال ایرادات آرزو و دیگران بیان واقع آن است که شیخ [حزین] در این جزو زمان، سر آمد سخنوران عالم است چنانکه این آیات که از منتخبات افکار اوست اثبات این مدعا می نماید.»^۵ و «در حسن تقریر و صفای تحریر یگانه عصر، و در سخنوری فسانه دهر است. الحق امروز سخندانی مثل او در روی زمین وجود ندارد و پایه سخن را به جایی رسانیده که شهباز اندیشه در تصور رفعتش پر می ریزد.»^۶

همچنین «غلامحسین خان» مؤلف سیر المتأخرین آورده است: «مخفی نماند که فقیر (مؤلف) و کسانی که بهمه و جوه بهتر از حقیر بوده اند، اعتراف دارند که در این جزو زمان چون او [حزین] کسی دیده نشده، بلکه مترددین عرب و عجم نیز به جامعیت آن جناب در جمیع علوم ظاهر و باطن، احدی را در اطراف و اکناف عالم نشان ندیده. آیتی بود از آیات الهی»^۷

«خوشگو» خود شاگرد «خان آرزو» بود، اما علاقه و ارادت بسیاری به «حزین» داشته است و درباره وی در سفینه خوشگو می نویسد: «چند سالست که بدار الخلافه

۱- تنبیه الغافلین، ص ۱

۲- مخزن الغرایب - ج ۱، ص ۸۰۱

۳- سفینه هندی، ص ۵۱

۴- تنبیه الغافلین، ص چهل و شش

۵- تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۳۶۰

۶- تنبیه الغافلین، صص بیست و یک و بیست و دو

۷- تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۳۶۰

شاهجهان آباد [دهلی] زینت افروز است و عالمی از برکات خدمتش بهره اندوز. بسیار صوفی مزاج و تفرّد پیشه است. از علوم ظاهر و باطن نصیبه وافیه یافته و سنت اسلاف و اشراف زنده داشته. به متقدمین مثل "سعدی" و "خواجّه شیراز" و پاره (ای) به "فغانی" (علاقه) دارد و دیگر تازه گویان مثل "صائب" و "سلیم" و "کلیم" را وجود نمی گذارد ... به حقیقت الحال، امروز اهل ایران جناب او را به مرشدی می پرستند.^۱

مؤلف مخزن الغرایب هم باارادت تمام از "حزین" دفاع می کند و او را می ستاید: «شیخ الاجل الاعظم، فخر العرب و العجم، المدعو بعلی، المتخلص به حزین رحمه الله علیه... آراینده چهره بلاغت و پیراینده سرو بوستان براعت است. رواق رفعت کلام وی برتر از طاق سپهر و خاطر روشن او مصقله آینه مهر است. چنین شاعر صاحب استعداد و صاحب مایه، بعد از مولانا "جامی" به عرصه سخنوری نیامده. اگر کس در این معنی حجت انکار نماید و متعرض شود، جز فضولی و خودپسندی نخواهد بود.»^۲

"عبدالحکیم حاکم" می گوید: «از حالات [حزین] و کمالاتش چه نویسم که در هندوستان و ایران اشتهار تمام دارد. در این عصر همچو اوی نیست. بسیار صاحب مذاق است و زبانش طرفه صفا و روانی دارد.»^۳

"بهگوان داس هندی" نیز درباره "حزین" چنین داد سخن می دهد: «شیخ محمد علی حزین رحمه الله علیه، فرمان روای اقلیم سخنوری و کشورگشای مملکت بلاغت گستری، ماها کثرفنون و عالم بسیاری از علوم بود... به اعتقاد راقم، کسی به بسیار دانی و زبان آوری او در آن عهد نبود. تصانیف متعدده دارد و خط شیرین می نگاشت، تذکره معاصرین و سوانح عمری بخوبی نگاشته، کلیاتش مع غزلیات و مثنویات و قصاید و رباعیات تخمیناً قریب سی هزار بیت از نظر راقم گذشته، کلامش همه مغز است و سراپا نغز.»^۴

"میر حسین دوست" در تذکره حسینی می نویسد: «در فن شعر، او [حزین] را بدیضاست به طور قدیم و جدید، و در حسن محاورت بی نظیر است. خط ثلث و نسخ و

۱. تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان. ص ۳۶۰

۲. مخزن الغرایب - ج ۱، ص ۸۰۱

۳. تذکره مردم دیده، ص ۶۶

۴. سفینه هندی، صص ۵۱ و ۵۲

رقاع و شکسته، در نهایت جودت می نویسد، و زند و پازند درست می داند و از غریب علوم بهره مند است... انصاف آنکه شیخ زمانه با کمال تقدس و صفا و ورع و همت و سخاوت، و در شعر ثانی "میرزا صائب". هیچ یکی از شعرای حال پهلوی به او نمی تواند زد... و عالمی داشته که وی را [از] اختلاط خوش نمی آمد. فقیر (مؤلف) یک دیوانش که تصنیف هندوستان است قریب بیست هزار بیت، سیر کرده، انتخاب برداشته از جمله چند بیت مرقوم می شود.»^۱

"ممتاز حسن" محقق پاکستانی هم سخن آخر را می گوید: «امروز دیگر ادبای این سرزمین [پاک و هند] قائل به محاسن واقعی شعر "حزین" می باشند و کمتر توجهی به انتقادات معترضین گذشته می کنند.»^۲

مطلب دیگری که جایگاه حزین بویژه در ادب پارسی را می نمایاند، سرقت اشعار وی از سوی دیگران است و آنگونه که خود می سراید در زمان خودش اینکار رخ داده است:

غزلی برده رندکی از من که نگویم ز ننگ نامش باز
سخن عاشقان نمایان است بوالهوس کی شده است محرم راز^۳
اما در زمانه ما هم این کار با آثار وی شد و در سال ۱۳۳۸ خ / ۱۹۵۹ م. "کاظم غواص زنجانی" نامی دیوان شیخ علی را یکجا بر خود بست و شاعران و ادیبان را یکسر متوجه خود ساخت و شهرتی بسیار بهم رسانید که با تلاش و مجاهدت "استاد شفیعی کدکنی" این سرقت آشکار شد.^۴ "شفیعی کدکنی نوشت: «این ظلمی است که تاریخ در حق "حزین" کرده و امروز چهره او را که بسیار درخشنده و شکوهمند است، ما از خلال شعرهایش می بینیم و اذعان داریم که شاعری چیره دست و توانا بوده است، و این دلیل عظمت "حزین" بود که سارق شعرهایش بزودی آن چنان شهرتی بدست آورد که خود

۱- تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۳۵۹

۲- دیوان حزین - مقدمه، صص ۶ و ۷

۳- دیوان حزین، ص ۷۰

۴- خوشه - هفته نامه، ش ۶۰ - ۶۶ و نیز خراسان، روزنامه، ش ۳۶۵۰

«حزین» از نیم آن برخوردار نشده بود.»^۱

سبک ادبی حزین لاهیجی

در شعر؛ حزین لاهیجی از شاعران غزلسرای شیوه هندی یا اصفهانی در سده دوازدهم هجری است و بی هیچ گمان باید او را آخرین شعله‌ی پرفروغ این مکتب شاعری بشمار آورد. شعرش از نظر بیان و تخیل در مقایسه با دیگر سراینندگان سبک هندی بسیار روشن و فصیح است. از «صائب» و «کلیم» و یکی دو تن دیگر اگر بگذریم حزین را می‌توان از شاعران درجه اول سبک هندی شمرد. این نکته ای است که همه شاعران معاصر وی بدان اعتراف کرده‌اند و حتی بعضی او را همپایه «صائب» دانسته‌اند. نخستین امتیاز او فصاحت بیان اوست بحدی که می‌توان او را از نظر فصاحت و

روشنی بیان در مقایسه با شاعران سرزمین هند، سعدی در مقابل خاقانی دانست.^۲

بنوشته صاحب تذکره حسینی: «در فن شعر، او را ید بیضاست بطور قدیم و جدید.»^۳

یعنی هم به سبک عراقی، عطار و مولانا شعر سروده و هم به طرز معمول روزگار خویش.

«استاد ذبیح الله ضفا» درباره سبک شعر «حزین» می‌گوید: «سخن او متوسط

و مقرون به سادگی و روانی و حد فاصلی است میان شیوه سخن شاعران قدیم و شیوه ای

که به سبک هندی معروف است.»^۴

«استاد شفیعی کدکنی» هم او را یگانه زمانه خود می‌شمارد: «حزین در روزگار

خویش از نظر ادبی، بلندترین پایگاه را داشته و همه بدین نکته اعتراف دارند، حتی آنها

که در کار وی به دیده دشمنی نگریسته‌اند. شعرویی در زمان حیاتش همه جا انتشار داشته

و مورد توجه و تقلید شاعران دیگر بوده است.»^۵

اهمیت وی مانند همه شاعران سبک هندی در غزلهای اوست که بیشتر رنگ

۱. خوشه - هفته نامه، ش ۶۶

۲. حزین لاهیجی، زندگی و زیباترین غزل های او، ص ۶۴

۳. تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۳۵۹

۴. گنج سخن - ج ۳، ص ۱۳۴

۵. حزین لاهیجی، زندگی و زیباترین غزل های او، صص ۳۳ و ۳۴

عاشقانه و چاشنی عرفانی دارند. همدلی وی با عرفای بزرگ را می توان از غزلهایی که در استقبال غزلیات آنها یا متأثر از آنها سروده است دریافت. در این میدان "حافظ" را جایگاهی بلند تر از دیگران است:

دم "حافظ" برداز دل غم دیرینه "حزین" ای صبا نکستی از خاک ره یار بیچاره^۱
روح "حافظ" بود از کلک تو خشنود "حزین" از تو این تازه غزل ورد زبان ما را بس^۲
شدم از دست "حزین" دوش که "حافظ" می گفت: «مژده وصل تو کو کز سرجان برخیزم»^۳
دلم از نغمه "حافظ" به سماع است "حزین" در نهانخانه عشرت صنمی خوش دارم^۴
بشنو حدیث "حافظ" شیرین سخن "حزین" «دور فلک درنگ ندارد شتاب کن»^۵
و پس از وی از "مولوی" مستفیض می شود:

انوار "مرشد روم" شد راهبر "حزین" را گر همتی بخواهی از اولیا چه باشد^۶
این غزل از فیض "مولانا"، "حزین" در گشاد بال بستم یللی^۷
از سلوک و افکار "انوار"، "عراقی"، "فغانی"، و "جامی" نیز بهره می برد:

این آن غزل "قاسم انوار" که فرمود: «با عشق ز تسبیح و مصلاً نتوان گفت»^۸
"حزین" یک رشحه از فیض "عراقی" است «نخستین باده کاندرا جام کردند»^۹
"حزین" از این غزلت تازه گشت طرز "فغانی" سزد ز سدره فرود آید و زمین تو بوسد^{۱۰}
این می "حزین" افاضه مینای "جامی" است بر کف گرفته جام مصفا برون رویم^{۱۱}
قصاید وی به استواری مثنوی ها و غزلیاتش نیست. این ضعف در قصاید تمام

۱. دیوان حزین، ص ۲۰۴

۲. همان، ص ۲۱۳

۳. همان، ص ۲۵۱

۴. همان، ص ۲۶۵

۵. همان، ص ۲۶۹

۶. همان، ص ۱۴۷

۷. همان، ص ۲۹۱

۸. همان، ص ۱۳۰

۹. همان، ص ۱۶۲

۱۰. همان، ص ۱۹۳

۱۱. همان، ص ۲۶۳

قصیده سرایان شیوه هندی و حتی بسیاری از قصیده گویان عراقی، وجود دارد. قطعات وی مانند رباعیاتش در درجه دوم اهمیت قرار دارد.

در پایان غزلی دیگر از آن حکیم و عارف شوریده را می آوریم:

در دیده من غیر رخ یار نگنجد	در آینه جز پرتو دیدار نگنجد
او گرم عتاب است و مرا غم که مبادا	در حوصله ام اینهمه آزار نگنجد
فریاد که غمهای تو ز اندازه برون است	ترسم همه در سینه به یکبار نگنجد
زان بیخود و مستیم که هرگز می توحید	در جام دل مردم هشیار نگنجد
ما چون خم می ، رند خرابات نشینیم	در مجلس ما زاهد دیندار نگنجد
هرجا که حدیث سر زلف تو برآید	دیگر سخن از سبحة و زنتار نگنجد
زاهد تو و فردوس، که سرمست محبت	جز در صف رندان گنهکار نگنجد
از طرز سخن ساز نگاه تو شنیدم	آن راز که در پرده اظهار نگنجد
سرمست "حزین" از می منصوری عشق است	شوریده سرش جز به سردار نگنجد

در اثر هم "حزین" شیوه پسندیده ای دارد. دوره نادری و پایان حکومت صفویان، در حقیقت آخرین مرحله پسرقت نثر فارسی و نمونه بارز آن دره نادره است. در این دوره نثر حزین را باید عالیترین نمونه نثر ساده و پخته و سخته بشماریم که بی تکلف و دوراز تصنع است. بعضی از ناقدان معاصر نیز مانند شادروان استاد "ملك الشعرا بهار" نثر او را ستوده اند: "حزین" و "آذر"، هر دو صاحب دیوان شعرند و هر دو نیز یادداشتهایی در حوادث انقراض صفویه و حمله افغانان و ظهور نادرشاه نوشته اند که بسیار مفید و از لحاظ سادگی و روانی و خوش اسلوبی، قابل توجه و شایان تمجید است. ^۱... بویژه شیخ محمد علی "حزین" از حیث سلاست و پختگی قابل توجه است. ^۲

جز آنچه که از وی در جای جای این گفتار نقل شد، چند سطر نیز از انجام دیوانش آورده می شود که هم کاشف از برخی حالات آن یگانه عصر خویش است و هم نمونه ای

۱. دیوان حزین، ص ۱۷۶

۲. سبک شناسی، ج ۳، ص ۳۰۵

۳. همان، ص ۳۱۱

از نثر روان و زیبای او:

«هیئات بوقلمونی احوال بیسر و بن و سراسیمگی جنون و شوریدگی خاطر و رمیدگی پیدا و کشاکش نهان، در کیل تناهی ننگجد و در کالبد گفتار در نیاید. درین وادی خرد آبله پاست از قلم چه خیزد، جنون سلسله خاست از زبان چه گشاید، نه چاره سگالم و نه یاوه در، نه تهمت نه طالعم و نه بد اندیش زمانه، دل داور پرست یزدان شناس معارض با قضا و متعرض بر تقدیر نیست... از گوناگون طرفه گیهای بوالعجب مرا درین شگفت زار قافیه سنجی خویش است. شگرف حیرتی است که تا در انجمن تعلق آورده اند شورشگاه دل آرام ندارد و زبان لاابالیانه از طی نشیب و فراز نادره گویی لختی در کام نمیخیزد. گذارنده سخن را از خود خیر نیست و سخن خود داری ندارد... کاسه در یوزه پیش کسی نداشته ام و کالای دست فرسوده بی بازار نیاورده ام. یکسر موجه دل شورش خیز است و یکدست دردانه طبع گوهر ریز، سبحان الله همت گران سنگست و عبرت سبکدوش، بازار معامله گرم ندارم و خزاین خرد را دست مایه نسازم و از آن باز که با معنی بیگانه و طرز آشنا یگانگی در گرفت، خام طبیعتان را تهی مغزی بجوش آورد، و دل از رشک خارستان گشت. سوادى خام پختن در سرافتاد. کارنامه‌های من پیش گرفتند، بوکه بر آن منوال بسیج نسیمی در هم آید و کارگاه لاف بحراف رونق دهند. برفرومایگی و کژاندیشی و بیهده کوشی اینان مرا دل نفسی غمزده گشت، چه در یکتن این گروه آنمایه استعداد ندید که پس از پرورش دراز و کوشش نفس تواند آماده این معامله شد. نیروی معنوی و فهم درست و پاکی اندیشه و گداز فکر و پرواز نفس و شور سروش و نمک تقریر و گرمی آهنگ و دلاویزی روش و سهولت ادا و استواری پند و یساختگی کلام و آراستگی هنگامه و نشست نکته و کرشمه لطف و نجابت معنی و تنومندی لفظ و برشتگی حسن و بسی دقایق و شرایط در کار است که هر یک نادره ای است. حالیا بدان سرم که غنودگی بخت را اگر با مدادان رسد و نیز حقیقت پژوهی بردمد، از شورشکده گفت رهیده، در آرامگاه خموشی نفسی کشم.»

کتابنامه

۱. آزاد بلگرامی ، میر غلام علی ؛ سرو آزاد ؛ چ سنگی ، حیدرآباد دکن : ۱۹۱۳ م.
۲. براون ، ادوارد ؛ تاریخ ادبیات ایران ؛ ترجمه رشید یاسمی ؛ چ ۱ ، تهران : ابن سینا ، ۱۳۱۶ خ.
۳. بهار ، محمد تقی (ملک الشعراء) ؛ سبک شناسی ؛ چ ۱ ، تهران : تابان ، ۱۳۲۶ خ.
۴. بهگوان داس (هندی) ؛ سفینه هندی ؛ مرتبه سید شاه محمد عطاء الرحمن کاکوی ؛ چ ۱ ، پتنه (بهار) : لیبیل لیتوپریس ، ۱۹۵۸ م.
۵. تتوی ، میر علی شیر (قانع) ؛ تذکره مقالات الشعراء ؛ با مقدمه و تصحیح و حواشی سید حسام الدین راشدی ؛ چ ۱ ، کراچی : سندھی ادبی بورڈ ، ۱۹۵۷ م.
۶. خراسان - روزنامه ؛ مشهد : ۱۳۳۸ خ.
۷. خوشه - هفته نامه ؛ تهران : ۱۳۳۸ خ.
۸. سراج الدین علی خان (آرزو) ؛ تنبیه الغافلین ؛ با مقدمه و تصحیح و تحشیه دکتر سید محمد اکرم "اکرام" ؛ چ ۱ ، لاهور : دانشگاه پنجاب ، ۱۳۶۰ خ / ۱۹۸۱ م.
۹. شفیع کدکنی ، محمد رضا (م. سرشک) ؛ حزین لاهیجی ، زندگی و زیباترین غزلهای او ؛ چ ۱ ، مشهد : ۱۳۴۲ خ.
۱۰. صفاء ذبیح الله ؛ گنج سخن ؛ چ ۴ ، تهران : ابن سینا ، بی گاه.
۱۱. صهبایی دهلوی ، امام بخش ؛ قول فیصل ، (ش ۳ از مجموعه) ؛ چ سنگی ، کانپور : نظامی ، ۱۲۷۳ هـ.ق.
۱۲. عبدالحکیم حاکم ؛ تذکره مردم دیده ؛ باهتمام دکتر سید عبدالله ؛ چ ۱ ، لاهور : پنجابی ادبی اکادمی ، ۱۳۳۹ خ / ۱۹۶۱ م.
۱۳. لاهیجی ، محمد علی (حزین) ؛ تاریخ حزین ؛ با مقدمه ب. ا. ت ؛ چ ۳ ، اصفهان : کتابفروشی تأیید ، ۱۳۳۲ خ.
۱۴. _____ ؛ تذکره حزین ؛ با مقدمه محمد باقر الفت ؛ چ ۲ ، اصفهان : کتابفروشی تأیید ، ۱۳۳۴ خ.
۱۵. _____ ؛ دیوان حزین ؛ به مقدمه ممتاز حسن ؛ چ عکسی ، لاهور : غلام علی پبلی شرز ، ۱۹۷۱ م.
۱۶. نقوی ، سید علیرضا ؛ تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان ؛ چ ۱ ، تهران : مؤسسه مطبوعاتی علمی ، ۱۳۴۷ خ / ۱۹۶۸ م.
۱۷. هاشمی سندیلوی ، احمد علی خان ؛ تذکره مخزن الغرایب ؛ باهتمام محمد باقر ؛ چ ۱ ، لاهور : دانشگاه پنجاب ، ۱۹۶۸ م.

آزادگی و آزاد منشی در رباعیات حزین لاهیجی

عهدیت که آشنا و بیگانه یکیت
نرخ خوف و گوهر یکدانه یکیت
در گوش گران مفتگان شب جهل
آیات کباب حق رافانه یکیت
"حزین لاهیجی"

وقتی دیوان تابناک و طربناک پیر عاشق غربت نشین ، "حزین لاهیجی" را می‌گشاییم ، دریا دریا آزادگی و صدف صدف گوهرهای دلدادگی و رشته رشته مرواریدهای وجد و ذوق و شوق و شیفتگی را در می‌یابیم . "شیخ محمد علی حزین" را نه تنها آزاده و آزاد مرد ، بلکه از بند رسته ای بایدهش ناامید که سر بر آستانی نمی‌سایید و همین آزاد طبعی او بود که باعث شد تمام عمر را در غربت و آوارگی و دربدری بگذراند. اما آوارگی حزین ، سوای آوارگی دیگران بوده است ، زیرا وی به هر شهر و دیار که می‌رسید از عزت و احترام مردم آن سامان بر خوردار می‌شد ، طرف امانت و اعتماد و مشورت قرار می‌گرفت ، افاضل و اکابر و علما و شعرای آن جا به دیدارش می‌شناختند یا خود به دیدار آنان می‌رفت . در غم و شادی و حتی مبارزه و دفاع از آن منطقه شرکت می‌کرد و بالاخره آثار گرانبهای خود را از نظم و نثر در آن سرزمین ها به رشته تحریر در می‌آورد.

تاریخ حزین یکی از بسیار آثار پربار اوست که هم شرح آوارگی ها و دربدری های ییابی خویش را و هم نام و موضوع رسایل و کتبی را که در این سفره‌انوشته ،

۱ . این مقاله با اندکی دخل و تصرف از روزنامه اطلاعات روز ۲۲ شهریور ۱۳۷۵ (12, September, 1996) نقل شده است.

آورده است:

«پس به "داراب" که از منزهات آن گرمسیر است رفتم و الحق بغایت خرم و معمور است. رساله لوامع مشرقه در تحقیق معنی واحد و حدت و چند رساله دیگر در غوامض مسایل الهیه، در آنجا نوشته ام.»^۱

پس از توقف طولانی در شیراز، برای مدتی به اصفهان نزد والدین خود برمی‌گردد و به دیدار اخوان و احباب می‌گذراند. کارنامه اقامتش در اصفهان، تابنده از گوهرهای درخشان است: «و در آن اوان رساله موسومه به توفیق که در توافق حکمت و شریعت است و رساله توجیه کلام قدمای حکمای مجوس در مبدأ عالم و حواشی بر شرح حکمت اشراق و روائع الجنان و رساله ابطال تناسخ برای طبیعین و شرح رساله کلمة التصوف شیخ اشراق و حاشیه بر الهیات شفا و فراید الفواید و حاشیه بر شرح هیاکل النور و رساله در مدارج حروف و فرسانه تحریر نموده ام و غیر اینها از مصنفات بسیار و جواب مسایل متفرقه دیگر که از کثرت در این زمان متذکر جملگی آنها نیستم و اشعاری که در آن مدت، وارد خاطر شده بود، باز فراهم آورده، دیوانی شد، تخمیناً ده هزار بیت و این دوم دیوان این بی‌مقدار است و مثنوی ترتیب دیوان ثانی مسمی به تذکرة العاشقین نیز در اصفهان شروع افتاد.»^۲

"حزین" پس از درگذشت پدر و مادر دوباره راهی شیراز می‌شود. ولی در آنجا نیز قرار و آرام ندارد: «از این حوادث مرا دماغ شوریده شد و بسر بردن در آن منزل دشوار گشت. باز عزیمت شیراز کردم و چندی در آن بلده اقامت نمودم... و بی اختیار شعر بسیاری وارد خاطر می‌شد، باز در شیراز آنها را فراهم آوردم و دیوان سوم مرتب شد، تخمیناً سه چهار هزار بیت.»^۳ و گشت و گذاری دیگر و کارنامه‌هایی دیگر: «در آن بلده مبارکه [مشهد] با وجود کثرت آشنایان، کمتر معاشرت با خلق داشتم و بکار خود مشغول بودم. بسیاری از کتاب رموز کشفیه را با چند رساله دیگر در آنجا تحریر نموده ام.»^۴

۱. تاریخ حزین، ص ۴۴

۲. همان، ص ۴۸

۳. همان، ص ۵۰

۴. همان، ص ۷۹

و در آن اوان مرا به طرز بوستان سعدی و آن نوع سخن گستری رغبت افتاده شروع در گفتن نموده، آن مثنوی را خرابیات نام نهادم. ^۱ بالجمله چندی در کرمانشاهان بسر بردم و رساله مفرح القلوب را در مجربات و فواید طیبه و رساله تجرد نفس را در آن بلده نوشته‌ام. ^۲

از این گونه مطالب که دلیل بر تالیفات فراوان "حزین" است، در تاریخ و سفرنامه او بسیار می بینیم که ناخود آگاه دو مطلب را در ذهن ما متبادر می سازد:
نخست؛ تسلط "حزین" بر علوم و فنون عصر خود و وسعت اندیشه وی در تمام زمینه های علمی و ادبی آن روز.

دوم؛ فعالیت و تلاش و کوشش مداوم و خستگی ناپذیر او که حتی در هنگام شدت بیماری هم دست از نوشتن بر نمی داشت و تقریباً بی وقفه او می گفت و دیگری می نوشت.

از طرفی چنانکه از نوشته های او پیداست در تمام عمر گرفتار در بدری و غربت و از شهری به شهری رفتن و مبتلا به بیماری های مختلف شدن و سختی اوضاع اجتماعی شهرها و جنگها و هجوم ها و حتی قتل عام ها را دیدن و دست از خواندن و نوشتن برنداشتن، نشانه نیروی خلاقه و پشتکاری نظیر "حزین" است که تمام شهرهای ایران را از جنوب و شمال و شرق و غرب دیده و سرانجام پس از سیاحت در نقاط مختلف هند در آنجا مقیم شده و در همان جا در گذشته است.

آزادگی در آثار حزین

آثار "حزین" سرشارند از عشق و عاطفه و حکمت و خرد و پند و اندرز. مثنوی هایش، بویژه مثنوی خرابیات، تحت تاثیر بوستان "سعدی" و مثنوی مطمع الانظار متأثر از مخزن الاسرار "نظامی" است. غزلهای او نرمی و لطافت غزل "سعدی" را به یاد می آورد و در همه این آثار، لطف ذوق، تخیل قوی و بیان زیبا را به گونه ای شاعرانه

۱. تاریخ حزین، ص ۷۹

۲. همان، ص ۷۳

احساس می‌کنیم. همچنین نثر یا نظم از او نمی‌بینیم که تصویری از آزادگی نداشته باشد، ولی بر روی هم رباعی‌های "حزین"، اگرچه اندکند، آزادگی و بی‌توجهی نسبت به دنیا و بی‌وفایی روزگار در آنها موج می‌زند.

رباعی چیست؟

"رباعی"، گونه‌ای از شعر است در مفرعات بحر هزج بر وزن خاص "لا حول و لا قوة الا بالله". وزن رباعی بدو شاخه اصلی بنام "اخر ب" و "اخر م" تقسیم می‌شود که هر کدام از این دو شاخه، خود دارای دوازده وزن هستند که این گفتار جای تفصیل موضوع نیست.^۱

خارج از حوزه عروض و وزن ظاهر، باطن و درون رباعی سرشار از اندیشه و تفکر است. در حقیقت "رباعی" منطقی تفکر دارد. همان‌گونه که "دو بیت" از منطقی و مقوله دل و احساس است با آنکه بیشتر شاعران بزرگ، بویژه شاعران خراسان که صاحب قصاید فخیم و مطمئن و طولانی هستند. کمتر گرد سرودن رباعی و دویتی گشته و سرایش این گونه شعر رادون شأن خود می‌دانسته‌اند، اما در رباعی با همین اندام کوچکش تأثیری مشاهده می‌شود که قصاید دویت یا سیصدیتی، گاهی فاقد آن تأثیرند. ما این تأثیرات را در رباعیات "ابو سعید ابی‌الخیر"، "خواجه عبدالله انصاری"، "عطار" و "خیام" به خوبی درک می‌کنیم.

"دویتی" نیز می‌تواند چنین نسبتی با غزل داشته باشد. هر چند که غزل، خود پدیده دل است اما گمان نمی‌رود که تاکنون توانسته باشد سوز دل و اندوه درون و غربت نشینی و فراق و هجران را همچون دویتی، برملا و آشکار ساخته باشد و مسلم است که هر چه محیط شاعر، درد آورتر و رنج خیزتر باشد، جوش و خروش و سوز درون او، دویتی را پرسوز و گدازتر و تأثرانگیزتر می‌سازد. برای اثبات این مدعا، می‌توانیم به "ترانه" ها و "دویتی" های جنوب ایران گوشه چشمی داشته باشیم.

۱. ن. ک. لغت نامه دهخدا، واژه رباعی؛ و کتابهایی که در این موضوع نوشته شده‌اند.

رباعیات حزین

عهدیست که آشنا و بیگانه یکیست
در گوش گران خفتگان شب جهل
نرخ خزف و گوهر یکدانه یکیست
آیات کتاب حق وانسانه یکیست
رباعیات "حزین" خزانه آزادگی و گنجینه آزاد منشی است. "حزین لاهیجی" نیز
مانند اسلاف رباعی پرداز خویش، جهان را مجموعه‌ای از جهالت‌ها می‌داند. تقریباً
۳۰۰ سال پیش از وی، یعنی در سده‌های هفتم و هشتم هجری نیز سرودن چنین رباعیاتی
رواج داشت:

امروز بهای میزم و عود یکیست
در گوش کسانی که در این بازارند
در چشم جهان خلیل و نمرود یکیست
فریاد خَر و نغمه داود یکیست
در همانندی این دو رباعی، درد مشترک و مشابه دو سراینده را در دو دوره
مختلف احساس می‌کنیم.

"حزین" نه تنها از ناروایی‌های عالم خاکی نالیده است، بلکه درد او بیشتر از
جهالت موجود و بی‌دردی مردم روزگار بوده است. دردی که آتش آن بیش از هر چیز دل
شاعر را به رنج می‌کشاند. او برای درمان این درد، به عشق پناه می‌برد و از آن تسکین
می‌طلبد:

عشق است که دردمن و درمان من است
خون از بن هر سو نفشانم، چه کنم
دین من و پیرومن و ایمان من است
آن نشتر غمزه دررگ جان من است
با این حال، افسوس می‌خورد که "درمان" و "مهر جانان" وجود ندارد:

افسوس که درد عشق و درمان هم نیست
خون در طلب نعمت الوان نخورم
داغ دل گرم و مهر جانان هم نیست
تنها نه که نان نمانده، دندان هم نیست!
فرقت شباب و یاد جوانی نیز داغی دیگر بر جگر او نهاده است:

داغم به دل از دو گوهر نایاب است
می‌گویم اگر تاب شنیدن داری
کزوی جگرم کیاب و دل در تاب است
نقدان شباب و فرقت احباب است!

۱. دیوان حزین، ص ۳۱۰

۲. همان، ص ۲۱۴

درد در شعر شاعران بویژه شاعر عارف، درد جسم نیست بلکه درد، درد هجری است که خود تزکیه کننده نفس و تصفیه کننده روح است. دردی شیرین که درون دل آدمیزاد است نه در پیکر او. در طول تاریخ ادبیات عرفانی ایران، این درد مطبوع و شیرین، آینه گردان صفای دل و قافیه پرداز سروده های شاعران بوده است:

دردانۀ دریای حقیقت، درد است
درد است که میزان عیار مرد است
ای خاک ره یار، عزیزش می دار
این طفل یتیم اشک، غم پرورد است
هرچند که ناله او و همگنانش بی اثر است، اما از ناله و فریاد باز نمی ایستد:
در زیر فلک ناله ما بی اثر است
بیدردان را ز درد ما، کی خبر است؟
از تنگی جا، ذوق اسیری دارم
کز حلقۀ دام، کلبه ام، تنگ تر است!
و اوضاع زمانه را لایق دیدن نمی داند و با اندوه بسیار می نالد که:

اندوه زمانه لایق دیدن نیست
وضعی خوش تو، ز چشم پوشیدن نیست
دانی ز چه پاکشیده ام در دامان؟
دنیا تنگ است، جای جنیدن نیست!

آزادگی حزین

گوهر آزادواری و آزاد طبعی روح "حزین" را باید در رباعیاتش دید. رباعیاتی که چون دریایی موج صدف این گوهر را در دل خود پرورانده اند. او بازی های شگرف روزگار را بر نمی تابد و بر سفلگان و فرومایگان خشمگینانه می تازد:

نوبت ز کیان به ماکیان افتاده است
بازی شگرفی به میان افتاده است
شاید که سپهر سفله رقصد ز نشاط
شمشیر زدن به دف زنان، افتاده است!
می گویند: روزی که شاهزاده دلیر زند "لطفعلیخان"، پس از دلاوری های بسیار
اسیر جنگال خونریز "آغا محمد خان قاجار" و به دژخیمان سپرده شد تا او را از نعمت
بینایی و حرمت محروم سازند، در میان شکنجه و خون این رباعی را زیر لب زمزمه
می کرد:

یارب سندی ملک ز دست چومنی
دادی به مخنثی، نه مردی نه زنی
از گوردش روزگار معلوم شد
پیش تو، چه دف زنی، چه شمشیر زنی!

۱. دیوان حزین، ص ۳۲۱ (حاشیه)

درستی این سخن بر ما آشکار نیست که آیا این رباعی را خان زند سروده و خوانده، یا دل سوخته ای پس از قتل وی، برایش سروده باشد. قضیهٔ دف زدن "آغا محمد خان" هم صحت ندارد و ظاهراً بواسطهٔ نازکی صدا، بهنگام احضار نوکران و مشاوران خود طبل کوچکی را می نواخته است تا صدایش اسباب خندهٔ حضار نشود. به هر صورت برابر کردن دف زن و شمشیر زن مقارنهٔ ناعادلانه ای است که تا جهان بوده، کار روزگار همین بوده است.

در دهر به مستعار، آلوده مگرد هرگز به دی و بهار، آلوده مگرد
تن در ره تو مشت غبار است حزین زنهارا! به این غبار آلوده مگرد
حزین با این که مردم زمانه را دوست می داشته و بارها در سختی ها و مشکلات به یاری مردم می شتافته اما از بیان ناروایی های خلق نیز غافل نمانده است:

تا چند ز اشک بر رخم رنگ آید مینای حیات، به که برسنگ آید
با خلق زمانه زندگانی امروز در زیر یک آسمان، مرا ننگ آید!

یا رب چه شود گر کرمت یار افتد لطفت به شکستگان پرستار افتد
غمخوارگی خلق جهان را دیدم مگذار که با غیر توام کار افتد
"حزین" در پاره ای از رباعی های خود به نوعی بی نیازی و عزت نفس می رسد که در اشعار کمتر شاعری چنین کلماتی دیده می شود. او این عزت نفس و مناعت طبع را بر اثر تجارب فراوان حاصل از سفرهای بسیار کسب کرده، زیرا با مردمان بسیاری حشر و نشر و نشست و برخاست داشته است:

تا چند حزین اسیر ماتم شده ای؟ با خلق زمانه از چه همدم شده ای؟
چون یار موافقی ندیدی ز چه رو در بسند منافقان عالم شده ای؟

لوح هوست ستردنی می خواهد دل، سیلی درد خوردنی می خواهد
ترک طلب نعمت الوان کردن دندان به جگر فشردنی می خواهد

گر ترک کم و بیش کنی اولی تر
تا چند ذوی بر در دونان پی وام
خو، با دل درویش کنی اولی تر
وام از شکم خویش کنی اولی تر

باطل کیشان بر اهل حق چیر شدند
دجال و شان، نام مسیحا کردند
روبه بازان سگ صفت، شیر شدند
کودک طبعان بوالهوس، پیر شدند
ورباعیاتی بدین گونه زینت بخش آثار "حزین" است و خود با تمام تواضع معترف که:
هر چند که حسن و عشق، مستور به است
هر سینه که داغ نیست خشت لحد است
آیات نیاز و ناز مشهور به است
زان لب که تنالید لب گنور به است

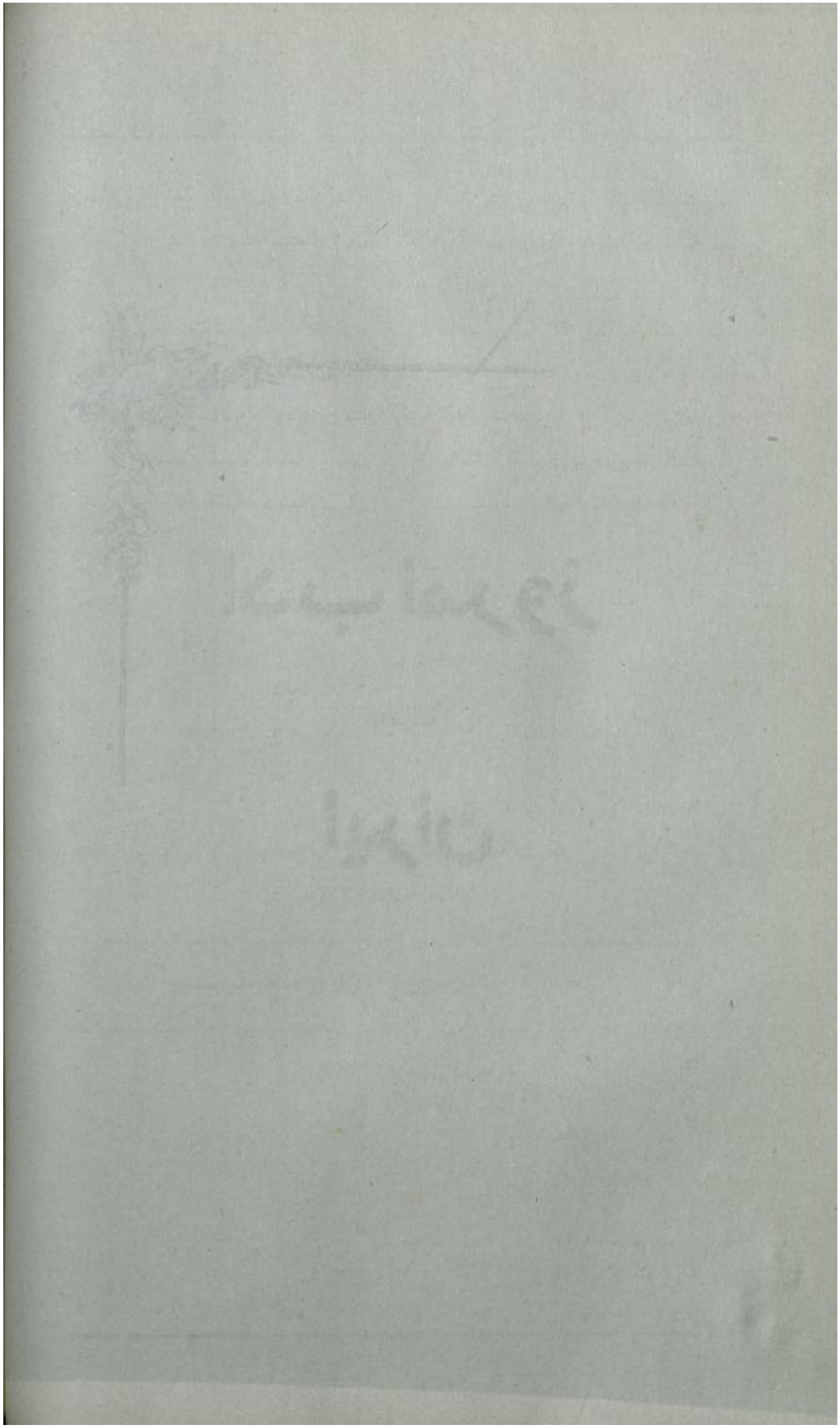
کتابنامه

۱. اطلاعات - روزنامه؛ تهران: مؤسسه اطلاعات
۲. حزین لاهیجی، محمد علی؛ تاریخ حزین؛ ج ۳، اصفهان: کتابفروشی تأیید و چاپخانه داد، ۱۳۳۲خ.
۳. _____؛ دیوان حزین؛ نسخه تصحیح کرده مصنف، بمقدمه ممتاز حسین؛ ج ۱، لاهور: غلام علی پبلشرز، ۱۹۷۱م.
۴. دهخدا، علی اکبر؛ لغت نامه؛ زیر نظر دکتر محمد معین؛ ج افسر، تهران: سازمان لغت نامه، ۱۳۴۲خ.

ادب امروز

ایران





قامت برازندهٔ ادب امروز ایران (۳)

به موازات تحول بنیادین در ارزشها، اندیشه ها و باورهای مکتبی در عرصه های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ناشی از انقلاب اسلامی در ایران، معیارهای تازه و چشم اندازهای امید آفرینی در عرصه ادب و هنر پدید آمد که بازتاب آن امروزه در اندیشه و قلم شاعران و نویسندگان سراسر این مرز و بوم مشاهده می شود.

این ادبیات، جوانه نو ظهور و نهال نازک اندامی است که بر پیکر ریشه دار و قامت بلند ادبیات کهن این سرزمین پدید آمده است که ما در این سلسله مقالات از آن به "قامت برارزنده ادب امروز ایران" تعبیر و یاد می کنیم.

چهره ها و قالب ها

ادبیات آسمانی فارسی مایه مباحثات بشریت و چراغدار کاروان انسانیت است. اگر امروزه از این ادبیات، به ادبیات آسمانی یاد کنیم پر بیراه نیست، زیرا تحول بنیادین ادب امروز ایران متأثر از یک انقلاب درونی و فرهنگی عمیقی است که ریشه در تاریخ چندین صد ساله فرهنگ اسلامی دارد.

ادبیات امروز ایران علاوه بر آنکه از لطف بیان و شیرینی گفتار لبریز است و جلوه ای ملکوتی به خود گرفته نه تنها خار فرهنگ "را به نام تمدن" نمی بلعد، بلکه "غرب باوری" را زیر قدم "دین باوری" و "خود باوری" مدفون کرده است.

از جمله ویژگیهای ادب امروز ایران را که همان ستم ستیزی، مردم گرایی و بهره مندی از تلمیحات مکتبی (در قالب) و التزام به ارزشها و تعهد به معیارهاست، قبلاً یادآور شدیم.

گو اینکه عمر ادبیات به دست نویسنده یا مردم نیست، بل به دست خود نوشته یا شعر است. همچنانکه عطر، تا زمانی که مشام جان را می نوازد، زنده است. روزی که عطر افشانی نکرد، مرده و تمام شده است. از این روست که برخی از نوشته های برخاسته از اذهان علیل، یکشبه می میرند.

ادبیات امروز ایران نیز اگر از خاستگاه مردمی نمی جوشید، یعنی اثری ارشادی نداشت و با خطوط سالم جامعه امروز ایران همراه و همکاب نبود، در دلها نفوذ نمی کرد. بی ادعا در هیچ یک از سروده های شاعران معروف و نشر برجسته نویسندگان متعهد که برای خود نمی نویسند، آثار تخریبی مشاهده نمی شود، زیرا حرکت شورانگیز و قیام فراگیر مردمی ایران اسلامی در حوزه شعر و شاعری نیز بازتابی گسترده و عمیق داشته است. پوشیده نیست که انقلاب دامن گستر اسلامی با عبور از گذرگاه حادثه های خونین به پیروزی رسید و پس از پیروزی باز هشت سال جنگ تحمیلی همراه با نشیب و فرازها و لحظه های خطیر و سرنوشت ساز، همه توانها و سرمایه ها را به خود مشغول داشت. طبیعی بود که شعر دوران مبارزه و فضایی که شاعر در آن تنفس می کند، متفاوت با دوران دیگر و احساس پایان جنگ و سالهای پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل متحد، حال و هوایی متفاوت با دوران دفاع مقدس داشته باشد.

ناگفته پیداست که گذشتگان ما سهمی عمده در پاسداشت و اعتلای زبان و ادبیات داشته اند، به طوری که بیش از ۵۴ هزار تألیف ادبی در دست است که مؤلفان آن، سر در نقاب خاک کشیده اند. بی شک نیرومندترین دلیل برای اثبات زنده بودن یک ملت، همانا زنده ماندن زبان مادری آن ملت است. بدیهی است زبان فارسی بافتی ادبی و منسجم دارد که باید ثابت بماند تا تار و پود زبان از هم نگسلد، اما تغییر رنگ به هر صورت که ذوق سلیم بپذیرد و مطابق با ارزشهای زمان باشد، کار اصلی اهل ادب و از این دیدگاه

است که به آن می پردازیم.

البته از حق نباید گذشت که بسیاری از شاعران قبل از انقلاب به لحاظ تکنیک کاربردی شعری و تسلط بر مضامین، مقامی ارجمند داشتند و صرف نظر از درس خوشباشی که بعضاً در اشعار خود می دادند، لفظ دری را پاس می داشتند، از خوکان دوری می جستند و در اوج بی نیازی اشعار ماندگار می سرودند. "فریدون توللی" شاعر شیرازی یکی از ایشان است که به قول خود از "غوکان" و "موشان" وقت، دوری گزیده، نام نیکوی فرمایشی آن دوران را از آن ابلهان و بی دردان و خامان شمرده و خود را در شعر زیر، کوه درد، عقاب تیز چنگ، زیبا پلنگ و دریا نهنگ معرفی کرده است:

دیر شد دیر، اندرین گیتی به ناکامی درنگم

تیغ پولادم، که گردون کرده، گردآلود زنگم

نام نیکو، ابلهان را باد و بیدردان و خامان

کوه دردم من، که پابر جاتر از هر نام و ننگم

مرگ شیرین بوسه کو، تا چون عروسی خنده بر لب

بر من آرد روی و، برهاند ازین زندان تنگم

شهبواران در طلسماتندو، زین هنگامه جویان

هر زمانی، دلکی بیمایه، می خواند به جنگم

گرمیرم، طعمه زین غوکان و موشان برنگیرم

تا به جولانگاه نخجیران، عقابی تیز چنگم

رخش رهوارم، ز خواری، بی خریدار او فتاده

باهرها، عییم این، کاندرا خیانت لنگ لنگم

بزم یاران را، بطورین ساغری پر باده بودم

تا تهی گشتم، زدند از شور نادانی، به سنگم

لکه ها بندد به من، هر زشتخوی از کینه، اما

زیور افزاتر کند هر لکه، چون زیبا پلنگم

نیش ماران خوشتر است از نیش رشک آلود یاران

پسند من بشنو، که بس درد آشنا، با این شرتنگم

سازگاری چون وزغ، باگند مردابم نباشد

من که در ژرفای دریاهاى طوفان زان نهنگم

چون "نریدون" غوطه ور در خون خود گشتم، سراپا

تائینداری، که اندر کار جانبازی، دورنگم

چنانچه به ادبیات گذشته شبه قاره - که پرداختن به آن در حوصله این مقاله نیست -

نیز نظر افکنیم همین حال و هوا را در آن می بینیم. برای نمونه، با همه گوشه‌های دوپست

ساله استعمار انگلیس، حتی هنوز گرمی بخش مجالس قوالی در، مضامین بلند عرفانی و

حماسی حاکی از بی نیازی و آزادگی است. مثلاً قوالان شبه قاره در مجالس پر شور خود

این قبیل مضامین را که مشابه غزل "توللی" است، تکرار می کنند:

که برد به نزد شاهان زمن گدا پیامی که به کوی می فروشان در هزار جم به جامی

شده ام خراب و بدنام و هنوز امیدوارم که به همت عزیزان برسم به نیکنامی

تو که کیمیا فروشی نظری به قلب ما کن که بضاعتی نداریم و فکنده ایم دامی

به کجا برم شکایت به که گویم این حکایت که لبث حیات ما بود و نداشتی دوامی

بگشای تیر مژگان و بریز خون "حافظ" که چنان کشته ای را نکند کس انتقامی

زبان فارسی، امروزه به معنای واقعی میراث مشترک و مشاع میان کارگرتاجیکی،

دانشجوی لکهنویی، سیه چشم کشمیری و میراثی است مفروز ناشدنی که همه در آن

صاحب سهم اند، علاوه بر آن، زبان و ادبیات همچون شب و روز در هم تنیده و

دویده اند، به گونه ای که ساعاتی از پایان روز را نه می توان شب نامید و نه روز، چون هم

شب است و هم روز، ادب و زبان هم چنین وضعی دارند، لذا نمی توان ادب امروز ایران

را از زبان فارسی یا ادب قدیم، با خطی فارق جدا کرد، لکن چون موضوع مقاله، ادب

امروز ایران است، و ایران مرکز ثقل زبان و ادب فارسی، این مبحث را پی می گیریم.

قطع نظر از آن، مسئله زبان فارسی مسئله ای نیست که بتوان با چند ساعت تدریس یا نوشتن چند مقاله سروته قضیه را به هم آورد و به این دل خوش داشت که وظیفه خود را انجام داده ایم. موضوعی است بسیار مهم و خطیر که با موجودیت فکری و فرهنگی فارسی زبانان بستگی دارد، زیرا وقتی زبان ویران شود، گذشته هم از میان می رود، چرا که همه ارزشها و اعتبارهای فرهنگ بشری، نتیجه تنوع اندیشه ها و فرهنگهای گوناگون و پیوند میراث گذشت با امروز و آینده است.

زبان و ادب امروز ایران در تربیت فرزندان نیز مفتاح تفکر است. با اینهمه هنوز حساس بودن مسئله برای بسیاری جانیهفته است.

بیهوده نیست که "جواهر لعل نهرو" در حسب حال خود و گزارش تلاشهای ملت هند، برای کسب استقلال، می نویسد: «همین که حزب کنگره در هند موجودیت و روش مشخص پیدا کرد زبان مورد استعمال در کنگره به جای انگلیسی به تدریج و با سرعت هندوستانی شد، با گاهی زبان ایالتی که در آنجا کنگره تشکیل می شد، به کار می رفت.» سخن "نهرو" این مطلب از "آلفونس دوده" را به یاد می آورد که گفت: «وقتی ملتی مقهور می شود اگر زبان خویش را خوب حفظ کند کلید زندانش را در دست دارد.»

پس جا دارد اکنون که شمیم نعیم افزا و حضور معنوی زبان فاخر فارسی به عنوان منشأ "عقل" آدمی و ادبیات فارسی به عنوان منشأ "عاطفه" بیش از پیش در شبه قاره، آسیای میانه، قفقاز و ماورای قفقاز به عنوان مهمترین عنصر سازنده هویت شرقی و اسلامی احساس می شود و بذر عشق و پارسایی و محبت می پراکند و به فراخ دامنی بخشی عمده از جهان، زبان دیپلماسی و حلقه واسط منطقه می شود و ایجاد وفاق و همدلی می کند، چه بهتر که به طور مداوم به آن پرداخته شود.

حافظ سخن بگوی که در عرصه جهان این نقش ماند از قلمت یادگار عمر بخصوص امروزه که به دور از انجمن آرایه های بی حاصل مجمع جهانی استادان نامدار زبان فارسی با شرکت قریب دو بیست تن از نخبگان چهل کشور جهان، پیدایش "انجمن

بین المللی استادان زبان و ادب فارسی " را در سال گذشته نوید داده است. ان شاء الله با همت مسؤولان امر و اصحاب فکر اقدامات اساسی به منظور تعمیم و گسترش زبان فارسی صورت گیرد. بویژه آنکه تحصیلکرده‌های امروز هر چند دوست دار معرفت‌اند، ولی غالباً حوصله کار تخصصی ندارند، شاید گرفتاریهای زندگانی و دگرگونی ارزشهای مادی به ایشان فرصت پرداختن و نظام دادن به اندیشه‌ها را نمی‌دهد، به این لحاظ رسالت استادان زبان و این قبیل گردهمایها دو چندان می‌شود.

به هر حال شمشیر زبان فارسی باید در همه میدانهای اجتماعی و فرهنگی و روزنامه نگاری در خشننگی کند و در نیام نماند. این روش بریده گویی‌ها هم به هر صورت "راهی به دهی است"، که شاید بهتر از هیچ باشد، که مالا یدزک کله لا یترک کله از جمله فرهیختگانی که در این وادی سلوک دارد، "دکتر محمد رضا سنگری" است که در هر گوشه‌ای از ایران بدور از جاه و مقام و بی ادعا، آنچه در توان دارد نثار شیفتگان حقیقت و دوستداران فضیلت می‌کند. وی دربارهٔ ادب امروز ایران و شعرای پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران می‌نویسد:

«شاعر، درونمایه شعر خویش را از تجربیات بیرونی و درونی و تأملها و درنگهای عمیق شاعرانه می‌یابد. شاعر یاورمند انقلاب، متأثر از شرایطی [شروطی] که در آن زیست می‌کند و با شاخک حساس عاطفه و اندیشه اش، از حوادث و رویدادهای جامعه تأثیر می‌پذیرد. همراهی و همگامی با انقلاب و حضور در صحنه‌ها، شاعر را به کسب تجربه‌های عاطفی نایل می‌سازد و به سروده‌هایش سمت و سو می‌بخشد. برخی شاعران انقلاب، اگر خود در صحنه حضور ندارند، رگه‌هایی از دریغ و سرزنش و "خود اتهامی" به ویژه در توصیف شهید در سروده‌هایشان به چشم می‌خورد.» "سنگری" به موارد دیگری از جمله با این عناوین اشاره کرده است:

بیگانه‌گریزی و غرب ستیزی

بازگشت به خویشتن که به شکل جدی و روشن قبلاً توسط سید جمال و اقبال

لاهوری و سپس در سخنرانیها و نوشته های دکتر شریعتی مطرح شد، به قلمرو شعر نیز راه یافت. در این دوره، بی هویتی، بریدگی از فرهنگ جامعه و بی دردی، همواره مورد تهاجم شعر و شاعر است.

طرح چهره های مذهبی، ملی و اسطوره های تاریخی
گرچه طرح چهره های ملی و اشاره به اسطوره ها کم فروغتر از اندیشه های مذهبی است، اما اشعار این دوره خالی از این موارد نیست. اشاره به داستان های ضحاک و کاوه آهنگر، سیاوش، هفت خوان، و واژگان دیو، اهریمن، اهورا و... در شعر و شعار مردم شنیده می شود. حضور چهره های بزرگ و مبارز تاریخ اسلام و ایران مانند مالک اشتر، ابوذر، میرزا کوچک خان، سید جمال، شریعتی و دیگران در سروده ها چشمگیر است.

ترسیم افقهای روشن پیروزی

فضای یأس آلودی که افق شعر پیش از انقلاب را فرا گرفته بود و یأس فلسفی و سیاسی و جز آن که ره آورد آشنایی و دل بستگی برخی شاعران، نویسندگان و روشنفکران به تفکر پوچ گرایانه غرب بود فرو شکسته شد. شاعر بایبهره وری از شکوه و شور حرکت های مردمی و باورهای عمیق مذهبی صبحی قریب و فردایی روشن را نوید می داد.

اندیشه ها و مضامین مذهبی

همان گونه که گفته شد طرح مستقیم و غیر مستقیم مضامین آیات و روایات و ستایش چهره های درخشان تاریخ اسلام و دربیانی کلی تر فرهنگ اسلام به فراخنای شعر راه یافت. احساسات شورانگیز مذهبی در تار و پود شعر تنیده شده بود و سروده ها با بهره وری از این اندیشه ها به ویژه طرح حماسه شکوهمند عاشورای حسینی به تهییج و تحریک اندیشه ها و عواطف می پرداخت.

محتوا و مضامین محدود

تنفس در فضای واحد و اندیشه‌ها و احساسات همسوی باعث می‌شد تا درو نمایه و محتوای شعر، حول محور موضوعاتی محدود و محدود بچرخد. در حوزه قصه‌ها و داستانهای همین سالها نیز مشابهت و محدودیت موضوعات، کاملاً محسوس است. وحدت، مبارزه، شهادت و نظایر آن، موضوع عمده سروده‌ها بود. با این همه، خیزش، جوشش و تندگی واژه‌ها بر تند خونی و هیجان مخاطب می‌افزود و او را به حرکت و مبارزه بر می‌انگیخت. شاعر به پیام شعریش از هر چیز می‌اندیشید و همین مسئله، گاه باعث می‌شد که شعر از ویژگیهای دیگر شعری مانند صورخیال و تصویرهای زنده و پویا کم بهره بماند. سروده‌ها از این جهت به دوره مشروطه بسیار شبیه می‌شوند.

مردم‌گرایی و مردم‌باوری

اعتماد و باور به مردم، ایمان به نسل نو شکفته و امیدواری به حرکت مردم در شعرها و شعارها دیده می‌شود و این متفاوت با سالهای اختناق است که نوعی ناباوری، نفرت و گاه تحقیر مردم در برخی از سروده‌ها به چشم می‌خورد.

بازگشت به عشق عارفانه

پیش از انقلاب، شعر عاشقانه زمینی، سرودن شعرگناه آلود، بیان عریان‌ترین و بی‌پرده‌ترین لحظه‌ها و صحنه‌ها و التذاذهای جسمی در آثار عمده شاعران، رایج و متداول بود. در کنار این نوع سروده‌ها، تمسخر، توهین و تردید در ارزشهای دینی نیز رواج داشت. در عصر انقلاب با بهره‌گیری کم‌رنگ‌تر از اصطلاحات رایج عرفان‌ستنی، عشق عارفانه دوباره شعر را باز می‌یابد. این دست سروده‌ها با عاشقانه‌ترین حماسه تاریخ اسلام یعنی عاشورا امتزاج و پیوند می‌یابند و با آمیزه‌ای از عشق و حماسه، فضایی تازه و بابی‌نودر شعر انقلاب می‌گشایند که به "غزل حماسی" شهرت می‌یابد. گرچه این شیوه سرودن سابقه‌ای طولانی دارد و به‌طور پراکنده در آثار برخی شاعران قبل از انقلاب به

چشم می خورد اما در سالهای جنگ به جریانی جدی در شعر انقلاب تبدیل می شود. در سالهای بعد از ۱۳۵۹ شمسی شعر انقلاب آرام آرام به سمت پختگی پیش می رود. حوزه و آفاق شعر گسترده تر می شود و جز موضوعات مربوط به جنگ مانند شهادت، ایثار، بسیج و اشعاری حماسی تهییجی برای حضور در جبهه، سایر تجربه ها و موضوعات به فضای شعر راه می یابد.

سوگسروده های دوران جنگ با آمیزه ای از سوگ و حماسه، نمونه هایی سترگ و ارجمند و گواه روحیه جامعه ای است که شاعر در آن زیست می کند. از موفق ترین شاعران غزل حماسی "نصر الله مردانی"، "قیصر امین پور"، "یوسفعلی میرشکاک" و "حسن حسینی" را باید نام برد.

سوگسروده های "ساعد باقری"، "محمد رضا عبد الملکیان"، "حمید سبزواری"، "مرحوم سپیده کاشانی" و "موسوی گرمارودی" از دیگران شاخص تر است.

قالبهای شعری

در سالهای پس از انقلاب از میان قالبهای شعری، هیچ قالبی عمومیت غزل را نیافته است. این قالب به دلیل ظرفیت و کشش فراوان برای بیان عواطف معنوی و عرفانی، مورد اقبال شاعران قرار گرفت. به همین دلیل از کمتر شاعری می توان نشان گرفت که به این قالب نپرداخته باشد. قیصر امین پور، حسن حسینی، سهیل محمودی، حسین اسرافیلی، مشفق کاشانی، سلمان هراتی، ایرج قنبری، علیرضا قزوه، عبد الجبار کاکایی، پرویز عباسی داکانی، فاطمه راکعی، یوسفعلی میرشکاک، ساعد باقری و احمد عزیزی را از غزلسرایانی می توان دانست که با همه تفاوتها در زبان، هر یک به گونه ای در تلاش نو آفرینی و طراوت بخشیدن به این قالب بوده اند.

دویستی و رباعی که از خوش آهنگ ترین قالبهای شعر فارسی است نیز مورد اقبال شاعران، بویژه در دهه ۵۸ تا ۶۹ بوده است، تلاش برای تجدید حیات این قالبها در همین سالها آغاز شد. از پیشگامان این کار، "حسن حسینی"، "قیصر امین پور" و

"محمد رضا سهرابی نژاد"، "میر هاشم میری" و "سلمان هراتی" را باید نام برد. درخشان ترین نمونه های مثنوی در سالهای پس از انقلاب با کوشش در نوآوری در زبان، به "علی معلم"، و "احمد عزیزی" اختصاص می یابد. "علی معلم" با به کارگیری وزنهای تازه و غیر معمول در این قالب کهن و موسیقی متناسب و زبانی حماسی و پهلوانی همراه با بینش تاریخی و مذهبی که در تمام سروده هایش محسوس است، شناخته می شود. "احمد عزیزی" با ترکیب سازه های شگفت، خیال بندی پرتب و تاب و تحرک زبانی همراه با درونمایه ای مذهبی در شعر امروز درخشیده است. جز مثنوی، شطحیات او نیز شهرت فراوان یافته اند. شطح اجتماعی وی، مقوله ای تازه در ادب پارسی است.

قصیده نیز در شعر انقلاب جایگاهی والا دارد. عمده قصیده سرایان عصر انقلاب، آن را بالحن حماسی توأم ساخته اند. از میان قصیده سرایان انقلاب، مشهورتر از دیگران، "مهرداد اوستا" است که قصیده را با غزل درآمیخته و "غزل - قصیده" هایی ساخته است که از طراوت و تازگی ویژه ای برخوردارند. جز او، حمید سبزواری، مشفق کاشانی، محمود شاهرخی (جذبه) سهیل محمودی و علی موسوی گرمارودی نیز قصایدی در خور توجه دارند.

در چهار پاره و قالبهای نو مانند نیمایی، سپید و آزاد و در این اواخر "شعر کوتاه" - شبیه هایکوهای ژاپنی - نیز بسیاری از شاعران، از جمله یوسفعلی میر شکاک، حسین اسرافیلی، ساعد باقری و احمد عزیزی را در پی خود کشانده است. در قالبهای نو طاهره صفارزاده، علی موسوی گرمارودی، سلمان هراتی، حسن حسینی، قیصر امین پور، محمد رضا عبدالملکیان، علیرضا قزوه، یوسفعلی میر شکاک، جواد محقق و عبدالعظیم صاعدی سروده هایی شایان توجه داشته اند.

تردید نیست که شاعران و نویسندگان جوان باید با مطالعه دقیق و عمیق در ادب ریشه دار و درخشان این سرزمین و دست یازیدن به کوششها و تجربه های مستمر و مداوم و بهره وری از تجربه های ارزشمند دیروز و امروز، فردایی پربارتر و بارورتر را رقم بزنند.

برای دستیابی به تصویری کلی و شناختی مجمل از ادبیات سده اخیر، معرفی برخی چهره ها با نمونه ای از آثار قلمی و ذوقی آنان ضروری است. تامل و درنگ در سبک و شیوه بیان، تفکر و اندیشه و دیگر ویژگی ها، ما را در شناختی روشن تر و دریافتی دقیق تریاری خواهد کرد. برخی نمونه ها تنها برشی کوتاه از یک اثر مفصل و طولانی است و تردیدی نیست که در مجال و فرصتی فراخ تر می توان با مراجعه به منبع مرجع اصلی، گستره اندیشه و احساس نویسنده و شاعر را بهتر و عمیق تر مطالعه کرد. جز آنچه در این نوشتار آمده است، چهره های دیگری را نیز می توان نام برد که هر یک در شعاعی محدودتر در پیدایش تحولات یا تقویت و تعمیق یک جریان، تاثیر داشته اند.

اینک به چند نمونه کوتاه در حسن ختام این مقاله اشاره می کنیم:

در تاسی به کلام سالار شهیدان، امام حسین علیه السلام: "انی لا اری الموت الا السعادة و الحیة مع الظالمین برما" ^۱ گوشه ای از شعرهای محور جنگ، مربوط به ستیز با ظالمان است:

پیکار علیه ظالمان، پیشه ماست
هرگز ندمیم تن به ذلت، هرگز
و اندر ره دوست مردن اندیشه ماست
در خون زلال کربلا ریشه ماست ^۲

خاک تو شفاست یا ابا عبد الله
بر ساحل دجله، عاشقان حجله زدند
درمان بلاست یا ابا عبد الله
عباس کجاست؟ یا ابا عبد الله ^۳

سردار صلای نور هنگام صلوة
برخواند کنار ساحل شط فرات
می جست ز مرگ سرخ اکسیر حیات
بر قائم پاک آل احمد صلوات ^۴

و گاه شعر انقلاب از مرز عقول معمولی و خاکی می گذرد و از مغز به دل سرریز می کند؛

۱. من مرگ را جز سعادت و خوشبختی، و زندگی یا ستمگران را جز رنج و نکبت نمی دانم.

۲. مجموعه مقالات سمینار بررسی ادبیات انقلاب اسلامی، ص ۲۹۲

۳. همان، ص ۲۰۹

۴. همان، ص ۲۱۰

همچون:

در کام، شرنگ آزمونم ریزید / در جام، عصاره جنونم ریزید
من تشنه جام دیگرم، از سر لطف / خیزید در این معرکه خونم ریزید^۱

*

آنانکه حلق تشنه به خنجر سپرده اند / آب حیات از لب شمشیر خورده اند^۲

*

من آن ستاره شب سوز بی سرآغازم / که در مدار زمین نیست جای پروازم
... حصار خاکی تن بشکنم اگر روزی / زبام عرش بر آید طنین آوازم
... مرا به کشتی خون برنشانده موج جنون / که در کناره خورشید لنگر اندازم^۳

*

می برم منزل به منزل چوب دار خویش را / تا کجا پایان دهم آغاز کار خویش را^۴

*

در زمینه های دیگر هم شاعران مضامین بلند و گاه بکر سروده اند، مانند این شعر
که اشاره به زمان طاغوت است:

سی سال است که ارباب خون من وزنم را / قطره قطره می نوشد / سی سال است که من وزنم /
تشنه خون ارباب هستیم^۵.

حتی "میرشکاک" محبوب گریز پای خود را با ظرافت تمام و در مضمونی بکر رام
پنجه های پلنگ وار خود می کند:

گاهی / پشت یک حجاب توری نازک / دو آهوی سیاه در بیشه نگاه تو می روید.^۶
حسن حسینی تحت تأثیر "سهراب سپهری" می گوید:

۱. مجموعه مقالات سمینار بررسی ادبیات انقلاب اسلامی، ص ۲۹۲

۲. همصدا با حلق اسماعیل، ص ۱۶

۳. خون نامه خاک، صص ۳ و ۴

۴. مجموعه مقالات سمینار بررسی ادبیات انقلاب اسلامی، ص ۲۱۱

۵. همان، ص ۲۳۹

۶. همان، ص ۴۴۱

در حضور رمضان / روزه را دریابیم / و دگر غم نخوریم! / صبحدم را سحری / و شفق را افطار^۱
همچنین متأثر از "فریدون مشیری"، در سال ۱۳۵۵ در تاریکی طاغوت سروده است:
من حرفهایم را به گوش موج خواهم خواند / من نامه هایم را به بال باد خواهم بست / من
شعرهایم را / برای نسل دیگر پست خواهم کرد / - جای نشانی - / پشت پاکت می نویسم:
شهر ظلمت / کوچه بن بست...^۲

او با گوشه چشمی به یکی از داستانهای کلبه و دمنه می سراید:
این خنده دار نیست؟ / هنگام فجر و رویش خورشید بی زوال / بوزینگان / به کرمک شبتاب /
دلخوشند.^۳

"عبد الملکیان" هم در قالب روایی چهار پاره می گوید:
انگار قد کشیده ام / انگار طعم حادثه ای را چشیده ام / وقتی پرنده کلام رسولم / اندیشه ناک
بال گشودن هاست.^۴

در اشعار "ظاهره صفار زاده" هم فرصتها گرانها هستند، از جمله در این شعر:
«رنج ابراهیم از بت نیست / از بت تراشان است.» یا: «خاندان زیاد / عجب زیادند!»^۵
ادبیات انقلاب اسلامی همچون دیگر شاخه های هنر انقلاب، قبل از مردم و با
قیام مردم، بال پرواز گرفت. از این میان زنان نیز سهم عمده ای در ادبیات پس از انقلاب
داشتند. که این بیت از مرحوم "سپیده کاشانی" و ابیات دیگر، نمونه آن است:

من ایرانی ام آرمانم شهادت / تجلی هستی است جان کندن من^۶
پیشتر درباره حماسه در اشعار انقلاب صحبت کردیم، اینک بادرچ دو نمونه
کوتاه درباره شهید، مطلب را به پایان می بریم:

می روم مادر که اینک کربلا می خواندم / از دیار دور یار آشنا می خواندم

۱. همصدا باحلق اسماعیل، ص ۹۴

۲. همان، ص ۸۵

۳. همان، ص ۴۳

۴. مجموعه مقالات سمینار بررسی ادبیات انقلاب اسلامی، ص ۲۳۴

۵. همان، ص ۴۲۲

۶. همان، ص ۵۱

بانگ هل من ناصر از کوی جماران می رسد در طریق عاشقی روح خدا می خواندم^۱

*

طنین نعره ام بریاست مادر تفنگم بر زمین تنهاست مادر

غریبانه نمردم در بیابان سرم بر دامن زهرامت مادر^۲

*

وقتی حماسه "حسین فهمیده" - تجلی نبرد تن با تانک - ثبت می شد، شاعر برای

تهیج روحیه چنین سرود:

شده تمام وطن کربلا به پا خیزید دلاوران ستم آشنا، به پا خیزید

چو خصم تاخته بر خاک ما به پا خیزید برای یاری دین خدا به پا خیزید^۳

کتابنامه

۱. حسینی، حسن؛ همصدا با حلق اسماعیل؛ ج ۱، تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۳ خ.
۲. مجموعه مقالات بررسی ادبیات انقلاب اسلامی؛ ج ۱، تهران: سمت، ۱۳۷۳ خ.
۳. مردانی، نصر الله؛ خون نامه خاک؛ ج ۱، تهران: سازمان انتشارات کیهان، ۱۳۶۴ خ.
۴. میرشکاک، یوسفعلی؛ قلندران خلیج؛ ج ۱، تهران: نشر بین الملل، ۱۳۶۳ خ.
۵. نهر و، جواهرعلی؛ زندگی من؛ ترجمه محمود تفضلی؛ ج ۱، تهران: نیل، ۱۳۳۵ خ.

۱. مجموعه مقالات سمینار بررسی ادبیات انقلاب اسلامی، ص ۲۱۴

۲. همان، ص ۲۱۴

۳. همان، ص ۲۰۷

همگام با فرهنگستان (۲)

در شماره گذشته، درباره ضرورت و اهمیت همگامی و همراهی همه فارسی زبانان بویژه استادان و دانشجویان زبان و ادبیات فارسی با "فرهنگستان زبان و ادب فارسی" مقدمه ای کوتاه نگاشته شد. همچنین مجموعه ای دربرگیرنده "اصول و ضوابط کلی واژه گزینی" و پنجاه و یک واژه بیگانه با برابرهایی فارسی آنها، تقدیم خوانندگان ارجمند گردید. با این امید که استادان و دانشجویان گرامی در راستای رسالتی که بر دوش خویش احساس می کنند، در بکارگیری آن واژه ها و نیز پیشنهاد واژه های تازه مطابق اصول و ضوابط گفته شده، همت خواهند گماشت، بخش دوم گفتار و در پایان آن دومین "واژه نامه"، درج می شود.

بیماری زبان، بیماری فرهنگ

اقول قدرتهای عظیم اسلامی و بخواب رفتن مسلمانان، و همزمانی این رخداد شوم با بیداری باختر و شتاب آن در بهره گیری از دانش مسلمین، تاریخی طولانی و تفسیری طولانی تر دارد، اما هرچه بود یک نتیجه غمبار داشت: سلطه سیاه دیوی که انگشتری سلیمان را ربوده و تهذیب و اخلاق را به بند کشیده بود. استعمار برای حاکمیت بی چون و چرای خود بر سرزمین های اسلامی، همه

ترفندهای خود را بکار گرفت که شماری از آنها را می توان چنین برشمرد: ایجاد مراودات ساده بازرگانی با دولتهای کوچک و بزرگ اسلامی - و شرقی - ، گرفتن امتیازهای ویژه تجاری ، بستن پیمانهای فریبنده دراز مدت با تطمیع و خریدن برخی دولتمردان آزمند ، کسب مصونیت های همه جانبه برای اتباع خود ، پیاده کردن نیروی رزمی ، چپاول ثروتهای خدادادی مانند معادن و منابع و ذخایر گوناگون ، به مزدوری گرفتن مردمان ، تلاش در تغییر مبانی فرهنگ و باورهای دینی و اخلاقی ، و جایگزینی باورها و تعالیم مورد قبول خود به جای باورهای آن مردمان ، و سرانجام نشستن " استعمار نو " به جای " استعمار کهنه " ، و ساختن آدم هایی که در سرزمین خودشان پاسدار منافع و تحقق بخش خواستههای استعمار باشند ، در یک سخن ؛ ساختن آدم های بیگانه نواز و غرب گرا. بدیهی است که حلقه های این زنجیره ترفند ، در همه کشورهای اسلامی نه یکسان بکار گرفته شده اند و نه به سرعت گشتن دانه های تسبیح بدنبال هم آمده اند.

زبان نیز در این کشمکش ابزار جابجایی فرهنگ بوده است. هر زبانی که از پشتیبانی قوی تر و پایدارتر برخوردار بوده ، هم در سرزمین خود به عنوان زبان رسمی و ملی بر دیگر زبانهای بومی پیشی می گرفته است ، و هم در سرزمینهای فتح شده توان چنین توفیقی را پیدا می کرده است. امروز زبان ارتباطات و دانش و فن جهان ، زبان انگلیسی است. چرا؟ چون این ویژگی را ، تلاش استعمار و بهره برداری از مجموعه علوم و دانشها ، و یکه تاز شدنش در عرصه ابداع و اختراع و تولید به آن بخشیده است.

هجوم بیگانگان به سرزمینهای اسلامی و ادامه سلطه آنها ، تغییراتی را در زبان نوشتاری و گفتاری مسلمانان پدید آورد که اوج این تغییر را می توان در جایگزینی الفبای زبان فاتح بجای الفبای زبان مغلوب یا نشستن زبان پیروز به جای زبان شکست خورندگان دید ، خواه این پدیده حاصل یک سلطه نظامی مانند چیرگی " روسیه سرخ " بر سرزمینهای " آسیای میانه " باشد ، یا دستاورد یک سلطه فرهنگی مانند آنچه در " ترکیه " رخ داد ، یا هر دو شیوه ؛ مانند آنچه که در " شبه قاره " پیش آمد و فارسی را از خانه و کاشانه خود عقب راند و امروز هم دنباله آن ، اردو و دیگر زبانهای بومی این منطقه را تهدید می کند. در هر صورت نتیجه کار بسیار دردناک بوده است : جدایی ملتی از پیشینه تاریخی خود و بریدن آن از فرهنگ خویش و تبدیل شدنش به جامعه ای خودگم کرده و بی هویت .

گذشته از رخدادهایی چون ظهور دین مبین اسلام در پهنه گیتی و اقبال ملت‌های

دیگر بویژه ایرانیان به این دین و کاربرد واژه های عربی - و قرآنی - از سوی تازه مسلمانان ، سلطه یک زبان بر سرزمینی جز خاستگاه خود، کاری تندو آسان نیست . حضور فارسی در شبه قاره نیز از چنین قاعده ای مستثنی نبوده است . هر چند در دوره هایی از تاریخ هزار ساله فارسی شبه قاره می توان شمشیر سلطان محمود و سلطان مسعود غزنوی را پشتیبان سیاسی و نظامی برای آن انگاشت، اما آنچه فارسی را در این سرزمین ماندگار کرد و بارور ساخت ، بار فرهنگی آن بود که چون میوه ای گوارا بر جان و دل مردمان نشست، آنگونه که خودشان برای اینکه از نهال آن نهالستان بسازند، دامن همت بکمر زدند ، و هزاران کتاب علمی و ادبی و اخلاقی بفارسی نوشتند، کاری که ایرانیان نسبت به زبان عربی کرده بودند. اگر جز این بود ، می بایست پس از زوال دولت های وابسته به خلافت بغداد در ایران و دولت غزنویان در شبه قاره ، آنان دست از کتاب خدا و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و خاندان و یاران و زبان او بردارند، و اینان هم دست از فرهنگ اسلامی و زبان آن ، فارسی .

از زمانهای گذشته ، تا چند دهه پیش ورود واژه های بیگانه به فارسی در چهارچوب دادوستدی دوجانبه و طبیعی بوده است. حتی در تاریکترین دوران سلطه استعمار در ایران ، هیچیک از بلاهایی که دامنگیر زبانهای ترکی ، ازبکی ، تاجیکی ، ترکمنی ، آذری، قزاقی، قرقیزی و گرجی در ترکیه ، ازبکستان ، تاجیکستان ، ترکمنستان ، آذربایجان ، قزاقستان ، قرقیزستان و گرجستان شد ، بر سر فارسی و الفبای آن نیامد. امروز هم به عنوان یک میراث شکوهمند نه تنها از سوی فارسی زبانان ایران که بدست همه اقوام ایرانی همچون ترک ، لر، کرد، بلوچ ، عرب ، ترکمن و ... پاس داشته می شود. باین همه ، هجوم واژه های بیگانه به زبان فارسی نگران کننده شده است.

امروزه برای هیچ کس جای تردیدی نمانده است که هر واژه تازه وارد افزون بر کاربردی که به عنوان یک ابزار دارد از بار فرهنگی ویژه خود نیز برخوردار است. دیگر به هر واژه تنها به عنوان واژه ای که در فرآیند یک دادوستد زبانی به فارسی راه می یابد نمی توان نگریست ، بلکه باید آن را موربانه ای بر پایه های کاخ کهن و بلند فارسی دید. بهانه این گفتار نیز مشاهده آثار فرهنگی ویران کننده زاینده این هجوم است .

این واژه ها «به اعتباری از دو دسته اند : یک دسته آنهایی که بیشتر از راه بازرگانی و با کالاهای وارداتی رخنه کرده اند. دیگر ، اصطلاحات علمی و فنی و فرهنگی که ره آورد درس خواندگان در خارجه یا دستاورد مترجمان و مؤلفان و این روزها بیشتر از

زبان انگلیسی اند.» اگر از دسته دوم با این گمان که آلودگی کمتری ایجاد می کنند سخن نگوئیم، اما خطر دسته نخست به هیچ وجه قابل چشم پوشی نیست. در این دسته واژه هایی هستند که هر روز با کالاها و خدمات گوناگون، مصرفی و خلق الساعه غرب به کشورهای ما سرا زیر می شوند و به سرعت برق و باد همه جا را درمی نوردند. هر کدام چون ملخ و کرم ساقه خوار برنج در چشم بهم زدنی همه چیز را نابود می کنند و باغبان، نگران و ناتوان از مبارزه با آنها، به خاکستر شدن کشتزار خود می نگرد. این نگرانی زائیده چند عامل است:

۱. فراوانی و گوناگونی واژه های وارداتی بیگانه، دست و پای فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی و مجموعه فرهنگستان های همکار آن را که کار "واژه سازی" و "برابر سازی" برای واژه های بیگانه را بر عهده دارند، می بندد.

۲. بارخنه در ساخت و ترکیب واژه های خودی، تغییراتی در واج آرایسی و هجانگاری آنها پدید می آورند. درست همانند آنچه که امروز میان اردوی نوشتاری و ادبی با اردوی گفتاری روزمره، آنچنان شکاف و فاصله ای انداخته که مایه شگفتی و افسوس است.

۳. باراندازی و رسوب گذاری خطرناک در فرهنگ جامعه. این عامل در واقع، بزرگترین خطری است که می تواند با ابزار زبان، ریشه های فرهنگ پارسی را تهدید کند. بویژه اینکه عوامل دیگری را نیز در خدمت خود دارد که موفقیت آن را تسریع و تسهیل می کنند:

۱ - ۳. تکیه بررگه های غربزدگی بازمانده از سالهای دراز سلطه غرب بر ایران در جامعه امروز آن

۲ - ۳. تکیه بر خواست فطری بشر در برابر بازداشت ها و بازخواست ها، چنانکه گفته اند: «الانسان حریص علی ما مینع.»

۳ - ۳. تکیه بر اقبال عامه مردم به بهانه تجدید طلبی و نوخواهی: از همان هنگامی که روشنفکران غربگرا برای بدست گرفتن زمام حکومت مردم خسته از استبداد شاهان، واژه های فرنگی را در روند مبارزات مشروطه خواهان ایران بکار بردند، این آفت، نشانه تجدید و پیشرفت شد، و امروز هم «متأسفانه واژه های بیگانه، بیشتر به دلایل روان

شناسی اجتماعی، با اقبال عامه مردم رو به رو می شوند. به لحاظ پایگاه اجتماعی، "سوپرمان" بر "نانوایی" و "سوپرگوشت" بر "قصابی" رجحان دارد.^۱

در پاکستان - که نگارنده در آن بسر می برد - این آفت چنان اعتیادی در کار برد واژه های فرنگی ایجاد کرده که یکسر، درده به جای درمان نشسته است. آنچه ادبیات اردو را می سازد، در کتابهای نویسندگان و ادیبان و سرایندگان یافت می شود، اما در جامعه نفس اردو به شماره افتاده است. بزبان صدا و سیما و مطبوعات آنچنان وامدار انگلیسی است که می توان گفت انگلیسی است اما اردو در آن نفوذ کرده است! در بخش بازرگانی، علم، صنعت، هنر و ... هم همین جور است. "آفیس"، "استاف"، "استریت"، "استور"، "استیشن"، "اسکول"، "اینده"، "باس"، "باس استاپ"، "باس استند"، "برادرز"، "پان شاپ"، "رود"، "ریلوی"، "کالج"، "کمپست"، "لایبریری"، "مارکت"، "ماستر"، "میلک"، "میلک کرم"، "نان شاپ"، "نمبر"، "هاستل"، "هسپتال"، "یونیورستی"، و ...

صدها و صدها واژه انگلیسی هستند که هر روز و هر ساعت بزبان میلیون ها پاکستانی می آیند، و بر سردر اداره ها و سازمان ها و سراها و مکان ها، روی بدنه خودروهای شخصی و همگانی، سروته خیابانها و کوچه ها و شماره و نشانی خانه ها و ... دیده می شوند. تو، شیدا و شیفته ارزشهایی که در دامن فرهنگ فارسی - که فرهنگ اسلامی شبه قاره نیز زاییده آن است - تلاش می کنی که برای برآوردن نیازهای روزانه ات با این و آن به اردو حرف بزنی، اما بسیاری از مخاطبات ساده ترین جملات اردوی تو را، به انگلیسی پاسخ می دهند.

در پایان این گفتار، مناسب دیده شد که نمونه هایی از "باراندازی و رسوب گذاری خطرناک واژه ها در فرهنگ جامعه" آورده شود. واژه هایی که سالها پیش همراه فراورده ای مصرفی به کشورهای اسلامی آمده اند و آثار آنها را همه به چشم دیده ایم. "ساندویچ مک دونالد" تنها یک واژه مرکب نیست، تنها یک خوراک هم نیست، بلکه یک تغییر ذائقه و پیامد آن مسخ هویت فرهنگی است. خوردن "ساندویچ مک دونالد" در خانه و سر سفره شرقی و در کنار پدر بزرگ و مادر بزرگ و پدر و مادر و برادر و خواهر نمی چسبد. اصولاً این لقمه برای پر کردن شکم جوانان الکی خوش و پوچ پیمان است که دست در دست هم، عشق را بیالابند و آنگاه برپیشخوان دکه ای بِلَمَند و دست پخت

۱. نامه فرهنگستان، ش ۵، ص ۳

۲. صدا و سیما: رادبو و تلویزیون

"مک دونالد" را گاز بزنند. این است که همه کسانی که "مک دونالد" را به دندان می‌کشند، در هر جای جهان که باشند، کم یا بیش، و دیر یا زود باید بسیار به هم شبیه شوند، چون پذیرنده فرهنگ و خلیقاتی خواهند بود که آن لقمه گیر، برای آنها پیچیده است!

"کوکا کولا" و "پسی کولا" و دیگر فرزندان ریز و درشت خانواده "کولا" ها تنها یک واژه یا یک نوشابه نیستند. به هر یک بنگری، معجونی است که برای همانند سازی همه گلوها در همه جای دنیا فراهم شده است. هنگامی که این آب تند و تیز با دستور (فرمول) ساخت ویژه خود به کشورت راه یافت، باید حق امتیاز بپهوده ای را به سازنده و دارنده امتیازش پرداخت کنی، تا با فراهم آوردن مواد اولیه ترکیب آن - که نمی دانی چیست - و ساخت "کولا"ی دلخواه در داخل کشور، ذائقه هایی را که بدان خو کرده اند راضی کنی. کار تنها به هدر دادن منابع اقتصادی پایان نمی پذیرد، فرهنگی که از گلوی شیشه های جورواجور "کولا"ها به گلوی نوشندگان، و از آنجا در رگ و پی آنان می دود، تماشایی و افسوس برانگیز است.

مسلمان، هرگاه که می خواسته آب بنوشد، "بسم الله" می گفته و پس از نوشیدن هم "الحمد لله"، حتی در رفع تشنگی خود، یاد لبان خشکیده و عطشان سبط پیامبر، حضرت امام حسین علیه السلام هم بوده و "سلام بر حسین" می گفته است. اما "کولا" نوشی جایی برای این فرهنگ نمی گذارد. لب بر لب بطری خنک که می نهد، "به به" را بجای "بسم الله" می گوید و هنگامی هم که شیشه را تا ته سر می کشد، "آخیش" (آه ها!) را به جای "الحمد لله" و "سلام بر حسین".

آب نوشی مسلم، خود یک فرهنگ است: فرهنگ خدا پرستی، سپاسگزاری و دوستی با راستی و دشمنی با کثرتی. اما فرهنگ "کولا" نوشی از همه این ارزشها تهی است و همان چیزهایی را می خواهد و می دهد که فرهنگ "ساندویچ مک دونالد" و دیگر خویشاوندش "ویمپی". اینگونه، این فرآورده های پای فرهنگ سازندگان خود را به همه سرزمینها باز می کنند و منافع و منابع اقتصادی ملت ها را توسط شرکت های چند ملیتی به یغما می برند، و دست آخر هم نسلی مبهوت، درمانده، و اسیر خود باختگی برجای می گذارند، نسلی که خود باختگی با فریفتگی به واژه ها آغاز شده است.

گو اینکه بیش از ضرورت به این مطلب پرداخته شد، اما جای بحث و بررسی بیشتر را در جای خود دارد، چون دشمن فرهنگ ما را، سپاهیان بسیار است.

پیشنهاد شما چیست؟

شماره	واژه	واژه‌ی فرنگی	واژه‌ی فرهنگستان	پیشنهاد شما
۱	آرم	arme(fr.)	نشان	
۲	آسفالت	asphalte(fr.)	آسفالت، قیرماسه	
۳	آکادمی	academie(fr.)	۱. فرهنگستان	
			۲. پژوهشگاه	
۴	آکادمیسین	academicien(fr.)	عضو فرهنگستان، پژوهشگر	
۵	آکادمیک	academique(fr.)	دانشگاهی، علمی، نظری	
۶	آلبوم	album(fr.)	خُنگ	
۷	آمانور	amateur(fr.)	نایشه‌کار	
۸	آنکال	On-Call(en)	گویش به زنگ	
۹	آپراتور	opérateur(fr.)	کارور	
۱۰	اتمسفر	atmosphere(fr.)	جو	
*۱۱	ارگان	Organe(fr.)	۱. سازمان	
			۲. ترجمان	
۱۲	اسانس	essence(fr.)	عطرمايه	

۱. این واژه نامه از خیرنامه فرهنگستان، سال اول، شماره سوم و چهارم، اردیبهشت ۱۳۷۵ و شماره پنجم، خرداد ۱۳۷۵ و شماره ششم، تیر ۱۳۷۵ آورده شده است.

شماره	واژه	واژه‌ی فرنگی	واژه‌ی فرهنگستان	پیشنهاد شما
۱۳	اکوسیستم	ecosysteme(fr.)	بومگان	
۱۴	اکولوژی	ecologie(fr.)	بوم شناسی	
۱۵	اورژانس	urgence(fr.)	اورژانس، زود درمانی فوریت پزشکی	
۱۶	اولتیماتوم	ultimatum(fr.)	اتمام حجت، زنهازه	
۱۷	اونیفورم	uniforme(fr.)	هم سانه	
۱۸	باک	bac(fr.)	باک، مخزن	
۱۹	باندربول	banderole(fr.)	سرجب	
۲۰	بروشور	brochure(fr.)	راه نمون	
۲۱	بلوار	boulevard(fr.)	گل راه	
۲۲	بولتن	bulletin(fr.)	خبرنامه	
۲۳	پاراف	paraphe(fr.)Paraf(er)(fr.)	پیش امضا	
۲۴	پاساژ	passage(fr.)	بازارچه	
۲۵	پاکت	paquet(fr.)	پاکت، بسته	
۲۶	پانسیون	pension(fr.)	مهمانکده	
*۲۷	پاویون	pavillon(fr.)	۱. کوشک ۲. سرایه	
*۲۸	پرفراژ	perforage(fr.)	آزیده	

شماره	واژه	واژه‌ی فرنگی	واژه‌ی فرهنگستان	پیشنهاد شما
۲۹	پرفراتور	perforateur(fr.)	آژگر	
*۳۰	پروژکتور	projecteur(fr.)	۱. نورافکن	
			۲. فراتاب	
۳۱	پلاژ	plage(fr.)	کناره سرا	
*۳۲	پلاک	plaque(fr.)	۱. پلاک	
			۲. لوحک	
۳۳	پلمب	plomb(fr.)	مهر و موم	
۳۴	پمپ	pompe(fr.)	پمپ، تلمبه	
۳۵	پمپاژ	pompage(fr.)	پمپ زنی، تلمبه زنی	
۳۶	پورسانت-پورسانتاژ	pourcentage(fr.)	صدانه	
*۳۷	تاکسی درمی	taxidermie(fr.)	۱. آکنش (نام کار)	
			۲. آکنه (ماده‌ی پرکننده)	
			۳. آکند (حاصل کار)	
۳۸	تاکسی درمیست	taxidermiste(fr.)	آکن گر	
۳۹	ترافیک	traffic(en.)	شد آمد	
۴۰	تراکتور	tracteur(fr.)	تراکتور	
۴۱	ترانزیت	transit(fr.)	عبوری	
۴۲	سالن ترانزیت	transit(fr.)	نالار عبور	

شماره	واژه	واژه‌ی فرنگی	واژه‌ی فرهنگستان	پیشنهاد شما
*۴۳	ترانس شیب منت	transshipment(fr.)	تراباری	
*۴۴	ترانس بردمان	transbordment(fr.)	تراباری	
۴۵	ترمومتر	thermometre(fr.)	دماسنج	
۴۶	ترمینال	terminal(en.)	پایانه	
*۴۷	تریلر	trailer(en.)	پی‌نورد	
۴۸	تله‌کومونیکاسیون	telecommunication(fr.)	ارتباط دور	
۴۹	تیراژ	tirage(fr.)	شمارگان	
۵۰	تیم	team(en.)	پارگان	
۵۱	دپارتمان	department(fr.)	۱. بخش (در بیمارستان)	
			۲. گروه (در دانشگاه)	
۵۲	دکور	decor(fr.)	آرایه	
۵۳	دکوراتور	decorateur(fr.)	آراینده	
*۵۴	دکوراسیون	decoration(fr.)	...آرایی	
*۵۵	دمپنگ	dumping(en.)	بازار شکنی	
۵۶	دوپینگ	dopping(en.)	زورافزایی / زورافزا	
۵۷	ژتون	jeton(fr.)	پولینه	
*۵۸	سایدبای ساید	side by side(en.)	همبر	
۵۹	سمبل	symbole(fr.)	نماد	

شماره	واژه	واژه‌ی فرنگی	واژه‌ی فرهنگستان	پیشنهاد شما
۶۰	سمبلیک	symbolique(fr.)	نمادین	
۶۱	سمبلیسم	symbolisme(fr.)	۱. نماد پردازی	
			۲. نمادگان	
۶۲	سندیکا	syndicate(fr.)	اتحادیه	
۶۳	سیلندر	cylindre(fr.)	استوانک	
۶۴	شیفت/شیفتی	shift(en.)	نوبت / نوبتی	
*۶۵	فاز	phase(fr.)	گام	
۶۶	فانتزی،	fantaisie(fr.)	تفنی	
*۶۷	-نان فانتزی	---	نان جدید، نان کوکه	
*۶۸	فرم	forme(fr.)	برگ، نمون برگ	
۶۹	فن کویل	fan-coil(en.)	هواساز	
۷۰	کابیل	cabler(fr.)	بافه	
۷۱	کابین	cabine(fr.)	اتاقک	
*۷۲	کاتالوگ	catalogue(fr.)	۱. فهرست	
			۲. کالا نما	
			۳. راه نمون	
*۷۳	کادر	cadre(fr.)	۱. پایور	
			۲. چهارچوب، پیرایند	

شماره	واژه	واژه‌ی فرنگی	واژه‌ی فرهنگستان	پیشنهاد شما
*۷۴	کارتابل	cartable(fr.)	کارپوشه	
۷۵	کامیونت	camionnette(fr.)	کامیونک	
۷۶	کایت	kite(en.)	پَرک	
*۷۷	کپسول	capsule(fr.)	کپسول، پوشا، پوشینه	
۷۸	کپی (ورقه)	copie(fr.)	روگرفت	
۷۹	- پلی کپی (دستگاه)	polycopie(fr.)	دستگاه تکثیر	
*۸۰	کپی رایت	copyright(en.)	حق نشر	
*۸۱	کد	code	۱. شناسه	
			۲. رمز	
۸۲	کنسانتره	concentre(fr.)	افشوده	
۸۳	کورن فلکس	corn-flakes(en.)	برشتک	
۸۴	گارد (بادی گارد)	garde(fr.)	جان دار	
۸۵	لیست	liste(fr.)	فهرست	
۸۶	لیفت تراک	lift-truck(en.)	سنگین بر	
*۸۷	مانیفست	manifeste(fr.)	۱. بیانیه	
			۲. مسافر نما	
			۳. بارنما	
۸۸	میکروفیش	microficher(fr.)	ریزبرگه	

شماره	واژه	واژه‌ی فرنگی	واژه‌ی فرهنگستان	پیشنهاد شما
۸۹	میکروفیلم	microfilm(fr.)	ریزفیلم	
*۹۰	نمانکلانور	nomenclature(fr.)	نامگان	

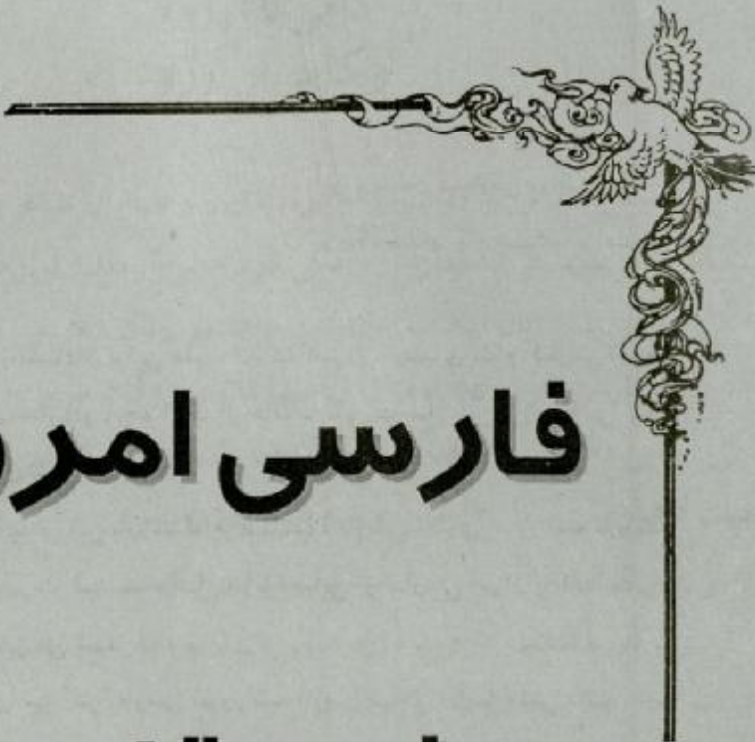
یاد آوری

۱. خوانندگان گرامی می‌توانند برابره‌های پیشنهادی خود را به دفتر فصلنامه دانش یا مستقیم به نشانی " فرهنگستان زبان و ادب فارسی " بفرستند.
۲. فرهنگستان درباره‌ی واژه‌هایی که نشانه‌ی * دارند توضیحات کوتاهی داده است:

- * ۱۱. ۲. ترجمان: بیان‌کننده‌ی اندیشه‌های یک گروه یا سازمان
- * ۲۷. ۱. به جای پاریون تشریفات
- ۲. به جای پاریون پزشکان
- * ۲۸. مصدر آژیدن به معنای سوراخ کردن و خال‌کوبی کردن است.
- * ۳۰. ۲. فراتاب: دستگاه نمایش فیلم
- * ۳۲. ۱. پلاک: در ترکیب " پلاک ثبتی "
- ۲. لوحک: در بقیه‌ی معانی
- * ۳۷. ۱. آکنش: هنر آماده کردن و پُر کردن پوست جانوران به ویژه مهره‌داران و به حالت طبیعی درآوردن آنها.
- * ۴۳ و * ۴۴. تراباری: به معنی عمل انتقال کالا از یک وسیله نقلیه به وسیله نقلیه دیگر است.
- * ۴۷. پی‌نورد: هم به مجموعه خودرو شامل قسمت جلو (کشنده) و دنباله آن، گفته می‌شود، و هم به دنباله بدون کشنده.
- * ۵۴. ...آرایی: مانند صحنه آرایی، خانه آرایی
- * ۵۵. بازار شکنی: اصطلاح تجاری به معنی فروش به بهای کم تر برای ورشکست کردن رقبا
- * ۵۸. همبر: نوعی یخچال و فریزر یا یخساز چسبیده به هم
- * ۶۵. گام: در معنای یکی از مراحل اجرایی طرحی بزرگ که بعد از اجرای طرح

۱. نشانی فرهنگستان: ایران، تهران، خیابان شهید احمد قصیر، نبش خیابان سوم، صندوق پستی ۶۳۹۴ - ۱۵۸۷۵

- مجازاً بر آن بخش از طرح نیز اطلاق می شود مانند "فاز سوم شهرک قدس"، "فاز سوم کارخانه فولاد" که باید گفت: گام سوم ... |
- * ۶۷ نان فانتزی نوعی نان است که در اصطلاح نانویان به آن "نان حجیم" می گویند. "کوکه" نیز نوعی نان حجیم است که در نواحی شمال غرب و غرب ایران پخته می شود. (لغت نامه دهخدا، ذیل نان)
- * ۶۸ نمون برگ: در معنای "پرسش نامه" و "فرم درخواست"
- * ۷۲ ۱. فهرست: در کتابداری
۲. کالانما: برای کتابچه‌ی معرفی کالا
۳. راه نمون: برای کتابچه‌ی معرفی طرز کار کالا
- * ۷۳ ۱. پایور: فرد آموزش دیده و متخصص
۲. چهار چوب، پیرابند: خط یا حاشیه‌ی دور متن و همچنین در معنی چهار چوب و محدوده.
- * ۷۴ کارپوشه: پوشه مخصوصی است که نامه‌ها و پرونده‌های رسیده را در آن می گذارند و برای صدور دستور لازم به نظر رئیس می رسانند.
- * ۷۷ پوشینه: در گیاه شناسی به کار می رود.
- * ۸۰ حق نشر (کیی رایت): حق انحصاری بهره برداری و نشر آثار ادبی، هنری، رایانه‌ای و... است.
- * ۸۱ ۱. شناسه: برای مواردی است که کد به منظور معرفی یا مشخص کردن چیزی به کار می رود مانند "کد پستی" که می توان به جای آن "شناسه پستی" را به کاربرد.
۲. رمز: برای مواردی است که کد به منظور محرمانه نگه داشتن چیزی به کار برده می شود، مانند "کد پرونده‌های محرمانه" که به جای آن می توان "رمز پرونده‌های محرمانه" را به کاربرد.
- * ۸۷ ۱. بیانیه:
۲. مسافر نما: فهرست نام مسافران در هواپیما و کشتی
۳. بارنما: فهرست کالا در هواپیما و کشتی
- * ۹۰ نامگان (نمانکلاتور): به معنی مجموعه‌ای از نام‌ها و اصطلاحات رشته‌ای از علوم یا هنرها است.



فارسی امروز

شبه قاره

ای زبان فارسی در کنار باش
رهگشای راه ناهموار باش

برخی از استادان بر این عقیده اند که امروزه چیزی بنام "فارسی امروز" شبه‌قاره " هویت ندارد و آنچه اینک از خامه فارسی نویسان این مرزوبوم می‌تراود همان فارسی ایران است.

بعضی نیز بر این باورند که هرچند شیوه فارسی نگاری امروز شبه‌قاره بنام "سبکی ویژه" نامبردار نیست، اما با ویژگیهایی از فارسی ایران و افغانستان و تاجیکستان متمایز می‌شود.

شماری نیز "نثر" فارسی امروز شبه‌قاره را درخور تأمل نمی‌دانند، اما می‌گویند "نظم" امروز آن می‌تواند در میان سبک‌های فارسی، پله‌ای را به خود اختصاص دهد.

دانش بدون هیچگونه دآوری، شعر فارسی امروز شبه‌قاره و برخی مقالات نویسندگان به ویژه دانشجویان رشته زبان و ادبیات فارسی این سامان را بدون ویرایش فنی و محتوایی در این بخش می‌گنجانند.

گامی تا آرزو، و کامی از آرزو

سپاس خدایی را که ما را از دوستان و طالبان علم یعنی از کسانی که
اطلبوا العلم من المهدالی اللحد را در زندگی خود عملی کردند، قرار داده است.

ما دوستان زبان انقلاب - فارسی - هستیم. زبان فارسی زبان ما است زیرا:

۱. فارسی تقریباً نهمصد سال زبان نیاکان و بزرگان ما بوده است و همه سرمایه

علمی، ادبی، مذهبی و فرهنگی ما از کشف المحجوب "هجویری" تا رمغان حجاز
"اقبال لاهوری" در زبان فارسی نوشته شده است و امروز هم بدون کمک گرفتن از
فارسی نمی توانیم از این سرمایه عظیم کسب فیض کنیم.

۲. تقریباً شصت در صد واژه های زبان اردو، فارسی است. پس برای فهم عمیق

ادبیات اردو آشنایی با فارسی لازم است.

۳. فارسی، زبان کشورهای همسایه ما است. زبان ایران، افغانستان، ازبکستان،

تاجیکستان و ارمنستان است.

۴. هیچ کس نمی تواند شیرینی زبان فارسی را منکر شود.

گرچه هندی در عذوبت شکر است

طرز گفتاری دری شیرین تر است

و من که دوستان فارسی هستم بسیار علاقه داشتم که ای کاش! من هم در دوره باز

آموزی فارسی شرکت نمایم. سپاس خدای را که به این آرزوی خودم رسیدم و در "دوره

بازآموزی" که از طرف "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان" از نهم تا بیست نهم تیر

ماه برای استادان فارسی پاکستان برپا شده بود شرکت کردم.

وقتی که هواپیما ما را برای شرکت در این دوره به اسلام آباد می برد، چه لحظات

شیرینی بر من می گذشت. در "هتل مرینه" وارد اتاق هایی شدیم که با بهترین وسایل

آسایش در خدمت دوستان فارسی در آمده بودند. شکر پروردگار کردیم و جای ما

آنقدر خوب بود که فوری این شعر بر زبانمان آمد:

ای نور تو هر ذره بود دیده سینا

ای ماه ترا کمترک از مهر ندیدیم

کلاس ماهم اینجا بود. چهارده نفر بودیم ۵ تا از بانوان و ۹ تا از آقایان. استادان محترم دوره، آقایان "دکتر تقی پور نامداریان" و "دکتر صادق بصیری" از ایران تشریف آورده بودند. هر یک در بخش خود از نظر دانش و مطالعه و روش تدریس مسلط بودند و مهارت کامل و کافی داشتند. و ما که اساتید فارسی بودیم استاد بودن خودمان یادمان رفت، و مانند دانشجویان تشنه، بی تابانه مشغول کسب فیض شدیم و به اندازه استعداد و قابلیت خودمان از دریای علم آن دو استاد بزرگوار سیراب شدیم:

هست این میکرده و دعوت عام است اینجا

قسمت باده با اندازه جام است اینجا

استادان ما بسیار مهربان و متدین بودند و روش تدریس ایشان ساده، دلچسب و جالب بود. محبت و سادگی، کار بسیار مهم و دشوار افهام و تفهیم را آسان کرده بود. دکتر بصیری موضوعات تدریس محاوره فارسی امروز مانند ابدال، ادغام، ترکیب، حذف و بویژه فرق بین زبان گفتار و زبان نوشتار را تدریس فرمودند. چون برای فهم زبان لازم است که از دستور آن آگاه باشیم. ایشان ما را با نشانه های آوایی و ترتیب ارکان جمله، صامت های کوتاه و بلند، مصوت ها و بسیاری از نکات ریز و درشت آیین نگارش فارسی آشنایی داد. این دروس برای ما بسیار جالب بود. ایشان همچنین به ما چند تا جزوه تمرین داده بودند که تمرین ها را سر کلاس حل می کردیم. اگرچه در این زمان کوتاه، آموزش و آموختن این همه درس بسیار سخت بود، اما چون استاد محترم روش ساده ای را انتخاب نموده بودند، کار یاد گرفتن نیز آسان شده بود. استاد یک روز ما را به مسافرت ایران بردند! بوسیله جاده و خیابان وارد ایران شدیم. بازار رفتیم، و صبحانه و ناهار و شام نوش جان کردیم و از نظام آموزش و پرورش مطلع شدیم. روزنامه، هفته نامه، ماهنامه، فصلنامه، و سالنامه خواندیم:

چشم بگشا اگر چشم تو صاحب نظر است

زندگی در پی تعمیر جهان دگر است

استاد محترم آقای دکتر تفی پورنامداریان نه تنها در بخش خویش مسلط بودند بلکه در تمام بخش های ادبیات فارسی اطلاعات کافی داشتند. همه استادان دانشجو از او می ترسیدند! زیرا ایشان درس هر روز را روز بعد می پرسیدند. استاد پورنامداریان تدریس این موضوعات را بر عهده داشتند:

۱. هیئت زبان ، دستگاه آوایی ، دستگاه واژه گان

۲. دستور زبان

۳. کلیات شعر یعنی تعریف شعر و انواع آن مانند حماسی ، حکمی ، غنایی ، که بسیار جالب بود. فرق میان غزل عارفانه و عاشقانه را هم فرا گرفتیم . درباره موسیقی شعر که چطور بوجود می آید هم با مثالهای خوب و قشنگ توضیح داده شد، که قبلاً در این باره آشنایی نداشتیم . لذا این موضوع برای ما جالب و تازه بود. در نقد ادبی ، معنی ادب و تاریخ ادب و چهار نظریه نقد ادبی مورد بحث قرار گرفت. آرای اندیشمندان و دانشمندان اروپایی نیز مطرح گردید. درباره سبک شعر دوره مشروطیت و موضوعات و معانی آن و اینکه چطور در این دوره مطالب جدید مثلاً انتقاد سیاسی و اجتماعی ، ظلم ، آزادی ، حکومت و... در شعر راه می یابند آگاه شدیم .

از حیث اینکه اساتید فارسی هستیم فهم معانی و مفاهیمی برجسته در شعر حافظ برای ما بسیار مفید بود و وقتیکه استاد محترم غزلی را برای ما تفسیر می کردند، نکات مهمی که در تفسیر شعر باید بکار گرفته شوند و نیز توضیح معانی در حد لغات ، ترکیبات ، کنایات ، استعاره ها در ذهن ما خوب جای می گرفتند.

می توانم بگویم استادان محترم به مصداق زکوة العلم نشره در مدتی کوتاه مطالب بسیار عمیق و دقیق و گسترده را تدریس کردند. ایشان هرچه علم داشتند می خواستند به ما عطا کنند و ما هرچه استعداد داشتیم سعی می کردیم بگیریم. یادسروده ای از "اکرام" افتادم:

ای خوشا لطف بیان فارسی حرف دل گوید زبان فارسی
هر که خواهد بر سر خود تاج علم سرنهد بر آستان فارسی
در کنار برنامه های درسی و علمی ، برنامه های تفریحی نیز چیده شده بود تا بتوانیم از تفریح هم لذت ببریم.

روز جمعه ۱۵ تیر (۵ جولای) برای گردش در شهر اسلام آباد اختصاص داده

شده بود. به "شکرپریان" رفتیم. آقای دکتر نقوی مانند پدری شفیق و میزبانی مهربان همه وقت برای توضیح دادن همراه ما بودند: "شکرپریان" جایی است که هرگاه رئیس کشوری به پاکستان تشریف می آوردند درختی آنجا می کارند. آقای هاشمی رفسنجانی رئیس جمهوری اسلامی ایران نیز درختی کاشته بودند. بعد از آن "سدراول" را دیدیم و آنجا بستنی و نوشابه نوش جان کردیم و برای ناهار به مهمانخانه "عمر خیام" رفتیم. در آنجا با غذاهای لذیذ و خوش مزه ایرانی از ما پذیرایی شد. سپس به هتل مرینه برگشتیم. باران تندی می آمد و چهره شهر اسلام آباد را می شست. قرار بود ساعت پنج به "دامن کوه" برویم. گردش دامن کوه بسیار فرح بخش و بامزه شده بود. جای خوردیم. سر میز جای اشعار فارسی خواندیم و خلاصه روز تعطیل خیلی خوش گذشت.

روز یکشنبه بیستم صفر المظفر و اربعین امام حسین علیه السلام تعطیل بود. گرامی داشتن این روز یعنی بزرگداشت قربانی عظیم برای اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله وسلم. در این باره اشعار "اقبال لاهوری" به یاد می آید:

برزمین کربلا ببارید و رفت لاله در ویرانه ها کارید و رفت
تا قیامت قطع استبداد کرد موج خون او چمن ایجاد کرد
بهر حق در خاک و خون غلطیده است پس بنای لا اله گردیده است
ای صبا ای پیک دور افتادگان اشک ما بر خاک پاک او رسان

روز جمعه ۲۲ تیر (۱۲ جولای) قرار بود برای گردش به شهر "مری" برویم. صبح زود بیدار شدیم و پس از نماز، بی درنگ صبحانه خوردیم. اگرچه قبل از این چندین مرتبه به مری رفته بودیم ولی آلان یک لذت دیگری داشت. ما دوستان فارسی، یا استادان دانشجو با استادان خوب خود از مسافرت لذت بردیم. درختها برای سلام دادن ایستاده بودند و کوه ها با آسمان رفیق شده و صحبت می کردند. گیاهان گوناگون در کنار جاده سفر ما را دلکش و دلچسب نموده بودند استادان ما با اظهار شادی از مناظر دلربا ستایش نمودند. اظهار شادی آنان ما را هم خوشحال کرده بود، چرا که گفته می شود:

حب وطن ز ملک سلیمان خوشتر است

خار وطن ز سنبل و ریحان خوشتر است

برگهای سبز، درختها را زینت داده و نسیم جانفزا به هر سو می وزید. گلهای رنگارنگ هوا را معطر کرده و بلبل خوش نوا دلها را شاد می کرد. سر راه، در "پترباته"

دقایقی ماندیم و نوشابه خوردیم. ناهار را در هتل "چائنا" شهر "مری" خوردیم و پس از آن به بازار مری رفتیم و هر کس به یادگار چیزی خرید.

بیست و هشتم صفر سالگرد ارتحال ملکوتی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم تعطیل بود. نذرانه عقیدت به حضور سرور کائنات از طرف اقبال لاهوری:

در دل مسلم مقام مصطفی است آبروی ما ز نام مصطفی است
هر که عشق مصطفی سامان اوست بحر و بر در گوشه دامن اوست
آن روز دکتر نقوی مسئول بخش فارسی "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان" ما را برای شام به خانه دعوت کردند. آنجا نیز از غذاهای خوشمزه لذت بردیم و خانم نقوی از محبت و لطف خودش ما را ممنون کرد و همراه خاطرات خوب از آنجا برگشتیم.

"ما در چه خیالیم و فلک در چه خیال!" آفت کلاس فرا رسید و مژده برگزاری آزمون به ما داده شد. حجت های بسیار تقدیم استادان کردیم که برای امتحان آماده نیستیم، اما مسموع نیفتاد. پس خود را برای امتحان آماده کردیم. در تاریخ امتحانات بنده این امتحانی بود که برایش تمام شب را بیدار بودم. امتحان برگزار شد، فارسی ما خوب بود یا بد... استادان می دانند!

خستگی که رفع شد خبر رسید آقای ذوعلم رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران تشریف می آورند و با استادان و دانشجویان جلسه دارند. ما خدمت ایشان رسیدیم. جلسه تشکیل شد. اجازه سوال داشتیم. هر کس طبق استعداد خود درباره دروس خودش سوال کرد. از بس که سوالات ادبیات فارسی مطرح شد گفتند اینجا که دیگر کلاس نیست! فوری بنده شعر زیر را خواندم:

درس معلم ار بود زمزمه محبتی

جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را

روز جمعه ۲۹ تیر، مراسم اختتامیه بود. هر کس ده دقیقه درباره بازآموزی صحبت کرد. استادان مهربان بسیار زحمت کشیده بودند. در پایان آقای ذوعلم درباره اهمیت بازآموزی صحبت کردند و به ما هدایایی از قبیل عکس، نوار فیلم، کتاب و گواهینامه اعطا شد، و با خاطرات خوش این دوره بازآموزی به پایان رسید و هریک به شهر و خانه خود برگشتیم.

شاهانه یاسمین

آموزگار فارسی - حیدرآباد

درخشش گوهر فارسی

بر امواج دریاچه کینجهر (کلری)

آخرین جمعهٔ سومین دورهٔ بازآموزی زبان فارسی "رادکنار دریاچه کینجهر" در شهر "ته تا" گذرانیدیم. برنامه‌ای تفریحی - علمی بود. چهارده نفر از کلاس همراه مسئولان خانه فرهنگ ایران - که از کراچی تشریف آورده بودند - و استادان گرامی آقایان دکتر نعمت الله ایران زاده، که از دانشگاه علامه طباطبایی تهران، و دکتر حمید یزدانی که از لاهور تشریف آورده بودند، عازم شهر "ته تا" شدیم.

شهر "ته تا" تقریباً ۶۵ کیلومتر از "حیدرآباد" دور است. در راه، جز چند منظره که در همه جای دنیا وجود دارد، چیز چشمگیری نبود. مثلاً درختان سرسبز و پرشاخ و برگ سبز، و من همیشه از این تعجب می‌کنم که درختهای میوه دار، خودرو، و خاردار همه رنگ سبز دارند، و هر رنگ سبزی در قالب خود یک زیبایی جداگانه دارد. برگ بعضی از درختان که با باران شسته شده بودند گویی لبخند می‌زدند. بعد از دو ساعت درکنار دریاچه بودیم. چون جمعه بود زیاد شلوغ بود. پس از کمی استراحت و خوردن میوه، خبری خوش به ما داده شد که: آماده باشید برای درس. همه ما با شور و علاقه جمع شدیم.

استاد "ایران زاده" بالطف و محبت و با زبان شیرین فارسی از همه ما پرسیدند که چه احساسی داریم؟ آقای دکتر یزدانی پاسخ دادند که موقع دیگر ما هیچوقت نمی‌توانستیم با این وضع که بر خاک و روی گلیم نشسته‌ایم، بنشینیم، ولی چون اینک بین ما رشتهٔ ناگسستی دوستی است، گویی درخانهٔ خودمان هستیم. این تنها احساس آقای یزدانی نبود، ما همه چنین احساسی داشتیم. آقای "هادی هزاوه ای ها" با دوربین فیلمبرداری می‌کردند. اما ما با چشم احساس فیلمبرداری می‌کنیم. بنابر این تصویرهای امروز همیشه می‌ماند و نیاز به ابزار دیگر ندارد.

پس از احوال پرسی و بازگفتن احساسات خویش، دکتر ایران زاده دربارهٔ شعر و شاعری سخن گفتند، بحث طول کشید، سخن جالب و شگفت‌انگیز شده بود، به گونه ای

۱. این دوره به همت رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در حیدرآباد با شرکت ۲۱ تن از استادان و دبیران فارسی شهرهای حیدرآباد، کراچی، سکهر، لارکانه، خیرپور، تندو جام، جام شورو، و ته، مرداد ماه امسال در حیدرآباد برگزار شد.

که احساس کردم که در کنار این دریاچه، یک دریای بی کران ادب فارسی هم است که ما همه در کنار آن چون پرنده‌گانی کوچک نشسته بودیم. چه قدر می توانستیم از آن دریای پرارزش بهره ببریم و گوهرهای درخشانش را در دامن بریزیم؟ قفس سینه ما کوچک بود و از تنگی دامان خود شرمنده بودیم. در این هنگام اعلام ناهار شد. شاید قبل از این هیچ وقت اعلام ناهار این قدر برایمان ناگوار نبود. چون نمی خواستیم که از این وادی سحرانگیز برگردیم. ولی ناهار هم لازم بود و کارمندان زحمت زیادی کشیده بودند.

بعد از صرف ناهار، سوار قایق شدیم تا امواج دریاچه را از نزدیک تماشا کنیم. در دریاچه، امواج با ما فارسی صحبت می کردند که چطورید! خوش می گذرد... من همیشه خوانده ام و شنیده ام که وقت می گذرد مثل ابر و باد، ولی بر روی دریاچه دریافتیم که همان طور که یک موج بالا می آید و می رود و جایش را موج دیگری می گیرد و هیچ وقت این امواج راه برگشت ندارند، وقت هم همان طور می گذرد و هیچگاه بر نمی گردد. قایق بسرعت سینه آب را می شکافت و پیش می رفت. تا چشم کار می کرد آب دریاچه سبز سبز بود. کناره های دریاچه بارنگ آبی آسمان نمی دانم باهم چه می گفتند. شاید می گفتند: «اگر می خواهید صاحب امروز باشید، گوهر فردا را از این امواج در آورید.» قایق در کناره پهلو گرفت و ما هم پیاده شدیم. بعد از آن برای دیدن مسجد جامع "ته تا" و سپس قدیم ترین گورستان، "مکلی" رفتیم. مسجد در زمانه اکبر پادشاه (مغول) ساخته شده بود. وقتی که داخل شدم به یاد مسجد امام خمینی در اصفهان افتادم. می گویند آن مسجد ۱۰۰ تا گلدسته دارد. ولی وقتی که می شماریم ۹۹ تا می شوند یا ۱۱۰ تا! علتش چه هست نمی دانم و کاری ندارم. ولی دعای من این بود که پروردگارا مساجد ما را حفظ بفرما! و به ما توفیق بده که آن‌ها را همیشه آباد نگهداریم!

اکنون دم در گورستان "مکلی" هستیم. می گویند مساحت این گورستان نزدیک ۴۰ کیلومتر مربع است، بعضی قبرها در یک صف بودند، بعضی زیر سقف و برخی هم در میان چهار دیواری. قبر زن و مرد از هم مشخص بود. در اتاقی بالای قبر مرد یک سنگ بلند نصب کرده بودند که نشانه کلاه بود. قبر زن صاف و قبر بچه ها کوچک بود. روی سنگ قبرها، شعرهای فارسی و آیات قرآنی کنده شده بود. شعرهای فارسی با خط زیبا، به رمز تاریخ وفات هر مرده رابه بیننده می گفتند. روی قبری این شعرکنده شده بود: «بجستم از خرد تاریخ او، گفت "میرس از من بپرس از داغ دلها»

سنگ نوشته های بسیار کهنه ای هم بودند که برخی کلماتشان خوانده نمی شد. استاد توضیح می داد: «به کاری که روی این سنگها شده "کنده کاری" می گویند و این هنر "معماری اسلامی" است.» واقعاً هنری شگفت آور بود که در زمانی نزدیک به ۳۰۰ سال پیش، بدون ابزار برقی و پیشرفته، چطور انسانها این کارهای سخت و مشکل و ریز را انجام می دادند؟ بعضی جاها آن قدر ریز ریز کنده کاری شده بود که نقشه های قالی بافی، کاشی، و دیگر هنرهای ظریف امروز را به یاد می آورد. این هنر عالی و پرازش در حسن و زیبایی خود، یک پیام دیگر هم به ما می داد: «تعجب نکنید، انسانهای سخت کوش چنین کار می کنند. کار، انسان را ماندگار می کند. انسان از دنیا می رود ولی زنده است چون کار و هنر او در هر زمان در دل مردم است. هنر و کار، انسان فانی را زندگی جاوید می دهد. در هر نکته رمز پیروزی و سربلندی در زندگی است، ولی باید چشم دل حساس داشت.»

آفتاب غروب می کرد و هنگام بازگشت بود. من با چشم دل در آن گورستان یک آرامگاه تازه دیگر را تماشا کردم و آن آرامگاه آفتاب بود که درس می داد: «اگر به دیگران سود برسانید غروب شما طلوع یک روز نو هست.» کار آفتاب همین است که هر روز می تابد و از نور خود به همه فیض می رساند و باز برای طلوعی دیگر غروب می کند. می گویند که طلوع آفتاب در کنار دریا خیلی خوش نما و قشنگ است. ای کاش ما هم در کنار دریای علم طلوع می کردیم! از گورستان "مکلی" برگشتیم و سوار خودروها شدیم. هوا تاریک شده بود و ستاره ها در آسمان گرد آمده بودند. من یک بار دیگر سایه گورستان را نگاه کردم. نوای نوحه شهر خموشان تا آخر شهر "ته تا" با ما بود و زمزمه می کرد: «ما هم مثل شما بودیم شما هم مثل ما خواهید شد.»

این سفر، یک گردش علمی بود، واقعاً علمی. ما در زندگی خود به نکته های بسیاری اصلاً توجه نمی کنیم. ولی در سفر انسان می تواند از این نکته ها استفاده کند. در پایان از کارارزشمند خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در حیدرآباد باید قدردانی کنم که با برگزاری این دوره، هم به ما فارسی امروز ایران را آموختند و هم در کنار آن دیدنی هایی از کشور عزیزم پاکستان را به ما نشان دادند.

شعر فارسی امروز شبه قاره

فضل حق

اسلام آباد - پاکستان

مثنوی طایر جان

بر پیمبر فاش راز دو جهان هست او شاهد به جمله شاهدان
از جمال او بشد خاک بشر دریم اوقات ، والای گهر
زندگی بی فیض او غم خوردن است بلکه چون برگ خزان افسردن است
بخت ما افسردگی کردن شدست در فراقش زندگی کردن شدست

روز و شب بی همفلس باشد گران

طایر جان را نفس باشد گران

خلوتم یک عالمی تخلیق کرد هر نفس نو محرمی تخلیق کرد
گه بجان خویش غم کردم بیان گه صدا کردم بنام آسمان
گه به امید تلاش چاره گر در هجوم خویشگان کردم نظر
گاه در امواج قوطاس و قلم جستمی درمان توفان الم
گه سوی قرآن دویدم تشنه لب با هزاران آرزو، باصد ادب

هر نفس نا آگهی جانم ربود

گویا لختی ز عرفانم ربود

چون باین رفتار هنگامی گذشت هر سحر در صورت شامی گذشت
ناگهان پیش آمدم در نیم شب موج انجم ریز، بر اقلیم شب
چار سو خورشید ها لرزان دوید پاره پاره دامن شب را درید
چشم چون خوابید، دل بیدار شد جان ز علم ناب بر خوردار شد
در ورای رقص خورشید و نجوم و باشد نظاره یک مرزو بوم
مرزو بومی از جهان دیگری سرزمین و آسمان دیگری
کوهساران ، سبزه زاران چارسو نغمه انگیز، آبشاران چارسو
مرغکی دیدم ، بشاخی نوحه ریز در گلویش ، محشر آهنگ تیز

گفت «ای ناآگه زندان وقت

گوش کن بشنو ز من عرفان وقت!»

من نه مرغم ، طایر روح توام	سخت نالان از زبون خوی توام
یک نظر دربین پرو بال مرا	کرده‌ای خون، صدمه و سال مرا
من به جسمت زار و حیران زیستم	مثل برگ خشک ویران زیستم
موج خاک و خون رهوارت بُدست	نوش و خواب و خور همه کارت بُدست
باز بنا این رخت ، محمل بسته‌ای!	سوی یثرب عزم منزل بسته‌ای؟
وای بر تو ، وای بر پیمان تو	تنگ ره ، جمله سرو سامان تو!

سوی اهل دل ، باین دل کی رسی؟

بنده خویشی ، به مرسل (ص) کی رسی؟»

دیده چون وا شد، در غم و اشد	طایرک خنده زد و عنقا بشد
مرا، مرا، در تازه خواب افکند و رفت	دردهان آفتاب افکند و رفت
آفتابی نی ز شرق و نی ز غرب	هر خرامش تیرگی را سینه، ضرب
آفتابی بی افق ، بی آسمان	محور گردش ورا یک آستان
آستان از مهر و مه پرتاب تر	خاک دامانش ز گل شاداب تر
قطره قطره شبم از آن آفتاب	بر دلم بارید مثل قند آب

آفتاب و شبم اندر موج او

عالمی دیگر پیامد روبرو

چشم حیران پیش و پس را باز دید	هر طرف نظاره دمساز دید
چون ورای آستان کردم نظر	در نگاهم در گه "خیرالبشر" (ص)
مثل موج آرزو رخشنده خواست	بام و در چون گوهر تابنده خواست
بر جبین سنگ کنده خوش نمو	رو برو بُد آیه لا تقنطوا
در پس آیه، حسین نقشی دگر	"رحمة للعالمین" شد آشکر
طایر جانم ، صدا باز آفرید	نرم نرمک موج آواز آفرید

گفت: «هر عاصی که این رجعت کند

رحمت عالم (ص) برو رحمت کند»



شاهد جهانگیر

پشاور - پاکستان

نازش مستانه

بیخود شدم و حیران از نازش مستانه
هشیاری و بیداری رفت از دل و جان من
در هر طرفی دیدم زیبا رخ یار خود
آزادگی ام بخشید، گردیده عجب بومن
دیدار گل رویت، شد آرزوی جانم
تقدیر شده "شاهد"، رخساره بر این درگه
خواهم که عیان بینم آن جلوه جانانه
گویا که مرا دیده آن ماه گلستانه
آن زینت هر محفل، آن صاحب هر خانه
یک رو به سوی کعبه، رویی سوی بتخانه
جان و دل من گشته بهر تو صنم خانه
یا سنگ در کعبه، یا بتگر و بتخانه

خشت میکده

این خسروی و شوکت شاهانه مبارک
این سجده مستانه به میخانه مبارک
از چشم تمنای تو امید بر آید
بلبل به فدای گل و گلهای بهاری
از جلوه گه نازش پیوسته ساقی
"سرمه" که میسر شده ات، زان می صافی
این کاخ گلستانه و کاشانه مبارک
میخانه ترا، مرشد مستانه مبارک
این جلوه گلگونه جانانه مبارک
این سوز دل و گردش پروانه مبارک
نظاره حسن رخ جانانه مبارک
"شاهد" ترا دردی پیمانه مبارک

شفیق رضوی

اسلام آباد - پاکستان

شاخ بریده

بگذر ز من که قلب جراحت رسیده ام
حیرت مکن که از رخ من تازگی برفت
خواهان شامگاه نشستم تمام روز
باور بکن که درد و سکون را دوام نیست
بسوسیده ام کنار لب تلخی حیات
از حسن، هیچ هدیه الفت نخواستم
از من مخواه سایه که شاخ بریده ام
صدها شکن ز چهره امید چیده ام
در جستجوی صبح همه شب دویده ام
من سرد و گرم رنج و مسرت چشیده ام
از ساحل مراد سفینه کشیده ام
در راه عشق باب شرافت گزیده ام

۱. از صوفیان عهد بابرین که در مسجد شاهی دهلی کشته شد.

اسلم انصاری مولتانی

ملتان - پاکستان

یاران پارسی گو^۱

پی نظاره یک جلوہ طراز آمده ایم
 باده علم که مثلش به جهان پیدا نیست
 گرچه پایین نبودیم هم از یاری آن!
 جاه و حشمت نبود مایه ارباب نظر
 تکیه امروز به رندان بزند ساقی ما
 ای خوشا حضرت "ذوعلم" بما داد صلا
 لب گشا تو که شناسای الستیم همه
 کشور ما همه مهر است بیاران قدیم

"اسلم" و "ناصر" و "مرزا" و "بشیر" و یاران

نگهی کن که چه ارباب نیاز آمده ایم

سوی لامور و بهاولپور و ملتان برویم
 گل دیدار بچیدیم ز بستان نشاط
 اوستادان بزدودند هر آنج زنگ که بود
 چه گهرها که از دولت عرفان سفتند
 ای خوشا شیوه گفتار "بصیری" و "تقی"
 میزبانان چو به طبعند صفا کیش و کریم
 ای خوشا مورد صد مهر "بلادی" بودیم
 راحت خاطر ما حضرت "نقوی" بودند
 حضرت "شبللی" نام آور دیوانه نواز
 باهم آهنگی یاران طریقت گویم:

چه عجب گربت طنز به من گفت به ناز

"اسلم انصاری"، کجایی که به ملتان برویم!



۱. سراینده این ابیات را در مراسم پایانی دومین دوره بازآموزی و دانش افزایی استادان زبان و ادبیات فارسی دانشگاههای پاکستان در اسلام آباد سروده و خوانده است.

سرسوتی سرن کیف

بمبئی - هند

رند باده پیمای

ای زمن نهان کرده چهره گل آسا را
محتسب غم صهبا نشه دگر دارد
او مرا که خاک استم تا به آسمان برداشت
واعظا چه آموزی؟ اعتبار دنیا نیست!
غم مخور دل نادان حاصل وفا این است
ناخدا تو ره گم کن، نیست منزل ساحل
یوسف، ترا دارم حسن او نه خوش آمد
زخم دل ترا ای مست حاجت نمک باشد
تو مگر نمی دانی چشم غیب بینا را
بیهده همی گیری رند باده پیمای
بارها دعا گویم گرد باد صحرا را
واگذاشت کردم هم اعتبار عقبا را
تو اگر همی یابی بار شوق رسوا را
راغبم به پیمودن جوش و قعر دریا را
چون نه تو پذیرفتی جرأت زلیخا را
از طیب چون جویی "کیف" این مداوا را

دکتر خیال امروھوی

لته - پاکستان

پنج رباعی

بیاتافکر شاعر را بسنجیم
برای ما کسی هرگز نگرید
رموز زندگانی را بسنجیم
بدست خویشان خود را بسنجیم
خوشامردی که کسرایبی ندارد
به رنج خویش می سازد به سختی
مجنون کشور آرایبی ندارد
چه شد گر گنج و دارایی ندارد
مجو بزمی که جانگامی ندارد
قلندر باش و باشاهان در آویز
حریف کار گه شوق، غم نخواهد شد
ز دستگاه شما کالعدم نخواهد شد
خرد گرایی "اقبال" کم نخواهد شد
به شاطران اروپا بگو که فکر زعم
به راه مصطفوی کامگار خواهی شد
ز خاک کرب و بلا نور چشم می یابی
به این طریق، عظیم الوقار خواهی شد

بشیر حسین ناظم

اسلام آباد - پاکستان

عید من یاران من باشد لقای دوستان

شادمانم ، در دلم رقصد هوای دوستان
 جلوه گر مانند گل‌های طرب در باغ دل
 مریکی از دوستان چون می زید شادان، خوشم
 مطربا خوش صوت ساز زندگانی را نواز
 نیست جز خرسندی و خوش کامی ما روز عید
 خوش خرامد در چمن سرو نشاطم در بهار
 دم زتد باد صبا چون "پورمریم" در چمن
 من صفا کیشم ، عنایت مشریم ، دینم دعاست
 زنده می دارد مرا "ناظم" دعای دوستان

ذوالفقار علی خان

لاهور

شوق نگه

کمال عقل عیاری کمال عقل بیچاری
 زمین آرزو کمتر ز کار کشت و زرخیزی
 خمیده گردن گردون حضور بنده شاکر
 ترا بودی فقط دلق اویسی در جهان بینی
 دلیل ترک گویایی ورود خاطر دل را!
 سحر خیزی بیاموزم زمرغان سحر خیزش
 سواد شهر خوبان جلوه صد کاروان دارد
 "بقا" شوق نگه دارد ، غلط گفته غلط گفته

تویی زیبای او لاریب به بیداری و هشیاری

دلی بیگانه و آزاد از سود و زیان دارم
 بیزار محبت من عجب این حادثه دارم
 اشارت ها، بشارت ها، زیارت ها عطای او
 نمی دانم که جلوه های صحرا از کجا بودند
 کلاه کجکلاه دارم، شکوه خسروان دارم
 رقیبی کم ظرف دارم، ندیمی بدگمان دارم
 اگرچه صد هزاران پرده با او در میان دارم
 همین دانم پسند خاطرتم در کاروان دارم

"بقا" مغ بچه‌ای گفتا عجب نیکو سخن سفتی

بدو گفتم که این لطف سخن را از خدا دارم



گزارش و پژوهش

Handwritten text in a script, possibly Urdu or Persian, including the words "کتاب" (Kitab) and "مکتبہ" (Maktaba).

مجلس اقبال

بیا به مجلس اقبال و یک دو ساغرکش
اگر چه سرتراشد، قلندری داند
"علامه اقبال"

"مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان" برای آشنایی بیش از پیش
استادان و دانشجویان زبان و ادبیات فارسی و نیز سخنوران و شاعران پاکستانی
با غنای آثاری که "علامه اقبال" به فارسی آفریده است شایسته دید این مخاطبان
را در قالب مجلس و محفلی ویژه گردآورد.

خجسته زاد روز پیامبر رحمت و هدایت، خاتم الانبیاء، حضرت
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و "هفته وحدت" مناسبتی زیبا و رسا برای
آفرینش این مجلس بود. پس با دعوت از دانشوران و ادیبان "افتتاحیه مجلس
اقبال" یا "مجلس یکم" برگزار شد تا آغازی باشد برای برپایی پیایی "مجالس
اقبال" و از این رهگذر، اهداف زیر نیز دنبال شود:

- برداشتن گامی در گسترش زبان و ادبیات فارسی

- بررسی و کنکاش در آثار فارسی اقبال و طرح و تبیین اندیشه جامعه سازی

- نهادن دستاوردهای این تلاش و کنکاش در اختیار جامعه

مراسم "افتتاحیه مجلس اقبال" عصر روز پنجشنبه ۱۸ مرداد ۱۳۷۵ خ.
(8 August, 1996) در "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان" برگزار شد. در این مراسم
که شماری از استادان و دانشجویان زبان و ادبیات فارسی و شاعران فارسی سرای
اسلام آباد و راولپندی حضور داشتند، آقایان "علی ذوعلم" رایزن و نماینده فرهنگی
جمهوری اسلامی ایران در پاکستان و سرپرست مرکز تحقیقات فارسی، "دکتر رحیم
بخش شاهین" رئیس بخش اقبال شناسی دانشگاه آزاد علامه اقبال - اسلام آباد، "دکتر
سید محمد اکرم شاه (اکرام)" رئیس بخش اقبال شناسی دانشگاه پنجاب - لاهور و "دکتر
محمد مهدی توسلی" معاون مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، پیرامون دو
موضوع "عشق به پیامبر" و "وحدت مسلمانان" در آثار فارسی علامه اقبال، سخنرانی
کردند و میانه سخنرانی ها هم شاعران سروده های فارسی و اردوی خود را در مدح پیامبر
بزرگوار اسلام و تجلیل از نقش اقبال در بیداری مسلمانان خواندند.

گزیده سخنرانی آقای ذوعلم:

ایشان پس از خوشامدگویی به مهمانان ادیب و دانشور، تأسیس "مجلس اقبال" در روزهای خجسته میلاد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را بقال نیک گرفت. آنگاه به تفسیر و تبیین ایاتی از اسرار و رموز علامه اقبال پرداخت:

اگر با دیده تأمل در آثار "اقبال" نگرسته شود درمی یابیم که وی هم همچون "حافظ" و "مولوی" کاری جز تفسیر قرآن نکرده است. پس می توان گفت "مجلس اقبال"، "مجلس قرآن" و تفسیر اشعار اقبال هم تفسیری از قرآن است. راهی که او به عنوان یکی از بزرگترین مصلحان پیش پای جوامع اسلامی نهاده از پربرترین ذخیره های فرهنگی ما بشمار می رود که باید آن را شناخت، پیمود و به نسل های آینده هم شناساند.

۱. کلیات اقبال - فارسی، ص ۱۱۳ - ۱۱۵

از رسالت مصرع موزون شدیم
از رسالت دین ما آیین ما
جزو ما از جزو مالاینفک است
اهل عالم را پیام رحمتیم
مثل موج از هم نمی ریزیم ما
نعره زن مانند شیران در اجم
بنگری با دیده صدیق اگر
از خدا محبوب تر گردد نمی (ص)
حکمتش حبل الوریث ملت است
چون گل از باد خزان افسردن است
این سحر از آفتابش تافته است
از شعاع مهر او ناپنده است
هم نفس، هم مدعا گشتیم ما
پخته چون وحدت شود ملت شود
وحدت مسلم ز دین فطرت است
در ره حق مشعلی افروختیم
ما که یک جاتیم از احسان اوست
هستی ما با ابد همدم شود
بر رسول (ص) ما رسالت ختم کرد
او رسل را ختم و ما اقوام را
داد ما را آخرین جامی که داشت
برده ناموس دین مصطفی (ص) است
حفظ سر وحدت ملت از او
تا ابد اسلام را شیرازه بست
نعره "لا قوم بعدی" می زند

حرف بی صوت اندرین عالم بدیم
از رسالت در جهان تکوین ما
از رسالت صد هزار ما یک است
... ما ز حکم نسبت او ملتیم
از میان بحر او خیزیم ما
امتش در حرز دیوار حرم
معنی حرقم کنی تحقیق اگر
قوت قلب و جگر کرده نمی (ص)
قلب مؤمن را کتابش قوت است
دامنش از دست دادن مردن است
زندگی قوم از دم او یافته است
فرد، از حق، ملت از وی زنده است
از رسالت همنا گشتیم ما
کثرت هم مدعا وحدت شود
زنده هر کثرت ز بند وحدت است
دین فطرت از نبی (ص) آموختیم
این گهراز بحر بی پایان اوست
تا نه این وحدت ز دست ما رود
پس خدا بر ما شریعت ختم کرده
رونق از ما محفل ایام را
خدمت ساقیگری با ما گذاشت
"لانی بعدی" ز احسان خداست
قوم را سرمایه قوت از او
حق تعالی نقش هر دعوی شکست
دل ز غیر الله مسلمان بر کنند

علامه اقبال در رموز ییخودی بسیار ژرف و حکیمانه به بیان دو رکن از "ارکان اساسی ملیت اسلامیة" یعنی "توحید" و "رسالت" پرداخته است. در ابیاتی که خوانده شد از رکن دوم سخن رفته و یکی از نکته های زیبای نهفته در آنها، تأکید بر انسجام امت اسلامی است. اگرچه نامگذاری روزهای میلاد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به نام "هفته وحدت" پس از درگذشت علامه اقبال و در این سالهای اخیر با ابتکار و فرمان مصلح کبیر، حضرت امام خمینی قدس الله عنه از یک انجام گرفته، اما با خواندن این اشعار می توانیم بگوییم که نخستین بار، او وجود گرامی پیامبر اکرم و زاد روز آن حضرت را بهترین مناسبت برای وحدت مسلمانان دانسته است.

در موضوع وحدت، می توان به دو گونه یکپارچگی و وحدت اشاره کرد که با هم تفاوت بسیار دارند:

در گونه ای از وحدت، جامعه ای مانند احزاب، گروه ها و انجمن ها بدون پشتوانه ای متعالی بایکدیگر متحد می شوند. در این مجامع افراد حزب یا انجمن در رابطه باهم، باهم متحد شده اند و در حقیقت دانه های هم عرضی هستند که پهلوی هم قرار گرفته اند. این وحدت مادام که سلیقه ها، افکار و برداشت های افراد باهم، همنوا و هم جهت باشد باقی است و همینکه سلیقه و فکری با دیگر سلیقه ها و افکار ناسازگاری پیدا کنند، می شکنند و از میان می رود. در این گونه وحدت بسیار دیده می شود که فلان فرد، روزی با آن انجمن است و روزی دیگر با حزب و انجمن دیگر. چون پیمانان و معیار این وحدت، افکار و اندیشه ها و سرانجام هوا و هوس افراد است، وحدتی شکننده و زودگذر می باشد.

نوع دیگر وحدت، از پشتوانه ای معنوی و متعالی برخوردار است. از دیدگاه اقبال وحدت امت اسلام از این نوع است. چون تک تک مسلمانان با پیامبر خود نه تنها به عنوان پیامبر که به عنوان مصلح، ولی، مقتدا، پیشوا و هادی متحد شده اند. وی رابطه میان مسلمانان را رابطه ای عرضی نمی داند بلکه رابطه هر کدام از آنها را با پیامبر رابطه ای عرضی و پیامبر را پیوند دهنده همه مسلمانان تلقی می کند.

پس وحدت مسلمانان با یکدیگر، برآیند وحدت تک تک آنان با وجود گرامی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است. این وحدت، وحدتی حقیقی، استوار و بدور از شائبه‌های هوا و هوس و سلیقه‌ها و اندیشه‌های کوتاه بشری است. در چنین وحدتی تفاوت سلیقه‌ها و برداشت‌های فقهی و مذهبی عامل پراکندگی و تفرقه نیست، چون پشتوانه آن پیوند استواری است که مسلمانان با پیامبر اکرم برقرار کرده‌اند.

اگر انسان‌هایی هم مدعا باشند کثرتشان مبدل به وحدت می‌شود و مسلمانان هم که مدعایشان توحیدی است و به کنه "لا اله الا الله، محمد رسول الله" باور دارند، چنینند. ملت اسلام در حقیقت مردمانی هستند که اولاً در مدعا مشترکند، یعنی ادعا و باور توحیدی و اسلامی دارند، ثانیاً در کوران حوادث و سختی‌ها و مبارزه با شرک و استکبار پخته می‌شوند و خامی را پشت سر می‌نهند:

کثرت هم مدعا وحدت شود پخته چون وحدت شود ملت شود

این گهر از بحر بی پایان اوست ماکه یک جانیم از احسان اوست

اگر ما یک جان هستیم از احسان پیامبر است که در رأس محسنین می‌باشد و نخستین مخاطب خدای تعالی در آیه "وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ" وجودگرمی اوست که به نوع انسان مادی احسان کرده و در عالم هستی هدایتش را بر عهده گرفته و از مقام معنوی و عروج ملکوتی خود سیر نزولی پیموده و سفر "من الحق الى الخلق" کرده تا در خُلق انسانها را به حق ببرد و سپس به سفر چهارم یعنی "سفر من الخلق مع الخلق الى الحق" پردازد. پس باید گفت اسلام که گوهری است در دست ما، تنها یکی از گوهرهای دریای بی پایان وجود پیامبر گرمی است.

گزیده مقاله دکتر رحیم بخش شاهین

مهمترین بعد از ابعاد وجودی علامه اقبال که خود همیشه به آن افتخار می‌کرد عشق به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است. همه دنیا از عشق و دلبستگی شدید اقبال به پیامبر آگاهند. او نعمات بسیاری را با همین عشق سروده و در نشرش نیز این روح عاشق جاری است.

۱. قرآن کریم، عنکبوت - ۶۹: و خدا با نیکوکاران است.

نخستین سرودهٔ اقبال، به فارسی و در نعت پیامبر اسلام است که در سال ۱۹۰۲ در "بیانیهٔ دانشکدهٔ اسلامیة لاهور خطاب به مسلمانان پنجاب" آمده است:

ای که بعد از تو نبوت شد به هر مفهوم شرک بزم را روشن ز نور شمع عرفان کرده ای
 اقبال باور دارد که پس از ختم نبوت، کسی را با خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم در این منصب شریک کردن برابر با شرک در توحید است. او عشق به پیامبر را میزان و ترازوی سنجش ایمان می داند آنگونه که بدون این عشق، خدا باوری معنا و عبادت ارزش ندارد. شوق ترا اگر نه هو میری نماز کا امام میرا پیام بھی حجاب، میرا سجود بھی حجاب^۱
 عشق به پیامبر از نوع عشق مجازی مانند عشق یک عاشق زار به معشوق نیست، بلکه نیرویی پرکار و بیدار و سراسر جنبش و نهضت است، حرکتی است که به تسخیر زمین و زمان و افلاک می انجامد. اقبال می سراید:

عشق کی اک جست نہ طے کر دیا قصہ تمام اس زمین و آسمان کو۔ کران سمجھاتا ہمین^۲
 یعنی عشق نیروی برهم زندهٔ کاینات و گشایندهٔ بندهای زمان و مکان است. این نیرو نه از دیوانگی و جنون، که منتج از عشق به پیامبر و تعالیم او است و بس. باید گفت که این عشق یک کیفیت شعوری و محمدی صلی الله علیه و آله و سلم است که تعظیم و احترام به پیامبر و دنباله روی از او را به دنبال دارد.

همه می دانیم که دیدار پیامبر در خواب و رؤیا شرف و عزت و سعادت عظیمی به شمار می آید، اما اقبال از این نکته نتیجه ای دیگر می گیرد:

معنی دیدار آن آخر زمان حکم او بر خویشتن کردن روان
 در جهان زی چون رسول (ص) انس و جان تا چو او باشی قبول انس و جان
 باز خود را بین همین دیدار اوست سنت او سوری از اسرار اوست^۳
 بهترین راهی که پس از دیدار پیامبر باید پیمود خود را پیرو فرمان ها و اوامر و نواهی او در آوردن است. در جهان همانند او زندگی کن تا همانند او محبوب جن و انس شوی.

۱. بال جبریل، ص ۱۱۷ (کلیات اقبال - اردو، ص ۴۴۱)

۲. همان، ص ۳۱ (کلیات اقبال - اردو، ص ۳۵۵)

۳. جاوید نامه، ص ۱۳۰ (کلیات اقبال - فارسی، ص ۶۰۲)

نکته گیرا و جالب دیگری که اقبال درباره پیامبر عرضه می کند معنای
 "رحمة للعالمین" بودن آن حضرت است:

ذات گرامی پیامبر برای گذشتگان، زندگان و آیندگان و آنچه در همه جهان است
 از جاندار و بی جان، رحمت است. هدف آفرینش، رسیدن آدمی و هر موجود به کمال
 غایی خویش است و چون پیامبر انسانی کمال یافته و نمونه برای هدایت و راهبری
 انسان به سوی آن کمال غایی است، و وجودش درس اوج و عروج به آدمی می دهد،
 "رحمة للعالمین" است. با توجه به این معنی، اقبال نتیجه می گیرد که پیامبر حلقه وصل و
 پیوند جهان پیش و پس از خویش است. با بعثت آن حضرت، بساط کهنه جهان در
 نوردیده شده و جهان تازه آغاز گشت. راهبر این جهان تازه، پیامبر است که به برکت
 وجود شریف وی، علم و تعلیم آغاز و درها و راههای دانش باز و رازهای سر بسته زمین و
 آسمان گشوده شد، و مسلمانان پیشرفت همه بشر را در دانش و ینش رقم زدند.

گزیده مقاله دکتر سید محمد اکرم شاه (اکرام)

اقبال برای احیای فکر دینی در مسلمانان، نظریه ای را به عنوان "خودی" بیان
 کرد که البته با تعبیرات گوناگونی در گفتار برخی از صوفیه مانند "مولوی" تا اندازه ای
 بیان شده است. چنان که اقبال به اشاره می گوید:

شنیدم هر چه از پاکان امت
 ترا با شوخی رندانه گفتم
 چیزی که در ارائه نظریه خودی اقبال بسیار مؤثر واقع شد، شیوه بیان هیجان آور
 وی و عشق او به هدف است. هدف اقبال احیای تفکر و روحیه دینی در مسلمانان و
 استقلال سیاسی آنها در جهان بود. او برای رسیدن به این مرام عالی به نیروی عشق
 متوسل شد و گفت:

سپاه تازه برانگیزم از ولایت عشق
 که در حرم خطری از بغاوت خرد است
 زمانه هیچ نداند حقیقت او را
 جنون قیاست که موزون بقامت خرد است
 به آن مقام رسیدم چو در برش کردم
 طواف بام و در من سعادت خرد است

۱. پس چه باید کرد ای اقوام شرق، ص ۴ (کلیات اقبال - فارسی، ص ۶۸۰)

مهم ترین سرچشمه فکر اقبال ، قرآن مجید است. او در نتیجه مطالعات دقیق به این نتیجه رسید که دین و ایمان هر چه هست ، همان عشق به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است که به صورت ایمان در دل هر مسلمان وجود دارد و برای ایجاد تحرک در جامعه خواهد بود، باید آتش این عشق را دامن زد و شعله ور ساخت تا خرمن الحاد شرق و غرب را بسوزاند. از این رو اگر سخنان اقبال را بررسی کنیم، می بینیم که تمام توجه او در راه احیای دین به همین نکته حساس بوده و او در ایجاد تأثیر فوق العاده در شعر خود از همین طریق توفیق یافت.

در قرآن بارها بر پیروی از حضرت پیغمبر تاکید شده است: مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ ○ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ○^۱

اقبال از اینگونه آیات همان نتیجه پیش گفته را می گیرد یعنی دین ، حضرت پیامبر است و بس:

به مصطفی (ص) برسان خویش را که دین همه اوست

اگر به او نرسیدی تمام بولهی است^۲

و می افزاید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ، بزرگ ترین انقلاب را در جهان برپا ساخت که در نتیجه آن ، بندهای بندگی و بردگی را که پادشاهان و کاهنان و موبدان و برهمنان و امیران و وزیران بر گردن بشر انداخته بودند از هم گسیخته شد و انسان محکوم و مظلوم از دست شر آنها رهایی یافت:

بود انسان در جهان انسان پرست	ناکس و نابود مند و زیر دست
سطوت کسری و قیصر رهزنی	بندها در دست و پای و گردنش
کاهن و پاپا و سلطان و امیر	بهر یک نخچیر صد نخچیر گیر

۱. قرآن کریم ، نساء - ۸۰: هر که از پیامبر اطاعت کند ، از خدا اطاعت کرده است.
۲. قرآن کریم ، آل عمران - ۱۶۴: خدا بر مؤمنان انعام فرمود آنگاه که از خودشان به میان خودشان پیامبری مبعوث کرد. تا آیاتش را بر آنها بخواند و پاکشان سازد و کتاب و حکمتشان بیاموزد ، هر چند از آن پیش در گمراهی آشکاری بودند.

۳. ارمغان حجاز، ص ۶۲ (کلیات اقبال - اردو، ص ۷۵۴)

صاحب اورنگ و هم پیر کنشت
در کلیسا اسقف رضوان فروش
برهمن گل از خیابانش ببرد
از غلامی نطرت او دون شده
تا امینی حق به حقداران سپرد
... تازه جان اندر تن آدم دمید
زادن او مرگ دنیای کهن
حریت زاده از ضمیر پاک او
عصر نو کاین صد چراغ آورده است
باج بر کشت خراب او نوشت
بهر این صید زیون دامی به دوش
خرمنش مغ زاده با آتش سپرد
نغمه ها اندر نی او خون شده
بندگان را مسند خاقان سپرد
بنده را باز از خداوندان خرید
مرگ آتشیخانه و دیر و شمن
این می نوشین چکید از تاک او
چشم در آغوش او وا کرده است^۱

اقبال، وجود حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم را بزرگ ترین دلیل صداقت و حقانیت دین اسلام می داند. زیرا موجودیت خدا و حقانیت کتاب خدا و حقیقت همه معجزات را می شود انکار کرد، اما اخلاق و رفتار ستوده حضرت پیغمبر را هرگز، چون او در میان مردم با کمال صداقت و دیانت و امانت زندگی کرد. آنگونه که حتی کفار هم او را صادق و امین می گفتند. وقتی که حضرت پیغمبر بعثت خود را اعلام فرمود کفار گفتند: «بر ادعای رسالت خود دلیلی بیار.» یعنی معجزه ای نشان بده، چنان که انبیا پیشین نشان می دادند. حضرت پیغمبر گفت: «من در میان شما زندگی کردم.» پس مکارم اخلاق آن حضرت، بزرگ ترین معجزه است که به هیچ وجه نمی شود آن را انکار کرد. اقبال در این باره می سرايد:

می توانی منکر یزدان شدن
منکر از شأن نبی نتوان شدن^۱
او در خطبه پنجم خود می گوید: «پیغمبر علیه السلام واسطه ای میان دنیای قدیم و دنیای جدید است. از لحاظ وحی به دنیای قدیم تعلق دارد، اما از لحاظ معنی آن، متعلق به دنیای جدید است. این به برکت وجود مسعود اوست که زندگی بشری به سرچشمه های علم و حکمتی دست یافت که در آینده به آنها نیاز داشت. چون با ظهور پیامبر خاتم،

۱- اسرار و رموز، صص ۹۹ و ۱۰۰ (کلیات اقبال - فارسی، صص ۱۱۵ و ۱۱۶)

۲- جاوید نامه، ص ۷۰ (کلیات اقبال - فارسی، ص ۵۴۲)

نبوت به تمام و کمال رسید و برای همیشه خاتمه یافت.»^۱

پس خدا بر ما شریعت ختم کرد بر رسول (ص) ما رسالت ختم کرد
رونق از ما محفل ایام را او رسل را ختم و ما اقوام را
... لا نبی بعدی ز احسان خداست پرده ناموس دین مصطفی است^۲

در عصر اقبال دو تن دعوی نبوت کردند و دو مسلک "بهایبی" در ایران و
"قادیانی" در شبه قاره را پدید آوردند. وی با باوری که گفته شد هر دو را مردود می خواند:
آن که بود الله او را ساز و برگ فتنه او حب مال و ترس مرگ
... صحبتش با عصر حاضر در گرفت حرف دین را از دو "پیغمبر" گرفت
آن ز ایران بود و این هندی نژاد آن ز حج بیگانه و این از جهاد
... از خودی مرد مسلمان در گذشت ای خضر دستی که آب از سر گذشت^۳
او نجات جهان بشری را تنها در پیروی از پیغمبر اسلام می داند و عقیده دارد که

اگر کسی از راه نبی انحراف جوید مسلمان نیست:

گشودم پرده را از روی تقدیر مشو نومید و راه مصطفی (ص) گیر
اگر باور نداری آنچه گفتم ز دین بگریز و مرگ کافری میر^۴
چون پیامبر دین اسلام را به عنوان کامل ترین اداره کننده زندگی اجتماعی و
روحانی در جهان و تنها راهی که می تواند حقوق بشر را به بهترین شیوه برآورده سازد و
جامعه را به کمال شرف و بزرگواری برساند معرفی کرد، نظام اداری اسلام عملاً بر پایه
آزادی، آزادگی، برادری، برابری و عدل نهاده شده است. در نتیجه پیروی از تعلیمات
حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) عرب های بی سواد که هیچگونه تمدن و حیثیت فردی و هویت
ملی نداشتند، در اندک زمانی بنیانگذار بزرگ ترین تمدن در جهان شدند. اقبال در آغاز
اسرار خودی درباره اخلاق ستوده پیغمبر می سراید:

در دل مسلم مقام مصطفی (ص) است آبروی ما ز نام مصطفی (ص) است

۱. تشکیل جدید الهیات اسلامی، ص ۱۹۳

۲. اسرار و رموز، ص ۹۸ (کلیات اقبال - فارسی، ص ۱۱۴)

۳. جاوید نامه، صص ۱۹۵ و ۱۹۶ (کلیات اقبال - فارسی، صص ۶۶۷ و ۶۶۸)

۴. ارمغان حجاز، ص ۶۰ (کلیات اقبال - فارسی، ص ۸۱۲)

... بوریما ممنون خواب راحتش
در شبستان حرا خلوت گزید
مانند شبها چشم او محروم نوم
... در جهان آیین نو آغاز کرد
از کلید دین در دنیا گشاد
در نگاه او یکی بالا و پست
... شور عشقش در نی خاموش من
من چه گویم در تولایش که چیست
... خاک یثرب از دو عالم خوشتر است
تاج کسری زیر پای امتش
قوم و آیین و حکومت آفرید
تا به تخت خسروی خوابید قوم
مسند اقوام پیشین در نورد
همچو او بطن ام گیتی نژاد
با غلام خویش بریک خوان نشست
می تپد صد نغمه در آغوش من
خشک چوبی در فراق او گریست
ای خنک شهری که آنجا دلبر است^۱

خدا جایگاه و اهمیت عشق و محبت به پیامبر بزرگوارش را به مسلمانان نشان داده و شرط درستی خدادوستی آنان را پیروی بی چون و چرا از آن وجود گرامی قرار داده است: "قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ" ^۲ به تعبیر اقبال:

عاشقان او ز خوبان خوب تر
خوشتر و زیباتر و محبوب تر
... خاک نجد از فیض او چالاک شد
آمد اندر وجد و بر افلاک شد^۳

معنای عشق به پیغمبر چیست؟ مسجدی بنا کردن و یا جلسه‌ای به مناسبت میلادالنبی تشکیل دادن عشق نیست. عشق، فداکاری برای نگهداری دین اسلام و جان نثاری در راه خداست، راه "بدر" و "احد" و "خیبر" و "خندق" است، راه "کربلا" است. جهاد و مبارزه با "ابولهب" ها و "ابو جهل" ها و "یزید" ها است. عشق، جهاد با هر دشمن دین پیغمبر است که می خواهد آن چراغ هدایت را خاموش سازد و انسان ها را به ظلمت ظلالت ببرد. کسی که به پیغمبر عشق می ورزد باید راه پیغمبر را پیش بگیرد. اگر چنین نکند رنگ و بوی پیغمبر را نخواهد پذیرفت و کارش همه دروغ و مکر خواهد بود.

۱. اسرار و رموز، صص ۲۲ - ۲۵ (کلیات اقبال - فارسی، صص ۳۸ - ۴۱)
۲. قرآن کریم، آل عمران - ۳۱: بگو: اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا او نیز شما را دوست بدارد.

۳. اسرار و رموز، صص ۲۲ (کلیات اقبال - فارسی، صص ۳۸)

تائیداری از محمد (ص) رنگ و بو از درود خود میالا نام او^۱
همانگونه که در قرآن آمده است: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ۝^۲
اصل دین اسلام پیروی از سیرت پیامبر می باشد. کسی که به پیغمبر عشق می ورزد، جان
و مال خود را در راه او می بازد. اقبال عقیده دارد که پیامبر از خدا هم محبوب تر است ،
زیرا دین و ایمان و هرچه داریم از او داریم:

قوت قلب و جگر گردد نبی (ص) از خدا محبوب تر گردد نبی (ص)^۳
از حضرت عایشه رضی الله عنها پرسیدند: « اخلاق حضرت پیغمبر چگونه بود؟ » فرمود:
« اخلاق پیغمبر قرآن است. »

اسلام شناس مسیحی ، پرفسور " آن ماری شمیل " در شهر جبریل می نویسد:
« قرآن ، پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را انسانی بشیر و نذیر معرفی کرده است که به او وحی
می شود. در نتیجه مسلمانان می توانند از پیغمبر اسلام به عنوان اسوه و نمونه پیروی کنند.
در صورتی که مسیحیان ، حضرت عیسی (علیه السلام) را پسر خدا قرار دادند و حیثیت بشری
او را از بین بردند. از این رو، او قابل تقلید نماند. »

اقبال وحدت و یگانگی مسلمانان را نیز، نتیجه عشق آنها به پیامبر می داند:

دل به محبوب حجازی بسته ایم زین جهت بایکدگر پیوسته ایم^۴
... عشق او سرمایه جمعیت است همچو خون اندر عروق ملت است
و امام حسین (علیه السلام) را نمونه بارز عشق به پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه می شناسد و از خود او
صرفاً به کلمه عشق تعبیر می کند. منظومه ای مفصل در رموز بیخودی نوشته تا مسلمانان
معنی و مفهوم حقیقی عشق را از حضرت امام حسین (علیه السلام) فرا گیرند:

آن شنیدستی که هنگام نبرد عشق با عقل هوس پرور چه کرد
آن امام عاشقان پرور بتول (ص) سرو آزادی ز بتیان رسول (ص)

۱. پس چه باید کرد، ص ۳۲ (کلیات اقبال - فارسی ، ص ۷۰۸)

۲. قرآن کریم ، احزاب - ۲۱: برای شما شخص رسول الله مقتدای پسندیده ای است.

۳. اسرار و رموز، ص ۹۷ (کلیات اقبال - فارسی ، ص ۱۱۳)

۴. همان ، ص ۱۵۳ (کلیات اقبال - فارسی ، ص ۱۶۹)

... سرخ رو عشق غیور از خون او شوخی این مصرع از مضمون او اقبال با استعارات و تعییرات متعدد معنی عشق به پیغمبر را برای مسلمانان بیان کرد. حقیقت آن است که تمام کلام او مشحون از همین مضمون است. آخرین کتاب اقبال - ارمغان حجاز - که پس از درگذشتش به چاپ رسید، از این مطالب پُر است:

به این پیروی ره یثرب گرفتم نوا خوان از سرور عاشقانه
چو آن مرغی که در صحرا سرشام گشاید پر به فکر آشیانه^۱
او همچنین خطاب به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم می گوید:

تو فرمودی ره بطحا گرفتیم

وگرنه جز تو ما را منزلی نیست

اقبال که او را "حکیم امت"، "ستاره مشرق" و "شاعر قرآن" می نامند از آغاز تا انجام، غرق در قلزم عشق پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است و همان را حقیقت دین و ایمان و زندگی و قرآن و اسلام می داند. در نامه ای از وی به چنین جمله ای بر می خوریم: «به عقیده من حضرت پیغمبر زنده است.»^۲ زندگی اقبال نشان می دهد که او همیشه از عشق به رسول الله سرشار بود و آن را مایه دین و ایمان خود می شمرد. هرگاه شعری می خواند که در آن نام مبارک حضرت پیغمبر بود اشک از چشمانش سرا زبر می شد. مسلماً تأثیر فوق العاده شعر او از همین عشق است که اگرچه آن را در سراسر زندگی با تعییرات گوناگون تعریف کرد، اما باز اظهار عجز کرده و می گوید:

زبان اگرچه دلیر است و مدعا شیرین

سخن ز عشق چه گویم جز این که نتوان گفت

همان طور که "حافظ" هر چه کرد از دولت قرآن کرد، "اقبال" هم هر چه کرد از دولت عشق به پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم کرد.

۱. اسرار و رموز، ص ۱۰۵ (کلیات اقبال - فارسی، ص ۱۲۱)

۲. ارمغان حجاز، ص ۳۲ (کلیات اقبال - فارسی، ص ۷۸۴)

۳. اقبال نامه، ج ۲، ص ۳۱۷



گزیده سخنرانی دکتر محمد مهدی توسلی

الا یا ایها الساقی ادرکأساً و ناولها که عشق آسان نمود اول، ولی افتاد مشکلها^۱ سخن گفتن از اقبال آنهم در این فرصت کوتاه بسیار مشکل است. درباره اندیشه و آثار این شاعر، عارف، حکیم، ادیب، حقوقدان، سیاستمدار، شرق شناس و ایران شناس، باید اقبال شناسان سخن گویند. بسیار تفحص کردم که درباره این انسان بزرگ و اندیشمند چه بگویم؟ دیدم بیان ژرف و حکیمانه "حضرت آیه الله العظمی خامنه ای" رهبر فرزانه جمهوری اسلامی ایران درباره اقبال، برآستی بهترین تعریف و رساترین توصیف از او است. بنابراین در اینجا به مصداق "سخن کز دل بر آید می نشیند لا جرم بر دل"، تنها به سیردر بخشی از سخنرانی ایشان بسنده می شود:^۲

«باید صادقانه عرض کنم، امروز که این جلسه و این تجلیل را از اقبال عزیز در کشورمان مشاهده می کنم، یکی از پرهیجان ترین و خاطره انگیزترین روزهای زندگی

۱. دیوان حافظ، نخستین بیت

۲. اقبال ستاره بلند شرق، صص ۱ - ۲۵

من است. آن شرار درخشنده ای که در تاریکی روزهای سیاه اختناق، یاد و شعر و نصیحت و درسش، نومییدی را از دل می زدود و آینده ای روشن را در برابر چشمان ما ترسیم می کرد، امروز مشعل فروزنده ای است که خوشبختانه نظر ملت ما را بخود جلب می کند.

... این شاعر بزرگ فارسی گوی که بیشترین شعرش را نه به زبان مادری که به فارسی گفته است، هرگز در فضای محبوب و مطلوب خود ایران قرار نگرفت، و نه فقط به ایران نیامد بلکه همان سیاست هایی که اقبال عمری با آنها مبارزه می کرد، نگذاشتند ایده اقبال و راه اقبال و درس اقبال، به گوش مردم ایران که برای شنیدن آماده ترین بودند، برسد... اقبال متعلق به ما و متعلق به این ملت و این کشور [ایران] است... امروز "جمهوری اسلامی" یعنی آرمان اقبال در کشور ما تحقق پیدا کرده است. اقبال از بی هویتی شخصیت انسانی و اسلامی مردم رنج می برد و ذلت روحی و نومییدی جوامع اسلامی را به چشم بزرگترین خطر می نگریست و لذا با همه توان وسیع خود به ریشه کن کردن این علف هرزه درخون و ذات انسان بخصوص مسلمان شرقی، همت گماشته بود. ... اقبال از شخصیت های برجسته تاریخ اسلام است و چندان عمیق و متعالی که نمی توان تنها بر یکی از خصوصیت های او و ابعاد زندگی اش تکیه کرد و او را در آن بعد و به آن خصوصیت ستود.

مهمترین چیزی که اقبال بر آن پای فشرده استحکام عشق و محبت و اتحاد در میان انسانها بود. او این جایگاه رفیع را در عشق ورزیدن به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در میان امت اسلامی می جوید: « اینجاست که انسان احساس می کند این مرد بیدار هوشیار، برای وحدت جهان اسلام و برای انگیزش دنیای اسلام چقدر خوب درک می کرده است:

نقطه نوری که نام او خودی است	زیر خاک ما شرار زندگی است
از محبت می شود پاینده تر	زنده تر، سوزنده تر، تابنده تر
از محبت، اشتعال جوهرش	ارتقای ممکنات مضمزش
فطرت او آتش اندوزد ز عشق	عالم افروزی ییاموزد ز عشق
در جهان، هم صلح و هم پیکار عشق	آب حیوان، تیغ جوهر دار عشق
عاشقی آموز و محبوبی طلب	چشم نوحی قلب ایوبی طلب
کیمیا پیدا کن از ممت گلی	بوسه زن بر آستان کاملی

بعد می گوید آن معشوق و محبوبی که مؤمن و مسلمان باید به او علاقمند باشد و عاشق او

باشد، چه کسی است:

هست معشوقی نهان اندر دلت چشم اگر داری بیا بنماییت
عاشقان او ز خوبان خوبتر خوشتر و زیباتر و محبوبتر
دل ز عشق او توانا می شود خاک همدوش ثریا می شود
خاک نجد از فیض او چالاک شد آمد اندر وجد و بر افلاک شد
در دل مسلم مقام مصطفی (ص) است آبروی ما ز نام مصطفی (ص) است
... واقعاً اقبال روی خوب نقطه ای انگشت گذاشته است: دنیای اسلام در واقع چه
کسی را محبوب تر و عمومی تر از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می تواند پیدا کند و این کانون
می بخشد به تمام محبت‌های دنیای اسلام.»

در پایان شایسته است که وصف اقبال را از زبان اقبال بشنویم:

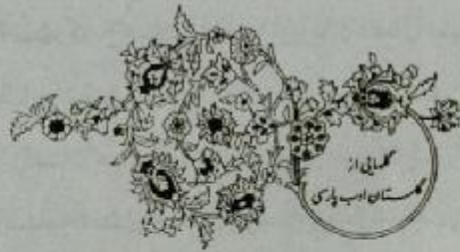
صورت نپرستم من، بتخانه شکستم من آن سیل سبک سیرم، هر بند گستم من
در بود و نبود من، اندیشه گمان ها داشت از عشق هویدا شد این نکته که هستم من
در دیر نیاز من، در کعبه نماز من ز نثار بدوشم من، تسبیح بدستم من
سرمایه درد تو غارت نتوان کردن اشکی که ز دل خیزد در دیده شکستم من
فرزانه به گفتارم، دیوانه به کردارم از باده شوق تو، هشیارم و مستم من^۱
سرافراز احمد لاهوری

کتابنامه

۱. قرآن کریم؛ ترجمه عبدالمحمد آیتی؛ ج ۱، تهران: سروش، ۱۳۷۱ خ.
۲. اقبال لاهوری، محمد (علامه)؛ کلیات اقبال فارسی؛ ج ۱، لاهور: اقبال اکادمی پاکستان، ۱۹۹۰ م.
۳. حافظ، شمس الدین محمد (خواجه)؛ دیوان حافظ؛ باهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی؛ ج ۱، تهران: کتابخانه زوار، ۱۳۲۰ خ.

۱. پیام مشرق، ص ۱۲۲ (کلیات اقبال - فارسی، ص ۲۹۸)

۴. خامنه ای ، سید علی (آیة الله)؛ اقبال ستاره بلند شرق ؛ ترتیب و تدوین دکتر سید محمد اکرم ؛ ج ۱، لاهور: اقبال آکادمی پاکستان، ۱۹۹۴ م.
۵. اقبال لاهوری ، محمد (علامه)؛ اقبال نامه ، مجموعه مکاتیب اقبال؛ مرتبه شیخ عطاء الله ؛ ج ۱، لاهور: شیخ محمد اشرف، ۱۹۵۱ م.
۶. اقبال لاهوری ، محمد (علامه) ؛ تشکیل جدید الهیات اسلامیہ ؛
۷. _____ ؛ کلیات اقبال اردو؛ ج ۱، لاهور: اقبال آکادمی پاکستان، ۱۹۹۰ م.
۸. شمیل ، آن ماری ؛ شہر جبریل ؛



راستکوی

مرد باید که راستگو باشد	در سب اردو بلا بر او چو مگر گ
نام مردے بر او دروغ بوز	کیش نباشد به راست گفتن برگ
راستی را تو اعتدالی دان	که از شاخ خشک گیرد برگ
سخن راست گو ترس که راست	بهر روزی و نیار و مرگ

از جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی

شاعر قرن ششم هجری

دوره های بازآموزی و دانش افزایی استادان

زبان و ادبیات فارسی دانشگاهها و آموزشگاههای پاکستان

تابستان ۱۳۷۵

گرچه هندی در عذوبت شکر است
طرز گفتار دزی شیرین تر است
پارسی از رفعت اندیشه ام
در خورد با فطرت اندیشه ام
"علامه اقبال"

دومین دوره بازآموزی و دانش افزایی استادان زبان و ادبیات فارسی دانشگاههای پاکستان که از روز شنبه ۹ تیر ماه ۱۳۷۵ (۲۹ جون ۱۹۹۶) در هتل مرینه اسلام آباد آغاز شده بود، روز جمعه ۲۹ تیر ماه با برگزاری مراسم باشکوهی پایان یافت. در این محفل شکوهمند جز استادان، بازآموزان و دیگر دست اندرکاران، آقایان "کلانتری" کاردار سفارت جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد، "ذوعلم" رایزن و نماینده فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان، شماری از شخصیتهای فرهنگی و مسئولان و اعضای انجمن فارسی پاکستان نیز حضور داشتند.

مراسم در ساعت ۱۰ با تلاوت آیاتی از قرآن کریم آغاز شد و پس از آن آقای "دکتر سید علیرضا نقوی" مسئول بخش فارسی مرکز تحقیقات، گزارشی از دوره بازآموزی و زمینه ها و چگونگی برپایی آن به آگاهی مهمانان رساند:

«فعالیت های مرکز تحقیقات بتازگی در بخشهای جداگانه اما بهم پیوسته، تعریف و تبیین شده است. بخش فارسی از جمله این بخشهاست که رسیدگی به مشکلات زبان و ادبیات فارسی در همه دانشگاهها و دانشکده های پاکستان را برعهده گرفته و برای گسترش این زبان تلاشهای جدی و تازه ای را آغاز کرده است. چندی پیش با نخستین فراخوان "رؤسای بخشهای فارسی دانشگاهها و دانشکده های سراسر پاکستان" گام بلندی برداشت و به یک جمع بندی همه جانبه در شناخت مشکلات و راهبردها رسید. از جمله پیشنهادهایی که در آن همایش همه بر آن تاکید داشتند برپایی دوره های

۱. گزارش نخستین گردهمایی رؤسای بخش های زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ها و دانشکده های پاکستان در شماره ۴۴ دانش به چاپ رسیده است.

بازآموزی استادان زبان و ادبیات فارسی" بود که باسپاس خداوند بسیار زود جامعه عمل پوشید و دومین دوره بازآموزی که امروز و در اینجا پایان رسیده، میوه شیرین همان پیشنهاد است.

با تلاش رایزن و نماینده محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان و لطف دست اندرکاران دولت جمهوری اسلامی ایران، دو استاد بزرگوار و ارزشمند، آقایان "دکتر تقی پور" نامداریان" و "دکتر محمد صادق بصیری" برای دانش افزایی استادان ما به اسلام آباد آمدند و جز آموزش، به برنامه ریزی مدون دوره های آینده نیز همت گماشتند. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان این دوره را بسیار موفقیت آمیز ارزیابی می کند و این توفیق را مرهون تلاش خستگی ناپذیر استادان گرامی و عشق و اشتیاق بازآموزان ارجمند می داند و از آنان سپاسگزار است.

همچنین، همزمان با این دوره، ۱۴ تن از استادان برای شرکت در "دوره دانش افزایی استادان زبان و ادبیات فارسی دانشگاه های شبه قاره (پاک و هند)" به ایران اعزام شدند که هم از یک برنامه آموزشی و دانش افزایی ۱۲۰ ساعته بهره گرفتند و هم جاهای دیدنی بسیاری را دیدند.

سپس باز آموزان به ترتیب به ابراز نظر و گفتن خاطرات خویش از دوره پرداختند. آنچه همگان بر آن همد استان بودند سپاس از دست اندرکاران فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در برپایی دوره های بازآموزی و دانش افزایی استادان زبان و ادبیات فارسی در ایران و پاکستان، ستایش از تلاشهای مرکز تحقیقات فارسی در برگزاری موفقیت آمیز این دوره، تأکید بر استمرار این روند سودمند و نیز ستودن فضل و دانش استادان اعزامی از ایران بود. برخی هم از امکانات شایسته ای که در اختیار بازآموزان قرار گرفته بود یاد کردند و تنی چند نیز کارهای مرکز تحقیقات فارسی و خانه های فرهنگ جمهوری اسلامی ایران برای گسترش فارسی را وظیفه خود و نهادهای پاکستانی خواندند که بدنیست چند جمله از گفتار "دکتر بشیر انور" بازگفته شود:

«زبان فارسی از سالها پیش از ما گله مند شده و شکوه ها دارد. از ما پاکستانی ها می پرسد: "چرا با من چنین کردید؟ من که به شما ایمان به یگانگی خدا، ایمان به پیامبری محمد صلی الله علیه و آله وسلم، عرفان، اخلاق، علم، حکمت و دریک کلمه فرهنگ و هویت داده بودم، چرا با من بی مهری کردید؟" پس ای استادان زبان فارسی، کسانی که

در آستان فارسی شرمگین هستند سیاستگزارانی اند که اینچنین کفران نعمت کردند و با بی مهری به این زبان ، زندگی و بالندگی را از فرهنگ ما گرفتند.»

”پرفسور محمد ناصر” نیز نکته ظریفی را یاد آور شد که همگان بر آن صحنه نهادند: «بسیارند استادان زبان فارسی که تدریس می کنند، به فارسی کتاب می خوانند و می نویسند ، اما نمی توانند به فارسی سخن بگویند . دوره بازآموزی براستی راهی سودمند برای زبان گشایی آنان است.»

”پرفسور اسلم انصاری” هم احساس خود و دیگران را در سروده ای ابراز کرد .

استادان دوره ، پورنامداریان و بصیری نیز هر یک بادل آکنده از خرسندی نسبت به دریافت های پژوهشی و ادبی باز آموزان ، این دوره را در مقایسه با دوره هایی که پیشتر تجربه کرده بودند، بسیار موفق خواندند و آن را برای خود نیز تجربه ای مغتنم شمردند.



آقای ذوعلم” نیز از استادان ، باز آموزان و همه دست اندرکاران دوره سپاسگزاری کرد و کار مرکز تحقیقات فارسی در برپایی این دوره و گرد آوردن استادان را

۱. این سروده بانام ”یاران پارسی گو” در بخش فارسی امروز شبه قاره آمده است.

همچون وصل کردن رودهای جاری پراکنده به یکدیگر دانست، و اظهار امیدواری کرد که یافته‌های استادان باز آموز، ماندگار و پویا باشد و از آنان خواست برای توفیق بیشتر، بیش از پیش با نشریه‌ها و کتابهای فارسی بویژه فصلنامه دانش و دیگر انتشارات مرکز تحقیقات پیوند خویش را استوار نگهدارند و شاگردان خود را نیز به فیض برسانند.

ایشان با اشاره به میلاد پیامبر گرامی اسلام و هفته وحدت یکی از ویژگی‌های این دوره را مطرح کردن عرفان و اخلاق و کمالاتی دانست که همواره با بال ادبیات فارسی به پرواز در می‌آیند. وی افزود: «زبان فارسی هیچگاه در پاکستان از میان نخواهد رفت، چون بادل مردم مسلمان پیوند دارد. اگر روزی اسلام از جامعه پاکستان رخت بر بندد، فارسی هم از میان خواهد رفت و این بلطف خدای بزرگ ناشدنی است.»

آقای "کلانتری" هم با سپاسگزاری از تلاشهای سرپرست مرکز تحقیقات فارسی، تداوم این برنامه‌ها را کاری بسیار ستودنی و ارزشمند خواند و برای رسیدن به اهداف بزرگی چون گسترش زبان فارسی، از همه استادان باز آموز خواست که همچنان همگام و همراه مرکز تحقیقات باشند تا سختی راه به آسانی بدل شود. او راه گسترش زبان و ادبیات فارسی را ادامه کار و راه "علامه اقبال" ذکر کرد و گفت: «علامه اقبال رحمة الله علیه در اوج سلطه انگلیس برای احیای فکر دینی مسلمانان زبان فارسی را برگزید و ما هم امروز باید چنین کنیم.»

در پایان از سوی مرکز تحقیقات فارسی به بازآموزان، گواهینامه دوره و نیز چند جلد کتاب اهدا شد. بازآموزان هم به رسم سپاس و یادبود، هدایایی به سرپرست مرکز تحقیقات و استادان ایرانی تقدیم کردند.



شایسته ذکر است که بهمت رایزنی فرهنگی و خانه‌های فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در ملتان و حیدرآباد، دوره‌های هفده روزه "دانش افزایی استادان و دبیران زبان و ادبیات فارسی" در آن شهرها نیز برگزار شد.

برنامه دانش افزایی ملتان روز چهارشنبه ۱۰ مرداد ماه ۱۳۷۵ (۳۱ جولای ۱۹۹۶) با حضور "دکتر محمد عاشق خان درانی" رئیس دانشگاه و دیگر استادان و شخصیت‌های برجسته علمی و فرهنگی گشایش یافت. در این دوره ۲۲ تن از استادان و دبیران فارسی آموزشگاهها و دانشجویان دوره دکترای زبان و ادبیات فارسی شهرهای

"ملتان" و "دیره غازی خان" شرکت کردند و یک استاد اعزامی از ایران و دو استاد پاکستانی آموزش را بر عهده داشتند.

برنامه دانش افزایی ۲۱ نفر از استادان و دبیران فارسی آموزشگاهها و دانشجویان کارشناسی و کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی شهرهای "حیدرآباد"، "کراچی"، "سکهر"، "لارکانه"، "خیرپور"، "تندو جام"، "جام شورو" و "نته" نیز از روز چهارشنبه



۲۴ مرداد ماه ۱۳۷۵ (۱۴ آگست ۱۹۹۶) در مهمانسرای کشاورزی تندو جام گشایش یافت. در مراسم افتتاح، مسئول خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در حیدرآباد، رئیس بخش فارسی و عربی دانشگاه جام شورو و شماری از شخصیت‌های علمی و فرهنگی منطقه حضور داشتند. در این دوره شرکت کنندگان از برنامه های آموزشی یک استاد ایرانی و دو استاد پاکستانی بهره بردند.

ع.ک. حسن

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

همکاری های مشترک فرهنگی

روز سه شنبه ۱۳ شهریور ۱۳۷۵ (۳ سپتامبر ۱۹۹۶)، آقای دکتر "محمد مهدی توسلی" معاون مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به دعوت آقای "افتخار عارف" رئیس فرهنگستان زبان اردو (مقتدره قومی زبان)، از آن مؤسسه دیدار کرد. در این دیدار پیرامون برنامه های علمی و زبان شناسی فرهنگستان و همکاریهای مشترک گفتگو شد. آقای افتخار عارف انتشارات "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان" را مرجع و منبعی سودمند برای فرهنگستان زبان اردو خواند و نشر کتابهایی چون کشف المحجوب و فرهنگ اصطلاحات علوم ادبی را در راستای اهداف فرهنگستان دانست.



در این دیدار طرفین بر همکاری پژوهشی دو مرکز تأکید کردند و قرار شد بخش های تحقیقات، انتشارات و کتابخانه گنج بخش "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان"، فرهنگستان زبان اردو را در دستیابی به اهداف خویش یاری کنند. در این باز دید آقایان دکتر رضوی مدیر دانش، دکتر نقوی مسئول بخش فارسی، و دکتر نوشاهی مسئول بخش تحقیقات مرکز نیز حضور داشتند.

معرفی برخی نسخه های خطی فارسی اداره تحقیقات اسلامی، اسلام آباد

اداره تحقیقات اسلامی در ۱۹۶۲ م. تأسیس و در مارس ۱۹۸۵ م. به دانشگاه بین المللی اسلام آباد وابسته شد. هدف عمده این اداره، تحقیق و تتبع در علوم اسلامی و چاپ و نشر پژوهشهای انجام شده است. در کنارش بخش فعال: قرآن و حدیث، قانون و فقه، تاریخ، ترجمه، مطالعه نظام های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، و نشریات، اداره مزبور کتابخانه ای غنی به نام کتابخانه دکتر حمید الله دارد که افزون بر کتب چاپی، شماری نسخه خطی، عکسی و میکروفیلم نیز در آنجا نگهداری می شود.

آخرین آمار کتابخانه در شهریور ماه ۱۳۷۵ (سپتامبر ۱۹۹۶) به شرح زیر است:

نسخه خطی: ۲۶۰ مجلد

نسخه عکسی: ۱۱۰۰ مجلد (از روی نسخ خطی و کتب چاپی نایاب و کمیاب)

ریزفیلم: ۶۸۰ حلقه (از روی نسخ خطی و کتب چاپی نایاب)

نگارنده در سال ۱۹۷۷ م. سیاهه ۲۷ نسخه خطی فارسی آن اداره را تهیه و کرده بود، که دستنویس آن هنگام تدوین و تألیف مجلدات چهارده گانه فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان مورد استفاده استاد "احمد منزوی" قرار گرفته است. چون ترتیب فهرست مشترک بر حسب موضوعات نسخ است، نه بر حسب کتابخانه ها، چاپ جدا گانه این سیاهه در دانش نیز مفید خواهد بود. البته به علت مشغولیت های پژوهشی فرصتی نشد که این سیاهه را تکمیل و به روز کند، که امید است علاقه مندان مخطوطات پیشقدم شوند و این فهرست را تکمیل نمایند.

۱. دکتر حمید الله اسلام شناس معروف پاکستان است که هم اکنون در پاریس زندگی می کند.

۱. آیین اکبری، بخشی از

از ابو الفضل بن شیخ مبارک در گذشته ۱۰۱۰ هـ.ق. از آیین منزل آبادی شروع می شود و آیین خزینه آبادی، آیین خزینه جواهر، آیین دار الضرب، آیین دستیاران تا آیین قورخانه.

آغاز: «بسمله ...»

ای همه در پرده نهران راز تو بی خبر انجام ز آغاز تو
... سزاوار شناسایی آنکه از نیایش گفتار بستایش کردار گراید و بنگارش لختی شنگرف کاری
جهان آفرین جاوید سعادت اندوزد.

● شماره ۶۷، نستعلیق بسیار خوش، سده ۱۴ هـ.ق، عناوین شنگرف. ۱۲۶ ص.

۲. اشغال

شاید از شاه عبد العزیز دهلوی باشد. در سه باب و هر باب مشتمل بر دو فصل:
باب اول: در ذکر اشغال طریقه قادریه؛ فصل اول در اذکار و طریق ذکر، و فصل دوم در مراقبات.

باب دوم: در ذکر اشغال طریقه چشتیه؛ فصل اول در اذکار، و فصل دوم در مراقبات.
باب سوم: در ذکر اشغال طریقه نقشبندیه؛ فصل اول در اذکار، و فصل دوم در مراقبات.
آغاز: «حمدله. اما بعد پس این رساله اشغال مشتمل است بر سه باب و هر سه باب مشتمل است بر دو فصل. باب اول در ذکر اشغال طریقه قادریه. فصل اول در اذکار و طریق ذکر.»

● ش ۸۹، نستعلیق، عبد الکریم ولد فضل الدین، ۱۲۴۵ هـ.ق. ش ۲ (ص ۳۸ - ۴۳).

۳. انشای برهان الدین

از برهان الدین؛ نامه هایی است خطاب به مرزا فیض الله بیگ خان خلف احمد یار خان، به پدر و برادر و دوستان و دیگر رقعات و عرایض و تمسکات. در نامه ای تاریخ ۱۱۸ بحشم می خورد، شاید ۱۱۱۸ هـ.ق. باشد.

آغاز:

«زهی ز آمدنت بخت مرحبا کرد / ز شوق روی تو گل پیرهن قبا کرد
درین هنگام میمنت فرجام و اما خجسته آغاز فرخنده انجام مقدم اقبال برای حصول به
ملازمت اکسیر خاصیت بندگان عالی دار السلطنت لاهور.»
● ش ۱۰۲، نستعلیق، سده ۱۳ هـ ق، ش ۱ در مجموعه (ص ۱ - ۳۶).

۴. انشای خلیفه / جامع القوانین

از خلیفه شاه محمد قنوجی. در چهار فصل: فصل اول در مکتوبات؛ فصل دوم
در رقعات؛ فصل سوم در مراسلات تهنیت و تعزیت؛ فصل چهارم در آداب و القاب.
آغاز: ظاهراً یک ورق افتاده است.

● ش ۱۰۲، نستعلیق، عنواتها شنگرف، شمس الدین بن میان محمود عرف و ریهه ساکن
سوکنوند پرگنه اورنگ آباد، برای حضرت اخون صاحب، سده ۱۳ هـ ق، ش ۲ در
مجموعه (ص ۳۷ - ۱۹۰).

۵. بارقه ضیغمیه ملقب به حمله مختاریه

از سید محمد، در روزگار سلطان مظفر المنصور ابو الظفر معز الدین شاه زمن
غازی الدین حیدر و نواب معتمد الدوله سید محمد خان بهادر ضیغم جنگ، در اباحت
متعّه نوشته و تقسیم مطالب بر "فایده" است، و جمعاً ۱۲ فایده دارد:
فایده اول: در بیان آنکه کافه اهل اسلام در عهد حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر جواز و
اباحت متعّه اجماع نموده اند.

فایده دوم: در بیان استدلال بر جواز متعّه با استناد به آیات قرآنی
فایده سوم: در ذکر روایات معتمده اهل سنت و اقوال صحابه حضرت رسالت، تقسیم بر
بیست و یک وجه ...

فایده چهارم: در اثبات منسوخ نشدن حکم متعّه.

فایده پنجم: در بیان اینکه امام مالک قایل به جواز متعه شده است. همچنین حکایاتی از اکبر پادشاه و سلطان فیروز شاه آورده که متعه داشته اند.

فایده ششم: در نقل بعضی از شبهات مخالفان که در باب استهجان اصل مشروعیت متعه از رهگذر عدم تدبیر بآن منقود شده اند.

فایده هفتم: در دفع شبهاتی که به دلالت آیه کریمه: «وَ أُجِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ... إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ○» بر حلیت متعه ذکر کرده اند.

فایده هشتم: در بیان اینکه آیات کریمه: «وَالَّذِينَ هُمْ يُفْرَوِجُهُمْ حَافِظُونَ ○ إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ○» ناسخ آیه متعه نمی توانند باشند.

فایده نهم: در ذکر اخباری که اهل سنت در نسخ جواز متعه به آن متمسک شده اند.

فایده دهم: در ذکر شطری از اخباری که امامیه اثنا عشریه آن را بتواتر خلفا عن سلف، از ائمه روایت نموده اند.

فایده یازدهم: در ذکر روایات اهل سنت که درباره حج تمتع و انجام آن در عهد حضرت محمد [صلی الله علیه و آله و سلم] او نهی کردن حضرت عمر از آن، وارد شده اند.

فایده دوازدهم: در ذکر اقوال علمای اهل سنت در بیان جواز حج تمتع.

آغاز: الحمد لله الذی متعنا لضروب... اما بعد بر اخلاص روحانی و برادران ایمانی

مخفی و مستور نماند که چون درین جزو زبان سعادت توأمان که شیعیان اهل بیت رسالت و موالیان دودمان عصمت و طهارت در ظل رحمت و حمایت و کنف افضال.

● ش ۷۷، نستعلیق، عناوین سنگرف، ۱۲۵۰ هـ ق، ۱۳۲ ص.

۶. بلاغ المبین

از مؤلفی ناشناس که سال ۱۱۶۶ هـ ق. تألیف نموده و در آن به کلمات و کتب

مشایخ هند بسیار استناد کرده است.

۱. قرآن کریم، نساء - ۲۴

۲. قرآن کریم، مؤمنون - ۵ و ۶

از خرد گفتم که تا ریخش بگو

نی البدیبه گفت: از نامش بجو

در تأیید نماز خواندن در مقابر و زیارت کردن قبرها و اتباع مشایخ و وسیله جستن

برای تقرب الی الله و ...

● ش ۱۱۰، نستعلیق مایل به شکسته، سده ۱۳ هـ ق، ۷۲ ورق.

۷. بوستان، شرح

متن از سعدی شیرازی. شرح از ناشناس. شاید از عبد الرحمن - کاتب نسخه - باشد. بعد از شرح "مولانا عبد الواسع هانسوی" تألیف شده زیرا شارح به آن استاد کرده است. شرح ارزنده ای است.

آغاز: «کل امر ذی بال لم ... علماء کرام بران معتقد ست که بهر جا دو را جمع نموده

شود تسمیه را مقدم باید داشت و اسلوب کلام مجید از دست نشاید گذاشت.»

● ش ۹۲، نستعلیق خوانا، عنوانها سنگرف، عبد الرحمن ولد مولوی محمد احسان قوم

سپرا، ۲۲ شوال ۱۲۹۵ هـ ق، ۵۵۶ ص.

ختم بمقصود دل دوستان

شد بمدهای خدا این کتاب

گفت که «در شرح ببین بوستان» [۱۲۹۵ هـ]

حامل متن است از اتم سرورش

۸. تاریخ یمنی، ترجمه

متن از ابو نصر محمد بن عبد الجبار عتبی رازی خراسانی (م ۴۲۷ یا

۴۳۱ هـ ق). ترجمه از ابوشرف ناصح بن ظفر بن سعد المنشی الجریادقانی، سال ۶۰۳ هـ ق

آغاز: «بسمله. سزاوار تر چیزی که زبان گوینده بدان مشعوف باشد و عنان جوینده

بدان معطوف، حمد و ثنای باری جلّت قدرته و علّت کلمته است.»

● ش ۶۱: نستعلیق ریز و خوش، قرن ۱۴ هـ ق. ۳۲۰ ص.

۹. تذکرة الائمة

از محمد باقر بن محمد تقی لاهیجی صوفی، شاگرد علامه مجلسی، در احوال ائمه

دوازدهگانه: شامل مقدمه و چهارده باب و خاتمه:

مقدمه: در ظهور رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم

باب اول: در احوال حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از تولد تا درگذشت.

باب دوم: در احوال حضرت فاطمه سلام الله علیها

باب سوم: در احوال حضرت علی علیه السلام

باب چهارم: در احوال حضرت امام حسن علیه السلام

باب پنجم: در احوال حضرت امام حسین علیه السلام

باب ششم: در احوال حضرت امام زین العابدین علیه السلام

باب هفتم: در احوال حضرت امام محمد باقر علیه السلام

باب هشتم: در احوال حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

باب نهم: در احوال حضرت امام موسی کاظم علیه السلام

باب دهم: در احوال حضرت امام رضا علیه السلام

باب یازدهم: در احوال حضرت امام محمد تقی علیه السلام

باب دوازدهم: در احوال حضرت امام علی علیه السلام

باب سیزدهم: در احوال حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

باب چهاردهم: در احوال قایم آل محمد علیه السلام

خاتمه: در احوال و اثبات و مقصد امامت ائمه اثنا عشریه.

آغاز: « الحمد لله الذی... اما بعد... این رساله ایست در چگونگی احوالات کلمات

الله اعنی حضرات ائمه معصومین... که از کتب معتبره اسلام و اهل فقه و سایر ادیان باطله

استخراج شده.»

● ش ۸۸، نستعلیق خوش، عنوانها شنگرف، حسین علی بیگ ابن امام قلی بیگ،

رمضان ۱۱۶۸ هـ ق، بخواش خان صاحب بهادر علی خان، ۳۰۰ ص.

۱۰. تلقین مرید

در آخر نوشته «مجوزه و منتخبه محمد علیم الدین نظامی غیاث پوری دهلوی از اولاد همشیره زاده حضرت محبوب الهی». در مسایل عرفانی و مسائل راه حق، فرایض ظاهری و باطنی، آداب مرشد، محرمات محبت حق تعالی، و... مخصوصاً تلقین برای مریدان، و به شیوه سوال و جواب است، طالب از شیخ سوال می کند و شیخ به طالب جواب می دهد.

آغاز: «حمدله. بدانکه طالبی از شیخ سوال کرد که یا شیخ مرا راه نما (به راه حق و به عملی هدایت کن که بآن عمل راه حق یابم)»

● ش ۱۱۴، نستعلیق، لفظ «شیخ» و «ای طالب» شنگرف، خدابخش، ۱۵ رجب ۱۳۰۱ هـ.ق، ش ۲ (ص ۵-۲۶)

۱۱. تهذیب الاخلاق

شامل یک مقدمه و سه باب و یک خاتمه.

مقدمه در سه بحث: ۱. در شرف این علم ۲. کمال انسانی. ۳. معنی خیر (؟) و سعادت. باب اول: در تهذیب اخلاق، در هفت فصل؛ فصل دوم در اصناف کمالات، فصل هفتم در معالجات امراض نفس،

باب دوم: در حکمت منزل (؟)، در ۵ فصل؛ فصل اول در احتیاج مردم بمنزل، فصل پنجم در جرم و عیب.

باب سوم: در حکمت تمدن، فصل اول در بیان احتیاج مردم بتمدن، فصل چهارم در کیفیت معاشرت با اصناف خلق.

خاتمه: در بیان نصایح و مواعظ

آغاز: «اخلاق مهذبه کمال که لایق اتباع تواند بود، مبدع قدیم است جل جلاله»

● ش ۱۰۷، شکسته خوش، سرلوح، جدول طلائی، عنوانها شنگرف، نسخه ارزنده، یکشنبه رمضان ۱۰۲۳ هـ.ق در شاهجهان آباد (دهلی)، ۱۲۲ ص.

۱۲. جغرافیای شبه قاره

از ناشناس. ظاهراً تقسیم مطالب نسخه بر اقلیم بوده است. مطالب از استان دهلی شروع می شود که مؤلف آن را از اقلیم سوم شمرده است. اول زمینه تاریخی و اوضاع جغرافیایی دهلی را شرح داده ، سپس جدولبندی کرده و آمار فلاح، اراضی ، نقدی ، کشاورزان ، سواران و پیاده ها از نواحی دهلی را آورده است:

سرکار دهلی ، سرکار بدایون ، سرکار سنهیل ، سرکار سهارنپور... سرکار سرهند. سپس به فرماندهان دهلی و مدت حکومت آنان اشاره کرده و آخرین آنها را "سکندر" ذکر کرده که بعد از "سلیم خان" بر تخت نشست.

بعد از دهلی آمار سرکار جالندهر ، سرکار لاهور ، سرکار سیالکوت ، ... و سرکار رهتاس را بدست داده است. بعد از استان دهلی ، استان ملتان را آورده و آنرا از اقلیم اول و دوم و سیوم شمرده و به همان شیوه آمار داده است.

سپس استان کابل از اقلیم سوم و چهارم و همچنین اوضاع جغرافیایی و تاریخی کشمیر را مفصل شرح داده است.

در پایان ، جدول طول و عرض بلاد زبج مسکون را از خط استوا کشیده و بلاد هفت اقلیم را شناسانده است.

آغاز: «صوبه دهلی از سیوم اقلیم ... از بلول تا لودهیانه که بر ساحل دریای ستلج

است.»

● ش ۶۸ ، نستعلیق خوش ، سده ۱۳ هـ ق ، ۱۷۸ ص ، در ابتدا ۳۰۵ برگ افتادگی دارد.

۱۳. چهار پیر و چهارده خانواده

در اسامی چهار پیر و چهارده خانواده عرفانی ، پیران طریقت و حقیقت و معرفت و شریعت .

آغاز: «در بیان چهار پیر و چهارده خانواده . باید دانست که چهار پیر کدام اند : اول پیر

حضرت آدم علیه السلام ، دوم پیر حضرت نوح علیه السلام .»

- ش ۱۱۴ ، نستعلیق خوش ، بعضی اسامی شنگرف . خدا بخش ، ۱۵ رجب ۱۳۰۱ هـ.ق. ش ۱ در مجموعه (ص ۲ - ۱۴).

۱۴ . دستور معما

از عبد الرحمان جامی .

آغاز: «ای اسم تو گنج هر طلسمی قانع ز تو هر کسی باسمی»

- ش ۱۰۰ ، نستعلیق خوش ، غلام حیدر خان ، ۱۲۴۳ هـ.ق ، ش ۵ در مجموعه ، ۳۴ ص

۱۵ . سه نثر ظهوری ، شرح

متن از ملا نورالدین ظهوری ترشیزی و شرح از امام بخش صهبائی دهلوی شهید

۱۲۷۴ هـ.ق . شامل سه متن: نورس خیال ، گلزار ابراهیم ، خوان خلیل .

درین نسخه فقط شرح "نورس خیال" آمده و بقیه آن ناتمام مانده است.

آغاز: «پس از حمدی که صریر قلم از یمن ادای آن کوس ان هوالاوحی یوحی

می تواند زد ... قلم به میمنت اظهارش حرف انا افصح نقش صحیفه بلاغت تواند کرد.»

- ش ۱۰۰ : نستعلیق خوش ، سده ۱۳ هـ.ق ، ش ۴ در مجموعه ، ۷۴ ص ، ناتمام.

۱۶ . صویداری دکن و احوال امرا

در متن اسم مؤلف مذکور نیست ، اما در آغاز فهرست مطالب با همان خط متن ،

کاتب نام مؤلف را محمد خان و نام کتاب را صوایداری (کذا ، صویداری) دکن و احوال

امرا نوشته است .

ترتیب مطالب کتاب در احوال پادشاهانی که بر هند بویژه بر دکن حکومت

کرده اند ، چنین است :

مقدمه در عقاید دینی اسلامی ، سپس فضایل خلفای راشدین و اسامی اولیاء الله

هند و برای دانستن چهار پیر و چهارده خانواده به تذکره الاولیاء ، نجات الانس و مرأة

الاسرار ارجاع داده است، طبقات و اقالیم، گفتار در قدرت حق، ظهور حضرت آدم، ذکر حضرت سلیمان، تولد حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم و بعد از آن ذکر پایه گذاری حکومت تیموریان و شرح مختصر وقایع روزگار شاهان این دودمان تا عهد اورنگ زیب، و سپس نوابان و حاکمان محلی حیدرآباد دکن تا نواب صمصام الدوله شاهنواز خان خوافی مؤلف مآثر الامراء و ذات شهید.

آغاز:

«الله بگو چه پاک نام است کین ورد زبان خاص و عام است

... بعد از حمد الهی که آفریننده جهان و جهانیان زمین و آسمان است و یکهزار نام دارد، چنانچه الله اسم ذات اوست.»

● ش ۸۷: نستعلیق مایل به شکسته، سده ۱۳ هـ.ق. عناوین شنگرف، از آخر افتادگی دارد. تا رخصت ناصر جنگ برای وصول پیش کش کرنا تک، ۲۶۲ ص.

۱۷. فتاوی برهنه

از شیخ نصر الدین لاهوری. در دو جلد.

آغاز ج ۱: «حمد مر خدای جهانرا که یکتاست باوصاف کمال و مبراست از سمات نقص و زوال و صلوة بر رسول او محمد که معین حلال است و حرام و بر آل و اصحاب او که حامیان دین اند و داعیان اسلام.»

آغاز ج ۲: «باب پنجم (در نسخه چاپی باب چهارم) در زکوة فی الحدیث: حصنوا اموالکم بالزکوة و داووا امرضاکم بالصدقه.»

● ش ۹۸، نستعلیق، اسامی منابع شنگرف، ج اول، ۱۵ رجب، ۱۵ سنه محمد شاهی (۱۱۴۶ هـ.ق) ۱۷۲ ورق. ج دوم، ۱۶ محرم، شاید همان تاریخ جلد ۱، ۱۳۴ ورق.

۱۸. کفایه مجاهدیه

از منصور بن محمد شیرازی. بسال ۷۸۰ هـ.ق. کتاب معروف طبی شامل بر دو فن

است: فن اول در اقسام طب یعنی نظری و عملی. فن دوم در ادویة مفردة و مرکبه.

آغاز: «شکر و سپاس مر خالقی را که در خلقت انسان دقایق حکمت او بی پایان است و حمد بی حد و ثنا بی قیاس مر پادشاهی را.»
● ش ۷۶، نستعلیق خوش، عنوانها شنگرف، سده ۱۳ هـ ق، ۱۴۹ ورق.

۱۹. کیمیا، رساله در

از زین العابدین مطبب مشهدی بن سید علی طباطبایی. مؤلف در خدمت نواب خان خاتان مبارز الملک معین الدوله سید محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ حاکم بنگاله در آمد و این کتاب را تألیف کرده به او تقدیم نمود.

مطالب بر اساس مؤلفات "ارسطاطالیس" و "براکلوس حرمانی" و "فریبولس" و "افلاطون" (دانشمندان یونان) و متن به چهار "مقاله" تقسیم شده است:

مقاله اول: در بیان خبر؟، دارای ده فصل؛ فصل اول در بیان هیولای اولی و سزا کبر، فصل دهم در بیان نسبت عالم اکبر بعالم اصغر.

مقاله دوم: در بیان اساس طب کیمیایی، دارای هشت فصل؛ فصل اول در معرفت ترکیب بدن انسان، فصل هفتم در علاج کلی.

مقاله سوم: در بیان طریق و چگونگی تدبیر ادویه و تحلیل و تنقیه، دارای دوازده فصل؛ فصل اول در بیان معرفت درجات و ارث، فصل دوازدهم در کیفیت حفظ و ترتیب اشیا. مقاله چهارم: در بیان عملیات، دارای هشت فصل؛ فصل اول در تقطیر آبها، فصل هشتم در مضمومات.

آغاز: «اما بعد برای دانش آزمایان سخن شناس و ضمیر عقل پروران خرده قیاس معروف و مکشوف می دارد در آوانی که این کم نام...»

● ش ۹۹، نستعلیق، عنوانها شنگرف، ۱۲۸۶ هـ ق. ش ۲ در مجموعه (ص ۱۱-۵۱).

۲۰. مایه عامل، شرح

متن از عبد القاهر جرجانی. شرح از ناشناس. در علم نحو.

آغاز: «بعد تمهید خداوند و درود مصطفی. اگر سائلی سوال بکند که لفظ "بعد" در سه اقسام چه می باشد؟ - و سه اقسام، اسم و فعل و حرف است - جواب می دهیم: اسم می باشد.»
 ● ش ۱۱۲، نستعلیق خوش، سده ۱۴ هـ.ق. ش ۱ در مجموعه (ص ۲-۸۶).

۲۱. مثنوی معنوی، فهرست حکایات

از ناشناس که فهرست عناوین حکایات پنج دفتر اول مثنوی مولوی را گردآوری کرده است. به شمار و آمار مؤلف کتاب، در دفتر اول ۱۸۶ حکایت، در دفتر دوم ۱۲۹ حکایت، در دفتر سوم ۱۳۷ حکایت، در دفتر چهارم ۱۵۹ حکایت، و در دفتر پنجم ۱۲۳ حکایت آمده که شمار حکایات این دفتر ناتمام مانده است.

آغاز: «۱. حکایت بادشاه و عاشق شدن بر کنیزک و خریدن پادشاه آن کنیزک را و رنجور شدن آن کنیزک و تدبیر و معالجه آن کنیزک کردن.»

● ش ۱۰۰، نستعلیق خوش، رقم ها سنگرف، غلام حیدر خان ۱۲۴۳ هـ.ق. ش ۳ در مجموعه، ص ۵۶.

۲۲. مجربات هلالی

در نسخه، عنوان کتاب نسخه جات هلالی آمده است و گویا هلالی نام پزشکی بوده که این کتاب را در مداوی امراض مختلف مانند ضعف قوه باه، دردها، و تب ها تألیف کرده است.

آغاز: «دفع کدو دانه پوست درخت انار طل حذر کرده در شب یک سیر خام بآب بجوشاند از هیزم پنبه بسوزد تا یک سیر آب بماند مریض را به وزن رویه تند بخوراند.»
 ● ش ۹۹، نستعلیق، عنوانها سنگرف، سده ۱۴ هـ.ق. ش ۱ در مجموعه (ص ۱ - ۵۰).

۲۳. معیار الحقایق، شرح کنز الدقایق

متن کنز الدقایق از ابو البرکات عبد الله بن احمد نسفی، شرح از ضیاء الدین محمد

حنفی. جلد اول از "کتاب الطهاره" تا "کتاب الشركة"

● ش ۱۰۵، نسخ و نستعلیق خوش، قطب عالم بن محمد بن محمد ثناء الله بن محمد ارشد بن شریف محمد بن عبد الدائم قرشی، ساکن چاوه (بخش سرگودها)، ۱۳ جمادی الثانی ۱۲۸۴ هـ ق، ۱۸۶۷ میلادی، ۷۰۴ ص. ظاهراً برگ اول افتاده است.

۲۴. مفتاح الاسامی

در آن آمده: «این رساله با تمام رسید، مفتاح الاسامی نام نهاد». در یک مقدمه و

شانزده اصل:

مقدمه: در لغت معما،

اصل اول: در ساختن معما بر حساب جمل،

اصل دوم: بدانکه هر برجی که حرف علامت اوست مگر جمل را که صفر علامت اوست آن رخ را ذکر می کند.

اصل سوم: هر کوکی را ازین کواکب سیاره سعه علامت حرف آخر او می باشد.

اصل شانزدهم: در باره سال.

آغاز: «حمد و ثنای بی عدد پادشاهی را که دیده عاشق را بخاک قدم ها سگان کوی

معشوتان روشن می گرداند.»

● ش ۱۰۰، نستعلیق خوش، عنوانها شنگرف، غلام حیدر خان ۱۲۴۳ هـ ق، ۲۴ ص،

ترتیب اوراق بهم خورده، در کنار متن یادداشت های ناخوانا، ش ۲ در مجموعه.

۲۵. مکتوبات سید احمد شهید

از سید احمد شهید بریلوی (م ۱۲۴۶ هـ). نامه هایی خطاب به کسان زیر است:

نقل رقعۀ شاه عبد العزیز دهلوی بنام منشی نعیم خان، سردار یار محمد خان، فقیر

محمد خان، سلطان محمد خان، دوست محمد خان والی کابل و شاه بخارا.

نقل وصیت نامه مولانا عبد الحی بتاریخ ۸ شعبان ۱۲۴۳ در قریه خار بخش

سوات. اجازت نامه سید احمد شهید.

نامه هایی که در نهضت جهاد علیه استعمارگران انگلیسی نوشته بود.

آغاز: «سپاس بقیاس و ستایش نیاز اساس و حضرت خداوندی را جلت عظمة و عمت رحمة که مؤمنان پاک و مسلمانان چست و چالاک را بفرمان واجب الازعان... مخاطب فرموده.»
● ش ۸۹، نستعلیق، عبدالکریم ولد فضل الدین، ۱۲۴۵ هـ.ق، ش ۱ در مجموعه (ص ۱-۳۸).

۲۶. مکتوبات سید احمد شهید

نامه ای است از سید احمد شهید خطاب به: مولانا حافظ دراز، حافظ محمد عظیم، عبد الملک آخوند زاده، حافظ مراد آخوند زاده، غلام حبیب، قاضی سعد الدین، قاضی مسعود، عبد الله آخوند زاده، محمد حسن، حافظ احمد و دیگر علمای بلدة پشاور درباره نهضت و جهاد علیه انگلیسی ها و اجرای قوانین فقه حنفی.

آغاز: «از امیر المومنین سید احمد بخدمت عالیات منابع هدیایات مصادر افادات هادیان راه دین... بعد از ادای تحیات و دعای ترقی مدارج... درین ایام چنان مسموع گردید که بعضی از مجادلین بی انصاف... نسبت به ما فقرای مهاجرین و ضعفای مجاهدین بر تافته...»
● ش ۸۹، نستعلیق، عبدالکریم ولد فضل الدین. ۱۲۴۵ هـ.ق. ش ۳ در مجموعه (ص ۴۳-۴۸).

۲۷. منتخب اللغات شاهجهانی

از عبد الرشید تنوی، بسال ۱۰۴۶ هـ.ق، فرهنگ عربی به فارسی است.

آغاز: «سپاس و ستایش مالک الملکی که تذکار آلائی بی احصای و نعمای بی منتهایش...»

● ش ۱۰۱، نستعلیق، کلمات عربی شنگرف، شیخ نور ولد حافظ محمد، ۱۰ صفر ۱۱۲۳ هـ.ق، ۴۱۴ ص.

فهرست کتاب ها، مجله ها و مقاله های رسیده

الف (کتاب ها

۱. گزارش ملی وضعیت زنان در جمهوری اسلامی ایران؛ ج ۱، تهران: دفتر امور زنان نهاد ریاست جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۴خ.
۲. امام، خمینی؛ معرفت ناپهلاک (فارسی - براهوی)؛ ترتیب و ترجمه پرفسور خداداد گل؛ ج ۱، کویته: براهوی ادبی سوسانتی پاکستان، ۱۳۷۵خ / ۱۹۹۶م.
۳. افضل منہاس، میناق کریلا؛ ج ۱، راولپندی
۴. امینی، ابراهیم (علامه)؛ خودسازی (اردو)؛ مترجم اختر عباس؛ ج ۱، لاہور: ناصر پرنٹنگ پریس، ۱۹۹۶م.
۵. حسین انجم، مولانا محمد باقر شمس؛ ج ۱، کراچی: ادارہ طلوع افکار، ۱۹۹۶م.
۶. رشید نثار، انوکھا بالکا؛ ج ۱، راولپندی: ادبی سوسانتی (پپاس)، ۱۹۹۶م.
۷. سجاد موزا، درد کی خوشبو؛ ج ۱، گوجرانوالہ: بی بی ۶۷، سیتلائٹ ٹاؤن، ۱۹۹۴م.
۸. سرسوتی سرن کیف، لذت کرب؛ ج ۱، بمبئی: ومل پبلی کیشنز، ۱۹۸۸م.
۹. ظہور الدین احمد؛ ایرانی ادب؛ ج ۱، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۵خ / ۱۹۹۶م.
۱۰. عاصی کرنالی، چراغ نظر؛ ج ۱، کراچی: ایجوکیشن پریس، ۱۹۹۲م.
۱۱. مجموعہ مقالات سیمینار ایران شناسی (اردو، انگلیسی)؛ زیر اہتمام خانہ فرہنگ جمہوری اسلامی ایران - لاہور: ۱۹۹۶م.
۱۲. محمد عطا اللہ خان، اردو زود نویسی کا ارتقاء؛ ج ۱، اسلام آباد: مقتدرہ قومی زبان، ۱۹۹۶م.
۱۳. مقصود حسنی؛ تحریکات اردو ادب (اردو)؛ ج ۱، لاہور: فہد پبلیشرز، ۱۹۹۶م.
14. Hafeznia, M.R.: Research Methodology, Lahore, 1996.
15. Afzal Haidar (Syed): Velayat-e-Faqih Imam Khomai & Islamic Revolution, Lahore, 1996.

ب) مجله ها:

فارسی

۱. آشنا، دو ماهانه، ۵ سال، شماره ۲۹: خرداد و تیر ۱۳۷۵.

□ نشانی: تهران - خیابان ولیعصر - بین فاطمی و زرتشت - نبش کوچه کامران - شماره ۷۶۶

- بنیاد اندیشه اسلامی شناسه پستی: ۱۴۱۵۸ صندوق پستی: ۳۸۹۹ - ۱۴۱۵۵

□ از فهرست:

- آرای ایرانی به روایت شهرستانی؛ دکتر محسن ابوالقاسمی
- شاهنامه شناسی در راه رهایی از آشوب؛ دکتر جلیل دوستخواه (استرالیا)
- شاطر عباس، یکی از عوام الناس و شاعری با احساس؛ دکتر سیدهادی حائری
- ایران و اسطوره های ایرانی در شعر ناصر خسرو؛ غلام محمد طاهری مبارکه
- سهم سید علی همدانی در انتقال فرهنگ ایران و اسلام به شبه قاره هند و ستم سیزیهای او؛ دکتر رضا مصطفوی سبزواری

○ مثنوی صیقلی حصاری «روضه الشهداء»؛ پروفیسور علاخان افصح زاد (تاجیکستان)

○ اسرار کوهستان سغد؛ دکتر احرار مختاروف (تاجیکستان)

○ یک نسخه خطی برارزش از کلیات وحشی بافقی؛ پروفیسور سیدامیرحسین عابدی (هند)

۲. آینه پژوهش، دو ماهانه، شماره ۳۹: مرداد - شهریور ۱۳۷۵.

□ نشانی: ایران - قم - خیابان شهدا - کوچه ۱۵ - شماره ۵

صندوق پستی: ۳۶۹۳ - ۳۷۱۸۵

□ از فهرست:

- کاربرد اصول در مجمع الفائدة و البرهان؛ محمد رحمانی
- سماحت در فقه محقق اردبیلی؛ محمد علی سلطانی
- غنا از دیدگاه محقق اردبیلی؛ سید علی حسینی
- مهمترین کتاب کلامی محقق اردبیلی؛ احمد عابدی
- نیم نگاهی به مجمع الفائدة و تصحیح آن؛ رضا مختاری
- بررسی حدیقه الشیعه؛ صادق حسن زاده مراغه ای
- روش محقق اردبیلی در زبده الیابان؛ علی مختاری

۳. ایران شناخت ، فصلنامه ؛ شماره ۲ : تابستان ۱۳۷۵.

□ نشانی : ایران - تهران - میدان بهارستان - خیابان کمال الملک - وزارت فرهنگ و ارشاد

اسلامی [انجمن ایران شناسان کشورهای مشترک المنافع و قفقاز]

□ از فهرست :

○ اسماعیلیه و ادبیات اسماعیلی در قرنهای یازدهم و دوازدهم میلادی؛ ا.ای. برتلس، ترجمه میرزا شکورزاده

○ تحولات جمعیتی ایران در نیمه اول قرن هفتم؛ عبدالرسول خیراندیش

○ یک قالب واژه سازی در زبان تاجیکی؛ شرف الدین رستم

○ گزارشی از کتب آموزشی زبان فارسی در جمهوری آذربایجان؛ علی اصغر شعر دوست

○ مفهوم ملیت در شعر ابو القاسم لاهوتی؛ باقر صدری نیا

○ یک ساختار جدید نحوی با تکوازی "را"؛ ولادیمیر کوشف

○ تسلط روسها بر مرو، پایان استقلال ترکمن ها؛ الهامه مفتاح

○ نشو و نمای ایران به مثابه یک حکومت ملی؛ جی.ا. بویل، ترجمه وهاب ولی

۴. پژوهشگران ، دو ماهانه ؛ شماره ۱۶ : تیر و مرداد ۱۳۷۵.

□ نشانی : ایران - تهران - بزرگراه کردستان - خیابان سید جمال الدین اسدآبادی - خیابان ۶۴

[پژوهشگاه علوم انسانی] صندوق پستی : ۶۴۱۹-۱۴۱۵۵

□ از فهرست :

○ زبان خوش آهنگ ما فارسی

○ روش مقارنه زبانی در تدریس زبان فارسی

○ کمال خجندی ، مظهري از یگانگی ها

○ نگاهی به کنگره جهانی عطار نیشابوری

۵. کیهان اندیشه ، دو ماهانه ؛ شماره ۶۷ : مرداد و شهریور ۱۳۷۵.

□ نشانی : ایران - تم - خیابان حجت - شماره ۴۵.

□ از فهرست :

○ فقه ، زمان و نظام سازی ؛ سید عباس نبوی

○ مقدس اردبیلی در عرصه اجتهاد ؛ محمد ابراهیم جناتی

○ قبله عراق از دیدگاه مقدس اردبیلی ؛ علی زمانی قمشه ان

- زبده البیان و تفاسیر فقهی اهل سنت ؛ سید محمد علی ایازی
- اعجاز عددی قرآن ؛ عباس یزدانی
- محقق اردبیلی و جایگاه امامت در کلام اسلامی ؛ علی ربانی گلپایگانی
- زندگی علمی و اجتماعی محقق اردبیلی ؛ محمد علی برزنونی
- زادگاه محقق اردبیلی ؛ سید مهدی جوادی
- پیرامون داستانهای مربوط به محقق اردبیلی ؛ جواد وهاب زاده
- صفویه عصر جدید ایران ؛ رسول جعفریان
- نقش سیاسی اجتماعی نقشبندیان در قرن نهم هجری در ماوراءالنهر ؛ حسن حضرتی
- نقش آزاد اندیشی در تکوین تمدن اسلامی ؛ عظیم حمزنیان
- بررسی و نقد گرایشهای غیر اصالت وجودی ؛ سعید رحیمیان
- استقبال و جواب در شعر حزین لاهیجی ؛ منوچهر دانش پژوه

۶. کیهان فرهنگی ، ماهانه ؛ سال ۱۳ ، شماره ۱۲۸ : مرداد و شهریور ۱۳۷۵.

□ نشانی : ایران - تهران - خیابان فردوسی - کوچه شهید شاهچراغی - مؤسسه کیهان

صندوق پستی : ۹۶۳۱ - ۱۱۳۶۵

□ از فهرست :

- غرب شناسی ، توصیف یا تحلیل ؛ دکتر حمید مولانا
 - شعر رودکی در ترازی نقد ؛ دکتر رحیم مسلمانیان قبادیانی
 - آرایه های ادبی در قلمرو نثر ؛ کاووس حسن لی
 - انقلاب و زبان فارسی ؛ دکتر حسین رزمجو
 - نظری به ترجمه و مترجم احیاء العلوم ؛ دکتر نفیر احمد
 - "تشخیص" در منطق الطیر ؛ سید محمد هاشمی فرد
 - هنر و تمدن مسلمین ؛ ید الله غلامی
۷. معارف ، چهار ماهانه ؛ دوره ۱۳ ، شماره ۳۷ : فروردین - تیر ۱۳۷۵.

□ نشانی : ایران - تهران - خیابان دکتر بهشتی - خیابان پارک - شماره ۸۵ [مرکز نشر

دانشگامی] صندوق پستی : ۷۶۹ - ۱۵۷۴۵

□ از فهرست :

- رساله نوریة شیخ علاء الدولة سمنانی ؛ جمال الیاس

- نهضت مشعشی و گذاری بر کلام المهدی؛ علیرضا ذکاوتی قراگزلو
- مقابر هند؛ اسماعیل بن صحافباشی، عارف نوشاهی
- بررسی ترجمه های فارسی کتاب اعمال هندسی ابوالوفای بوزجانی از نظر زبان شناسی؛
جعفر آقایانی چاوشی
- قلندریات در شعر عرفانی فارسی از سنایی به بعد؛ جی.تی. دوبرین، هاشم پناه پور
- ۸. نامه آشنا، فصلنامه؛ سال ۲، شماره ۲: تابستان ۱۳۷۵.
- نشانی: رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در ترکیه - شماره ۷۷ - خیابان رشید غالب
- غازی عثمان پاشا - آنکارا - ترکیه
- از فهرست:
- یوسف علیه السلام و سیاوش؛ سید محمود آیتی
- بیستی باز یافته از رودکی در خلال تفسیر ابو الفتوح رازی؛ اصغر ارشاد سرابی
- شهریار؛ زکریا طرزمی
- اختر، نخستین روزنامه خارج از ایران؛ محمد گودرزی
- رد پای عطار در دیار ترکان؛ اصغر دلبری پور
- دگرگونیهای شعر فارسی پس از انقلاب اسلامی؛ محمد شهری برآبادی
- منابع تاریخ اجتماعی ایران؛ دکتر عطاء الله حسنی
- ۹. نامه پارسی، فصلنامه؛ سال ۱، شماره ۱: تابستان ۱۳۷۵.
- نشانی: ایران - تهران - میدان بهارستان - وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- از فهرست:
- روابط فرهنگی ایران و سریلانکا؛ شاد روان پروفیسور سید اختر امام
- زبان، پیوند اصلها و نسلها؛ اکبر تورسان زاده
- لهجه شناسی در تاجیکستان؛ ا.ل. خروموف
- روش آموزش زبان فارسی و متون آموزشی؛ دکتر صغری بانو شکفته
- یک شده دُرْدَری؛ رحیم مسلمانیان
- زبان فارسی در مدارس قدیم شبه قاره؛ دکتر سید کمال حاج سید جوادی
- روش مقارنه زبانی در تدریس فارسی؛ دکتر اغناطیوس الصیصی
- گفت و گو با خانم گلرخسار شاعر معاصر تاجیک

- گفت و گو با استادان زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره هند؛ محمد اکرم، قاسمی و...
 ○ بررسی و نقد کتابهای فارسی در پاکستان؛ دکتر مهر نور محمد خان
 ۱۰. نامه فرهنگ، فصلنامه؛ سال ۶، شماره ۲۲: تابستان ۱۳۷۵.
- نشانی: ایران - تهران - خیابان ولیعصر - سه راه فاطمی - ساختمان شماره ۲ سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی
 □ از فهرست:
- خلاقیت و فرهنگ؛ امیرگرد
 ○ تناقض در فکر اصلاح طلبی از سید جمال تاکنون؛ دکتر مرتضی اسعدی
 ○ از "بودا" تا "بُت"؛ دکتر امیر حسین ذکرگو
 ○ تولد نوشتار؛ میر سعید الله شجاعی
 ○ ما خیالات پرده غیب؛ مهدی الماسی
 ○ امام حسین علیه السلام از نظر اسماعیلیان بدخشان؛ عطا خواجه جلال اقب بدخشانی
 ○ اجلاس گفتگوی دینی بین اندیشمندان مسلمان و زرتشتی
۱۱. نامه فرهنگستان، فصلنامه؛ سال ۲، شماره ۶: تابستان ۱۳۷۵.
- نشانی: ایران - تهران - خیابان شهید احمد قصیر - نبش خیابان سوم - شماره ۸
 [فرهنگستان زبان و ادب فارسی] صندوق پستی: ۶۳۹۴ - ۱۵۸۷۵
 □ از فهرست:
- داستان ملاقات و مکاتبات بو علی و بو سعید؛ فتح الله مجتبابی
 ○ چوگان به سبک ایرانی؛ آ. آذر نوش
 ○ پسوند صفت ساز - ناک" در فارسی و پیشینه آن در فارسی میانه پهلوی؛
 ایرج پروشانی
 ○ تغال در قرآنی؛ هاشم رجب زاده
 ○ جهان دانش، متنی علمی از قرن ششم هجری؛ سید علی آل داود
 ○ اولین نمونه از دست آوردهای زبان شناسی رایانه ای در زبان فارسی؛
 احمد طاهریان
 ○ عرفی شیرازی، این "من" و آن "من" دیگر؛ پیرایه یغمایی
 ○ نقش فرهنگستان در برنامه ریزی برای زبان فارسی؛ علی اشرف صادقی

۱۲. نیستان ، ماهنامه ، شماره ۱۰ : تیر ۱۳۷۵.

□ نشانی : ایران - تهران
□ از فهرست :

○ هیأت ، از منظر درخشانترین ستاره آسمان نجوم ؛ استاد هبة الله ذو الفنون

○ شیخون ، بیداری ، مقابله ؛ اسماعیل شفیعی سروستانی

○ نگاهی به پیشینه روابط فرهنگی ایران و هند ؛ مهدی الماسی

○ راه حل‌های نجات از بحران فرهنگی ؛ بحث ویژه

۱۳. یاد ایام ، ماهنامه ؛ سال ۳ ، شماره ۵ : مرداد ۱۳۷۵.

□ نشانی : ایران - تهران - خیابان استاد مطهری - روبروی باشگاه بانک سپه - کوچه فیروزه -

شماره ۱
صندوق پستی : ۷۳۵۳ - ۱۵۸۷۵

□ از فهرست :

○ دانشگاه اسلامی در کلام رهبری ؛ احمد جعفری چمازکتی

○ امام حسن عسکری علیه السلام ؛ استاد عادل ادیب

○ نگاهی گذرا بر علل وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ؛ رقیه سادات عظیمی

○ آن یار که از او گشت سردار بلند ؛ واحد پژوهش اداره کل تبلیغات دولت

○ هنر برای هنر یا هنر برای انسان ؟ ؛ استاد محمد تقی جعفری

اردو

۱. آهنگ ، ماهنامه ؛ جلد ۴۸ ، شماره ۷ : جولای ۱۹۹۶ م.

□ نشانی : برادکاستنگ هاوس ، ایم اے جناح روڈ ، کراچی ، پوسٹ بکس ۷۹۹۱

۲. اخبار اردو ، ماهنامه ؛ جولای و اگست ۱۹۹۶ م.

□ نشانی : مقتدره تومی زبان ، ۳ - ایچ ، ستاره مارکیٹ ، جی ۷ مرکز ، اسلام آباد

۳. الامیر ، ماهنامه ؛ جلد ۸ ، شماره ۲ : اگست ۱۹۹۶ م.

□ نشانی : کانو هاوس ، دوسری منزل پریڈی اسٹریٹ صدر ، کراچی ۷۴۴۰۰

۴. ایران شناسی ، سه ماهی ؛ سال ۳ ، شماره ۱۰ : تابستان ۱۳۷۵ ش / ۱۹۹۶ م.

□ نشانی : خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران ، ۴ مین گلبرگ ، لاهور

۵. پشاور یونیورسٹی جرنل ؛ جلد ۸ ، شماره ۸ : ۹۶ - ۱۹۹۵ م.

□ نشانی : پشاور یونیورسٹی ، پشاور

۶. جریده ، سه ماهی ، سال ۴ ، شماره ۳: جولای - سپتامبر ۱۹۹۶م.
 □ نشانی: ۱. باتهائی لیند روڈ کراچی - ۷۵۵۳۰
۷. خواجگان ، ماهنامه ؛ جلد ۲۶ ، شماره ۷: جولای ۱۹۹۶م.
 □ نشانی: ۱۰۹ کاج روڈ ، جی او آر ۱ ، شامراه قائد اعظم ، لاہور
۸. درویش ، ماهنامه ؛ جلد ۸ ، شماره ۱۰ ، اکتوبر ۱۹۹۶م.
 □ نشانی: خواجہ عابد نظامی ایڈیٹر درویش ، ۵۴ عبد الکریم روڈ ، لاہور
۹. دار السلام ، ماهنامه ؛ جلد ۹ ، شماره ۹: دسامبر ۱۹۹۶م.
 □ نشانی: دہلی گیٹ ، مالیرکوٹلہ ، ۱۴۸۰۲۳ ، پنجاب ، ہندوستان
۱۰. روحانی پیغام ، ماهنامه ؛ جلد ۱۷ ، شماره ۱: اکتوبر ۱۹۹۶م.
 □ نشانی: ماهنامه روحانی پیغام ، فرحت منزل ، چنیوٹ بازار ، فیصل آباد
۱۱. سب رس ، ماهنامه ؛ جلد ۵۸ ، شماره ۷: جولای ۱۹۹۶م.
 □ نشانی: اداره ادبیات اردو ، پنجه گٹھ روڈ ، حیدرآباد ۸۲ ، ۵۰۰۴۸۲ (A.P.) ہندوستان
۱۲. صحیفہ ، سه ماهی ؛ شماره ۱۴۸: جولای - سپتامبر ۱۹۹۶م.
 □ نشانی: مجلس ترقی ادب ، کلب روڈ ، لاہور
۱۳. وحدت اسلامی ، ماهنامه ؛ شماره ۱۳۵: شہریور ۱۳۷۵ / سپتامبر ۱۹۹۶م.
 □ نشانی: دفتر ثقافتی نمائندہ اسلامی جمهوریہ ایران ، مکان ۲۵ ، گلی ۲۷ ، ایف ۶ / ۲ ، اسلام آباد

پ (مقاله ها)

۱. اسلامی ، ف ؛ اسلام آباد - پاکستان: تربیت الہی در سرودہ های اقبال
۲. امیری ، مجتبی ؛ تهران - ایران: ۱. ارتباط محسوس و معقول در مثنوی
 ۲. صورت و معنی در نگاه مولانا
۳. تبریزی ، ایرج ؛ اسلام آباد - پاکستان: تربیت دینی فرزندان و نقش الگوها
۴. تجلیل ، جلیل ؛ تهران - ایران: فروغ بلاغت در جامع التواریخ
۵. تسییحی ، محمد حسین ؛ اسلام آباد - پاکستان: صنعت ماده تاریخ گویی و جایگاه آن در
 پهنه پیوندهای فرهنگی شبه قارہ
۶. توسی ، بہرام ؛ ایران: عرفان و جلوہ های ہفت شہر عشق در شعر عطار

۷. جعفری، ع. القادر؛ اله آباد - هندوستان: ملاطرا، شاعر و نویسنده ناشناخته دوره شاهجهانی
۸. حاج سید جوادی، سید کمال؛ تهران - ایران: بایستقر و میراث دوره تیموریان
۹. حسین جعفر حلیم؛ کراچی - پاکستان: عبرت و حکمت در شاهنامه فردوسی توسی
۱۰. ذو علم، علی؛ اسلام آباد - پاکستان: مشهور علامه اقبال در برابر غرب
۱۱. رشیده حسن؛ اسلام آباد - پاکستان: ناصر علی سرهندي، شاعر غزلسرای پیر و حافظ
۱۲. زمانی، آصفه؛ لکهنو - هندوستان: فارسی سرایان هند و کشمیر
۱۳. زمردی، حمیرا؛ تهران - ایران:

۱. تحلیل و بررسی داستان "رابعه و یکناش" در الهی نامه عطار
۲. تحلیل و بررسی شخصیت، زندگی و اشعار "رابعه بنت کعب فرزداري"
۱۴. صافی گلپایگانی، قاسم؛ تهران - ایران: جاذبه های فرهنگ و تمدن اسلام و ایران در فرزانهگی تیموریان
۱۵. عارف نوشاهی؛ اسلام آباد - پاکستان:

۱. تذکره شیخ قاسم سلیمانی قادری
۲. هفده رساله اصول حدیث لخواجه مولانا اصفهانی
۱۶. غلام ناصر مروت؛ پشاور - پاکستان: اهمیت زبان فارسی و آینده آن در پاکستان
۱۷. کلثوم ابو البشر؛ داکا - بنگلادش: عطار و آثار او در قلمرو فرهنگ بنگال
۱۸. کلثوم سید؛ اسلام آباد - پاکستان: تأثیر حلاج در شعر عطار
۱۹. کی منش، عباس؛ تهران - ایران: ۱. اثر الدین ابهری و معرفی هدایه اثیریہ
۲. نظری به اشتراک مضامین خواجه و خواجه
۲۰. محمد سرفراز ظفر؛ اسلام آباد - پاکستان: رائج، شاعر آزادمنش و پخته گوی عهد عالمگیر
۲۱. محمد شمیم؛ راجشاهی - بنگلادش: فهرست نسخه های خطی گنجینه حکیم حبیب الرحمن
۲۲. مصطفوی سبزواری، رضا؛ تهران - ایران: سیمای سمرقند در ادب فارسی
۲۳. معتکف، فریده؛ — - ایران: تسلیمه الاخوان
۲۴. معین الدین عقیل؛ کراچی - پاکستان: کلمات آبدار - رقعات محمد مهدی و اصف مدراسی
۲۵. مهرانور محمد خان؛ اسلام آباد - پاکستان: نفوذ و رواج تذکره الاولیای عطار در سرزمین پاکستان

کتابهای تازه

۱. ایرانی ادب (اردو)

این کتاب سودمند بقلم استاد فاضل "دکتر ظهورالدین احمد" بیشتر برای استفاده دانشجویان اردو زبان رشته زبان و ادبیات فارسی در مقطع کارشناسی ارشد تدوین شده است. از آنجا که تاریخ ادبیات فارسی بسیار گسترده است، بدیهی است که در یک کتاب ۳۶۸ صفحه‌ای نمی‌شود درباره همه سرایندگان و نویسندگان و آثارشان نوشت. اما

چنانکه مولف محترم در پیشگفتار توضیح داده، او نیازهای دانشجویان کارشناسی ارشد دانشگاههای پاکستان را در زمینه "تاریخ ادبیات" پیش چشم داشته و امیدوار است این کتاب نیازهای اساسی آنان را برآورد. شاعران و سخنوران بزرگ فارسی مانند رودکی، فردوسی، سنایی، عطار، رومی، سعدی، حافظ و نیز شاهکارهای ادبیات فارسی مانند سیاست نامه، تذکره الاولیا و گلستان که جزو نصاب درسی دوره کارشناسی ارشد زبان و ادبیات



فارسی برخی دانشگاههای پاکستان قرار دارند، در این کتاب معرفی شده که تا اندازه‌ای نیاز دانشجویان را برآورده می‌سازد.

مؤلف از کتابهای بسیاری که درباره تاریخ ادبیات فارسی نوشته شده‌اند استفاده برده و چنانکه در مقدمه اشاره کرده بدون ذکر مأخذ، گفتار آنان را در این کتاب آورده است. ایرانی ادب بابهای ۳۵۰ رویه از سوی "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد" در سال ۱۳۷۵ / ۱۹۹۶ منتشر شده است.

۲. شعریات خیام (اردو)

عمر خیام یک فیلسوف، ستاره شناس، ریاضی دان و ماهر جبر و مقابله بود، اما شهرت او در اقصای عالم بیشتر به عنوان شاعر نشاط طلب و شعرش هم منحصر به رباعیات او است که به بیشتر زبانهای زنده دنیا ترجمه شده است. این رباعیات چندین بار

نیز به شعر اردو بصورت رباعی ترجمه و منتشر شده است. اما شعریات خیام ترجمه سه مصرعی رباعیات عمر خیام می باشد که کاری تازه و جالب است ، و خواننده پس از مطالعه دقیق آن و مقابله با اصل رباعیات - که در متن این کتاب نیامده است - می تواند حدس بزند که مترجم تا چه اندازه از عهده این کار مهم برآمده است، چون اولاً ترجمه منظوم شعر از یک زبان به زبان دیگر کار مشکلی است ، و دوم این که ترجمه رباعی به شعر مثلث به مراتب مشکل تر از برگرداندن آن به رباعی می باشد. در هر حال از آرای بعضی از دانشمندانی که در پایان این کتاب ضمیمه شده است ، بر می آید که مترجم از عهده این کار بخوبی برآمده است.

"مقصود حسنی" مترجم فاضل ، ترجمه ۸۴ رباعی را آورده است که اگر در مقابل هر ترجمه اردو ، اصل فارسی رباعی را هم می آورد، بهتر و سودمند تر بود. مؤلف قبل از ترجمه اردو ، به شرح حال ، شخصیت ، و زمانه "عمر خیام" پرداخته و رباعیاتش را مورد سنجش و بررسی قرار داده ، و درباره محاسن شعری و عقاید و فلسفه وجود او بحث کرده است. در کتابنامه هم نام سیزده کتاب اردو و فارسی و دو کتاب انگلیسی را که مؤلف از آنها در تألیف این کتاب استفاده کرده، آورده است.

شعریات خیام با بهای یکصد روپیه از سوی "فهد پبلشرز" ، به نشانی راجپوت مارکت، اردو بازار، لاهور در سال ۱۹۹۶م منتشر شده است.

۳. مطالعه ادبیات فارسی (اردو و انگلیسی)

این کتاب مجموعه مقالاتی است به زبانهای اردو و انگلیسی که استاد دانشمند "دکتر وحید قریشی" درباره ادبیات در فاصله سالهای ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۴ نوشته و در سال ۱۹۹۶ میلادی بمناسبت جشن یکصد و بیست و پنجمین سال تأسیس دانشکده خاورشناسی لاهور، از سوی آن دانشکده منتشر شده است. این مقاله ها به همان صورت چاپ اول و در دو بخش اردو و انگلیسی در این مجموعه آمده اند. بخش اردوی کتاب این مقاله ها را بر می گیرد:

۱. دوره ابتدایی زبان و ادب فارسی در شبه قاره پاکستان و هند ۲. سرگذشت مثنوی

معنوی در این شبه قاره ۳. محیط عرفانی امیر خسرو و عقیده او درباره سبک پیرکلیر و دیوان فارسی او ۴. عقیده فیضی درباره شعر ۵. مقدمه شاهجهان نامه ملا احمد تنوی ۶. خان آرزو ۷. غلام علی آزاد بلگرامی و مآثر الکرام او ۸. تیک چند بهار ۹. تذکره همیشه بهار و کشتن چند اخلاص ۱۰. شرح احوال و آثار مرزا محمد حسن قنیل ۱۱. آدینه بیگ خان ۱۲. نظری به نقد شعر العجم ۱۳. تدریس فارسی در پاکستان ۱۳. بررسی درباره فعل مضارع ۱۴. نظری به تنبیه الغافلین ۱۵. فرهنگ نامه جدید ۱۶. بررسی شرح غزلیات غالب و کلام عرشی و مکتوبات سعیدیه و تذکره شاه دوله دریایی ۱۷. لطفعلی بیگ آذر و آتشکده ۱۸. قطعه ای از سعدی ۱۹. تجربیات اوزان در شعر جدید فارسی ۲۰. شعر جدید فارسی.

بخش انگلیسی آن تنها یک مقاله درباره "فارسی هندی" دارد. این مجموعه دارای ۳۵۲ صفحه و بهای آن ۱۷۵ روپیه است. در پایان باید افزود که محتوای این مقاله ها دارای اهمیت بسیاری برای فارسی دانان است و به عقیده نگارنده باید به فارسی ترجمه شوند یا لاقلاً ترجمه فارسی بعضی از آنها را در فصلنامه دانش چاپ کرد.

۴. مجله تحقیق (اردو، عربی، انگلیسی)

شماره ویژه مجله تحقیق دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب لاهور به مناسبت جشن صد و بیست و پنجمین سال تاسیس آن دانشکده به مدیریت "دکتر ظهور احمد اظهر" استاد ارشد و رئیس بخش عربی آن دانشکده در ۴۲۲ صفحه و با شماره پیاپی ۵۷ - ۶۰ و بهای ۱۰۰ روپیه منتشر شده است. این شماره دارای سه بخش اردو با ۱۴ مقاله، عربی با ۷ مقاله و انگلیسی با ۳ مقاله است. اما جای تاسف و تعجب است که با اینکه "بخش فارسی"، یکی از بخشهای ممتاز آن دانشکده می باشد، هیچ مقاله ای به زبان فارسی در ویژه نامه مجله تحقیق نیامده است. شایسته بود که چند مقاله به زبان شیرین فارسی هم بقلم استادان فارسی نوشته و در این شماره چاپ می شد.

۵. اقبالیات (فارسی)

این مجله ویژه تحقیق و نشر اندیشه های علامه محمد اقبال لاهوری، و با شماره پیاپی ۱۱ - ۱۲ و بهای ۵۰ روپیه، از سوی "آکادمی اقبال پاکستان - لاهور" منتشر شده است. این شماره مشتمل است بر این مقالات: ۱. جهان اندیشه اقبال، از سید هادی خسرو شاهی ۲. مبارزه اقبال با اسارت و بردگی، از محمد شریف چوهدری ۳. اقبال و شبستری: دو چهره در یک آینه، از فاطمه علاقه ۴. آنچه از اقبال باید آموخت، از پروانه نیک طبع ۵. ایران دوستی اقبال، از دکتر محمد صدیق شبلی ۶. اقبال و ادبیات پاکستان، از عزیز احمد، ترجمه علی بیات ۷. دید اقبال درباره شهادت امام حسین علیه السلام، از محمد معز الدین، ترجمه محمد اقبال شاهد ۸. رساله مرآت التائبین از "میر سید علی همدانی"، به تصحیح غلام حسن بلستانی، که بعد از ذخیره الملوک پر حجم ترین اثر "امیر کبیر" است. اقبال به شاه همدان ارادت ویژه ای داشته و در شعرهای خود نامش را با کمال احترام برده و او را "سیدالسادات"، "سالار عجم" و "معمار تقدیرام" خوانده است.

۶. میزان اقبال (اردو)

این کتاب مجموعه مقالاتی مفید درباره بعضی از موضوعات اقبال شناسی تألیف "پروفیسور محمد منور" را در برمی گیرد که دکتر "شهین دخت کامران مقدم صفیاری" آنرا به فارسی برگردانده است. عنوان مقالات به این شرح است: ۱. مفهوم عرب و عجم در کلام اقبال ۲. توازن جنبه ای از شاعری اقبال ۳. غزل اردوی اقبال ۴. نظم گویی اقبال ۵. "حفیظ جالندهری" در حضور اقبال ۶. آهنگ شعر اقبال ۷. ضرب کلیم. این هفت مقاله در نوع خود جالبند و بویژه برای ایرانیان تازگی خاصی دارند. نویسندۀ فاضل از اقبال شناسان معروف پاکستان و نوشته هایش در موضوع اقبال شناسی حجت است. امیدواریم این کتاب مستطاب اضافه گراندردی در موضوع خود باشد.

میزان اقبال بابهای ۱۰۰ روپیه در ۲۲۸ صفحه در سال ۱۹۹۲ از سوی "اقبال آکادمی پاکستان" منتشر شده است.

۷. تأثیر اسلام در فرهنگ هند (فارسی)

آنجهانی دکتر ناراجند، تاریخ دان و فرهنگ شناس برجسته هند، و اسلام شناس و

ایران دوست نامداری بود که با آثار گرانقدر خود کوششهای بسیاری در راه معرفی فرهنگ و تمدن اسلامی و بویژه فرهنگ و تمدن اسلامی ایران به جهان غرب و به مردم شبه قاره هند بعمل آورد. او از سال ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۶ م میلادی سفیر هند در ایران بود و شاید بتوان مدت سفارت او را پر بارترین دوره روابط سیاسی و تجاری و فرهنگی ایران و هند شمرد. کتاب تأثیر اسلام در فرهنگ هند از پر ارزش ترین آثار است که در این زمینه به تألیف درآمده و تأثر و تأثیر افکار و عقاید دینی و آداب و رسوم اجتماعی و کیفیات و ابداعات ذوقی و هنری اسلام و مذهب هند را تا اندازه زیادی روشن و آشکار می‌سازد. این کتاب سیزده فصل دارد که عناوین برخی از فصول آن عبارتند از:

۱. فرهنگ هندو پیش از اسلام ۲. ورود مسلمانان به جنوب هند ۳. تصوف در اسلام
۴. هندوهای مصلح جنوب و تأثیر اسلام در عقایدشان ۵. ورود مسلمانان به شمال هند
۶. تأثیر اسلام در تعلیمات دینی "را ماننده" و "کیر" و "گورونانک" و مقامات مذهبی

قرن شانزدهم و قدیسان دوره‌های اخیر و مصلحان بنگال و مهاراشتر ۸. تأثیر اسلام در معماری و نقاشی هند.

در پایان نیز شرح برخی از واژه‌ها، جاها و کسانی که در متن آمده‌اند، آورده شده است که به افاده این کتاب برای خوانندگان افزوده است.

تأثیر اسلام در فرهنگ هند را "علی پیرنیا" استاد فارسی "مؤسسه ملی زبانهای نوین - اسلام‌آباد" و "عزالدین عثمانی" از انگلیسی به فارسی روان و جذابی برگردانده‌اند و شرکت انتشاراتی پاژنگ تهران در سال ۱۳۷۴ خ / ۱۹۹۵ م آن را به زیور طبع آراسته است.

۸. مثنوی ناله شبگیر (فارسی)

این مثنوی عرفانی را شاه محمد هاشم منخلص به "بهار حسین آبادی" (متوفی ۱۳۱۸ خ / ۱۹۳۹ م) سروده که در سال ۱۳۳۴ به خط سراینده بچاپ رسیده ولی تاکنون در پرده خفا مانده بود، اینک به سعی و کوشش پروفیسور "جابر حسین" رئیس شورای قانون ساز ایالت بهار و به تصحیح دکتر سید حسن عباس - از فارغ التحصیلان رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران - طبع و نشر شده است. البته، در سال جاری هفت مرتبه و شصت رباعی از همین سراینده از سوی "بهار فاوندیشن" (بنیاد بهار) انتشار یافته و قرار

است دیوان اشعار فارسی وی نیز با تصحیح دکتر سید حسن عباس منتشر گردد: "بهار" سبک و زبانی محکم و دلکش، ذوقی سرشار، طبع و قریحه ای ارزنده دارد. وی از "صوفیان صافی ضمیر و عارفی صاحب اکسیر" بود و این مثنوی را برای راهنمایی ره گم کردگان و پند و اندرز به نصیحت نیشان به رشته نظم کشیده است و باید گفت: «در دوران انحطاط فرهنگی و تیرگی آسمان ادب، شمع زبان فارسی را روشن کرده است». شاعر به سبک شعرای پیشین فارسی با بهره گیری از حکایات تلاش کرده تا به مردم ناآگاه از اسرار و رموز تعلیمات اسلامی، آگاهی بخشد. مثنوی نالۀ شبگیر دارای ۱۴۱ صفحه و بهای ۱۰۰ روپیه می باشد.

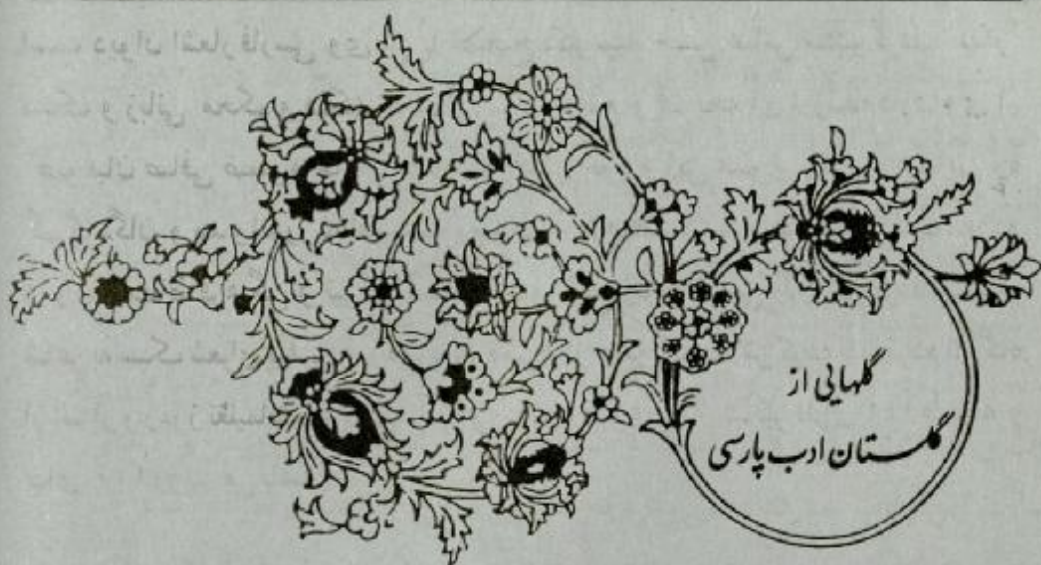
۹. اربعین سیفی (عربی، فارسی، اردو)

در این کتاب، "محمد شهزاد ملک مجددی" "چهل حدیث را در موضوعات مختلف دینی و عرفانی مرتب کرده است. مؤلف نخست متن عربی هر حدیث را آورده، سپس آنرا به نثر اردو و شعر فارسی ترجمه کرده و بعد به زبان اردو شرح داده است. در حاشیه نیز جوامع حدیثی را که این احادیث از آنها گرفته شده، نام برده است. اربعین سیفی با ۴۵ صفحه و بهای ده روپیه در سال جاری توسط "سنی لتریری سوسائتی - لاهور" منتشر شده است.

۱۰. مبدأ و معاد (فارسی)

این رسالۀ را شیخ احمد فاروقی حنفی نقشبندی سرهندی معروف به "مجدد الف ثانی" به نثر فارسی در تصوف و عرفان نوشته است. در مبدأ و معاد به مطالبی مانند عالم کبیر و صغیر، مرتبۀ عارف، روح، ولادت صوری و معنوی، رؤیت حق تعالی، فضیلت پیر، کلمۀ طیبه، تفصیل اسما و صفات، مقام رضا، ولایت ولی و... پرداخته شده است. این کتاب نیز در ۸۰ صفحه از سوی "سنی لتریری سوسائتی - لاهور" از روی چاپ ۱۳۳۰ هـ.ق آن در مطبع مجددی امرتسر هندوستان منتشر شده است.

دکتر علیرضا نقوی



مشفرف الدین مصلح بن عبدالله متخلص به سعدی، شاعر بزرگ ایران در قرن هفتم است. دو کتاب معروف او بوستان به نظم و گلستان به نظم و نثر، در اخلاق و حکمت است. حکایت زیر از کباب گلستان انتخاب شده است.

حکایت

یاد دارم که شبی در کاروانی همه شب زفته بودم و سحر در کنار پیشانی خفته، شوریده‌ای
که در آن سفر همراه ما بود نعره برآورد و راه بیابان گرفت و یکت نفس آرام نیافت. چون
روزش گفتم؛ این چه حالت بود؛ گفت؛ بلبلان را شنیدم که به ناله‌اش درآمده بودند آن
درخت و کبکان در کوه و غوگان در آب بهایم در میشه؛ اندیشه کردم که مروت نباشد همه
در تبیح و من به غفلت خفته.

دوش مرغی به صبح می نماید	عقل و صبرم برود طاعت و بهوش
یکی از دوستان مخلص را	مگر آواز من رسید به گوش
گفت باور نداشتم که تو را	بانگ مرغی کند چنین بدبوش
گفتم این شرط آدمیت نیست	مرغ تبیح گوی و ما خاموش

تجلیل

و

یاد





بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۱

۱۶

جلسه بزرگداشت "دکتر سلیم اختر" در تهران

ای زبان فارسی در کار باش

رهگشای راه ناهموار باش

راست گفته اند که: «ادبیات آتشی در پیشه اندیشه هاست» و استقبال از اصحاب فکر و ادب، بزرگداشت فرهنگ و فرهیختگی است.

"انجمن آثار و مفاخر فرهنگی جمهوری اسلامی ایران"، روز سوم تیر ماه (۲۳ جون ۱۹۹۶م) بار دیگر مبتکر تجلیل و تمجید از استادی پرتلاش، اما این بار از سرزمین "پاک"، به نام "دکتر سلیم اختر" بود، استادی که بحق شایستگی خویش را باعرضه آخرین اثر ارزنده اش به نام هفت گفتار درباره سنایی، عطار و عراقی، به ادب دوستان و ادب پروران نشان داد.

"دکتر محمد سلیم اختر" از همان ابتدا که همکاری خود را با دانشنامه شبه قاره در "فرهنگستان زبان و ادب فارسی" آغاز کرد، به عنوان عضو هیئت علمی دانشنامه، فعالیت پیگیر و ثمر بخش داشته است. وی همچنین استاد اعزامی دولت پاکستان برای تدریس زبان اردو و مطالعات پاکستان شناسی در دانشگاه تهران است.

دکتر سلیم اختر افزون بر چاپ مقالات گوناگون به زبانهای اردو، فارسی و انگلیسی، حدود ده کتاب نیز تألیف یا تصحیح کرده اند که از جمله آنها می توان از مجمع الشعراء جهانگیر شاهی در دو جلد، کلمات الصادقین اثر محمد صادق دهلوی کشمیری و رساله نورانیه سلطانیه نوشته شیخ عبدالحق محدث دهلوی نام برد.

در دیوار این جلسه بزرگداشت، گواهی می داد که مجلس یکپارچه شور و استقبال شده است. حضور استادان و محققانی چون: دکتر سید جعفر شهیدی، دکتر محقق، دکتر فتح الله مجتبابی، دکتر مظاهر مصفا، دکتر خسرو فرشیدرود، دکتر رضا شعبانی، دکتر اسماعیل حاکمی، جناب آقای خالد محمود سفیر محترم جمهوری اسلامی پاکستان در ایران (میهمان ویژه)، کارمندان و اعضای سفارت پاکستان، شماری از دانشجویان دوره دکترای زبان و ادب پارسی، جمع کثیری از پاکستانیهای مقیم تهران و دیگر مشتاقان ادب فارسی بسیار چشمگیر بود.

دست اندرکاران انجمن آثار و مفاخر فرهنگی نیز بشایستگی و با حال و هوایی معنوی این مجلس شکوهمند را اداره کردند و حق هم چنین اقتضا می کرد که پاسداشت متولیان فرهنگ چنین بسزا و ارجمند برگزار شود.

پس از گزارش کوتاه و مفید "دکتر حاج سید جوادی" از فعالیتهای گذشته شورای

گسترش زبان و ادبیات فارسی" و خیر مقدم به استادان و سپاس از حضور میهمانان و معرفی آقای دکتر سلیم اختر، به ترتیب، آقایان: دکتر محقق، دکتر مجتبایی، دکتر مصفا، دکتر حاکمی، دکتر شعبانی و سفیر محترم پاکستان در ایران، مطالبی متفحح در بزرگداشت سجایای اخلاقی و مقام علمی و تتبع ارزنده "دکتر سلیم اختر" و اهمیت زبان فارسی بیان داشتند. سخنرانی جناب سفیر به زبان فارسی بود که با ستایش حضار مواجه شد. روزنامه های همشهری، ایران نیوز و تهران تایمز این مجلس باشکوه را بلافاصله منعکس کردند و انتظار هم همین بود؛ این گونه مجلس آرایهای بجا، همزبانی و همدلی و گفت و شنود در میان پارسی زبانان و ادب پروران و شیفتگان این وادی را در شبه قاره بیش از پیش رواج می دهد و موجبات تقویت مناسبات و تحکیم مبانی فکری، فرهنگی و اجتماعی میان ایران و پاکستان را فراهم می آورد.

باشد که خدای رحمان به این انجمن و کارکنان شریفش اجر خیر مرحمت فرماید و به آقای دکتر سلیم اختر و امثال ایشان، توفیق خدمت بیشتر عنایت کند تا بیش از پیش در اعتلای زبان و ادب پارسی، که همواره زبان اسلام راستین در شبه قاره بوده است، آثار ارزنده دیگری از خود به یادگار گذارند.

حافظ سخن بگوی که بر صفحه جهان این نقش ماند از قلمت یادگار عمر

سوم تیرماه ۱۳۷۵ - تهران

ایرج تبریزی

یادکردی از "شهریار" شعر فارسی

۲۷ شهریورماه (۱۷ سپتامبر) سالروز درگذشت "شهریار" شهرنظم و سخن است. این شاعر بزرگ در سال ۱۲۸۳ خورشیدی بانام غریب "سید محمد حسین بهجت" در تبریز به جهان آمد و در سال ۱۳۶۷ خورشیدی بانام آشنای "شهریار" در زادگاه خود پیکر به خاک سپرد و به سرای جاوید شتافت. اینکه او چگونه شهریار شد، معروف است که بر اثر مؤانست با "خواجه شمس الدین حافظ شیرازی" بود و تفاعلی که به دیوان او زد:

۱. اطلاعات، روزنامه، ۲۷ شهریور ۱۳۷۵، با تصرف

غم غریبی و غربت چو بر نمی تابم روم به شهر خود و "شهریار" خود باشم
بی تردید امروزه در پهن دشت سرزمین ایران کمتر جایی را می توان یافت که نام
و نشانی از سروده های شهریار در آن نباشد و شمار اندکی از مردم با سواد را می توان دید
که بیتی، قطعه ای و غزلی از شهریار را بر لوح خاطر نسپرده باشند و این نشانه ای است از
نفوذ معنوی کلام شاعر بر سراجة دل آشنا و بیگانه .

او از شاعران بزرگ معاصر است و این بزرگی مرهون ظرفیت ویژه انسانی اوست
و آنچه در این میان گفتنی است اینکه شهریار نیز مانند هر انسان اندیشه ورز دیگری در
راستای آفرینش های هنری خود بافت و خیزهایی روبرو بود و در گذرگاه زندگی فراز و
نشیبهای بسیاری را دید و از پیچ و خم های دور و درازی گذشت ، و راه خود را برای خلق
آثار و سروده های جاودانه پیدا کرد.

در سال های آخر تحصیلش در رشته پزشکی ، جرقه های عشق زمینی در خرمن
وجودش افتاد و او در صداقت و خلوص خود آتش گرفت . چنانکه به رغم شگفتی
همگان ، دانشگاه را رها کرد و راهی شهر خود شد. این ناکامی برای "شهریار" موهبتی
الهی بود که آتش درون و سوز التهاب شاعر را شعله ور ساخت و تحولات درونی او را به
اوج معنویت ویژه ای هدایت کرد ، تا آنجا که از بند علایق رها شد و در سلک صاحبان
در آمد و به سروده هایش رنگ و بوی دیگر داد.

وی با سرودن مجموعه های ماندگار و درخشانی چون "علی ای همای رحمت" ،
"ای وای مادرم" ، "بیاد پدر" ، "بهشت گم شده" ، "دختر گل فروش" ، "دو مرغ بهشتی" ، و
"حیدر بابا" نام خود را در ادبیات فارسی و ترکی جاودانه کرد.

"شهریار" شاعری بود که هیچگاه از مردم و اجتماع دوری نگزید. در همه صحنه
های انقلاب اسلامی ایران بود و با زبان شعر به یاری نهضت امام خمینی قدس الله نفسه الزکیه
شتافت . مجموعه نغمه های خون حاصل این دوران است. وی پس از پیروزی انقلاب
اسلامی نیز با اشعاری چون "در تشریف قبول" و "مقام رهبری" با جان و دل همنوایی با
انقلاب را ادامه داد و هیچگاه از جهاد قلمی باز نایستاد.

شعر شهریار به لحاظ انس مدام وی با "حافظ شیراز" کاملاً حافظانه است. او
تبحرش در غزلسرای بود و بسیاری از غزلهای "حافظ" را با سبک و تازگی ویژه خویش
استقبال کرد. بادش گرمی باد. رحمة الله علیه

یاد "مهرداد اوستا"

شش سال پیش در نیمروز ۱۷ اردی بهشت ۱۳۷۰ خورشیدی / ۶ می ۱۹۹۱ میلادی، روان عاشق و بی قرار استاد "محمد رضا رحمانی" مشهور به "مهرداد اوستا" بزرگ قصیده سرایان معاصر ادب پارسی و شاعر نام آور انقلاب اسلامی از قفس تنگ تن رهایی یافت و به سوی جهان ابدی پرواز کرد.

"مهرداد اوستا" در سال ۱۳۰۸ هجری خورشیدی در بروجرد دیده به جهان گشود. وی پس از تحصیل به تهران آمد و به کار ادبی از جمله تدریس و آموزش شعر و ادب در دانشکده هنرهای زیبا پرداخت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز از سال ۱۳۶۲ تا دم آخر ریاست "شورای شعر" وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی را عهده دار بود. "استاد اوستا" در قالب های گوناگون بویژه قصیده سروده های دلنشینی دارد. به باور منتقدان ادبی وی از پیشاهنگان "سبک خراسانی نو" است. از "استاد اوستا" این کتابها به یادگار مانده است: مقالات ادبی، امام حماسه ای دیگر، تصحیح دیوان سلمان ساوجی، تعلیقاتی برنوروز نامه خیام، نگارش، پژوهشی در دستور زبان فارسی، تیرانا، شراب خانگی ترس محتسب خورده و....

دانش یاد او را گرامی داشته و دو غزل از مجموعه شراب خانگی... را به خوانندگان ارجمند پیشکش می کند:

گردباد

شکوه ما دارم ز کار خویشان بادل نابردبار خویشان
در غم بی غمگساری، کس میاد چون دل من، غمگسار خویشان
بنگرم سرگشته همچون گردباد اندرین صحرا غبار خویشان
همچو شمع آتشی در جان فکن تا بسوزم بررمزار خویشان
شد زبی برگ و نوایی خاطر لاله آسا داغدار خویشان

بارهستی، عاقبت پشتم شکست

خورد گشتم، زیر بار خویشان

یاد او

آن سرو بالا را نگر، وین همچو گل بشکفتنش وان سنبلان مشکبو، برروی ماه آسفتنش
چون صبحدم خندیدن، و با عشوه رخ برتافتن چون دل تپیدن در بر و، با ناز آوخ گفتنش
زیبایی و زیبا اگر خواهی بگیتی، نیم شب چون کودکان بر لب نگر، لبخند گاه خفتنش

نزد محبت باختن ، هر لحظه با هر دیگری وانگه پیام دل به ناز از آشنا نشنفتنش
یکره نگر آن ماهرو ، استاد رویاروی من
ها از نگه دل بردن و ، ها باسخن دُر سفتنش

خاموشی دکتر "سجادی"

دکتر "ضیاالدین سجادی" ، استاد و پژوهنده زبان و ادبیات فارسی ، روز پنجشنبه ۴ مرداد ماه ۱۳۷۵ / ۲۵ جولای ۱۹۹۵ در تهران درگذشت. زنده یاد دکتر "سجادی" به سال ۱۲۹۸ در مشهد زاده شد و پس از تحصیلات دبستانی و دبیرستانی به تهران کوچ کرد و دانشنامه دکترای ادبیات فارسی را از دانشگاه تهران گرفت. وی در کنار زندگی علمی خود مسئولیت‌هایی چند، چون ریاست دانشگاه تربیت معلم و ریاست دانشکده ادبیات فارسی دانشگاه تهران را نیز بر عهده داشته بود.

از یادگارهای پرآوازه او می‌توان شرحی بر دیوان خاقانی ، مقدمه ای بر عرفان و تصوف ، برگزیده اشعار سنایی ، تفسیر اللغات و دیباچه نگاری را نام برد.
دانش درگذشت این استاد نامدار را به ادیبان و پژوهشگران فرهنگ و زبان فارسی تسلیت می‌گوید و با چاپ سوگسروده‌ای از بانو "توران بهرامی" یادش را گرامی می‌دارد:

بحری پایاب

"ضیاء الدین سجادی" که بود استاد استادان
میهن استاد دانای زبان پارسی اکنون
بود چون طایر قدسی مقیم گلشن رضوان
تمام عمر او بگذشت با نیکی و خوشنامی
خوشا آنکس که با نیکی ببندد جاودان پیمان
خردمندی سخنور بود و دانایی ادب پرور
سخندان سخن‌سنج و گران‌فروانه‌ای فرزوان
چه استادان که می‌بالند از شاگردیش بر خود
که از گلزارش آکندند آن دانشوران دامان
بسی خدمت به فرهنگ و ادب او کرد در ایران
دُر لفظ دَری بودی برای او ز دُر برتر
که این پرورده جانست و آن چون لؤلؤ و مرجان
به از گوهر شناسان او شناساند این گهرها را
چو این گنجینه گوهر نیامد دست ما آسان
زبان پارسی را داشت پاس از ژرفنای دل
برای اهل دانش گفته اش بُد حجت و برهان
بر اشعار "سنایی" کرد تالیف او کتابی را
نوشتار خوشی بتوشت بهر شاعر "شروان"
برایش شعر نغز پارسی بودی ز جان خوشتر
ز جانش کاست تا گنج دری ماند گهر افشان
زبان فارسی بی شک بود راز بقای ما
که از هر واژه اش تابد فروغ مهر جاویدان

دریغ از رفتن مرد دل آگاهی چو "سجادی" باین زودی و آسانی نگرده رفتنش جبران
 به غم بنشانند مرگ ناگوارش دوستاران را درینا همچو او را کم بزیاید مادر دوران
 به بانوی وفادارش خدا بخشد شکیبایی کزین گفتار نیکوتر دعای دیگری نتوان
 به فرزندان و نزدیکان که می نالند در سوگش ببخشاید صبوری ایزد یکتای هستی بان
 پدر همچون نیایش بود دانا و ادب پرور ز دامان خراسان، اهل فضل و دانش و عرفان
 سحر ناهید با چنگش ز طاق آسمان گفتا "ضیاءالدین" فروغ دین و دانش بود و هم ایمان
 بماند نام او جاوید با آثار و گفتارش که هم این مانده باقی زان گرانمرد ادب هم آن
 منم چون قطره، او دریا، ز دریا قطره چون گوید؟
 بوصف بحر بی پایاب خاموشی گزین "توران"

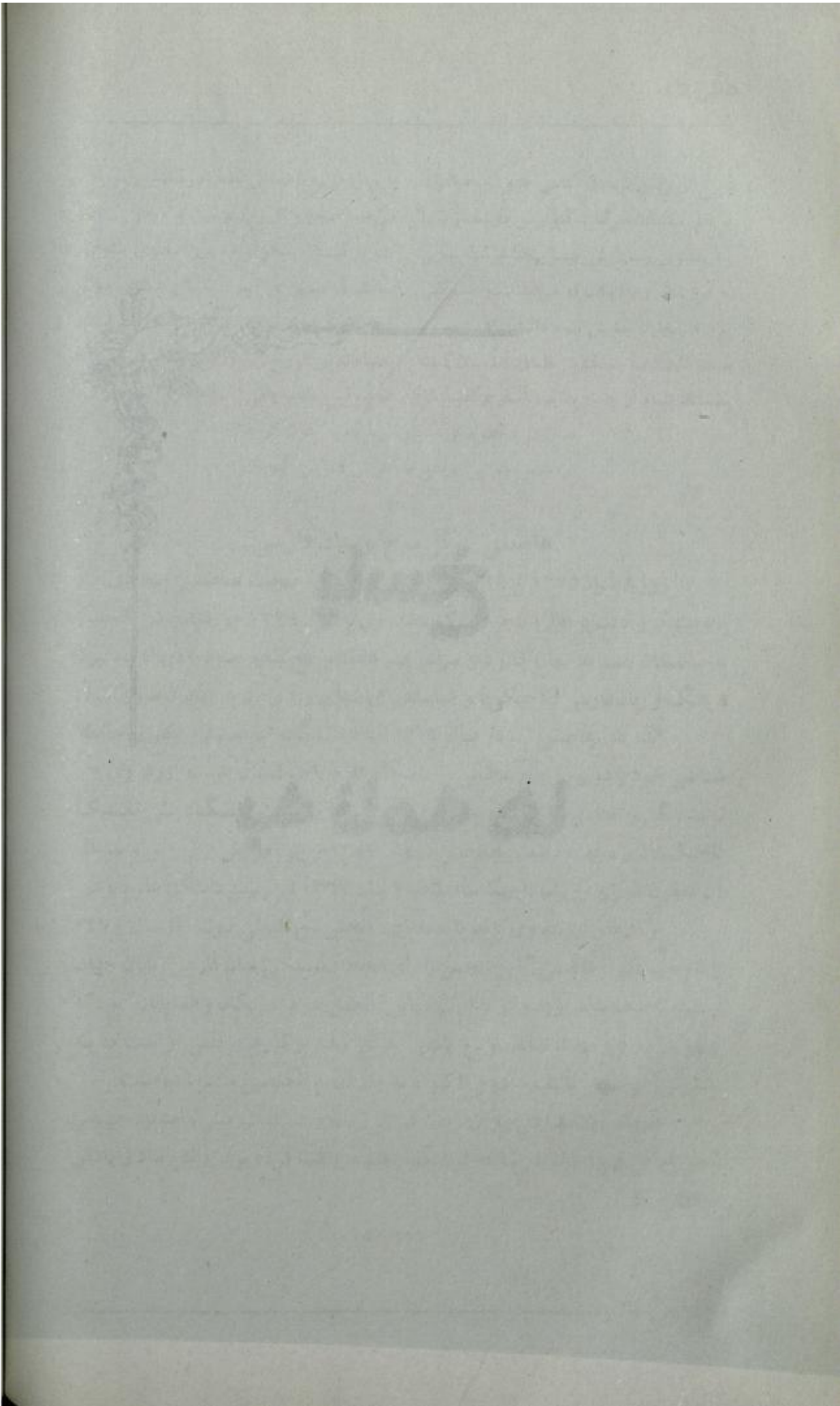
"عاصمی"، گل سرخ بوستان فارسی

روز ۸ مرداد ۱۳۷۵ / ۲۹ جولای ۱۹۹۵ دکتر "محمد عاصمی خجندی"،
 پژوهشگر و ادیب پر آوازه تاجیک، کشته شد. وی به سال ۱۲۹۹ خورشیدی در "خجند"
 تاجیکستان چشم به جهان گشود و سراسر عمر هفتاد و پنج ساله خود را در راه پیشبرد
 فرهنگ و زبان فارسی (تاجیکی) و شناساندن ارزشهای والای آن به جهانیان سپری کرد.
 زنده باد "عاصمی"، در سال ۱۳۲۵ استاد دانشگاه خجند شد و دکترای جامعه
 شناسی خود را درسی و پنج سالگی از دانشگاه علوم تاجیکستان بدست آورد. وی جز
 نویسندگی و استادی دانشگاه، به مدت شش سال ریاست دانشگاه پلی تکنیک
 تاجیکستان را برعهده داشت. همچنین در سال ۱۳۴۲ وزیر آموزش و پرورش و بدنبال
 آن معاون شورای وزیران تاجیکستان شد و تا سال ۱۳۶۷ نیز رئیس دانشگاه علوم بود.
 از کارهای ارزنده وی باید پایه گذاری "انجمن بین المللی پیوند" در سال ۱۳۷۰
 را نام برد. دکتر "عاصمی" این انجمن را برای ایجاد همبستگی میان فارسی زبانان جهان
 و ملت تاجیک پدید آورد و در تدارک برپایی "انجمن سوم تاجیکان و همزبانان" بود که
 بیک مرگ او را مهلت نداد. تاریخ تمدن آسیای میانه از کارهای قلمی او است که به
 سفارش "یونسکو" تألیف کرده و تا کنون سه جلد آن به انگلیسی منتشر شده است.
 به پاس تلاشهایش برای زنده کردن زبان و فرهنگ ملی، جایزه جهانی
 "جواهر لعل نهرو" را نیز در شاخه فرهنگ از هند دریافت کرده بود. روانش شاد و یادش
 جاودان باد.



پاسخ

به نامه ها



بکوشش ع. سرافراز

دفتر دانش

پاسخ به نامه ها

در آغاز به همه خوانندگان گرامی که برای دانش نامه فرستاده اند سلام می کنیم. جز نامه هایی که به آنها پاسخ اختصاصی داده شده ، پاسخ چند نامه هم در اینجا می آید.

شایسته یاد آوری است که نامه های شما بویژه در نقد و بررسی مطالب ، بخش ها ، شکل و انداز دانش ، یاور ما در پربارتر کردن مجله خواهد بود.

دکتر سید حسن عباس

رام پور - هندوستان

نکاتی که در نامه مفصل شما آمده بود، مورد استفاده دانش قرار گرفت. "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان" چاپ متون منتشر نشده موجود در "کتابخانه گنج بخش" را در هر شماره دانش ادامه خواهد داد. در عین حال از دریافت و چاپ متون خطی فارسی هم که از گوشه و کنار جهان توسط پژوهندگان و استادان گرامی بدستمان برسد، استقبال می کنیم.

آقای شهزاد مجددی

لاهور - پاکستان

دانش را مصداق: «به معنی محیط و به صورت نمی» خوانده اید. از حسن نظرتان سپاسگزاریم. کتاب مبدأ و معاد نوشته مرحوم "مجدد الف ثانی" را که فرستاده بودید در همین شماره معرفی کرده ایم. غزل شما نیز در شماره ویژه اقبال لاهوری چاپ خواهد شد. ان شاء الله.

آقای ظفر عباس

بهکر - پاکستان

کل شی هالک الا وجهه

دانش درگذشت پدر گرامی تان را تسلیت می گوید و از خداوند بزرگ برای آن فقید، غفران و برای همه بازماندگان سلامت و صبر بر مصیبت خواهان است. ان الله مع الصابرين. برای همدردی سه بیت از مرثیه پرسوز و گدازی که خود در این باره سروده اید، انتخاب و چاپ شد:

آن والد دلدار و جگر دار کجا رفت آن مونس دل، مشفق و غمخوار کجا رفت
... حیران و پریشان همه چاره گرانند با درد دل سوخته، بیمار کجا رفت
... در دهر "ظفر" مانده ای بی یار و مددکار وامانده، ترا یار و مددکار کجا رفت
چنانچه آثار و نوشته های آن شادروان، در راستای اهداف این فصلنامه باشند، آماده معرفی آنها هستیم.

سرسوتی سرن کیف

بمبئی - هندوستان

درگذشت بانو "شکفته سرن" را به شما و همه بازماندگان تسلیت می گویم و برایتان تندرستی و بهروزی آرزو می کنیم. چند بیت از مرثیه ای که در سوگ یار زندگانی خود سروده بودید در اینجا می آید و از برگردان فارسی "اشعار کبیر" هم در شماره های آینده استفاده خواهیم کرد:

تاریک گشت زیست که شمس الضحی نماند	بختم خراب گشت که برجیس من گذشت
یارب چها کنم که آن ناخدا نماند	افتاده کشتم درین ورطه مهیب
لطف سخن کجاست که آن همنوا نماند	... ساز دلم گست، چسان نغمه زا شوم
ساکت چنان بگشت که زو یک صدانماند	آن داستان سرا که حیاتش فسانه بود
جان بخش نغمه ریزو رامش سرا نماند	... یاران سکوت مرگ بجانم مسلط است
گلشن سرا بسوخت که باد صبا نماند	باد سموم می وزد ای "کیف" هر طرف

آگهی - فراخوان مقاله

بنام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه برنگذرد

به اطلاع خوانندگان ارجمند می‌رساند: چون باتصمیم "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان" چهار شماره دانش در ۱۹۹۷ میلادی به بزرگداشت پنجاهمین سال پیدایش پاکستان اختصاص یافته است، از همه دانشمندان، نویسندگان، پژوهندگان و سرایندهگان ارجمند دعوت می‌شود تا کتابها، مقاله‌ها و سروده‌های خود پیرامون موضوعات زیر برای چاپ در ویژه‌نامه مربوط، به نشانی دانش بفرستند:

۱. دانش شماره ۴۷ (زمستان ۱۳۷۵): ویژه "پاکستان و زبان فارسی"، نیازمند مقاله در زمینه‌هایی چون: جایگاه نقش فارسی در تاریخ ادب و فرهنگ شبه قاره بویژه پاکستان، اهمیت فارسی در دستیابی نسل امروز پاکستان به تاریخ و فرهنگ خود و بازگشت به خویشتن خویش، جایگاه فارسی در نظام آموزش نوین پاکستان، جایگاه فارسی در حوزه‌های علمیه (دینی)، بخشهای فارسی دانشگاههای پاکستان، بخشهای فارسی کالج‌های پاکستان، آثار فارسی در جامعه امروز پاکستان (سرود ملی، نام‌ها...)، انتشارات فارسی در پاکستان، پاسداران فارسی از پیدایش پاکستان تا امروز، فارسی‌گویان و فارسی‌نویسان پاکستان، فارسی در رسانه‌های همگانی پاکستان از آغاز تا کنون (رادیو و تلویزیون، روزنامه‌ها)، و...

۲. دانش شماره ۴۸ (بهار ۱۳۷۶): ویژه "پاکستان در فرهنگ و ادب ایران"، نیازمند مقاله در زمینه هایی چون: پاکستان شناسی در ایران، پاکستان شناسان ایرانی، زبان و ادبیات اردو در ایران، اقبال شناسی در ایران و اقبال شناسان نامدار ایرانی، جایگاه آثار فارسی اقبال در ادبیات ایران، حضور اقبال در اندیشه رهبران انقلاب اسلامی ایران، مفاخر فرهنگی شبه قاره بویژه پاکستان در جامعه ایران، و...

۳. دانش شماره ۴۹ (تابستان ۱۳۷۶): ویژه "ایران در فرهنگ و ادب پاکستان"، نیازمند مقالاتی در زمینه: ایران شناسی در پاکستان، ایران شناسان پاکستانی، آثار انقلاب اسلامی ایران در جامعه پاکستان، حضور مفاخر ادبی و فرهنگی ایران در اندیشه اندیشمندان پاکستانی، شناخت ادبیات معاصر ایران، و...

۴. دانش شماره ۵۰ (پاییز ۱۳۷۶): ویژه "پاکستان و اقبال"، نیازمند مقاله در زمینه هایی مانند: نقش اقبال در پیدایش پاکستان، نظریه خودی اقبال، آبخور اندیشه های انقلابی اقبال، آثار فارسی اقبال در جامعه پاکستان، جایگاه و حضور اندیشه اقبال در شئون فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی امروز پاکستان، و...

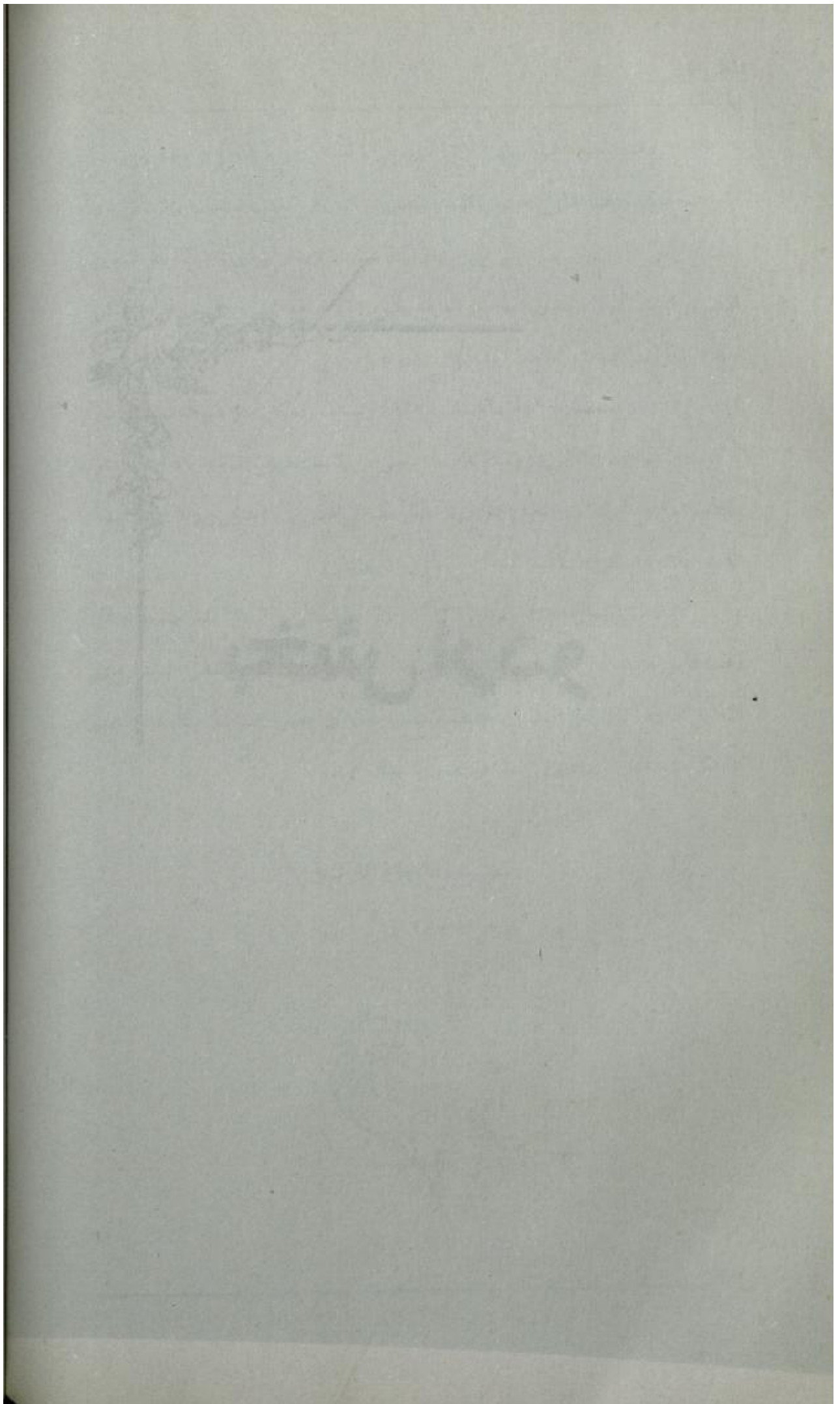
چشم براه مقاله ها و آثار شما

مدیردانش





بخش اردو



رئیس احمد نعمانی
دانشکادہ علی گڑھ

کتاب خانہ شیلی کے چند اہم فارسی طبی مخطوطات

دارالعلوم ندوۃ العلماء، لکھنؤ نہ صرف ہندوستان بلکہ پوری دنیا کے اسلامی علوم اور عربی زبان و ادب کی تعلیم و تدریس کے معروف و ممتاز ترین مراکز میں سے ایک اہم مرکز ہے۔ اس دارالعلوم کا اپنا ایک قابل لحاظ اہمیت کا مالک کتاب خانہ بھی ہے، جس کو علامہ شیلی نعمانی متوفی ۱۳۳۲ھ کی ندوۃ العلماء اور اس کے دارالعلوم اور کتاب خانے کے لئے بے مثال خدمات کے اعتراف کے طور پر ۲۵ جمادی الاولیٰ ۱۴۰۳ھ کو ایک جلسہ عام میں باقاعدہ اعلان کے ساتھ "کتابخانہ شیلی نعمانی" کے نام سے موسوم کیا گیا اور کتاب خانے کی عالی شان نو تعمیر عمارت کے صدر دروازے کے پاس "مکتبہ شیلی نعمانی" کا سنگی کتبہ بھی نصب کر دیا گیا ہے۔ کتاب خانہ شیلی نعمانی میں مختلف علوم و فنون سے متعلق مختلف زبانوں کی ایک لاکھ سے متجاوز کتابیں موجود ہیں۔ جن میں پونے چار ہزار گران قدر خطی نسخوں کا ذخیرہ بھی شامل ہے۔ موجودہ مخطوطات کی تقسیم و تعداد بہ اعتبار زبان اس طرح ہے:

عربی مخطوطات (۲۰۰۶) ، فارسی مخطوطات (۱۵۱۴) ، اردو مخطوطات (۲۲۶) کل تعداد (۳۷۴۹)۔

مخطوطات کے اس بیش بہا خزانے میں کم و بیش ایک سو نسخوں کا موضوع طب ہے۔ جن میں سے مکررات کو حذف کرنے کے بعد:

اردو کے (۱۱) ، عربی کے (۱۹) ، فارسی کے (۲۳) ، کل (۵۳) مخطوطات فن طب سے تعلق رکھتے ہیں۔

فارسی کے غیر مکرر (۲۳) مخطوطات کو ہم مندرجہ ذیل چار دستوں میں مرتب کر سکتے ہیں:

- ۱۔ ان کتابوں کے خطی نسخے جو طبع ہو چکی ہیں۔ (ان کی تعداد "۱۵" ہے۔)
 - ۲۔ غیر مطبوعہ و ناشائستہ بیاضیں اور رسائل (ان کی تعداد "۱۰" ہے۔)
 - ۳۔ معروف اطباء کی غیر مطبوعہ بیاضیں اور معمولات مطب (ان کی تعداد "۶" ہے۔)
 - ۴۔ غیر مطبوعہ مرتب و مدون تالیفات (ان کی تعداد "۱۳" ہے۔)
- نمبر ۲ اور ۳ کے تحت آنے والے اکثر مخطوطات ایسے ہیں، جن کا دوسرا نسخہ بظاہر کسی کتاب خانے میں موجود نہیں ہے، لیکن ہر کیاب چیز اہم نہیں ہوا کرتی، اس لئے، ان کو بھی نظر انداز کیا جاتا ہے۔ اب زیادہ اہمیت کے حامل وہ مخطوطات رہ جاتے ہیں، جو نمبر ۳ کے ضمن میں آتے ہیں اور وہ یہ ہیں

۱۔ تحفۃ الاطباء، ۲۔ ترجمہ رسالہ ابن سینا، ۳۔ خلاصۃ الطب

۴۔ شفاء الصبیان، ۵۔ صحیح الانسان، ۶۔ طب صدیقی

۹۔ طب کیمیا و کیمیای باسلیقا ۱۰۔ گنج باد اور صاحبقرانی

تحفۃ الاطباء

یہ ایک طویل طبی مثنوی کا ربیع چہارم ہے اور بجائے خود ایک مستقل کتاب کی حیثیت رکھتا ہے۔ اس میں تقریباً تین ہزار ابیات ہیں، جو اس قیاس کی بنیاد فراہم کرتے ہیں کہ مکمل کتاب کم و بیش بارہ ہزار ابیات پر مشتمل رہی ہو گی۔ کتاب کا نام اور سنہ تالیف کتاب کے خاتمے کے ابیات سے معلوم ہوتا ہے:

طب منظوم یافت چون اتمام کردمش "تحفۃ الاطباء" نام
من بہ اتمام آن بشدم خوشنود سال تاریخ آن فرد فرمود
آمد اندر دلم زغیب سرور "رنج" کردم ز "نظم شافی" دور

"نظم شافی" کا مجموعہ اعداد (۱۳۸۱) نکلتا ہے، اس میں سے "رنج" کے عدد (۲۵۳) خارج

کرنے کے بعد (۱۱۲۸) بچتا ہے، وہی اس کا سنہ تالیف ہے اور اسی سے مؤلف کے زمانہ حیات کا بھی تعین ہوتا ہے اور معلوم ہوتا ہے کہ اس کی وفات ۱۱۲۸ھ کے بعد ہی ہوئی ہو گی۔ مؤلف کا

نام کتاب خانہ آصفیہ کی فہرست میں شیخ احمد قنوجی درج ہے (۱) اس سے زیادہ حال کسی تذکرے وغیر میں نہیں ملتا۔ کتب خانہ آصفیہ حیدرآباد کے فہرست نگار نے خانہ کیفیت میں لکھا ہے کہ "بہ زمانہ سلطنت اورنگ زیب تصنیف شد" (۲) یہ بظاہر درست نہیں معلوم ہوتا، کیونکہ اورنگ زیب کی وفات ۱۱۱۸ھ میں ہو چکی تھی اور یہ کتاب ۱۱۲۸ھ میں تالیف ہوئی (اس کا امکان باقی رہتا ہے کہ عہد اورنگ زیب میں نظم کرنا شروع کیا ہو اور تکمیل اس کے دس سال بعد ہوئی ہو۔)

زیر نظر نسخہ ۶، ۱۲ × ۷، G.M. ۱۹ کے مسطر پر معمولی نستعلیق خط میں ۱۱۹۱ھ کا لکھا ہوا ہے، کاتب کا نام درج نہیں اوراق (۱۷۰) ہیں اور ہر صفحے میں (۱۷) سطور ہیں۔ کرم خوردہ لیکن ایک حد تک قابل استفادہ ہے۔

پوری کتاب چار فنون پر مشتمل تھی، موجودہ حصے کا عنوان اس طرح درج ہے: "فن رابع در امراضی کہ مخصوص بہ عضو دون عضو باشد"۔ عنوان کے بعد کتاب یوں شروع ہوتی ہے:

فن رابع زچار فن کتاب متضمن بود بہ چند ابواب
اندرین باب ذکر علہتاست کہ نہ مخصوص عضو عضوی راست
بلکہ حادث شود بہ ہر اندام یا شود حادث بدن بہ تمام

یہ پورا فن رابع (۶) ابواب پر مشتمل ہے:

۱۔ ذکر اجناس حمیات، ۲۔ در اورام و بشور، ۳۔ در امراضی کہ بہ ظاہر جلد و سایر اعضا پدید آید

۴۔ در آنچه تعلق بہ زینت دارد، ۵۔ فی علل الاقافیر، ۶۔ در کسر و خلع

ہر باب مختلف ذیلی فصول پر منقسم ہے۔ ہر مرض کے ذیل میں اسباب و علامات ذکر کر کے معالجات بیان کئے گئے ہیں۔ خاتمہ کتاب کے تین شعر پہلے نقل کر چکا ہوں، ان سے پہلے کے چار بیت یہ ہیں:

شکر نہ چہار فن کتاب گشت منظوم بر طریق صواب
نہ الحمد کاندین منظوم علم بر ہر دو قسم شد مرقوم
قسم علی، و آن دگر عملی کردہ آمد بیان بہ وجہ جلی
جمع کردم معالجات از بس از برای افادہ ہر کس

منقولہ ابیات یہ اندازہ کرنے کے لئے کافی ہیں کہ مؤلف کو فارسی نظم پر پوری پوری قدرت حاصل تھی۔ تمام کتاب کا یہی انداز ہے، روانی و سادگی میں کہیں فرق نہیں آیا ہے اور پوری کتاب اغلاق و اغراق سے پاک ہے۔

ایران، پاکستان اور ترکی کے مشترک سرکاری ادارے موسسہ فرہنگی منطقہ ای کے اہتمام سے تہران میں جو "فہرست نسخہ ہای خطی فارسی" شائع ہوئی ہے، اس میں اس کتاب کا ذکر نہیں ہے، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان نے اسلام آباد سے پاکستان کے (۲۱۶) کتابخانوں کے فارسی میں مخطوطات پر مشتمل جو فہرست مشترک شائع کی ہے، اس میں بھی اس کا نام نہیں ہے۔ ہندوستان میں میری معلومات کی حد تک اس کا دوسرا نسخہ صرف کتابخانہ آصفیہ حیدرآباد میں ہے (۳) (اور تیسرا غالباً رضا لائبریری رامپور میں)

ترجمہ رسالہ ابن سینا

زیر نظر نسخہ شیخ الرئیس ابو علی عبداللہ ابن سینا متوفی ۴۲۸ کے اس عربی رسالے کا فارسی ترجمہ ہے، جس کا ذکر "مؤلفات ابن سینا" کے مرتب نے "دفع المضار الکتابیۃ عن الابدان الانسانیۃ" کے زیر عنوان کیا ہے (۳) "فہرست مشترک نسخہ ہای خطی فارسی پاکستان" میں اس کا نام "تدارک انواع الخطا" لکھا ہے (۵) اور یہی نام خدا بخش لائبریری، پٹنہ کی فہرست میں بھی درج ہے (۶)، "صاحب کشف الظنون" نے پورا نام "تدارک انواع خطا، الحدود" بتایا ہے (۷)۔ مرآة العلوم کے مرتب نے ابوالحسن احمد بن محمد سہیلی کو اس کا مؤلف قرار دیا ہے (۸) لیکن "مؤلفات ابن سینا" میں اصلی رسالے کا جو دیباچہ نقل ہوا ہے، اس میں خود ابن سینا کے الفاظ میں اس کی غیر مبہم تصریح ہے کہ یہ رسالہ شیخ ابوالحسن احمد بن محمد کے حکم سے تصنیف کیا گیا ہے۔ (۹) لہذا احمد بن محمد سہیلی کو زیادہ سے زیادہ اس کی تالیف کا محرک قرار دیا جاسکتا ہے، اس کا مؤلف بہر حال ابن سینا ہے۔

پیش نظر ترجمہ کس کی کاوش قلم کا ثمرہ ہے، معلوم نہ ہو سکا۔ لیکن یہ ترجمہ، اس ترجمہ سے یقیناً مختلف ہے، جو خدا بخش لائبریری میں موجود ہے یا جس کی ایک کاپی فہرست مشترک کی روایت کے مطابق انجمن ترقی اردو پاکستان کے کتاب خانے میں کراچی میں پائی جاتی ہے اور

جس کا انتخاب شیخ حسین انصاری اودھی سے ہے۔ (۱۰) شیخ انصاری کا ترجمہ (جس کا ایک ناقص نسخہ کتاب خانہ شبلی میں بھی موجود ہے) تقریباً لفظی اور مطابق اصل ہے جب کہ زیر بحث ترجمہ با محارہ ہے، نیز مترجم نے اس میں اضافے بھی کئے ہیں، علاوہ ازین، انصاری کے ترجمے میں ہندو سائیت کے زیر اثر زبان کی جو خامیاں پائی جاتی ہیں، ان سے یہ ترجمہ پاک ہے اس ترجمے میں مطالب کے عنوانات اس طرح ہیں:

مقدمہ، تاثیرات ہوا، تاثیر حمام، تاثیرات افذیہ، تاثیرات آب و شراب، تاثیرات ریاضت، تاثیرات حرکات نفسانی، تاثیرات احتباس و استفراغ، خاتمہ در ذکر تراکیبی کہ در این رسالہ مذکور است۔

یہ نسخہ ۱۶،۴ x ۴، ۲۳ C.M. کے مسطر پر اچھے نستعلیق خط میں محمد امیر کے ہاتھ کا لکھا ہوا ہے۔ سنہ کتابت ۱۲۹۹ھ ہے، اور اوراق ۲۹ ہیں اور ہر صفحے میں پندرہ سطر ہیں، بظاہر اس کا دور نسخہ مکشوف نہیں۔

ابتداء: "افتتاح سخن سزاوار بنام حکیمی کہ بدن آدم را آشیانہ روح گردانید..."
 اہتمام: "..... نسخہ های درہر جا بسیار است... و صلی اللہ علی افضل الاولین والآخرین محمد وآلہ و اصحابہ اجمعین"

خلاصۃ الطب

یہ کتاب حکیم احمد اللہ کرپوری متوفی بعد ۱۱۴۴ھ کی تالیف ہے، جو امام بخش کے نام سے مشہور تھے۔ نزہتہ الخواطر میں، صاحب نزہتہ الخواطر کی عام روش کے خلاف ان کا ذکر صرف امام بخش کے نام سے آیا ہے اور وہ بھی بظاہر منشی رحمان علی کے تذکرہ علمای ہند کی مختصر عبارت کا مزید اختصار ہے۔ ان دونوں سے زیادہ تفصیل خود اس کتاب کے دیباچے میں موجود ہے، جس سے پتہ چلتا ہے کہ مؤلف کرپور، ضلع بجنور کے رہنے والے تھے، وہیں نشوونما پائی اور وہیں علوم منقول و معقول کی تحصیل اور پھر تدریس میں مشغول رہے۔ پھر دہلی جا کر حاذق الملک حکیم محمد اسحاق بن محمد اسماعیل دہلوی سے فن طب کی نظری و عملی تعلیم حاصل کی۔ آخر میں گوناگون شہداء سے سیگ آکر لکھنؤ منتقل ہو گئے۔ لکھنؤ میں راجائیت رائے کے ملازمین میں

شامل ہو گئے۔ راجا صاحب کے حکم سے کتاب بغیر کسی دوسری کتاب کی مدد کے ۱۱۷۷ھ میں تالیف کی۔ اس کتاب کو حکیم عبدالحی نے اپنے موضوع پر ایک مفید تالیف قرار دیا ہے (۱۱)۔ کتاب کے دیباچے میں ان کی دو اور تالیفات کا بھی ذکر ملتا ہے، ایک "آداب الاطباء" اور دوسری "شرح معرکتہ الآرا" (یہ دونوں کتابیں عربی زبان میں ہیں)۔ ان کی وفات کا ذکر کہیں نہیں ملتا۔ لیکن حکیم عبدالحی رائے بریلوی نے اپنی کتاب نزہتہ الخواطر کی ساتویں جلد میں ان کا تعارف لکھا ہے، اس سے قیاس کیا جا سکتا ہے کہ غالباً ان کی وفات تیرہویں صدی ہجری کے کسی ابتدائی سال میں ہوئی ہوگی۔

خلاصۃ الطب: ایک مقدمے، دو بابوں اور ایک ضمیمے پر مشتمل ہے۔ مقدمے میں حفظانِ صحت کا اجمالی بیان ہے۔ باب اول کی (۷) فصول میں اسبابِ ستہ ضروریہ سے بحث کی ہے، دوسرے باب میں سر سے پاؤں تک اعضاءِ مفردہ و مرکبہ کی صحت کی نگہداشت کا بیان ہے (یہ باب (۱۷) فصولوں پر منقسم ہے)، ضمیمے میں (۸) فصلیں ہیں، جن میں مختلف قسم کے اناجوں، روٹیوں، پھلوں، گوشتوں اور مصالحہ جات وغیرہ کا ذکر کیا گیا ہے۔

یہ نسخہ ۲، ۱۳ x ۸، ۲۱ C.M. کے مسطر پر معمولی نستعلیق خط میں صفت اللہ کے ہاتھ کا ۱۲۲۰ھ کا لکھا ہوا ہے۔ اوراق کی تعداد (۷۶) ہے، ہر صفحے میں ۱۳-۱۵ سطور ہیں۔ نقل میں جا بجا غلطیاں ہیں۔ فہرستِ مشترک کے مرتب کے بیان کے مطابق اس کا دوسرا نسخہ نیشنل میوزیم کراچی کے کتب خانے میں (بخط مؤلف) موجود ہے۔ (۱۲)، تیسرا نسخہ بظاہر معلوم نہیں

ابتداء: "حمد نامتناہی ومدح کماہی مراحدی راست کہ از بخت احدیت متحلی گشتہ بہ کثرت شہود ... ظہور فرمود..."

انتہا: "... اقسام است ... و چسپیدگی بلغم بزداید و دهن را صاف نماید."

شفاء الصبیان

مشہور حکیم محمد اکبر دہلوی معروف بہ ارزانی متوفی ۱۱۳۰ھ کی تالیف ہے۔ کتاب دو مقالوں پر مشتمل ہے، پہلے مقالے میں (۶) فصلیں ہیں:

۱۔ درتدبیر حمل، ۲۔ درتدبیر ولادت، ۳۔ درتدبیر مولود
۴۔ دراختیار نمودن دایہ، ۵۔ دردانستن کمی و بسیاری شیر، ۶۔ درتدبیر فطام یعنی بازگرفتن طفل
از شیر۔

دوسرے مقالے کا عنوان ہے: "در امراض اطفال و علامات و معالجات آن" اس باب
میں (۴۵) فصلیں ہیں، جن میں سر سے پیر تک تقریباً تمام امراض کے اسباب و علامات بتا کر
ان کا علاج درج کیا گیا ہے۔

میری معلومات کی حد تک حکیم فضل علی شفیانی متوفی در حدود ۱۲۵۲ کی کتاب "علاج
الاطفال" کے بعد یہ دوسری جامع کتاب ہے، جو اس موضوع پر فارسی زبان میں لکھی گئی ہے
(اور چونکہ یہ کتاب حکیم شفیانی کی کتاب سے کم و بیش سو سو سال پہلے تالیف کی گئی ہے، اس
لئے اس کو تقدم زمانی کی فضیلت بھی حاصل ہے۔)

موجودہ نسخہ ۶ x ۱۹، ۶، ۲۶ C.M. کے مسطر پر معمولی نستعلیق خط میں ۱۲۶۸ھ کا
لکھا ہوا ہے۔ کتاب کا نام درج نہیں ہے اور اوراق کی تعداد (۵۹) ہے۔ ہر صفحے میں (۱۳) سطور
ہیں۔ موسسہ فرہنگی منطقہ ای، تہران، فہرست مشترک پاکستان، فہرست کتابخانہ آصفیہ اور
فہرست خدابخش وغیرہ میں اس کتاب کا کہیں ذکر نہیں ہے (اس کا دوسرا نسخہ صرف
رضالائبریری رامپور میں بتایا جاتا ہے۔)

ابتداء: "بسم اللہ الرحمن الرحیم... این رسالہ در بیماری های طفلان مرتب گشت و... بہ شفاء
الصبیان موسوم ساخت...."

انتہا: "..... و بقول پرہیز... شش ماہ از دهن گندم و جمیع لوم کہ مباداج شکم عارض شود...."

صحیحہ الانسان

یہ کسی انگریزی رسالے کا فارسی میں ترجمہ ہے۔ اصل رسالے کا نام، اس کے مؤلف
و مترجم کا نام و احوال، اس نسخے یا کسی دوسرے مصدر سے معلوم نہ ہو سکا۔ بیباچے اور خاتے کی
عبارتوں سے صرف اس قدر معلوم ہوتا ہے کہ مترجم کوئی عیسائی ہے اور اس نے ان عیسائی

لڑکوں کے لئے یہ ترجمہ ترتیب دیا ہے، جو انگریزی زبان نہیں جانتے، درمیان کتاب میں جا بہ جا حکیم جالینوس کا نام آیا ہے۔ کتاب کا موضوع فن جراحہ ہے اور یہ ترتیب ذیل (۱۹) فصول پر مشتمل ہے:

۱۔ در بیان دم بلغم، ۲۔ در اورام ریجی، ۳۔ در بیان سرطان، ۴۔ در خنازیر۔
۵۔ در علاج زخمها، ۶۔ در بیان دوختن زخم، ۷۔ در بیان زخمهای مرکب، ۸۔ در دوائی کہ خون جاری باشد

۹۔ اندر زخمهایی کہ در او درد شدید باشد، ۱۰۔ در گزیدن جانوران سمی وغیرہ، ۱۱۔ در بیان زخمهای سر۔

۱۲۔ در ضرب زخم، ۱۳۔ در بیان علاج زخمهای سادہ، ۱۴۔ در ضرب سقطہ سر، ۱۵۔ علاج کہ سبب ضرب زخم شدہ باشد،

۱۶۔ علاج کہ کاسہ سر جدا شدہ باشد، ۱۷۔ در بیان علاج زخمهای سینہ، ۱۸۔ در بیان علاج زخمهای نو، ۱۹۔ در بیان علاج زخمهای کہنہ۔

یہ نسخہ ۲۳ x ۱۶ C.M. کے مسطر معمولی نستعلیق خط میں لکھا گیا ہے۔ اوراق (۱۸) ہیں، ہر صفحے میں ۲۱، ۲۰ سطریں ہیں۔ کاتب نے جزی سے کام لے کر اپنا نام نہیں لکھا ہے اور سنہ کتابت بھی صرف ۳۶ (۶) لکھا ہے۔ فہرست مشترک، موسسہ فرہنگی، آصفیہ اور خدا بخش وغیرہ میں اس کا نام نہیں ہے۔ بظاہر نسخہ منفرد ہے۔

ابتداء: "الحمد لله رب العالمين والصلوة على خير المنجيين..."

انتہا: "... ونیز از صفراو... زیادہ حدت میکند، واللہ اعلم بالصواب"

طب صدیقی

حکیم ابو بکر صدیق ناگوری متوفی بعد ۱۰۲۴ھ کی منظوم تالیف ہے۔ حکیم عبدالحی راعے

بریلوی نے ان کا ذکر اس انداز سے کیا ہے:

"الشیخ الفاضل ابو بکر الصدیق الحنفی، الناگوری، الطیب الحاذق، کان

من العلماء الجزین فی الصناعۃ وفی معرفۃ الادویۃ الہندیہ... (۱۳)"

اس سے معلوم ہوتا ہے کہ مؤلف کتاب طیب حاذق تھے اور طب یونانی نیز ہندوستانی دوا شناسی کے ممتاز علما میں سے تھے، لیکن افسوس ہے کہ اس سے زیادہ ان کا تذکرہ کسی کتاب میں نہیں ملتا، نہ زر نظر نسخے سے کچھ معلوم ہوتا ہے۔ خود حکیم عبدالجی مرحوم نے تاریخ وفات بھی نہیں لکھی۔ کتاب کے متن میں سنہ تالیف کا ذکر یوں آیا ہے:

زجرت تواریخ سال این کتاب
ہزار است و عشرین و چار از حساب

اس سے معلوم ہوا کہ یہ کتاب ۱۰۲۴ھ میں مکمل ہوئی اور مصنف کی وفات اس کے بعد کے کسی سال میں واقع ہوئی ہوگی۔ فہرست مشترک (۱۴) اور فہرست موسسہ فرہنگی (۱۵) کے مرتبین نے اس کتاب کا ذکر حرف "ص" کی ردیف میں کیا ہے، جو قطعاً غلط ہے، کتاب کا صحیح نام "طب صدیقی" ہے، جو خود اصل متن میں موجود ہے اور اس کا ذکر حرف "ط" کی ردیف میں ہونا چاہئے تھا۔

کتاب کا موضوع علم المعالجات ہے اور یہ کتاب اس لحاظ سے خاص اہمیت کی حامل ہے کہ ہر مرض کا علاج دیسی دواؤں سے تجویز کیا گیا ہے اور طب یونانی سے صرف چند مقامات پر ہی مدد لی گئی ہے۔ لیکن فارسی نظم پر مؤلف کو زیادہ قدرت نہیں معلوم ہوتی۔ فکر اضافت کی رعایت سے اتنی غیر معقول حد تک فائدہ اٹھایا گیا ہے کہ قاری کو انقباض ہونے لگتا ہے۔

پوری کتاب میں (۱۱۹) عنوانات ہیں۔ شروع میں حمد، نعت اور منقبت خلفائے راشدین کے ابواب ہیں، پھر: "باب در دانستن امراض کہ در کدام ماہ کدام مرض حادث می شود" اس کے بعد: "باب در شناختن مزہ دهن" ہے، پھر آخر تک مختلف امراض کے معالجات درج ہیں۔ آخر میں بچوں کے امراض کے معالجات بھی بیان کئے گئے ہیں۔

پیش نظر نسخہ ۲، ۱۱ x ۱، C.M. ۲۰ کے مسطر پر معمولی نستعلیق خط میں شہ۔ اللہ کے ہاتھ کا ۱۱۸۳ھ کا مکتوبہ ہے۔ اوراق (۶۶) ہیں۔ ہر صفحے میں ۱۱ تا ۱۴ سطور ہیں، کسی قدر کرم خوردہ لیکن قابل استفادہ ہے۔ خدا بخش، پٹنہ اور آصفیہ، حیدرآباد وغیرہ میں اس

کا کوئی نسخہ موجود نہیں ہے، چار نسخے لاہور اور کراچی کے مختلف کتاب خانوں میں پائے جاتے ہیں (۱۶) اور ایک نسخہ دارالکتب قاہرہ (مصر) میں بھی موجود ہے (۱۷)۔

ابتداء:

گشایم زبان راہ حمد حکیم
کہ اوہست خلاق عرش عظیم

اتہا:

دحد یک غلولہ بہ آیش اگر
زڈبا نمائد بہ ن ن او اثر

طب کیمیا و کیمیای باسلیقا

یہ کتاب دراصل دو کتابوں کا مجموعہ ہے، جس کو غلطی سے ایک کتاب سمجھا جاتا رہا ہے ان میں سے ایک کتاب کا مؤلف یونانی طبیب براکلسوس تھا، جس کو اس نے سنار توس حرمانی کی کتاب "صناعتہ الطب" اور وافر یوس کی قرابادین سے اخذ اقتباس کر کے ترتیب دیا تھا اور اس کا نام "طب کیمیا" رکھا تھا۔ یہ اصل کتاب کس زبان میں تھی، اس کا پتا نہیں چلتا۔ دوسری کتاب "کیمیای باسلیقا" کے نام سے موسوم ہے، جو فرولیوس نام کے ایک طبیب نے لاطینی زبان میں لکھی تھی۔ ان دونوں کتابوں کا عربی ترجمہ "کتاب الاکسیر" کے نام سے مختلف زمانوں میں چھپتا رہا ہے اور مذکورہ تفصیلات اسی عربی ترجمے سے ماخوذ ہیں (۱۸)۔ یہ عربی ترجمہ کس مترجم کے قلم کارہین منت ہے، معلوم نہ ہو سکا۔ پیش نظر نسخہ اسی "کتاب الاکسیر" کے اندر شامل دونوں رسالوں کا فارسی ترجمہ ہے۔ یہ فارسی ترجمہ در ترجمہ، زین العابدین بن علی طباطبائی مشہدی ثم ہندوستانی ستونی بعد ۱۱۸۸ھ کی محنت قلم کا ثمرہ ہے۔ طباطبائی نے یہ ترجمہ ۱۱۸۸ھ میں مکمل کیا تھا، جب کہ وہ بنگال کے کسی حاکم سے وابستہ تھے۔ انہوں نے دونوں رسالوں کا عربی سے فارسی میں ترجمہ کرنے کے علاوہ "ذخیرہ اسکندری" نام کی کتاب سے بھی کچھ حصہ فارسی میں منتقل کر کے شامل کر دیا ہے (۱۹) (مشہور ہے کہ ذخیرہ اسکندری کو ارسطو نے سکندر کے لئے تالیف کیا تھا)۔ اب اس مجموعے کی ترتیب یوں ہے:

جز اول: مشتمل بریک مقدمہ وچہار مقالہ

جز دوم: مشتمل بر دو مقالہ

جز سوم: (جو خاتمہ کتاب ہے) مشتمل برسہ فن از فنون عشرہ ذخیرہ اسکندری

جز اول کے چاروں مقالوں کی (۳۳) فصلوں میں امور طبیعیہ، اساس امور طب، کیفیت تدبیر ادویہ، تقطیر الماء اور استخراج الادھان وغیرہ پر بحث کی گئی ہے۔ جز دوم کے دونوں مقالوں کی (۲۷) فصول میں معالجات کلیہ و معالجات جزئیہ کا بیان ہے۔ جز سوم کے تینوں فنون میں صنعت و تدبیر اکاسیر ثلاثہ، کیفیت حل و طلق، تریاقات سموم اور بعض امراض کے علاج کا ذکر ہے۔

یہ نسخہ ۶، ۱۳ x ۷، ۲۱ C.M. کے سطر پر معمولی نستعلیق خط میں لکھا گیا ہے۔ اور اوراق کی تعداد (۱۱۵) ہے۔ ہر صفحے میں ۱۵ تا ۱۷ سطور ہیں۔ کاتب کا نام اور سنہ کتابت درج نہیں۔ کتاب بظاہر ہنوز غیر مطبوعہ ہے۔ دیگر قلمی نسخے: کتاب خانہ دانشگاہ تہران (۲۰) کتاب خانہ مجلس ملی ایران (۲۱) کتاب خانہ ادارہ تحقیقات اسلامی (اسلام آباد) (۲۲)، پبلک لائبریری خیرپور (پاکستان) (۲۳) اور کتب خانہ آصفیہ (حیدرآباد) (۲۴) میں موجود ہیں۔

ابتداء: "سپاس و ستائش بیرون از حد فہم و حواس و... مرآفرید گار مبدع... رادر خور و رواست

....."

انتہا: ... و بر طرف خواهد شد از آن جنون، و این است آفر کتاب کہ... در اواسط ۱۱۸۸ھ بہ اتمام رسانید۔

گنج باد آور دصاحبقرانی

یہ کتاب عہد مغلیہ کے معروف امیر نواب امان اللہ خان مخاطب بہ خازمان فیروز جنگ ابن زمان بیگ مخاطب بہ مہابت خان بن سید محمد غیور حسینی کابلی ثم ہندوستانی متخلص بہ امانی متوفی ۱۰۳۶ھ کی تالیف منیف ہے۔

امانی کا ذکر شمع النجمن میں صرف ایک سطر میں ہے اور اس میں بھی مہابت خان کو مہتاب خان بنا دیا ہے۔ (۲۵) صبح گلشن میں تین سطر میں (۲۶) وہ بھی ناقابل اعتبار

قاموس المشاصہ (۲۷)، اور نزهت الخواطر (۲۸) میں بھی چند سطریں ہیں۔ سب سے مفصل و محترم تذکرہ مآثر الامراء کی جلد اول میں ہے، جو اس کے صفحہ ۴۴۰ سے ۴۴۸ تک محیط ہے، لیکن وہاں بھی ان کی شجاعت و نجابت کے واقعات اور سرکاری سرگرمیوں کا ذکر زیادہ ہے اور ان کے علم و فضل پر بہت کم روشنی ڈالی گئی ہے۔

امان اللہ حسینی فارسی کے صاحب دیوان شاعر تھے (۲۹) کلاسیکل انشاء اور ترسل کے ماہر تھے، اپنے عہد کے وسیع المطالعہ مورخ اور صاحب تجربہ طیب تھے (استاد محترم پروفیسر محمد ولی الحق انصاری لکھنوی کے ذاتی مخطوطات میں دیوان امانی کا ایک قلمی نسخہ راقم کی نظر سے گزرا ہے۔) ان کا مجموعہ رقعات ایک مدت تک فارسی کی نصابی کتابوں میں شامل رہا ہے۔ تاریخ شاہان عالم کے موضوع پر ایک کتاب لکھی تھی۔ (۳۰) جس کا اب کوئی نسخہ معلوم و مکشوف نہیں ہے اور غالباً دستبرد زمانہ کی نذر ہو گئی۔ طب کے موضوع پر ان کی پانچ دوسری تالیفات کے علاوہ (جن کے نام گنج بادآورد میں مذکور ہیں: ام العلاج، دستور الہنود، صحاح الادویہ، عشرۃ کاملہ اور مفتاح الحدود) گنج بادآورد صاحب قرانی (جس کو دیباچے میں (۲۱) سطرۃ القاب و آداب کے ساتھ شاہجہان بادشاہ کے نام معنون کیا گیا ہے۔) ان کی آخری اور جامع ترین طبی تالیف ہے۔ اس کتاب کو وہ اپنی وفات سے چند سال پہلے مکمل کر چکے تھے، لیکن شاید نظر ثانی کی مہلت نہ پاسکے۔ جس کی وجہ سے کتاب کے مرتبے کے مطابق اس کے زبان و بیان کی تہذیب و تزئین نہ ہو سکی۔

گنج بادآورد کی ترتیب میں مجموعی طور پر (۳۹) کتابوں سے مدد لی گئی ہے، جن کا نام کتاب میں مذکور ہے۔ ان میں سے (۷) کتابیں ویدک طب سے متعلق ہیں، باقی سب طب یونانی کی کتابیں ہیں، جن میں سے ۱۵ تا ۲۰، عربی کی اور بقیہ سب فارسی زبان کی تالیفات ہیں امانی نے کوشش کی ہے کہ متقدمین کی کتابوں کے تمام کارآمد مطالب کو اپنے معاصر اطباء کے تجربات کے اضافے کے ساتھ یکجا کر دے۔ بعض مقامات پر متقدمین سے اختلاف بھی کیا ہے اور اپنی ذاتی تحقیق پیش کی ہے۔ کتاب کے بنیادی عنوانات یہ ہیں: ایک "مفتاح"، تین "گنجور" اور ایک "طلسم"، "مفتاح کو (۱۶) "فتوح" پر تقسیم کیا ہے اور ان میں کتاب کے ماخذ کے علاوہ، دوا اور غذا سے متعلق کلی اصول بیان کئے ہیں۔ گنجور اول کا موضوع مؤلف کے

الفاظ میں یوں ہے: "در ذکر ادویہ مفردہ و مرکب کہ مخصوص اند برای بعضی از امراض اجمالاً و تفصیلاً" یہ گنجور (۸) "نقود" پر مشتمل ہے، پھر "نقد" میں متعدد "عقد" ہیں۔ گنجور دوم: "تریاقات، ایفونات، معاجین، مفرحات، جبوبات، لعوقات، اقراص، سفونات، اشربہ، سکنجیہینات، ادحان و مایعات اور متعلقات قرا بادین" پر مشتمل ہے۔ اس میں بھی (۸) نقد ہیں اور ہر نقد میں متعدد عقد شامل ہیں۔ گنجور سوم کا موضوع: "ذکر عطریات و اغذیہ، دحلاداد و

اچارہا، و نمک ہا، و کھا رہا و ساختن سموم و بیہوش دارو" ہے۔ اس میں (۶) نقد ہیں اور ہر نقد متعدد عقدوں پر تقسیم کیا گیا ہے۔ طلسم کا موضوع: "بعضی اعمال و صنایع متفرقہ مختلفہ" ہے، اس کو مؤلف نے (۹) "عملوں" پر منقسم کیا ہے۔ پھر ہر "عمل" کے اندر "صفت" کے عنوان سے ذیلی تقسیم کی گئی ہے۔ اس طرح کم و بیش دو سو اصلی و ذیلی عنوانات کے تحت تقریباً وہ تمام چیزیں جمع کر دی گئی ہیں جو ایک طبی انسائیکلو پیڈیا میں ہو سکتی ہیں۔

پیش نظر نسخہ ۵، ۱۵ x ۷، ۲۳ G.M کے مسطر پر نستعلیق شکستہ آمیز خط میں لکھا گیا ہے۔ موجودہ اوراق کی تعداد (جو کتاب کے صرف چند مطالب کا احتوا کرتے ہیں) (۱۳۷) ہے، مکمل نسخہ یقیناً (۵۰۰) اوراق سے زیادہ کی ضمانت رکھتا ہوگا، افسوس ہے کہ نسخہ ندوۃ اس کتاب کا صرف ابتدائی حصہ ہے۔ دیگر نسخے: مکتبہ امیر المومنین (مبجف) (۳۱)، کتاب خانہ دانشگاہ الہیات و معارف اسلامی (تہران) (۳۲)، لائبریری ادارہ تاریخ و تحقیق طب (دہلی) (۳۳)، سالار جنگ میوزیم (حیدرآباد) (۳۴)، رضا لائبریری (رامپور) (۳۵) اور کتب خانہ آصفیہ (حیدرآباد) (۳۶) میں موجود ہیں۔ ان سب نسخوں کی مدد سے اس نادر کتاب کا ایک محترم و مکمل متن ترتیب دیا جاسکتا ہے۔ (فہرست مشترک اور موسسہ فرہنگی کے مرتب نے اپنی دونوں فہرستوں میں کتاب کے عنوانات غلط نقل کئے ہیں۔)

ابتداء: "گنج باد آورد حکمت، ترکیب ہیولای انسانیت کہ نقد روای او نفس روان است...."

انتہا: نسخہ ندوۃ: "... ایضاً از حکیم شرف الدین شیرازی، قرص جہت استسقای طبعی و لہمی...."

منابع و مآخذ

- ۳ - مؤلفات ابن سینا، مطبوعه مصر - ۱۹۵۰، ص: ۱۸۵
- ۵ - فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، اسلام آباد، ۱۹۸۳، ج: ۱، ص: ۵۲۴
- ۶ - مرآة العلوم، خدائش لائبریری، پٹنہ، ج: ۳، ص: ۱۴۴
- ۷ - کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون، استنبول، ج: ۱، ص: ۲۴۰
- ۸ - مرآة العلوم، ج: ۳، ص: ۱۴۴
- ۹ - مؤلفات ابن سینا - ص: ۱۸۵
- ۱۰ - فهرست مشترک پاکستان - ج: ۱، ص: ۲۸ - ۵۲۴
- ۱۱ - نزہتہ القواطر و بھجۃ المسامح والنواظر، حیدرآباد، ۱۹۴۹، ج: ۴، ص: ۴۵
- ۱۲ - فهرست مشترک پاکستان - ج: ۱، ص: ۵۵۳
- ۱۳ - نزہتہ القواطر - ج: ۵، حیدرآباد، ۱۹۴۶، ص: ۱۲
- ۱۴ - فهرست مشترک پاکستان - ج: ۱، ص: ۶۱۲
- ۱۵ - فهرست نسخه‌های خطی فارسی، موسسه فرہنگی منطقہ ای، ہیران - ص: ۵۵۶، ج: ۱
- ۱۶ - فهرست مشترک - ج: ۱، ص: ۶۱۲ - ۶۱۳
- ۱۷ - فهرست موسسه فرہنگی منطقہ ای - ص: ۵۵۶، ج: ۱
- ۱۸ - کتاب الاکسیر، نالی پریس، لکھنؤ، ص: ۳۲ و ۳۲
- ۱۹ - نسخہ زیر نظر ورق: ۱ (ب) و ۶ (ب)
- ۲۰، ۲۱ - فهرست موسسه فرہنگی منطقہ ای - ص: ۵۸۹، ج: ۱
- ۲۲، ۲۳ - فهرست مشترکہ - ج: ۱، ص: ۴۹۰ - ۴۹۱
- ۲۴ - فهرست کتب خانہ آصفیہ، ص: ۹۶۸
- ۲۵ - شمع النخمن، بھوپال - ص: ۲۴
- ۲۶ - صح گلشن، بھوپال - ص: ۳۴ - ۳۸
- ۲۷ - قاموس المشاہیر، مطبع نظامی، بدایون، ۱۹۲۴، ج: ۱، ص: ۱۰۳
- ۲۸ - نزہتہ القواطر - ج: ۵، ص: ۸۶
- ۲۹، ۳۰ - آثار الامراء، کلکتہ، ج: ۱، ص: ۴۳۶ - ۴۳۷
- ۳۱، ۳۲ - فهرست موسسه فرہنگی - ج: ۱، ص: ۵۹۰
- ۳۳، ۳۴، ۳۵ - پندرہ روزہ "ہمدرد" دہلی، ۱۵ جنوری ۱۹۸۳
- ۳۶ - فهرست کتب خانہ آصفیہ، ص: ۹۶۸

طارق کفایت

پنجابی یونیورسٹی

پٹیالہ (ہند)

شعراى فارسى كى حب الوطنى پنجاب كى حوالے سے

اپنے مولد یا وطن سے محبت و لگاؤ ایسا فطری جذبہ ہے، جو انسانوں کے ساتھ ساتھ حیوانوں کو بھی ودیعت ہوا ہے۔ وطن کے علاوہ کسی مقام پر طویل قیام بھی اگرچہ وہ عارضی ہی کیوں نہ ہو، ہر دور میں انس و مواسست کا سبب بن جاتا ہے۔ پھر وہاں سے ہجرت کی نوبت آئے تو ہر دو پر بڑی شاق گزرتی ہے۔ اپنے شعور و ادراک کے باوصف انسان اس ارضی جذبے سے اپنے آپ کو پورے طور پر آزاد نہیں کر پایا ہے۔ روایات میں حب وطن کو نصف ایمان قرار دیا گیا ہے اور ایک خاص حد میں بلاشبہ اس کو ایک مثبت رویہ ہی کہا جائے گا اور اس کا فقدان کسی کے نزدیک بھی مستحسن نہیں، وطن کے لئے جان قربان کرنا شہادت کہلاتا ہے جب کہ غداری اسی کا دوسرا رخ ہے۔ تاریخ شاہد ہے کہ حب وطن سے بہت بڑے بڑے کام لئے گئے ہیں، حتیٰ کہ اقوام عالم کے عروج و زوال میں بھی اس جذبے کا اہم کردار رہا ہے، البتہ کسی بھی دوسری چیز کی طرح اس کی زیادتی یا شدت بھی مضر و منفی نتائج سامنے لاتی ہے۔ عموماً ملک گیری اور توسیع پسندی اسی جذبے کی آڑ میں پنپتی ہے۔ کئی بار حب الوطنی کا جذبہ خود کو ارفع و برتر اور دوسروں کو پیدائشی طور پر کم تر و ذلیل سمجھنے کے رویے کی شکل میں ابھرتا ہے اور ہٹلر اور موسولینی جیسے آمروں کو جنم دیتا ہے۔ اسی لئے شاعر مشرق علامہ اقبالؒ اسے تہذیب نو کے تراشیدہ بت قرار دیتا ہے (۱)۔ کئی بار یہی جذبہ نسل پرستی کی شکل لے لیتا ہے اور اپنے علاوہ سب سے چینے کا حق بھی چھین لینے کے درپے ہو جاتا ہے۔ بااین ہمہ اس حقیقت سے کسی کو انکار نہیں کہ حب وطن ایک ایسا ازلی جذبہ ہے، جس سے کوئی بشر شعوری طور پر دامن چھڑانا بھی چاہے تو نہیں چھڑا سکتا۔ بہار مقالہ میں مذکورہ نصرین احمد سامانی کی حکایت

سے ، جو رودکی کے قصیدے بوی جوئے مولیان آید ہی کو سن کر اپنے وطن کی یاد میں اس قدر بے چین ہوا کہ جو تاہینے بغیر بخارا کی جانب چل پڑا (۲)۔ اس کی شدت کا اندازہ لگایا جاسکتا ہے فارسی شعر و ادب میں بھی حب وطن کا اظہار ہر دور میں اور ہر صنف میں ہوا ہے حتیٰ کہ غزل جیسی صنف میں بھی وطن دوستی نے سرا بھارا ہے۔ حافظ باوجود کئی شکایتوں کے (۳) شیراز کو دنیا بھر پر ترجیح دیتا ہے۔ رکن آباد و مصلا کو چھوڑ کر کہیں جانے کو تیار نہیں شیراز کو اپنی زندگی قرار دیتا ہے اور اس کی تعریف میں رطب اللسان ہے۔ اس کا کہنا ہے:

ہوای منزل یار آب زندگانی ماست صبا بیار نسیمی ز خاک شیرازم
خوشا شیراز و وضع بی مثلش خداوندا نگہدار از زوالش (۴)

اپنے اس مرتبے ، محاصل و داد و دہش کے باوصف جو ہندوستان میں آنے پر نظیری کا مقدر ہوئے ، وہ خواہاں ہے کہ حملہ آور مغل سلطنت کو لوٹتے ہوئے اسے غلام بنا کر لے جائیں اور نیشاپور بیچ ڈالیں تاکہ اسی بہانے سے وہی اسے وطن کی زیارت نصیب ہو:

افراج مغل خواہم و تاراج قزلباش

کز ہند برندم بہ نشاہور فروشدا (۵)

اسی طرح جہانگیر کا ملک الشعراء طالب آملی بھی ہندوستانی عیش و عشرت کی زندگی میں اپنے وطن کی یاد کو اپنے دل سے بھلا نہیں پایا:

طالب گمان مبرکہ بہ سنبلستان ہند

فارغ زیاد گلشن آمل نشستہ ایم (۶)

جہاں تک برصغیر کے فارسی شعرا کا تعلق ہے ، ان کے ہاں بھی وطن سے محبت کا اظہار کچھ کم نہیں۔ مسعود بن سعد سلمان (۳۳۸ - ۵۱۵ھ - ق / ۱۰۴۴ - ۱۲۲۱ م)۔ جو اس علاقے کے اولین شعرا میں سے ہیں ، لاہور میں پیدا ہوا تھا۔ اس کی جسیات میں جا بجا اپنے مولد کا ذکر جس دردناک و عقیدت مندانہ انداز میں ہے ، وہ اپنی مثال آپ ہے۔ مثلاً ایک جگہ کہتا ہے:

مر مرا حاجتی ہی باشد وز ولم خاشی حمی زاید

محملی باید از خداوندم کہ ازو بوی لودھور آید

کہ حمی نزار زوی لودھور جان و دل در حتم حمی باید (۷)

اٹھارہ اشعار کا ایک قطعہ لاہور کو مخاطب کرتے ہوئے لکھا گیا ہے ، جس کا مطلع ہے:

ای لاہور و سحک بی من چگونہ ای ؟

بی آفتاب ، روشن روشن چگونہ ای ؟ (۸)

بعد ازاں مملوک بادشاہوں کے عہد میں امیر خسرو (۶۵۱ - ۷۲۵ / ۱۲۵۳ - ۱۳۲۵ م) کا ورود ہوا۔ خسرو کا مولد پٹیالی (۹) یا دہلی (۱۰) بتایا جاتا ہے، جو بھی ہو خسرو کا وطن ہندوستان تھا اور وہ اس کی محبت میں سرشار۔ خسرو کی رگ رگ میں ہندوستان کا عشق رچا بسا تھا، جس نے شاعر کے کلام میں جا بجا پیرایہ نمود اختیار کیا ہے۔ حب وطن خسرو کے تین چار نمایاں ترین موضوعات میں سے ہی نہیں، اس کا مسلک اور جزو ایمان ہے۔

آنت یکی کین زمین از دور زمن ہست مرا مولد و ماویٰ وطن (۱۱)
 دین ز رسول آمدہ کای زمرہ دین حب وطن ہست زایمان بہ یقین (۱۲)
 شنوی نہ سپہ میں، دوسری جگہوں کے علاوہ شاعر کا پورا زور کلام و اعجاز بیان ہندوستان کو جنت ارضی تسلیم کرانے اور دیگر خطوں پر اس کی فضیلت و فوقیت ثابت کرنے پر صرف ہوا ہے:

کشور ہند است بہشتی بہ زمین
 خسرو کی شنوی قران السعدین بظاہر سلطان معزالدین کیقباد کی فرمائش کی تعمیل کے طور پر تصنیف ہوئی، لیکن اگر اس کو شنوی دردمح دہلی کہا جائے تو بے جا نہ ہوگا۔ اس میں دہلی اور اہل دہلی کی مبالغہ آمیز تعریف کی گئی ہے:

حضرت دہلی کنف دین و داد
 جنت عدن است کہ آباد باد (۱۳)
 انکے علاوہ دیگر تصانیف بھی ہندوستان کی تعریف و تحسین سے پر ہیں، جس کا مطالعہ بجائے خود ایک طویل موضوع ہے۔

اسی طرح بعد کے شعرا میں بھی وطن کے تئیں محبت اور اس کے جذبات ہر دور میں موجود رہے ہیں۔ مثلاً غنی کشمیری (م ۱۰۷۹ھ / ۱۶۶۸ء) کے حب وطن کی مثال میں یہ اشعار پیش کئے جا سکتے ہیں:

کردست هوای ہند دلگیر مرا ای بخت رسان باغ کشمیر مرا
 گشتم ز حرارت غزبی بی تاب از صبح وطن بدہ جباشر مرا (۱۴)
 برہمن لاہوری (۱۰۲۳ - ۱۰۷۴ھ / ۱۶۱۳ - ۱۶۶۳ء) کہتا ہے:

در سینہ جز هوای وطن نیست برہمن

ہر چند دل بزمزمہ کابل آشنا است (۱۵)

غرض وطن سے محبت، غربت میں وطن کی یاد وغیرہ عین فطری جذبات ہیں، جو عوام کی

طرح بلکہ ان سے بھی زیادہ شدید و موثر انداز میں شعراء پر غالب آتے ہیں اور اپنے اپنے اسلوب و انداز میں وہ اس کا اظہار بھی کرتے ہیں، حتیٰ کہ وہ شعراء جو حصول معاش یا انعام و اکرام کی توقع میں وارد ہندوستان ہوئے اور ان کی عمر کا ایک محتد بہ حصہ اس خطے میں گزرا گویا یہ ملک ان کا وطن ثانی ٹھہرا، انہیں بھی اس سے اسی طرح کا پیار اور لگاؤ سا ہو گیا جیسا کسی کو اپنے وطن سے ہوا کرتا ہے۔ اس کا اظہار بھی ان کے اشعار میں ہوا۔ مثلاً:

خوشا ہندوستان ماوای عشرت سواد اعظم اقلیم راحت
اسیر کشور ہندم کہ از وفور سرور گدا بدست گرفت است کاسہ ظنور
بجز ہندوستان عشرت انگیز کجا یابی بدینسان ملک زرخیز (۱۶)
(ابو طالب کلیم)

ز آتش کدہ ہند شد آدم زگنہ پاک زین بوہ محاست کسی خام برآید (۱۷)
(صائب تبریزی)
از خاک مراد ہند تا گشتم دور شد دیدہ ام از اشک پشیمانی کور (۱۸)
(خالص اصفہانی)

لیکن جیسا کہ سطور ماقبل میں معروض ہے، حب الوطنی یا وطنیت اسی دم تک پسندیدہ و مثبت ہے، جب تک یہ وطنی عصیت میں تبدیل نہیں ہو جاتی، یعنی جب تک یہ کسی دوسری وطنیت سے ٹکرا کر اپنے وطن و اہل وطن کے کے ہمیں تباہ و برتری اور دوسروں کے ہمیں نفرت و حقارت کے اظہار کا سبب نہیں بنتی (۱۹)، جہاں تک عہد و سطنی کے ہندوستان بالخصوص مغلیہ دور حکومت کا تعلق ہے، و طینتوں کا تصادم حکومت، سیاست اور معاشرت میں ہی نہیں شعر و ادب میں بھی نظر آتا ہے۔ دربار اکبری میں عزالی مشہدی (جو اس کے دربار کا (اکبر کا) ملک الشعراء بھی تھا) کے بعد متعدد ایرانی شعراء کی موجودگی کے باوصف ابولفیض فیضی (۹۵۴ھ / ۱۵۳۷-۱۵۹۵ء) کا ملک الشعراء بنایا جانا۔

اس کی وجوہات جو بھی رہی ہوں، فیضی کے ساتھ ساتھ دیگر ہندوستانی شعراء کے جذبہ تباہ کی بیداری پر منتج ہوا، غالباً اسی جذبہ تباہ نے فیضی سے کہلوا دیا:

ہندوستانیم کہ بہ کلک طبر زوی افغان زطوطیان شکرخا برآورم
گر نظم آبدار فرستم بہ ملک فارس رود ارس زخاک مصلآ برآورم (۲۰)

بظاہر یہ شاعرانہ تعلق ہی، لیکن اس کی معنی خیزی بڑھ جاتی ہے، جب ہم اس زمانے میں تلاش معاش یا بالفاظ دیگر انعام و اکرام کی امید میں ایران سے ہندوستان کی جانب مو سفر

شعراء اور دانشوران كے قافلے پر نظر ڈالتے ہيں ، ساتھ ہي ان پر بھى جو بوجہ نہ آسكنے كے باوجود اس كى حسرت ميں گرفتار ہيں ۔ ان كى ترجمانى ہمارے اكثر فارسى شعرا كرتے نظر آتے ہيں ۔ چند مثالیں :

در آ بہ ہند و بہيں رتپہ سخا و سخن	کہ منبع سخن و معدن سخا اين جاست
بہند جو ہريانند قدر فضل شاس	رواج گوہر دانش بہ مدعا اين جاست
حاصل خاک مراد كشر ہندوستان	نامرادان وطن را كام شيرين كردن ست
	(صائب تبريزى)
ہر كہ شد مستطيع فضل و ہمز	رفتن ہند واجب است او را
	(عبدالرزاق فياضى لاہيى)
نيسٲ در ايران زمين سامان تحصيل كمال	تا نيايد سوي ہندوستان حنا رنگين نشد
	(محمد قلى سليم)
زان رو بہ ہند مي بردم مرغ دل كہ جان	بگرفتہ از خرابہ و معمور آرزوست
	(شريف شوسترى)
كى زحسن سبز در ايران توان شد كامياب	ہر كرا طافس بايد رنج ہندوستان كشد (۲۱)

(سليم تهرانى)

اس صف ميں شاہ عباس اعظم (۱۵۸۵ - ۱۶۲۸ م) كا دربارى شاعر كوثر بھى ہميں نظر آتا ہے ، اس كا کہنا ہے :

کہ در ايران كسى ناييد پديدار کہ باشد جنس معنى را فريدار
در ايران تلخ گشتہ كام جانم ببايد شد سوي ہندوستانم
چو قطرہ جانب عمان فرستم متاع خود بہ ہندوستان فرستم (۲۲)

اندر ميں حالات روش فيضى كى تقليد كرنے والے ہندوستانی شعرا ميں وہ شعراء بھى شامل تھے ، جن كا تعلق پنجاب سے تھا ۔ افتخار و برترى كا احساس جو ابتداً ايرانى معاصرين كى برابرى كى خواہش سے نمو پذير ہوا ، مقابلے اور پھر حقارت آميز برترى كى شكل كس طرح اختيار كرتا ہے ۔ اس كى عكاسى پنجاب سے متعلق ان شعراء كے اشعار سے بخوبى ہو رہى ہے منير لاہورى (۱۰۱۹ - ۱۰۵۳ھ / ۱۶۰۱ - ۱۶۳۳ م) كا کہنا ہے :

آشا گشتم بطرز تازه چون عرفی منیر
 فیض اشعار ترم لاہور را شیراز کرد (۲۳)
 بعد ازاں برہمن لاہوری (۱۰۲۳ - ۱۰۶۴ھ / ۱۶۱۴ - ۱۶۶۳ م) نے کہا:
 برہمن از لب ہندی نژادان نکتہ می سخن
 زبان پارسی و ترکی و تازی نمی داند (۲۴)
 اور آخر میں ناصر عالی سرہندی (م ۱۱۰۸ھ / ۱۶۹۶ م)

بلبل ایران ندارد جلوہ طاووس ہند داغها دارد عرق از دست این گلزارها
 اور

این غزل ناصر علی اعجاز ہندوستان ماست صاحب این جامی ہند برخاک تا محشر جہین (۲۵)

شاید یہی وہ منظر نامہ تھا، جس میں تاریخی عوامل و حالات نے وطنیت کے محدود تصور کو پنجاب کے شعرائے فارسی کے تحت الشعور سے ان کے شعور میں منتقل کیا اور باقی ہندوستانیوں سے الگ ہو کر اپنے وطن (پنجاب) سے اپنے کو متعلق کرنے، اس کی تحسین و تعریف بیان کرنے اور اس کی برتری دوسروں پر ثابت کرنے کے لئے ابھارا۔ آگے بڑھنے سے پہلے بہتر ہو گا کہ لفظ "پنجاب" کے تاریخی پس منظر پر ایک نظر ڈالی جائے۔

جہاں تک اس کی ظاہری شکل کا تعلق ہے، اس میں کسی شک کی گنجائش نہیں ہے کہ یہ فارسی الاصل ہے اور اس میں پنجاب کے پانچ دریاؤں (۲۵) کی طرف اشارہ موجود ہے (۲۶)، اس سے یہ بھی مترشح ہوتا ہے کہ یہ اس سرزمین پر فارسی دان حضرات (خواہ وہ حملہ آور ہوں یا صوفیایا سیاح) کے ورود کے بعد ہی وجود میں آیا۔ برصغیر میں لکھی جانے والی قدیم ترین دستیاب تصنیف سید علی ہجویری (م ۴۶۵ / ۱۰۶۲ م) کی کشف المحجوب ہے، جو تصوف کے موضوع پر ہے، بعد کی اہم تصانیف میں دیوان سعود سعد سلمان (م ۵۱۵ھ / ۲۱ - ۱۱۲۲ م) ہے، باوجود اس کے کہ اس دیوان میں لاہور کے علاوہ پنجاب کے دوسرے مقامات کا ذکر بہت مانوس انداز میں ہے، مگر شاعر نے کسی بھی جگہ لفظ "پنجاب" استعمال نہیں کیا۔ غالباً سب سے پہلی کتاب جس میں لفظ "پنجاب" آیا ہے، سدید الدین، محمد عوفی (م ۶۳۰ھ / ۱۲۳۲ م) کی تاریخی تصنیف جوامع الکلیات مع لوامع الروایات ہے۔ اس میں "پنجاب" کا لفظ متعدد بار آیا ہے (۲۷)۔ بعد ازاں طبقات ناصری (سنہ تصنیف ۶۵۸ھ / ۱۲۶۰) میں بھی لفظ "پنجاب" استعمال ہوا ہے (۲۸)، شاعری میں لفظ "پنجاب" کو امیر خسرو (۶۵۱ - ۷۲۵ھ / ۱۲۵۳ م) نے

سلطان محمد عرفان شہید (م ۱۲۸۳ / ۱۲۸۴ م) کے مرثیے میں استعمال کیا ہے ۔ یہ شہزادہ سلطان غیاث الدین بلبن کا بیٹا تھا اور منگولوں کے خلاف لڑتا ہوا ملتان کے قریب شہید ہوا ۔ اس کی وفات پر اہل ملتان کی حالت زار کا بیان کرتے ہوئے خسرو نے لکھا ہے :

بسکہ آب چشم خلقی شد روان درچار سو
بیخ آبی دیگر اندر مولتان آمد پدید (۲۹)

یہ مرثیہ خسرو کے دوسرے دیوان وسط الطیوة (۶۸۴ھ / ۱۲۸۵ م) میں ہے ، اس طرح نسبتاً بعد کی ایک اور تصنیف تاریخ مبارک شاہی مؤلف یحییٰ بن عبداللہ سرہندی (۸۳۸ھ / ۱۴۳۴ م) میں بھی پنجاب کا ذکر موجود ہے ، مگر قابل غور بات یہ ہے کہ جوامع الکلیات سے تاریخ مبارک شاہی تک کسی میں بھی " پنجاب " لفظ کسی صوبے یا خطے یا علاقے کے لئے ہرگز نہیں لایا گیا بلکہ جیسا کہ خسرو کے محولہ بالا شعر اور دیگر اندراجات سے اندازہ ہوتا ہے ۔ (" کشتی حابرخ آب براندند " ۔ جوامع ص : ۱۲ ، تا بعد از چند گاہ سلطان قطب الدین ایبک اور حدود پنجاب سند مصاف افتاد و منہزم شد ۔ طبقات ناصری : ۱۳۴ ، " ۔۔۔ بار دیگر بتاریخ مذکور در حد اچہ و ملتان مصاف داد و منہزم شد ، چون لشکر تعاقب کرد در لب آب پنجاب درآمد عبرہ کرد نتوانست عرق شد " ۔ تاریخ مبارک شاہی : ۱۴) پنجاب سے مراد کون سا دریا یہ حضرات مراد لیتے ہیں ۔ یہ مسئلہ الگ ہے ، لیکن یہ بات کافی صاف ہے کہ یحییٰ سرہندی تک پنجاب کا نام بطور ایک صوبے کے ، لوگوں کے لئے نامانوس تھا ۔ البتہ ایک روایت کے مطابق سلطان علاء الدین خلجی (۶۹۵ - ۷۱۶ھ / ۱۲۹۵ - ۱۳۱۶) کے عہد میں تعمیر ایک مسجد ، جو سامانہ میں واقع تھی ، کے کتبے میں بصورت " فنجاب " (پنجاب کا معرب) جو پنجاب ہے ، اس سے مراد خطہ پنجاب ہی ہے البتہ یہ روایت بوجہ تشنہ تصدیق ہے (۳۰) بعد ازاں جن کتب میں پنجاب کا لفظ واضح طور پر اس خطے یا علاقے کے لئے آیا ہے ۔ وہ اکبر (۹۶۳ - ۱۰۱۴ھ / ۱۵۵۶ - ۱۶۰۵) اور ملا عبدالقادر بدایونی (۹۳۷ - ۱۰۰۴ / ۱۴۰۶ھ / ۱۵۳۰ - ۱۵۹۵ / ۹۷۰ / ۱۶۱۵) ہیں (۳۱) ۔ ان کتب اور ان کے بعد کی کتب میں ایک صوبے کے لئے یہ لفظ عمومیت سے استعمال ہوا ہے گویا یہ سوچا جا سکتا ہے ، جو لفظ ساتویں / تیرہویں صدی میں کسی دریا کے لئے استعمال ہو رہا تھا ، دسویں ، سو اہویں صدی میں ہندوستان کے شمال مغربی علاقے کے نام کے طور پر اپنی شناخت بنا چکا تھا ۔ دلچسپ امر یہ ہے کہ آج بھارت اور پاکستان دونوں میں بیک وقت ایک ریاست یا صوبہ اس نام سے موجود ہے ۔

جہاں تک شعر فارسى کا تعلق ہے ، اس میں پنجاب کا تذکرہ بالواسطہ طور

مسعود سعد سلمان سے آغاز پاتا ہے ، جس نے لاہور کے علاوہ پنجاب کے دوسرے مقامات جاندھر ، جہلم ، سنور وغیرہ کا ذکر اپنے کلام میں کیا ہے (۳۲)۔ امیر خسرو کے ہاں بھی ملتان اور دوسرے علاقوں کا بیان ہے ، جس کا ذکر سابقہ صفحات میں ہو چکا ہے ، مگر براہ راست پنجاب کا بیان نہیں ہے۔ ظاہر ہے جب تک یہ نام سامنے ہی نہیں تھا ، اس کا ذکر بھی کیسے ہوتا ، پھر جس شاعر کے ہاں پنجاب نمودار ہوتا ہے ، وہ جہانگیر کا ملک الشعراء طالب آملی (۱۰۰۸ - ۱۰۳۰ھ / ۱۵۹۹ - ۱۶۲۹ م) ہے اور اس کا وہ شعر قندھار میں کہا گیا ، جہاں وہ پنجاب کو یاد کرتا ہے۔

دلا مزاج ترا قندھار درخور نیست

بیا کہ دیدہ ام از اشک ملک پنجاب است (۳۳)

خیال رہے کہ یہ شاعر طبعاً لاہور اور پنجاب کے دوسرے علاقوں کا شائق نظر آتا ہے۔ اس کا ایک قصیدہ لاہور کی مدح میں ہے ، جس کا مطلع ہے:

خوشا لاہور و وصف آب لاہور

بطاعت میل شیخ و شاب لاہور (۳۵)

اسی میں ایک جگہ وہ کہتا ہے کہ اس کے خیال میں پوری دنیا میں لاہور سا خوب صورت شہر نہ ہوگا۔

گمانم نیست کاندہ ہفت کشور

بود شہری بہ آب و تاب لاہور (۳۶)

پنجاب کے حسینوں کا ذکر اس کے ہاں ایک اور جگہ پر لطف انداز میں موجود ہے:

نگاران لاہور و خوبان دہلی	بدل کردہ بودند بیوند جانم
یکی چہرہ سودی بچشم رکابم	یکی بوسہ دادی بزلف عنانم
فشانندی یکی در بغل یا سسینم	نہادی یکی در دہان برگ پانم
غزلان ملتان بہ نرنگ سازی	کہ بندند از غمزہ دست و دہانم
نگاران سرہند در نقش بندی	کہ سازند دل غرق خون ، نافہ سانم (۳۷)

اسی عہد کے ایک شاعر ناطق کشمیری (م ۱۰۷۸ھ / ۱۶۶۷ء غالباً) کے اشعار سے ہمیں یہ بھی پتہ چلتا ہے کہ ابتداً صوبہ پنجاب صوبہ لاہور کا ہی دوسرا نام تھا۔ یہ اشعار ایک قطعہ تاریخ کی شکل میں ہیں ، جو شاعر نے ۱۰۵۷ھ میں قاضی محمد افضل کے صوبیدار مقرر ہونے پر بطور استقبال کہے:

يافت چون قاضى محمد افضل از الطاف او صوبہ لاہور خاطر زین سبب مسرور شد
افضل ارباب دانش صوبہ پنجاب یافت ہست تار بخش ، بدولت حاکم لاہور شد (۳۸)

اسی شاعر نے ایک قطعے میں پنجاب اور لاہور کی تعریف کرتے ہوئے انہیں اہل عرفان و
معرفت کا قبلہ قرار دیا ہے -

پنجاب کہ ملک معرفت جو یان است چون خانہ چشم عارف آبادان است
از فیض قدم قبلہ اصل یقین لاہور کنون مکہ ہندوستان است (۳۹)
بعد ازاں جس معروف شاعر کے ہاں ہمیں پنجاب کا ذکر ملتا ہے ، وہ ناصر علی سرہندی
(م ۱۱۰۸ ھ / ۱۶۹۶ -) ہے ۔ اگرچہ یہ ذکر غزل کے شعر میں اور بالواسطہ ہے ۔ شاعر نے اپنے
ایران نہ جانے کا عذر شعر کی شکل میں بیان کیا ہے ۔ مگر قابل توجہ اس شعر کا لہجہ ہے ۔ ملاحظہ
ہو :

علی امسال موقوفست سیر گلشن ایران

چوداغ لالہ دامن گیر دل شد خاک پنجابم (۴۰)

پنجاب کو ایران پر ترجیح کے علاوہ خاک پنجابم کے پس پشت کار فرما فخر و امتیاز ، شاعر کے
دلی جذبات کی آئینہ داری کر رہا ہے ۔ مضمون نگار کو ناصر علی کی شنوایات دستیاب نہیں
ہو سکیں ، غالب گمان ہے کہ ان میں غزل کی یہ ایمائیت راست بیانی بن کر ناصر علی کی
حب الوطنی کا اظہار کر رہی ہوگی ۔ ایک اور شاعر جس نے پنجاب سے اپنے رشتوں کو بیان
کرنے کے لئے غزل کو استعمال کیا ، دلشاد پسروری (م ۸۹ - ۱۲۹۰ ھ / ۱۷۷۶ م) ہے ۔ اس کا ذکر
آگے آ رہا ہے ، مگر پنجاب سے محبت و عقیدت نے بیشتر شنوی کا جامہ اختیار کیا ہے ۔ مسیحا چٹاپی
نے قصہ ہیر و ہاہی پر مبنی اپنی شنوی ، جس کی تکمیل ۱۱۱۰ ھ / ۹۹ - ۱۶۹۸ م میں ہوئی ، کا نام ہی
" عشقیہ پنجاب " رکھا ، گویا یہ پہلی شنوی تھی ۔ جس کی نسبت پنجاب سے تھی ۔ ناصر علی کا ہم
عصر شاعر محمد اکرام غنیمت کنجاہی (م ۱۱۱۰ ھ / ۹۹ - ۱۶۹۸ م) شنوی کا معروف شاعر ہے اور اس کی
شنوی نیرنگ عشق کو شنوی نگاری میں اہم مقام حاصل ہے ۔ یہ ۱۰۹۶ ھ / ۱۶۸۲ م میں مکمل
ہوئی (۴۱) ۔ اپنی دیگر شعری خصوصیات کے علاوہ یہ شنوی اس لحاظ سے منفرد ہے کہ اس میں
پنجاب کی مدح کا ایک الگ باب قائم کیا گیا ہے اور ایسا شاید پہلی بار ہوا ہے ۔ جس والہانہ
انداز میں شاعر نے پنجاب کے تئیں اپنا نذرانہ محبت و عقیدت پیش کیا ہے ، اس سے احساس

ہوتا ہے کہ یہ شاعر کے دل سے نکلی ہوئی آواز ہے۔ پنجاب کو انتخاب ہفت کشور قرار دیتے ہوئے اسے "حسن آباد" کا نام دیا گیا ہے۔ اس کی زمین، پھل پھول، آب و ہوا، بود و باش غرض ہر چیز کی تعریف کی گئی ہے۔ ملاحظہ ہو:

ندیدم کشوری غارت گرتاب	بخوبی حای حسن آباد پنجاب
چہ پنجاب انتخاب ہفت کشور	قسم خوردہ بخاکش آب کوثر
فضای نشنہ مستی ہواش	زمین و آسمان ہا خاک بایش
بنای کعبہ دلہا زخاکش	عروج نشنہ معنی ز خاکش
غبارش آب و رنگ چہرہ گل	گیاهش دلربای زلف سنبل
زلالاش بادہ ساز مستی عشق	نیش روح بخش ہستی عشق
بہ ہرجا سبزہ ازخاکش دمیدہ	خط خوبان بہ پیشش سرکشیدہ
بخاکش سایہ پرہای بلبل	جواب یک چمن خدین گل
گلشن بر خاک ہرجا سایہ انداخت	زمین از آتش یاقوت بگداخت
شفق سرمای چشم از دیدن گل	چمن سامان نگاہ از چدین گل
ز شوق آنکہ آاید بہ پنجاب	دل کشمہ صد رہ می شود آب
خنک آنکس کہ در ایام سرما	درین گلشن بود گرم تماشا
بگرما ہم ہواش دلنشین است	ہوای سرزمین عشق این است
بتانش چون زروی مہر جوشد	شکر گویند و گوہر می فرودشد
بہر شہرش بتان گرم بازار	پی سودای دل عاشق خریدار
بخوبی ہا زکنعان می برد دست	بدین دعوی کہ کردم شاہد مست
بنور جلوہ ہا خورشید ساطع	بہ تیغ غمزہ ہا بہان قاطع (۴۲)

"نیرنگ عشق" کے شاعر نے مثنوی میں پنجاب کی تعریف بیان کر کے گویا اپنے پس روؤں کو ایک نیا راستہ دکھا دیا، جس پر چل کر متعدد شعراء نے غنیمت کی تقلید میں اپنے موضوعات میں مدح پنجاب کو ناگزیر سمجھا۔ سبھی نے اپنے اپنے الفاظ اور اپنے اپنے اسلوب میں اس روایت کو نبھنے کی کوشش کی، لیکن سب پر غنیمت کی چھاپ دکھائی دیتی ہے، اس طرح پنجابیت کا تشخص ابھارنے میں غنیمت کنجاہی کا اہم کردار ہے۔ آئندہ سطور میں پنجاب سے شعرائے فارسی کے قلبی تعلق کے نتیجے میں صفحہ قرطاس پر ابھرے اشعار کے چند نمونے پیش کئے جا رہے ہیں:

نواب احمد يار خان يکتا (م ۱۱۳۷ھ / ۱۷۳۴م) کى چار مثنويوں کى نام مختلف تذکروں ميں مذکور ہيں ۔ ان ميں مثنوى ہمير و رانجھاسب سے معروف ہے اور شيايح بهى ہو چکى ہے (۴۳) اس ميں غنيمت کى روايت پر عمل کرتے ہوئے مثنوى کى ابتداء ميں ہى پنجاب کى تعريف پر سبني اشعار موجود ہيں ۔ يکتا نے لاہور کو پنجاب کا دل قرار ديا ہے ۔ يکتا کى قوت مشاہدہ اور حسن تشبيہ قابل ديد ہے ۔

سرزمينى کہ عشق را باب است	کشور حسن خيز پنجاب است
ہر طرف چاہ و چرخ دولابى	نغمہ گريہ ، اشک بى تابی
کوزہ ہايش قطار بسمل ہا	خونچکان سلک مہرہ دل ہا
سچ دريا چو پنجہ احسان	سيل سيم و زر است در طغيان
گرچہ ہر گوشہ اش طرب خيز است	از مئ شوق جام لبريز است
ليک لاہور مصر محبوبى ست	يوسفستان عالم خوبى ست (۴۴)

اس ضمن ميں اگلا نام آفرين لاہورى (۱۱۵۳ھ / ۱۷۶۱-۱۷۶۲م) کا ہے ۔ فقير اللہ آفرين نے بهى غنيمت کى روايت پر عمل کرتے ہوئے اپنى مثنوى " راز و نياز " (ہمير رانجھا) ميں اپنى حب الوطنى کو پيرايہ اظہار بخشا ہے ، مگر انداز کسى قدر مختلف ہے ۔ بجائے پنجاب کى تعريف کرنے کے شاعر نے لاہور کى تعريف بيان کى ہے ۔ تعريف کيا کى ہے بلکہ اس عہد کے شہر کى تصوير کاغذ پر منتقل کر دى ہے :

دران ملک لاہور عين السرور	بہشتى ست لبريز حور و تصور
ز بس حافظ مصحف از ہر مزار	توان خواند قرآن بخط غبار
ز ارباب فضل اندرو ہر طرف	چو اوراق مصحف سراپا شرف
چہ لاہور نزہت گہ روم و چين	چو بيتى بود زيپ روى زمين
ز رعنا غزالان زرين کفش	چو قوس قزح جادہ سرخ و بنفش
جواہر رقم کلک ہر کوچہ اش	مرصع بود سلک ہر کوچہ اش
تہى از ريا چون دل صادقان	پر از عشق چون سينہ عارفان
ميسا ہوادار ديرين اوست	خضر تشنہ آب شيرين اوست
زانين بازار و برزن مپرس	بيان عمارت خود از من مپرس
بہرپاي ديوار ديوانہ اى	بہر سايہ شمع پروانہ اى
جوان سیرت و پير کامل ہمہ	کہن گشتہ و تازہ بسمل ہمہ

زبس با درخ ہر کی کردہ خوست برات بھشت از مقیمان اوست
 زخونین دلان نیز ہم عالمیت بہ ہر گوشہ بیمار عیسی دیت (۳۵)
 آفرین کے ہم عصر اندرجیت منشی نے "سسی پنوں" کی داستان کو (۱۱۳۰ھ / ۱۷۲۸م)
 میں "نامہ عشق" کے نام سے منظوم کیا۔ منشی نے بھی آفرین کی طرح ہی نامہ عشق میں ملتان
 کی تعریف کے لئے الگ سے اشعار لکھے ہیں:

چہ ملتان نو بہار کمرانی دل افزا ہمچو شمر زندگانی
 چہ ملتان جلوہ خیز ناز خوبان چہ ملتان روضہ حوران و غلمان
 ز رونق کوچہ و بازار لبریز ہوایش چون نسیم صبح گل خیز
 چہ ملتان درجہان دارالامانی چہ ملتان راحت افزا بوستانی

درآن جا خانقاہ پاک دامن ز خاکش دیدہ۔ خورشید روشن
 دگر بسیار مردان طریقت گہر سنجان اسرار حقیقت
 دران دارالامان آرام دارند نظر بر حال خاص و عام دارند
 ز یمن فیض اوداح بزرگان بود این شہر رشک حشت بستان (۳۶)
 پنجاب کی مدح کرنے والے شتوی نگاروں کی فہرست میں اگلا نام قمر الدین منت (م
 ۱۳۰۸ھ / ۱۷۹۳م) کا ہے۔ منت نے اپنی شتوی، "عشق ہیر و رانجھن" میں متین انداز میں
 پنجاب کی تعریف بیان کی ہے:

ترنم ساز بزم آشنائی بدین قانون کند آتش نوائی
 کہ زیر چرخ گردانت نایاب زمینش عشق خیز ہم چو پنجاب
 در او جز اشک و آہ بسلانیت دیاری راہمین آب و ہوانیت (۳۷)
 میر محمد اعظم الدین عظیم (۱۱۶۳-۱۲۲۹ھ / ۱۷۵۰-۱۸۱۳م) نے امیر تالپور کی فرمائش پر
 ہیر رانجھا کے قصے کو بصورت شتوی (۱۲۱۳ھ / ۱۷۹۹-۱۸۰۰م) میں نظم کیا۔ حسب
 روایت عظیم نے محاسن پنجاب کو اپنے اشعار میں پیش کیا ہے۔

طرفہ دلکش سواد پنجاب است حسن را بیت، عشق را باب است
 از سوادش سواد دیدہ عشق خاک او ہچو سرمہ چیدہ عشق
 این زمین را چہ طرفہ آب و ہواست آب حسن و ہواش عشق اینجاست
 حسن را کشوریست آبادان عشق را محشریت جاویدان

تحت پنجاب شھر لاہور است دائم از حسن و عشق پر شور است (۲۹)
 امیر عظیم کی طرح، اس کے دو معاصروں ضیالہ دین ضیاء اور نواب ولی محمد خان لغاری
 نے بھی ہیر رانجھا کی عشقیہ داستان کو مثنوی کی صورت میں پیش کیا اور دونوں نے مدح پنجاب
 کی روایت کی پیروی کی ہے۔ ان دونوں میں جذبات سے زیادہ تصنع کی کارفرمائی نظر آتی ہے۔
 بہر حال پہلے ضیالہ دین ضیاء کی مثنوی سے چند اشعار دیکھئے۔ یہ مثنوی (۱۲۱۵ھ / ۱۸۰۰م)
 میں تالیف ہوئی (۵۰):

عجب پنجاب باشد حسن پرور کہ حسن و عشق را گوئی تو کثور

سوادش عشق خیز از نو بہار است کہ ہر دل داغدار و لالہ زار است
 پری رویان ہمہ با عشوہ و ناز بجا دو ہمدم و باقندہ و مساز
 ہمیشہ با دل عشاق در جنگ ہمہ آدم فریب و گندمین رنگ
 بود پنجاب نام از بیخ تا آب کہ حسن و عشق زان کردند سیراب
 اسی پنج پر شہر "جھنگ"، "سیالان" کی تعریف میں چند اشعار ہیں:

وطن گاہ من آن رود چناب است کہ عشق از آب رودش کامیاب است
 چہ آبش آبروی عشق بی تاب کہ باغ حسن سیراب است زان آب
 عجب آبش چو آب زندگانی اگر پیرش خورد یابد جوانی
 عجب شہریت آن از حسن آباد دل غمگین بحسنش می شود شاد
 اگر پرسی ز نام شہر جھنگ است فضائش پر ز حسن شوخ و شگ است
 شدہ آباد از قوم سیالان سوادش خوشتر از چشم غزالان (۵۱)

ولی محمد خان لغاری (م ۱۲۲۷ھ / ۱۸۱۲م) نے بھی اپنے پیش روؤں کی پیروی کرتے

ہوئے پنجاب، ہزارہ اور لاہور کی تعریف میں اشعار لکھے ہیں: مثلاً

رشک کشمیر ملک پنجاب است خانہ حسن خلد را باب است
 گلغذاران و گرخان، گل رو در غرامش چو کبک از ہر سو
 نھرہائش چو نھر کشمیر است آب آنجا چو شکر و شیر است (۵۲)

"ہیر رانجھا" کے علاوہ پنجاب کی دوسری رومانی داستانوں کو بھی فارسی شعرا نے اپنی

مثنویات کا موضوع بنایا ہے۔ مثلاً "سسی و ہنوں" (جس پر مثنوی "دستور عشق"، اندرجیت
 منشی کا ذکر گذشتہ صفحات میں گذر چکا ہے) "سوہنی و مہینوال" اور "مرزا صاحبہ" (صاحبان

وغیرہ۔ ان میں بھی حب وطن نے موقع پا کر اشعار کی شکل میں رونمائی کی ہے۔ خیر اللہ فدا بن عبداللہ امانت خانی نے ۱۱۱۵ھ / ۱۷۳۶م میں "مرزا و صاحبہ" کو مثنوی کی شکل دی (۵۳)، پوری مثنوی میں پنجاب کی معاشرت اور آب و ہوا اپنی پوری توانائی سے جلوہ گر نظر آتی ہے۔ آخر میں لاہور اور جھنگ سیال کی تعریف سے مخصوص شعر اس پر مستزاد ہیں:

منک شہر تم کہ پر شور است	از منکدان شہر لاہور است
گل زمینی بھشت آئین است	بر زمین گر بود بھشت این است
آتش آنجا بھای زر دارد	آب ہم قیمت گہر وارد
نیست دریا کثوری مشہور	یہج شہری بخوبی لاہور
زان بنا حسن و عشق مقصود است	بانی او ایاز محمود است
خاک این رھگذر چون آب زتند	بر خیابان گل گلاب زتند (۵۴)

اسی طرح جھنگ سیالان کے حصینوں (جن میں صاحبہ بھی شامل ہے)، کی تعریف

کرتے ہوئے شاعر کہتا ہے:

نازنین دختران جھنگ سیال (۵۵)	جرگہ آھو اند خیل غزال
دوش بردوش چون خرام کنند	سرو آزاد را غلام کنند (۵۶)

مثنوی میں پنجاب کے لئے اپنے جذبات محبت و عقیدت کا اظہار کرنے والے شعرا میں یوں تو متعدد نام لئے جا سکتے ہیں، مگر آخری قابل ذکر شاعر غلام قادر گرامی جالندھری (م ۱۳۴۵ھ / ۱۹۲۷م) ہے۔ گرامی کا ذکر اس لئے بھی ضروری ہے کہ وہ پنجاب کی روایتی فارسی شاعری یا بہ الفاظ دیگر پنجاب میں سبک ہندی کا آخری چراغ ہے (۵۷)۔ گرامی نے اپنی نامکمل مثنوی "غرائب جنون"، میں جو اس نے غنیمت کی مثنوی "نیرنگ عشق" کے جواب میں شروع کی تھی، اسی کی پیروی کرتے ہوئے پنجاب کا الگ عنوان قائم کیا ہے۔ خیالات میں اگرچہ نیا پن کم ہے۔ لیکن شاعر نے اس میں شعریت لانے کی طرف خاص توجہ کی ہے چند اشعار دیکھئے:

من و دگر می آہ جگر تاب	من و سر جوش حسن آباد پنجاب
برآمد حرف پنجاب از زبانم	زبان شد موج کوثر در دھانم
چہ می پرسی ز خاک و لفریبش	فریب نوخطان جامہ زیبش
اگر عشق است در راحش باھی	دگر حسن است از خاکش گیامی
بجای لالہ اش لیلی دمیدہ	بجای بید، مجنون سرکشیدہ
فرد گسترده درہر گوشہ دامی	قیامت قاسمی محشر خرامی

بدم آہوان شیران اسیرند کہ اینجا آہوان شیر گیرند
 زبان تر کردہ کبکان بہاری بخون شاہبازان شکاری
 نظر ہا گرم رقص بسمل اینجا نیاز اینجا و ناز اینجا دل اینجا (۵۸)

اس طرح مثنوی میں پنجاب کی تعریف یا حب وطن کے خیالات کے اظہار کی جو روایت سترھویں صدی (میلادی) سے شروع ہوئی تھی۔ وہ اس صدی یعنی اس خطے میں فارسی ادبیات و زبان کے آخری دور تک پہنچتی ہے۔ سطور ماقبل میں جو اشعار یا جن شعراء کے کلام سے اقتباسات پیش کئے گئے ہیں، انہیں محض نمونہ سمجھنا چاہئے ورنہ ایسے شعراء کا صحیح احاطہ کرنا بہت مشکل ہے۔ بالخصوص ان حالات میں جبکہ فارسی کا رواج شتم ہو چکا ہے۔ معروف شعراء میں سے بھی متعدد کا کلام بھی ابھی تک غیر مطبوعہ مخطوطوں کی شکل میں ہی دستیاب ہے۔ شعراء کی ایک کثیر تعداد ایسی ہے، جن کے نام تک سے عام قاری آشنا نہیں۔ متذکرہ بالا جائزے سے یہ نتیجہ اخذ کرنا بھی غلط ہو گا کہ پنجاب کے حوالے سے حب الوطنی کا اظہار صرف مثنوی میں ہوا ہے، یہ اور بات ہے کہ اس میدان میں منضبط مطالعہ نہ ہونے کے سبب ایسا سوچنا عین قرین قیاس ہے۔ بحسن اتفاق، پنجاب کے شعرائے فارسی کے ضمن میں ناصر علی سرہندی کے جس شعر سے گفتگو کا آغاز ہوا تھا، وہ ایک غزل سے تھا اور اب ہماری بات جب اختتام کو پہنچ رہی ہے، تو ایک اور غزل گو کا ذکر کرنا ناگزیر نظر آتا ہے اور یہ غزل گو ہے سپرد نضلع سیالکوٹ کا باشندہ دل محمد دلشاد سپردی (م ۸۹ - ۱۲۹۰ھ / ۱۷۷۶ م)۔ یہ شاعر کئی اعتبار سے قابل ذکر ہے۔ دلشاد کی ایک انفرادیت تو یہ ہے کہ صرف غزل کا شاعر ہوتے ہوئے (دلشاد کا دستیاب دیوان (۵۹) صرف غزلیات پر مشتمل ہے۔) بھی وہ محض روایتی شاعر نہیں۔ اس نے غزل کے مخصوص موضوعات سے قطع نظر اپنی غزل میں دنیا بھر کے موضوعات، جن میں وطن دوستی بھی شامل ہے، داخل کر کے اس بے انتہا وسعت عطا کی ہے، وہ موضوعات جن کے لئے قصیدہ یا مثنوی ہی کو موزوں سمجھا جاتا ہے، اس کی غزل میں پوری تابانی کے ساتھ موجود ہیں۔ اس کی دوسری انفرادیت یہ ہے کہ اپنے مولد یا وطن سے محبت کا اس کا تصور قدیم روایتی یا رسمی تصور نہیں جیسا کہ اکثر مثنوی نگاروں کے ہاں موجود ہے بلکہ یہ اس کے دل کی گہرائیوں سے نکلی ہوئی آواز اور تصنع و تکلف سے بزا جذبہ ہے، جو اس کے پورے کلام میں جاری و ساری نظر آتا ہے، یہ اس کا ایمان ہے۔

تو کجا از کجا برآمدہ ای
 اصل ایمان ز حب آن وطن است (۶۰)

کئی جگہ یہ چیخ بن کر ابھرا ہے، تو کئی جگہ دعا، کبھی اس نے اندیشے کی شکل اختیار کی ہے تو کئی بار امید کی صورت، کسی مقام پر یہ مرثیہ ہے تو کسی جگہ قصیدہ اور کسی اور موقع پر گالی بن کر زبان پر آیا ہے۔ دلشاد کی حب الوطنی کو کچھنے کے لئے اس کے عہد کے تاریخی واقعات سے واقفیت بہت ضروری ہے۔ یہ عہد سیاسی افراتفری کا دور تھا۔ دہلی میں مغلیہ حکومت لڑکھڑا رہی تھی۔ جنوب میں مرہٹوں نے اودھم مچا رکھا تھا اور وہ لاہور تک بھی آچکے تھے۔ پنجاب میں حالت سب سے خراب تھی۔ ایک طرف تو افغانوں کے حملوں نے دوسری جانب سکھوں کی لوٹ مار سے یہاں کا امن و استحکام فنا ہو چکا تھا۔ ان سب پر دلشاد کا رد عمل اس کے اشعار میں موجود ہے چونکہ وہ خود کو پنجاب کے امن پسند عوام کا نمائندہ سمجھتا ہے۔ امن کی بحالی کے لئے کبھی وہ غوث اعظم کے در پر حاضری دیتا ہے تو کبھی اورنگزیب کو یاد کرتا ہے:

ماطوطیان سبزہ پنجاب الفصیح شیخ آئینہ زرد و محبت مقال ماست (۶۱)

آفات از ہر چار سو دارد یہ پنجابم غلو از قندہ این شور و شریا غوث اعظم الغیث (۶۲)
کجاست حضرت اورنگزیب عزیزین را دحد براجگی شاہ پوریا قسمت (۶۳)
وہ سکھوں سے اس لئے نالاں ہے کہ انہوں نے اس خطے کو جہنم زار بنا کر رکھ دیا ہے۔
سفید صحتک چینی شیشہ پنجاب زمودراز سیاحان قتاد سوارا (۶۴)
حواسم آب شد، از آتش دود سیاہ کاران بکن بیرون ز پنجاب این شرار قندہ سامان را (۶۵)
سکھوں اور دوسرے قالموں سے نجات دلانے کے لئے حکومت دہلی سے مایوس ہو کر عوام کی امیدیں احمد شاہ ابدالی اور دوسرے افغان سرداروں سے وابستہ ہوئیں، مگر انہیں تو اپنے مال غنیمت سے غرض تھی، اس طرح پھر ایک بار مایوسی کا سامنا تھا۔ یہ ان دو شعروں میں دیکھئے:

باد نوروزی سحر درگشن و بستان رسید مژہ ای آمد کہ اقبال شد دوران رسید (۶۶)
بخواب خوش چه رود کس بملک ہندوستان بگوش، ز آمد افغان رسد فغانی چند (۶۷)
ایسی حالت میں سوائے آہ بھرنے کے "شاعر پنجاب" کر بھی کیا سکتا ہے، جب کسی طرف سے بھی کوئی امید افزا خبر نہیں سنائی دیتی۔

در آن دیار مدار آہ چشم آبادی

کہ شاہ خانہ نشین و فقیر خانہ خراب (۶۸)

مایوسی کے اس عالم میں اسے کوئی ہمدرد و غم و خوار سوائے اپنے نظر نہیں آتا:

اشك چشم خود بدست خود ہى سازيم پاك
صوبہ پنجاب زیر آستين داريم ما (۶۹)

اس طرح دلشاد كا ديوان غزليات كا مجموعہ نہيں ، اپنے وطن يعنى پنجاب كى خانہ خرابى و بدحالى پر اس كى تڑپ كا مرقع ہے ، جو اس كى حقيقى حب الوطنى كا ثبوت فراہم كرتا ہے ۔
دلشاد كے كلام ميں پنجاب كے متعدد آثار و مقامات كا ذكر ناگزير تھا ، جو ہے ، مگر اپنے وطن مخصوص يعنى اپنے شہر پرسور كا ذكر خصوصيت سے ہے اور اس كى حب الوطنى كا یہ دوسرا پہلو ہے جس كے بغير یہ باب ناكمل ہے ، غزليں كى غزليں اس موضوع پر ہيں ، یہاں دو غزلوں سے لئے گئے چند اشعار ديكھئے محبت و اپنائيت كا وفور قابل غور ہے :

خوش آن وطن ، مملات ملاحت آبادانست جہان غيب و شہادت ، نظير ہر دو جہانست

دلایتي نمکين اندرون ، برون شيرين بچ مدار کہ شہر عجائب البلدانست
دليل شادى دلشاد نام اين شہر است کہ پرسور طرب بخش عالم دل و جانست (۷۰)

شہر ما پرسور مي گویند کان علم و شعور مي گویند
احل اخبار ہند تاريخش اول از لاہور مي گویند
شکر فياضى دو تالابش مردم و مرغ و مور مي گویند
حسن ہر خانہ اش ہي بينند شہر حورو قصور مي گویند (۷۱)
پرسور كے كھارے پانى كو بھی خوبى بنا كر پيش كرنا دلشاد كى اپنے وطن سے انتہائى محبت ہي كى دليل ہے ۔

دلشادا ، بادہ نمك آميز ، منع نيت

با آب پرسور بخورمى ، حلال ماست (۷۲)

گذشتہ صفحات ميں حب الوطنى كے موضوع پر شعراے فارسى كا جو مختصر انتخاب پيش كيا گيا ہے ، اس كى حيثيت كل كى نہيں محض نمونے كى ہے اور نہ اسے پيش كرنے كا مقصد علاقائيت كو ہوا دينا ہے ، البتہ ايك خاص زمانے ميں موجود ايك ادبى يا شعرى رویے كى نشان دہى كرنا مقصود ہے ، جس نے كسى ايك آدھ شاعر كو ہي نہيں بلکہ اس عہد كے اكثر شعراء كو اپنے دام سحر ميں گرفتار ركھا تھا ۔ اس رویے كے ابھرنے ميں اس علاقے ميں اس علاقے كے

شعرا کا دہلی دربار کے اکرام و فیوض سے بسبب دوری و نارسائی محروم رہنا اور بعد ازاں معاملات پنجاب سے مرکزی حکومت کی عدم توجہی یا عدم استعداد کے باعث شعرا و ادباء کی مایوسی اور احساس تحفظ کے لئے مقامی حکام و عمال کی خوشنودی کی کوشش، وغیرہ ہو سکتے ہیں جن پر مزید مطالعے کے بعد تعین کی ضرورت محسوس ہوتی ہے۔

مضمون نگار کو احساس ہے کہ تمہید کچھ زیادہ ہی طویل ہو گئی ہے، لیکن معاملات و واقعات کو ان کے صحیح تناظر میں دیکھ کر ہی کوئی صائب رائے قائم کی جا سکتی ہے، اسی لئے یہ تمہید ناگزیر ہو گئی تھی، تاہم یہ اگر اصحاب علم و ادب کی توجہ کا موضوع قرار پائے تو بالیقین محنت وصول ہو گئی۔

○○○

پاورقی

۱۔ اقبال کا کہنا ہے:

ان تازہ نداؤں میں بڑا سب سے وطن ہے
جو میرن اس کا ہے وہ مذہب کا کفن ہے
(بانگ دراس: ۱۲۱)

۲۔ پچھار مقالہ مرتبہ قزوینی۔ تہران، ص: ۵۳

۳، ۳۔ دیوان حافظ کتاب خانہ زوار۔ تہران، ص: ۱۲۱، ۲۲۹، ۲۵۹، ۱۸۹ بالترتیب

۵۔ دیوان غزلیات نظیری۔ لاہور، ص: ۶۷

۶۔ مجلہ آشنا، تہران شمارہ بیست و یکم، ص: ۳۳

۷، ۷۔ دیوان مسعود سعد سلمان، انتشارات بیروز، ایران، ص: ۵۹۳-۳۹۳ بالترتیب

۸۔ شعر العجم شیلی نعمانی، جلد دوم۔ مطبع معارف اعظم گڑھ، ص: ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱

۱۰۔ امیر خسرو دہلوی، ممتاز حسین، مکتبہ جامعہ دہلی، ص: ۱۳۲

۱۱۔ ۱۲۔ شوی نہ سپہر، (مہجی ایڈیشن)، ص: ۱۵-۱۵۱

۱۳۔ قرآن سعدین (علی گڑھ ایڈیشن) ص: ۲۸

۱۴۔ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند، جلد چہارم، (فارسی ادب دوم)۔ لاہور، ص: ۳۸۲

۱۵۔ دیوان برہمن مرتبہ بہار سنگھی، ص: ۲۹

۱۶، ۱۷، ۱۸۔ مجلہ آشنا، مذکورہ بالا، ص: ۳۰-۳۳

۱۹۔ اسی طرح بیجا و فنی برتری کا احساس تھا، جس نے شیخ علی حزیں (م: ۱۱۸۰ھ / ۱۷۶۶م) کو ہند اور اہل ہند کے ستمین نظرت کے اظہار اور دشنام طرازی پر اکسایا اور اس قبیل کے اشعار کہلائے:

از فطمت ہند سفند انگیز مترس در تیرگی شب ای عمر خیز مترس
ہرگز باکی ز خصمی ہند مدار نامرد نہ ای ز جملہ خیز مترس

یا اسی طرح اہل کشمیر کے متعلق اس طرح کے بیویہ اشعار:

شرح قوی شنو از من که ندارند نسب ادب و شرم و حیا غیرت از ایشان مطلب
بہر نمائی و دلاک بود اعلاش مالقہ دلہ و ساد و دگر ارباب طرب

(تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند جلد پنجم (فارسی ادب سوم) ۳۳-۳۶)

۲۰- کلیات فیضی - بیخ ای ڈی ارشد بلاہور، ص: ۶۲

۲۱- آشنا بہ کورہ بالاس: ۳۰ تا ۳۳

۲۲- تاریخ ادبیات مسلمانان، (فارسی ادب دوم) ص: ۶۶

۲۳- پاکستان میں فارسی ادب کی تاریخ ظہور الدین احمد بلاہور، ص: ۹۱

۲۴- دیوان برہمن، ص: ۵۶

۲۵- الف - یہ پانچ دریا جہلم، چناب، راوی، بیاس اور ستلج ہیں۔ قدیم سنسکرت کتابوں میں انہیں سپت سندھو (سات دریا) کا نام دیا گیا ہے، اس سورت میں چھٹا دریا سندھ ہے اور ساتویں نمبر پر سرسوتی دریا ہے، جس کے بارے میں کہا جاتا ہے کہ ستلج سے آگے جنوب میں اس کے تقریباً متوازی بہتا تھا، مگر مرورایام سے خشک ہو گیا۔

۲۶- پنج + آب = پنجاب

۲۷- جوامع الکلیات --- کے دہاپے میں یہ لفظ عام طور پر بصورت پنج آب آیا ہے۔ یاد رہے کہ یہ دریاہ خود غونی کا ہے، بعد کا اضافہ نہیں (مثلاً صفحہ ۹ پر "تقدیر اہلی درمیان بحر پنج آب کو ہی تقرید، و دست تدبیر بشری قلعد ای بر سر این سنگ بنا کردہ --- صفحہ ۱۲ پر "کشی ہا رابر پنج آب براندند چنانک بحسن بکر رسید ---" یا "اگر چون ماہی جوش پوش در قلم پنج آب سکون سازد ---" صفحہ ۱۲ "چون ملک ناصر الدین بحسن بکر تحسن طلبید سندراو راتعاقب نمود و ہر دو طرف از پنج آب لشکر حاکمان حصن محیط شد ---" صفحہ ۱۳ "از عکس پر توزرہ و حضمان ایشان ماہی جوش پوش در تعریف پنج آب چون مار پوست می انداخت (۱۷) در آن وقت بحیرہ پنج آب بواسطہ حرارت حوا، مدی گرفتہ بود ---" صفحہ ۱۸ "بہم چنین بر ساطل پنج آب از حر دو طرف لشکر حاکمان در کوشش بودند ---" (جوامع الکلیات و لوامع الروایات، بیخ و استتمام دکتہ محمد مصعب، کتاب خانہ ابن سینا، ۱۳۳۰ چاپ دوم

۲۸- طبقات ناصری میں یہ لفظ بصورت پنجاب ہی موجود ہے مثلاً سلطان تاج الدین یلدرام المعزی کے ذکر میں یہ عبارت شامل ہے "تا بعد چند گاہ سلطان قلب الدین لیبک اور احمد، و پنجاب ہند مضاف افتاد و مخترم شد) بہ بیخ کپتان ولیم سولیس - طبع کلکتہ

۱۸۶۳ صفحہ: ۱۳۳

۲۹- دیوان وسط الہیۃ، ص: ۶۱، ۷۱ - تہران

۳۰- یہ روایت پروفیسر ہیار سنگھ پدم کی پنجابی تصنیف "پنجابی بولی دا اہتاس" پشوالہ ۱۹۵۳ م میں موجود ہے، مصنف نے مذکورہ کتاب کے صفحہ ۲۰۰ پر سامانہ قصبہ کی ایک مخدوم مسجد کے کتبے کی عبارت نقل کی ہے۔ یہ عبارت اسطاعربی کی ہے، جسے بحروف گورکھی درج کیا گیا ہے، راقم نے اسے عربی میں دوبارہ منتقل کرنے کی کوشش کی ہے، اس طرح یہ عبارت کچھ اس طرح ابھرتی ہے "بسم اللہ الرحمن الرحیم قال بنی علیہ السلام من بناہ مسجد ابنا اللہ قسرت نعی اسمہ فی احدث سلطان العادل علا الدنیا و الدین ابوالمعز محمد شاہ سلطان سکندر ثانی لمن خلیفتہ اللہ باشاسمانہ پنجاب ---" مصنف کے مطابق یہ عبارت اس لئے نامکمل کہ کتبے کے ہتھوڑے کا کچھ حصہ ٹوٹا ہوا ہے۔ پدم کے مطابق یہ "کتبہ ہشیالہ بجانب گھر میں محفوظ ہے"۔ یہ کتاب پڑھ کر راقم کو اس کتبے کو دیکھنے کا شوق ہوا۔ بجانب گھر کے ذمہ داران نے بسیار کوشش کے بعد جو کتبہ دکھایا وہ مستطیل شکل میں سرخ ہتھوڑے کی سل کی شکل میں تھا اور بظاہر مکمل تھا، اس پر یہ عبارت نہیں تھی۔ ممکن ہے مصنف پنجابی بولی کے وہاں پہنچے تک وہ کتبہ وہاں موجود رہا ہو اور بعد میں حکام کے بے احتیاطی اور دست برداری کے سبب تلف ہو گیا ہو چونکہ راقم کو مذکورہ بجانب گھر واقع پرانا موتی باغ ہشیالہ میں ۱۹۹۳ م کے دورے پر یہ بتایا گیا کہ بجانب گھر کا کافی اسباب ۱۹۸۸ اور پھر ۱۹۹۳ کے سیلاب میں بجایا نہیں جاسکا، اگرچہ یہ امکان ہوائے خود مشتبہ ہے کہ سنگی کتبہ بھی سیلاب کی نذر ہو سکتا ہے۔ پدم صاحب کا یہ بیان بھی معنی نیر ہے کہ لفظ "پنجاب" کے بعد سے ہی کتبے کا ہتھوڑا ٹوٹا ہوا تھا، نیز اس کی بھی کوئی معقول دلیل ان کے پاس نہیں کہ یہ کتبہ سلطان علا الدین غلجی کے عہد کا ہی ہے، سوائے اس کے کہ اس میں "سلطان علا الدنیا و الدین" کے الفاظ شامل ہیں، یہ



بخش انگلیسی

آنچه در "بخش انگلیسی" می آید، شناسنامه دانش برای آگاهی
کتابداران، نمایه نویسان، بویژه خوانندگان و پژوهشگران انگلیسی زبان
است، تا بتوانند با مطالعه این چند صفحه، به عناوین موضوعاتی که در
هر شماره دانش بچاپ می رسد، پی ببرند و با این آگاهی، نسبت به
انتخاب مقاله یا مطلب دلخواه و ترجمه آن برای بهره برداری اقدام
کنند.

IN MEMORY OF SHAHRYAR'S POETRY.

Here is a brief account of the life of the late Persian poet, Shahryar of Tabriz whose death anniversary falls on 17 September . Here reference has also been made to some of Shahryar's works, however, without any quotations from his poetry.

B - URDU SECTION

SOME IMPORTANT PERSIAN MEDICAL MSS OF SHIBLI LIBRARY

Dr. Ra'is Ahmad Nu'mani, a Professor of Aligrah University has introduced here 13 Persian MSS on *Tibb* (Medicine) lying in the Shibli Library in the Darul Ulum Nadvatul Ulama, Lucknow, India. They are *Tuhfatul Atibba*, *Risala Ibne Sina* (Translation), *Khulasat al-Tibb*, *Shifa Al-Sibyan*, *Sehhat al-Insan*, *Tibb-e-Siddiqi*, *Tibb-e-Mustafavi*, *Qarabadin-e Aslami*, *Tibb-e Kimya va Kimya-e Basaliqa*, *Ganj Badavard-e-Sahabqirani*, *Miftah al-Khaza'in*, *Muntakhab al-Atibba*, and *Muntakhabat-e-Hydari*.

PATRIOTISM OF PERSIAN POETS WITH REFERENCE TO PUNJAB.

In this articles Prof. Tariq Kifayat, Punjabi University , Patiala, India, discusses the patriotic feelings expressed by the Persian poets specially with reference to Punjab.

Dr. Ali Raza Naqvi

*INTRODUCTION OF SOME PERSIAN MSS OF ISLAMIC
RESEARCH INSTITUTE, ISLAMABAD.*

Dr. Arif Naushahi, Head, Research Section of the Iran - Pakistan Institute of Persian Studies has introduced 27 MSS lying in the Library of the Islamic Research Institute, International Islamic University. They include *A'een-e Akbari, Ishghal, Insha-e Burhanal- Din, Insha-e Khalifa, Bariqa-e Zayghamiya, Balagh al-Mubin, Sharh-e-Bustan, Tarikh-e Yamani* (Translation), *Tazkirah al-A'immah, Talqin-e Murid, Tahzib Al-Akhlaq, Joghraphia Shebh-e Qarrah* (Geography of the Sub-continent), *Chahar Pir-o-Chahardah Khanevadeh* (Four Pirs and 14 Families), *Dastur-e Mu'amma, Seh Nasr-e Zohuri, Subedariye Deccan va Ahval-e-Umara, Fatawaye Barahnah, Kifaya-e-Mujahidiyah, Risalah dar Kimya, Sharh-e Maya'-e Amil, Fihrist-e Hikayat Masnavi Ma'nawi, Mujarrabat-e Hilali, Mi'yar al-Akhlaq* (Sharh-e Kanz al-Daqa'iq), *Miftah al-Asami, Maktubat-e Sayyid Ahmad Shahid, Maktubat-e Sayyid Ahmad Shahid* (another copy), *Muntakhab al-Lughat Shahjehani.*

MEETING IN HONOUR OF DR.SALEEM AKHTAR IN TEHRAN

This is a reprot of the meeting held in Tehran in recognition of the services of Dr. Saleem Akhtar for Persian literature. The meeting was organized by the Society for the Cultural Works and Honours of the Islamic Republic of Iran on 23 June 1996. Dr. Akhtar is presently teaching Urdu at Tehran University and is also actively cooperating with the Language Authority of Iran.

account of the visit of 14 students along with the Iranian teacher and some members of the Cultural Centre of Karachi and Dr. Hamid Yazdani of Lahore to the historical monuments of Tatta and its Kinjhar lake.

MEETING OF MAJLIS-E-IQBAL.

Sarafraz Ahmad Lahori has given an account of the meeting organized under the auspices of the *Majlis-e-Iqbal* on 8 August, 1996 at the Iran-Pakistan Institute of Persian Studies, Islamabad on the Birthday of the Holy Prophet. A number of prominent poets and scholars of Islamabad participated in the meeting and recited some selections from their poetry. Dr. Akram Shah, Chairman, Department of Iqbal Studies, Punjab University, Lahore and the Deputy Chairman of the Centre spoke on Iqbal's love for the Holy Prophet and the Unity of Muslims.

*REFRESHER COURSES OF PERSIAN TEACHERS IN SUMMER
1996*

I.K.Hasan has given a very brief account of the Refresher Courses of Persian Teachers of Pakistan organized at Islamabad, Hyderabad and Multan at the behest of the Cultural Counsellor of Islamic Republic of Iran, while the account of the refresher courses at Islamabad and Hyderabad by two participants of the courses respectively have already been included in the present issue.

Here the writer has given a further list of words of foreign origin used in modern Persian and has suggested some better words for use in their place which are mostly Persian in origin.

A STEP TOWARDS FULFILLING THE DESIRE.

In this article Ms. Ruzinah Anjom Naqavi, a teacher in the Persian Department of the Punjab University Oriental College, Lahore, has given a beautiful account and her impressions about the refresher course organized by the Iran-Pakistan Institute of Persian Studies, Islamabad for fourteen teachers of Persian Departments of the Universities of Pakistan from 9-29 Tir, 1375/29 June - 19 July, 1996 at the behest of the Cultural Counsellor of the Islamic Republic of Iran in which along with the teaching of Persian by two experienced Iranian teachers of Tehran Universities the participants were given a chance on holidays to visit some interesting places in and around Islamabad including Murree.

THE ILLUMINATION OF PERSIAN ON KINJHAR LAKE

This is a beautiful account of the refresher course organized by the Cultural Centre, Hyderabad at the behest of the Cultural Counsellor of the Islamic Republic of Iran in Mordad, 1375/August, 1996 at Hyderabad in which 21 Persian teachers of Hyderabad, Karachi, Sukkur, Larkana, Khairpur, Tando Jam, Jamshoro and Tatta participated. Here one of the participants, Shahana Yasemin, a Persian teacher from Hyderabad has given an interesting and lively

Shaykh Ali Hazin Lahiji. In writing this article the author has consulted sixteen books of history and biography relevant to the subject, list of which has been given under the list of sources at the end of the article.

LIBERALISM IN THE QUATRAINS OF HAZIN LAHIJI

In this article Dr. Sayyid Ja'far Hamidi of Iran has dealt with the spirit and ideas of liberalism found in the quatrains of Shaykh Ali Hazin Lahiji. This article has been copied with some changes and alterations from the Daily *Ettela'at*, Tehran, dated 22 Shahrivar, 1375/12 September, 1996.

THE HIGH STATURE OF MODERN IRANIAN LITERATURE(III).

This is the third part of the article written by Iraj Tabrizi. In this part the writer has dealt with the some of the characteristics of modern Persian literature including the anti-West and anti-Alien and philanthropic feelings found in some of the works of the Persian poets. The writer has also dealt with some of the forms of modern Persian poetry, giving some illustrations in support of his ideas.

ALONG WITH THE LANGUAGE AUTHORITY(II)

This is the second part of the article by Isa Karimi, the first part of which has already appeared in the previous issue of *Danish* in which the author had emphasized the need for purging the Persian language of the foreign words and using Persian words in their place.

particularly with reference to their services in the field of Persian mysticism, literature and poetry.

LIFE AND WORKS OF HAMID AL-DIN NAGORI by Dr. Rashida Hasan, a teacher in the Persian Department of the Institute of Modern Languages, Islamabad.

In this article the writer has discussed briefly the life and works of the well-known religious dignitary and one of the leading Shaykhs of the Chishtiyah order of the Subcontinent, Qazi Hamid al-Din Nagori (605-678 A.D.). While discussing his works, she has also given some poetic and mystic quotations. According to the list of sources appended to the article, the writer has consulted five important books on the subject.

SPEECH OF AYATOLLAH KHAMENE'I ABOUT HAZIN LAHIJI.

Here is the text of the speech of Ayatollah Khamene'i delivered at his audience with the delegates of the Conference held on 12th Shahrivar, 1375/3 September, 1996 in commemoration of the famous Persian poet, Hazin Lahiji, who migrated to India during the later Mughals and died here and was buried in Benaras, a holy place of the Hindus-The text of the speech has already appeared in "*Bonyad-e-Andishe*".

SHAYKH ALI HAZIN by Isa Karimi.

The author has given a brief account of the life and works of

CONTRIBUTION OF THE GREAT MUGHALS OF INDO-PAK SUBCONTINENT TO IRANIAN LITERATURE AND ART by Dr. Aftab Asghar, Head, Persian Department, Punjab University Oriental College, Lahore.

The author has briefly dealt with the contribution made by the Great Mughals, from Babur to Aurangzeb, to the Persian literature and art and has consulted 15 Persian, 5 Urdu and 3 English books on the subject.

THE HURUFIYAH MOVEMENT IN TIMURID PERIOD.

In this article Ali Reza Zakavati Qaraguzlu of Hamadan, Iran has dealt with the Hurufiyyah movement initiated by Sayyid Fazlullah of Astarabad (740-796 A.H) which shortly spread to the North Khurasan, Fars, Isfahan, and from Azerbaijan to Iraq, Syria and Anatolia and even to the Balkan peninsula. The author has consulted eight important books on the subject, the list of which is appended at the end of the article.

THE SNOW - COVERED SUMMITS OF PERSIAN LITERATURE by Iraj Tabrizi.

In this article the writer has given an appreciation of the scholarly contribution made by the late Professor Jalal al-Din Homa'yi of Tehran University and Prof. Fazlollah Reza, a former Professor of Tehran University now working as a scientist in the US

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

A - PERSIAN SECTION

RISALAH JAWAHIR AL-KUNUZ, by Nizam al-Din Mahmud b. Hasan Hasani, alias Shah Da'i Shirazi, a well - known mystic of the 9th century A.H. edited by Dr. M.H. Tasbihi.

For further details about the author and his works, see *Danish*, No. 26, for Summer, 1370/1996. The treatise is a mystic commentary on thirty Quatrains of Shaykh Sa'd al - Din al- Hamavi (d.650/1260), a disciple and khalifah of Najm al-Din Kubra. An MS of the treatise is lying in the Ganj Bakhsh Library of the Iran-Pakistan Institute of Persian Studies.

INTRODUCTION TO THE CULTURAL RELATIONS BETWEEN IRAN & PAKISTAN (II).

This is the second part of the article, the first part of which has already appeared in previous issue of *Danish*, No. 44, for Spring, 1996. In this article Dr. M.Mehdi Tavassoli, a Professor of the Teachers Training University, Tehan and now Deputy Chairman of the Iran-Pakistan Institute of Persian Studies, Islamabad, has dealt with cultural relations between Iran and Pakistan from archaeological point of view. Here the author has dealt with Sind, its ancient account and the importance it has enjoyed through the centuries as given in the various books on archaeology, geography and history. The article is to be continued in the next issues of *Danish*.

NOTE

*On the front page we are giving a resume' of the contents of the current issue of **DANESH** for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves - Editor.*

DANESH

Quarterly Journal

President: *Ali Zouelm*
Editor-in-Chief: *Dr.M.M.Tavassoli*
Editor : *Dr. S.S.H.Rizvi*



Address:

House 3, Street 8, Kohistan Road, F-8/3

*Islamabad 44000, **PAKISTAN.***

Ph : 263194 Fax : 263193

ابوالقاسم فردوسی، شاعر بزرگ حماسه‌سرای ایران، در قرن چهارم و اوایل
قرن پنجم هجری می‌زیست. اثر عظیم او شاهنامه است که بیش از سی سال
برای سرودن آن رنج برد. ابیات زیر از شاهنامه استخراج شده است.

به گهتار پیغمبرت راه جو

سزاند ز نیاری به دایم بلا	چو خوابی که یابی ز هر بدره
کنونام باشی بر کردگار	بوی در دو گیتی ز بدرت گوار
دل از تیرگی ما بدین آب شوی	به گهتار پیغمبرت راه جوی
که با نیک نامان شوی به سمنوزد	به نیکیت باید آعناز کرد
کنوی گزین وز بدی شرم دار	کنوی به هر جا چو آید به کار
به نزد نبی و وصی گیر جای	اگر نیک خوابی به هر دوسرای



DANESH

Quarterly Journal

of the

IRAN PAKISTAN

INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,

ISLAMABAD

SUMMER, 1996
(SERIAL NO. 45)

A Collection of Research articles

With background of Persian Language

and Literature and common cultural heritage of

Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent.